

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار

پنجمین همایش بین‌المللی

دکترین مهدویت

با روی‌کرد جامعه و دولت زمینه‌ساز؛ رسالتها و راهبردها

(ج ۱)

همایش بین‌المللی دکترین مهدویت (پنجمین: ۱۳۸۸: تهران)
مجموعه آثار پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت: مقالات برگزیده / تهیه و تدوین مؤسسه
آینده روشن (پژوهشکده مهدویت). - قم: مؤسسه آینده روشن، پژوهشکده مهدویت، ۱۳۸۸.

ج ۳

ISBN 978 - 600 - 5073 - 24 - 9 (ج 1).

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتاب‌نامه.

۱. مهدویت - کنگره‌ها. ۲. مهدویت - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. مؤسسه آینده روشن. پژوهشکده
مهدویت. ب. عنوان.

297/462

BP224/4/ه 8

الف ۱۳۸۸



مجموعه آثار پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت (ج ۱)

ناشر: مؤسسه آینده روشن
طرح جلد: رسول محمدی
صفحه‌آرا: علی قنبری
حروف‌نگار: ناصر احمدپور، مهدی عرفانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸
شمارگان: ۵۰۰۰ جلد
بها: ۴۴۵۰۰ ریال
شابک: ۹-۲۴-۰۷۳-۶۰-۹۷۸-۶۰-۰۷۳-۲۷-۰
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۰۷۳-۲۷-۰
مرکز پخش: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۸۴۰۹۰۲

با همکاری: سازمان اوقاف و امور خیریه

فهرست

- سخن‌رانی دبیر همایش بین‌المللی دکترین مهدویت در افتتاحیه همایش پنجم..... ۹
- سخن‌رانی آیت‌الله حائری شیرازی در افتتاحیه پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت. ۱۷
- سخن‌رانی دکتر حداد عادل، در اختتامیه پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت..... ۳۱
- نهیضت دعای فرج..... ۳۷
فرامرز سهرابی
- زمینه‌سازی ظهور..... ۵۹
سیدمسعود پورسیدآقایی
- سیره مهدوی و دولت منتظر..... ۸۳
رضا اسفندیاری (اسلامی)
- حکومت جهانی واحد..... ۱۳۵
دکتر سیداحمد رهنمایی
- مدرسه مهدوی..... ۱۷۱
سیدمهدی موسوی
- آخرین انقلاب؛ انقلابی آخر..... ۲۲۳
دکتر فرح رامین

- ۲۵۷ سیر مهدویت؛ سیاست متعالی
دکتر علی رضا صدرا
- ۲۸۳ تحول مأموم، زمینه‌ساز ظهور
علی حاج محمدی
- ۳۰۷ سرانجام نظام سیاسی جهان
مرتضی شیرودی

فراخوان پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت

با رویکرد جامعه و دولت زمینه‌ساز؛ رسالت‌ها و راهبردها

قال رسول الله ﷺ: يخرج ناسٌ من المشرق فيوطنون للمهدى سلطانه.

پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به دست توانمند نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه امام خمینی رحمه الله، با هدف زمینه‌سازی ظهور، لرزه‌ای به کاخ مستکبران و نور امید در میان ملت‌های مستضعف درافکند و نگاه همه جهانیان و دانش‌ورزان را به آموزه‌های دینی به ویژه مهدویت و موعودگرایی و توان‌مندی‌های سترگ آن معطوف نمود.

بدین‌سان آموزه بالنده مهدویت و بالتبع موعودگرایی و اعتقاد به منجی جهانی از غربت و انزوایی که سالیان دراز دامن‌گیر آن شده بود، به درآمد و به منزله راهبرد نظام دینی در عصر غیبت بر کرسی‌های نظریه‌پردازی قرار گرفت. ضروری است متولیان و نخبگان فرهنگی و سیاسی با نظریه‌پردازی درباره این آموزه و تبیین رسالت‌ها و راهبردهای جامعه و دولت زمینه‌ساز، کشتی طوفان‌زده و به غرقاب نشسته جامعه جهانی و انسان معاصر را در رسیدن به ساحل امن و امان و آینده‌ای روشن یاری دهند.

مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) اساتید، نخبگان و دانش‌ورزان جهان را به ارائه مقاله در پنجمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت با رویکرد جامعه و دولت زمینه‌ساز، رسالت‌ها و راهبردها فرامی‌خواند تا شاید گامی کوچک در جهت اهداف و آرمان‌های بزرگ مصلح و زمینه‌ساز موعود جهانی؛ معمار کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی و راهبردها و راهکارهای رسیدن به جامعه و دولت زمینه‌ساز برداشته باشد.

زمینه‌سازی

۱. زمینه‌سازی برای ظهور موعود، رسالت منتظران (بررسی مبانی و دلایل)
۲. امام و زمینه‌سازی ظهور (بررسی مدیریت امام در عصر غیبت و نقش او در تعجیل ظهور)
۳. شکل‌های زمینه‌سازی و معیارها (بررسی شکل‌های زمینه‌سازی «تقیه، مبارزه آشکار و تشکیل حکومت و...» در محیط‌ها و دوره‌های متفاوت و معیار تشخیص آن)
۴. جامعه ما و زمینه‌سازی (بررسی وضعیت موجود)
۵. دولت‌ها و زمینه‌سازی (بررسی و نقد دولت‌ها در دوره غیبت)
۶. جمهوری اسلامی و زمینه‌سازی (بررسی روایی جایگاه و نقش ایرانیان در زمینه‌سازی، بررسی زمینه‌سازی دولت‌های پس از انقلاب در سی سال گذشته، بررسی سند چشم‌انداز بیست‌ساله با رویکرد زمینه‌سازی)

رسالت‌ها و راهبردها

۱. رسالت‌ها و راهبردهای فرهنگی
۲. رسالت‌ها و راهبردهای اجتماعی
۳. رسالت‌ها و راهبردهای سیاسی
۴. رسالت‌ها و راهبردهای اقتصادی

فرصت‌ها و تهدیدها

۱. جامعه، دولت زمینه‌ساز و بحران‌های جهانی
۲. فناوری ارتباطات، فرصت یا تهدید
۳. جامعه، دولت زمینه‌ساز و جنبش‌های عدالت‌خواه
۴. جامعه، دولت زمینه‌ساز و جهانی شدن
۵. سازمان‌های جهانی و نظام ناعادلانه بین‌المللی، فرصت یا تهدید

سخن رانی دبیر همایش بین المللی دکترین مهدویت، حجت الاسلام پورسیدآقایی در افتتاحیه همایش پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيّما بقيّة الله المنتظر الذي وعد الله عزوجل به الامم أن يجمع به الكلم و يلّم به الشّعث و يملأ الله به الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

السلام عليك يا بقيّة الله.

قال رسول الله ﷺ: «يخرج ناس من المشرق فيوطنون للمهدي سلطانه»¹.

ایام ولادت حضرت حجت بن الحسن - اروحنا فداه - امام دوازدهم، قطب عالم و پیشوای شیعیان جهان را به محضر مبارک علمای اعلام، نمایندگان بیوت مراجع عظام، مسئولان ارشد نظام، مهمانان خارجی و داخلی، اساتید و نخبگان حوزوی و دانشگاهی، تبریک و تهنیت عرض می‌کنم و به همه خواهران و برادران ارجمند عرض خیرمقدم دارم.

به همایشی که متعلق به قطب عالم امکان هست، خوش آمدید؛ همایشی که مفتخر است به نام نامی امام زمان - اروحنا فداه - ؛ امامی که «بیمنه رزق الوری و

بوجوده ثبتت الأرض والسماء»؛ امامی که فرزند پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و فاطمه علیها السلام و امیرالمومنین علیها السلام است؛ فرزند حسین علیها السلام و سجاد علیها السلام و صادقین علیهما السلام و عسکریین علیهما السلام است؛ امامی که تجلی بخش همه آرمان‌ها و آرزوهای انبیا و اولیای الهی است؛ امامی که وارث نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام است؛ امامی که زمین و زمان به عشق حاکمیت سراسر عدالتش نفس می‌کشند و در انتظار قدوم مبارکش به سر می‌برند؛ امامی که تجلی اسماء حسناى الهی و رحمت واسعه اوست. «السلام عليك أيتها الرحمة الواسعة وعداً غير مكذوب».^۲ امام عشق و محبت و صلح و دوستی و در یک کلام، امام همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها.

پنجمین همایش دکترین مهدویت را با نام و یاد آن امام بزرگوار که گرچه از نظرها غایب است، اما همواره حضورش در میان ما، به‌ویژه ایران اسلامی حس می‌شود، آغاز می‌کنیم و بضاعت مزجاتمان را به حضورش تقدیم می‌داریم و عاجزانه عرض می‌کنیم: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ».^۳ آقا ما هرچه داریم، به پای شما می‌ریزیم، اما از ما نپرس، «مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ»^۴ برای شما چه کردیم؛ چون شرمنده‌ایم. «وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ».^۵ عذر تقصیر داریم آقا. فقط به محضر مبارکت عرض می‌کنیم: «يا محسن قد أتاك المسيع. أنت المحسن ونحن المسيئون». ما اگر به تکالیفمان عمل می‌کردیم، امروز تو از میان ما غایب نبودی «عدمه منّا». ما کم گذاشتیم آقا! هریک به دنبال کار خود هستیم و رسالت زمینه‌سازی برای ظهور شما را فرموش کردیم. این همایش را در عصر انتظار با عطر یاد تو و به عشق تو و به امید ظهور تو آغاز می‌کنیم و امیدواریم که مورد تأیید تو، یوسف فاطمه، قطب عالم امکان قرار گیرد.

این همایش به همت پژوهشکده مهدویت که نهادی حوزوی و برخاسته از متن حوزه و پیرو رهبری و در مسیر مرجعیت همیشه بیدار و در صحنه است، برگزار می‌شود. این پژوهشکده به همت چند تن از فضلاء حوزه علمیه قم تأسیس شده و همت خود را آموزش و پژوهش در موضوع آموزه بالنده مهدویت و نشر آن قرار داده است. از همه مراکز و نهادهایی که ما را در برگزاری این

همایش یاری کردند، تشکر می‌کنیم. لازم به ذکر است موضوع مهدویت به دلیل تکیه بر آیات و روایات که خاستگاه آن اجتهادی است، باید در حوزه‌های علمیه و پایگاه اجتهادی دین، مورد پژوهش و بحث قرار گیرد.

اجازه می‌خواهم درباره موضوع این همایش و برخی دست‌آوردهای آن، عرایض کوتاهی به محضرتان تقدیم کنم. چرا «زمینه‌سازی ظهور» و عنوان «جامعه و دولت زمینه‌ساز، رسالت‌ها و راه‌بردها» را انتخاب کردیم؟ به چند دلیل؛ یکی آن‌که زمینه‌سازی معنای انتظار است؛ چون انتظار یعنی آمادگی، یعنی زمینه‌سازی. «لِیَعِدَنَّ أَحَدَكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا»^۶ «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ»^۷ «أَفْضَلُ جِهَادِ أُمَّتِي أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ»^۸ انتظار، عمل است و جهاد است و برای ظهور حضرت اقدام کردن و عمل کردن است. جدای از حقیقت انتظار و روایات آن، روایت صریحی نیز در همین معنا داریم: جماعتی از مشرق زمین قیام می‌کنند و زمینه‌ساز حاکمیت امام مهدی علیه السلام خواهند بود: «يُخْرِجُ نَاسًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»^۹ وَطْنِي، يَطْنِيُّ به معنای بستر را کاملاً هموار کردن و هماهنگ کردن و ساختن است. جاده را کاملاً هموار کردن است.

دلیل دوم این‌که اصلاً رسالت شیعه در عصر غیبت چیزی جز زمینه‌سازی برای ظهور نیست. ما رسالت دیگری نداریم. کار شیعه این است که زمینه‌ساز ظهور مولایش باشد؛ چون می‌داند انسان، مضطر به امام است و زمین به آسمان نیازمند است و بدون امام معصوم راه به جایی نمی‌برد و در دوران غیبتش پشت سر ولی‌امر مسلمین، ولی فقیه بایستی مشق یاری ولی را تمرین کند. باید ولایت‌مداری را تمرین کرد تا پشت سر ولی فقیه و با هدایت‌های آن بزرگوار، زمینه‌ساز ولایت معصوم باشیم که خودشان فرمودند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَبَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَبَّةُ اللَّهِ»^{۱۰} [عليهم]؛ در رخدادهای اجتماعی در دوران غیبت من به فقها پناه ببرید؛ چون آنها حجت من بر شما هستند و من هم حجت خدا [بر آنها] هستم. ما در هر حرکت نیازمند حجت هستیم و این حجت را در عصر غیبت، نایب امام زمان علیه السلام قرار دادند. رابطه بین امام و مأموم، رابطه ما با ولی فقیه، رابطه مولی با موکلی علیه است. رابطه، رابطه مولویت است، او مولا و ما موکلی علیه هستیم و وظیفه ما تبعیت و اطاعت است؛ چون ما رسالتی جز

زمینه‌سازی نداریم. پس باید پشت سر حجت زمان و نایب امام زمان حرکت کنیم.

دلیل سوم انتخاب این موضوع، کاربردی بودن آن است. ما باید به نظام و حکومتان که بر اساس ولایت فقیه شکل گرفته است و رسالت زمینه‌سازی دارد، کمک کنیم. به راستی، اگر رسالت زمینه‌سازی را داریم و این استراتژی و راهبرد کلان جامعه ما در عصر غیبت است، باید راهبردهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و نظامی دولت زمینه‌ساز را طراحی کنیم. این کار، اتاق فکر می‌طلبد و به تلاش فضلا و دانشمندان و نخبگان حوزوی و دانشگاهی نیاز دارد. وقتی راهبردها را طراحی کنیم، دولت‌مردان آماده اجرا هستند. اگر در این قسمت کم بگذاریم، از آن طرف، طبیعتاً با مشکلاتی مواجه خواهیم شد. از این رو، به پیشنهاد ریاست محترم جمهوری، جناب آقای احمدی‌نژاد که سال پیش فرمودند بحث‌هایی را مطرح کنید که به کار ما بیاید و ما بتوانیم بر اساس آن برنامه‌ریزی کنیم، دیدیم مناسب‌ترین موضوعی که می‌توانیم مطرح کنیم و به عرصه‌های اجرایی کمک کنیم، از وزارت ارشاد گرفته تا وزارت امور خارجه تا آموزش و پرورش و حتی صداوسیما این است که در این عرصه‌ها تولید علم داشته باشیم تا بتوانیم برنامه‌ریزی کنیم. این موضوع برای این‌که بتوانیم بر اساس آن برنامه‌ریزی کنیم، نیازمند به تبیین است. لازم است زمینه‌سازی را تبیین کنیم. زمینه‌سازی یعنی ایجاد تحولی در فرد و جامعه. تحول در فرد یعنی تحولی در معرفت و بینش، احساس و گرایش و رفتار و کنش فرد. آن تحول، معرفت به ولیّ و در دوران غیبت، مشق ولایت‌مداری نوشتن و تمرین ولایت‌مداری کردن است. تا معرفت و بینشی نسبت به ولیّ و امام‌مان در ما ایجاد نشود، تحولی در بیرون صورت نخواهد گرفت. در فضای جامعه باید اهداف، روابط و ساختار جامعه متحول شود و تحولی در اهداف، ساختار و روابط افراد در جامعه صورت بگیرد. سعی کردیم این مفهوم را در نشست‌های تخصصی و کمیسیون‌ها باز کنیم و راهبردهایی طراحی شود. باید از مبانی و زیرساخت‌های این راهبردها گفت‌وگو کنیم و فرصت‌ها و تهدیدهایی را که هست، مطرح کنیم و از همه نخبگان داخلی و خارجی در این عرصه‌ها مدد بگیریم. بحمدالله این کار دست‌آوردهای میمون و

مبارکی داشته است که خدمت‌تان تقدیم خواهم کرد. محورهای همایش در زمینه زمینه‌سازی، راهبردی و فرصت‌ها و تهدیدهاست. بر همین اساس، سه کمیسیون تشکیل شده است که صاحبان مقاله به تبادل و تعامل افکار و آرا خودشان خواهند پرداخت. تعداد مقالاتی که به دست ما رسیده، بیش از سیصد مقاله به زبان فارسی و حدود یک‌صد مقاله به زبان‌های خارجی است. کمیسیون‌ها و داوران عزیز این مقالات را بررسی کردند که هرکدام از این مقالات را دو داور یا بعضاً سه داور بررسی کردند. از میان آنها مجموعه مقالات برگزیده هم‌چون سال‌های گذشته، در چهار مجلد منتشر خواهد شد. مقالات خارجی ما نیز در یک مجلد به زبان انگلیسی و یک مجلد به زبان عربی منتشر خواهد شد.

برای این‌که دامنه سخن را کوتاه کنم، چند نکته اساسی را به همراه چند پیشنهاد، به اختصار یادآور خواهم شد.

۱. خاستگاه این مباحث به دلیل وجود چند هزار حدیث و چند صد آیه که تأویل به امام زمان علیه السلام شده است، اجتهادی و حوزوی است.

۲. آموزه مهدویت، سطوح مختلفی دارد، از جمله مهم‌ترین سطح آن، مرحله راهبردسازی است. ما معتقدیم مهدویت، راهبرد نظام‌های شیعی در عصر غیبت است. راهبردهای تربیتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و حقوقی ما باید بر اساس آموزه مهدوی و دکترین انتظار و ظهور باشد. برای تحقق این خواسته پیشنهاد می‌شود کارگروهی متشکل از نخبگان حوزه، دانشگاه و دولت تشکیل شود تا تدوین این راهبردها و کاربرد آنها را پی‌گیری کنند.

پیشنهاد دیگر این است که همه وزیران، به‌ویژه وزیرانی که در ارتباط مستقیم با کارهای تربیتی و علمی و فرهنگی هستند، کارنامه یک‌ساله خود را گزارش دهند و بگویند در جهت زمینه‌سازی ظهور به طور خاص، چه اقداماتی کرده‌اند. چون هر نهادی یک رسالت عام و عمومی دارد و یک رسالتی ویژه امام مهدی علیه السلام که از آن به رسالت خاص تعبیر می‌کنیم. وظایف عام‌شان به کنار، در این ایام، وظایف خاص خودشان را که هر فردی و هر نهادی و هر جامعه‌ای درباره امام زمان دارد، گزارش دهد. آموزش و پرورش زمینه‌ساز و وزارت ارشاد زمینه‌ساز بگویند بر اساس اتاق فکری که در وزارت‌خانه داشتیم، این کارویژه‌ها را برای زمینه‌سازی

ظهور در مواد و محتوای درسی، در جلسات، در اردوها و بخش‌های دیگر انجام داده‌ام و بدین‌گونه رقابت سالمی میان کارگزاران نظام ایجاد می‌شود و می‌توان به بهترین آنها به عنوان مهدی‌یاور، لوح تقدیر داد. همین‌کار چندین سال است در این همایش انجام می‌شود.

مجدداً از همه مهمانان خارجی و داخلی که قدم‌رنجه کردند و به مجلسی که متعلق به خودشان و مولایشان، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام هست، تشریف آوردند، تشکر می‌کنم. از مقام معظم رهبری - دامت برکاته - که با ارشاد خود و با دعای خیرشان زمینه چنین همایش‌هایی را برای ما فراهم آوردند، تشکر می‌کنم. از رئیس جمهوری محترم، نهاد ریاست جمهوری به‌ویژه برادر عزیزمان، جناب آقای دکتر شیخ‌الاسلامی که در طول یک‌سال گذشته، زحمات زیادی را متقبل شدند، تشکر می‌کنم. از مراجع عظام تقلید که مکرر خدمت‌شان می‌رسیدیم و با رهنمودها و ارشادهایشان سمت‌وسوی جهت ما را تعیین می‌کردند و ما خودمان را با فرموده‌های آنها هم‌آهنگ می‌کردیم تا خدایی ناکرده از خط رهبری و مرجعیت جدا نیفتیم و خدا نکند که هیچ وقت جدا بیفتیم. از دانشگاه عالی دفاع ملی به‌ویژه سرلشکر بسیجی، مرد مخلص خدا، فانی در ولایت، دکتر فیروزآبادی و ریاست محترم دانشگاه، جناب آقای دکتر حسن بیگی، پژوهشگر فرهنگ و هنر، ارتباطات و ارشاد اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، جامعه المصطفی علیه السلام و بسیاری دیگر از مراکزی که ما را یاری کردند، تشکر می‌کنم. از مسئولان محترم صداوسیما به ویژه شبکه قرآن سپاس‌گزاریم که با پخش مستقیم این همایش در جهت زمینه‌سازی ظهور ما را یاری کردند. از سازمان اوقاف و امور خیریه به‌ویژه ریاست محترم، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای مصلحی تقدیر و تشکر می‌کنیم که خیلی به ما یاری رساندند. از استان‌داری قم، استان‌داری و اداره ارشاد کرمان و بسیاری از مراکز و نهادهای دیگر نیز تشکر می‌کنم و اگر نام‌شان را از خاطر بردم، بر من ببخشند. هم‌چنین تشکر می‌کنم از همه مهدی‌یاورانی که لطف کردند و تشریف آوردند، کسانی که به عنوان مهدی‌یاور در حوزه استانی خودشان به کسانی که در عرصه مهدویت تلاش می‌کنند، خدمات ویژه‌ای رساندند. کسانی که پیش‌کسوت بودند، در این زمینه امثال مرحوم کافی علیه السلام که با آن ناله‌های

خودشان، عشق به امام زمان را در سال‌های گذشته در جان و روح همه ما دمیدند و ما خودمان را وامدار همان سوزها و همان اشک‌ها و همان معارف می‌دانیم و آن یادگار خویشان که مهدیه تهران است و بسیاری دیگر از عزیزان به‌خصوص سرور عزیزم، آقای دکتر شببانی، مدیر عامل بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام که اردوگاه مهدی‌یاوران با حمایت‌ها و پشتیبانی‌های جدی ایشان ساخته شد. هم‌چنین حضرت آیت‌الله تسخیری، جناب آقای دکتر مصطفوی؛ ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، آقای پرفسور مولانا و بسیاری دیگر از عزیزان که من از این‌که اسم آنها را به دلیل ضیق وقت نمی‌برم، عذرخواهی می‌کنم. مجدداً تشکر می‌کنم از همه شما و امیدوارم که در افتتاحیه و اختتامیه و هم‌چنین در کمیسیون‌های تخصصی به دعای خیر حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا فداه - بتوانیم بهره‌مند بشویم، به برکت صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

پی‌نوشت‌ها

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۸.
۲. مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.
۳. سورة یوسف، آیه ۸۸.
۴. سورة یوسف، آیه ۸۹.
۵. سورة یوسف، آیه ۹۱.
۶. الغیبة (نعمانی)، ص ۳۳۵، باب ۲۱، ح ۱۰.
۷. بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸، باب ۲۳، ح ۷۷.
۸. تحف العقول، ص ۳۷.
۹. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۸.
۱۰. الغیبة (طوسی)، ص ۲۹۱، ح ۲۴۷.
۱۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴، باب ۴۵، ح ۴.

سخن رانی حضرت آیت الله حائری شیرازی در افتتاحیه پنجمین همایش بین المللی دکتربین مهدویت

السلام علیکم جمیعاً و رحمة الله. اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم.
بسم الله الرحمن الرحيم. قال الله تبارک و تعالی:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ
اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾^۱

بحث اول من در مسئله دکتربین مهدویت این است که انتظار چیست؟ انتظار
مثل هر پدیده اخلاقی دیگری می تواند حالات سه گانه ای داشته باشد: افراط،
تفریط و اعتدال. حالت افراطی در انتظار این است که انسان جامعه و مجموعه
انسانیت را از هرگونه قدرت اصلاحی و قدرت زمینه چینی و قدرت انتخاب خود،
عاجز ببیند و بگوید این کار از عهده ما خارج است و قدرت بالاتری می خواهد تا
بتواند زمینه ای فراهم کند. هیچ امر شرّ و خلافی نیست که در عالم مطرح و عنوان
شود که از بسته بندی مطلوبی از منطق، استدلال، برهان و جاذبه های کشنده، خالی
باشد. به همین دلیل، تمام مطالب منحوس، کشنده و ضایع کننده، لفافه ای از منطق،
برهان، کشش ها و جاذبه ها حتی معنویت ها را دارند. باز به قرآن برمی گردیم که
می گوید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ

زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»^۲ زخرف مطلی، چیزی است که ظاهر طلائی و زرین دارد، ولی باطن زهرآلود. «وَلَتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلَيَرَّ صُؤُهُ وَلَيُفْتَرِ فُؤَا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ»^۳ انتظار افراطی به معنای دست کشیدن از هر مقدمه‌چینی از همین مسائل است، با ظاهری زرین و باطنی زهرآلود. مستمع این سخن کیست؟ این کلام به دل چه کسی می‌نشیند؟ آیه دوم تعریف می‌کند که «وَلَتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»^۴ گوش گرفتن غیر از اصغاء فؤاد و دل انسان است. انسان وقتی دنبال مطلبی می‌رود و روی آن برنامه‌ریزی می‌کند که مطلب به دل او نشستگی باشد. گاهی باطل به دل انسان می‌نشیند و بر مبنای آن برنامه‌ریزی می‌کند و هزینه می‌کند، اما کسی که چنین کاری را می‌کند، کسی است که فکرش از ایمان به آخرت خالی شده باشد. استواری در مقابل کلمات زرین و زهرآگین مخصوص کسانی است که وزین باشند. ایمان به آخرت به انسان وزن می‌دهد. در آخرت هم چنین است. «مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ...»^۵ کسانی که موازین سنگینی دارند، در توفان آخرت پابرجا می‌مانند. «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ...»^۶ کسانی که سبک هستند، توفان آنها را می‌برد؛ چه توفان دنیوی و چه توفان اخروی. پس این که کسی فکر کند، ما وظیفه‌ای نداریم، آن که بیاید، قیام به سیف می‌کند و ما در این زمینه کاری نمی‌کنیم. من عرض می‌کنم. درست است که حضرت قیام به سیف می‌کند، اما قیام به سیف او برای براندازی اکره است، نه برای این که تحت پوشش آن اکره، مردم را به دینی وادار کند. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۷ باز برای بار سوم به قرآن برمی‌گردم. هیچ پیغمبری بر اکره دین اقدام نکرد. همه بر براندازی اکره بودند. برای همین، فرصت انتخاب به انسان‌ها دادند تا انسان خود انتخاب کرد. اگر خود انسان انتخاب نکند و تمام عالم جمع شوند، نمی‌توانند جای این انتخاب را که خود انسان انجام می‌دهد، پر کنند. باز برای بار چهارم به قرآن برمی‌گردم: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ»^۸ نه نوح و نه لوط و نه همه انبیا، اگر جمع بشوند، یک نفر را که نخواهد به راه صحیح نرود، نمی‌توانند هدایت کنند. این روایت را در بهتر فهمیدن آیه و شاهد

آیه بیان می‌کنم. «من لم یکن له واعظ من نفسه لم ینفع موعظة غیر». امام زمان علیه السلام همان غیر است. تا احدی نخواهد، موعظه هیچ‌گیری بر او تأثیر ندارد. روایت دیگری را در بهتر شناختن این آیه عرض کنم. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حِجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحِجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأُمَّةُ علیهم السلام وَوَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ». ^۱ این هر دو حجت هستند؛ چه انبیا، چه عقل و فطرت انسان. معنای این قضیه آن است که حجت باطنه، تنها راه رسیدن به حجت ظاهره است. تمام کسانی که به انبیا رسیدند، دست بوسیدند و از آب حیاتی که آنها همراه آورده بودند، نوشیدند و حیات جاوید یافتند. به قول حافظ:

دلا بنوش از این آب و زنده شو جاوید

مگو که چشمه حیوان، فسانه است و محال

به عکس، انسان اول حیات جاوید پیدا می‌کند و بعد، این حیات عاریت را رها می‌کند. تمام کسانی که بی‌صبرانه شهادت را استقبال می‌کردند، به این دلیل بود که با داشتن حیات جاوید، نیازی به این حیات موقت نمی‌دیدند. تمنای موت که مخصوص اولیاست، به دلیل این است که طرف حیات جاودان یافته است.

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست

در آتشکده‌ها نیست. وقتی که حجت ظاهره به کمک حجت باطنه شناخته می‌شود، تمام کسانی که با حجت ظاهره درگیر شدند، قبلاً با حجت باطنه خودشان درگیر شده‌اند. هر کس جرئت کرد سنگی به سمت حجت ظاهره بزند، قبلاً حجت باطنه خود را سنگسار کرده است. آنهایی که دست به کشتن انبیا زدند، قبلاً حجت باطنه خود را کشته بودند. اگر کسانی می‌خواهند ببینند که ظهور، نزدیک است یا نیست، باید رابطه انسان‌ها را با حجت باطنه بررسی کنند و ببینند در مردم عالم، نه یک شهر، نه یک کشور، نه یک منطقه، آثار انس با حجت باطنه و پذیرش حجت باطنه هست یا نه. از کجا بفهمیم «لا تنظروا إلى طول ركوع الرّجل و سجوده... و لكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته». ^۱ به رکوع و سجده طولانی نمی‌توان مغرور شد و از روی آن فهمید که طرف با حجت باطنه خود پیوند دارد. حجت

باطنه خود را باید به کرسی نشاند و دنبال حجت باطنه خود حرکت کرد؛ یعنی راست‌گویی و امانت‌داری. شما عزیزان در دکترین مهدویت هستید، نبض عالم را ببینید که چگونه می‌زند. ضربان امانت و راست‌گویی در مردم عالم چگونه است. اینهایی که با آنها سال‌ها نشستند و معاشرت دارند، خبر می‌آورند که خبرهای خوشی می‌آید. نه از حکومت‌ها و رژیم‌ها، بلکه از عامه مردم در تمام نقاط دنیا خبرهای خوشی از راست‌گویی و امانت‌داری می‌آید. وقتی مردم با حجت باطنه خودشان آشتی کنند، کاملاً آمادگی دارند که حجت باطنه را بپذیرند. آنهایی هم که از حجت ظاهره قهر می‌کنند، با حجت باطنه خودشان مشکل دارند. کسانی معرفی شدند برای عالم اسلام که جالوت‌های بزرگی را برانداخته بودند و قرآن، براندازی یک جالوت را برای زمام‌داری کافی می‌داند ﴿وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مَا يَشَاءُ﴾^{۱۱} به طور واضح قضایا روشن است. کجای پذیرش می‌لنگد؟ مشکل در حجت باطنه است؛ چون حجت باطنه را عزل کرده بودند، نمی‌توانستند حجت ظاهره را ببینند. باز هم به قرآن پناه ببریم: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^{۱۲} «ما بقوم» کیست؟ «ما بأنفسهم» کیست؟ رفتار انسان با حجت باطنه خودش «ما بأنفسهم» اوست. «ما بقوم» آنچه در حوزه تقدیرات الهی است. دست‌رسی به حجت ظاهره است. تا مردم، روابط خودشان را با حجت باطنه اصلاح نکنند، ظهور تحقق پیدا نخواهد کرد. غیبت هم معلول همین است. برای امام یازدهم نامه‌ای آمد، صورت مخارجی که از آنچه خدمت‌تان تقدیم کردیم، برای ما بفرستید، بیلان بدهید که پول‌ها را کجا مصرف کردید. حضرت پاسخ آنها را داد: اگر امامت امر مستمری است، چرا چنین چیزی را از پدران من مطالبه نکردید؟ از آن پس، پرده سیاه‌رنگی آویخته شد و افراد تا پشت این پرده می‌آمدند که صدای حضرت را بشنوند، ولی سیمای حضرت را نبینند. ﴿لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^{۱۳} چنین برخوردی کردند. اما در عصر ما امام، مردم را به جبهه برد و به آنها گفت: تا آخرین نفر، تا آخرین نفس، تا آخرین خانه، تا آخرین قطره خون و بعد قطع‌نامه را قبول کرد و رسماً به مردم اعلام کرد: من گفتم تا آخرین نفر، تا آخرین نفس، تا آخرین قطره و من صلح را می‌پذیرم.

مردم برای صدهزار شهید از او بیلان نخواستند که این خون را کجا مصرف کردید، فقط به احترام این که ایشان را نماینده آن حضرت می‌دانستند، روزی که قطع‌نامه قبول شد، بسیاری نگران بودند. این مطلب آن‌جا مطرح شد که امت امتحان جدیدی را پس می‌دهد و هیچ فرقی با قبل ندارد. قبلاً جنبه اطاعت از امام را در چهره حسینی امتحان دادند، حالا باید اطاعت از امام را در چهره امام حسن امتحان بدهند و خوب امتحان دادند. برای او در روز غدیر راه‌پیمایی بیعت مجدد کردند. دلیل آن بود که این استقامت‌شان در جنگ بر اساس غیرت وطنی صرف نبود، بلکه بر اساس اطاعت از امام‌شان هم بود. این همان حجت باطنه آنها بود که آنها را به اطاعت از امام برانگیخته بود. انتظار مثل هر پدیده اخلاقی دیگری افراطی دارد و تفریطی و اعتدالی دارد. افراط آن این است که بگوئیم زمینه‌چینی برای ظهور در حدّ ما نیست. این خودکم‌بینی است و خیالات واهی است. بنی‌اسرائیل را ببینید وقتی خود کم‌بینی کردند، این تواضع به خدا و بزرگ دیدن خدا نبود، بلکه به اسم این که خدا بزرگ است، این کار را کردند. «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذِرُكُمُوهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ».^{۱۴} چه فرقی می‌کند آقا بیاید و عالم را اصلاح کند با «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^{۱۵} و «قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي».^{۱۶} خدا هم فرمود: «قَالَ فَإِنَّا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ».^{۱۷} اگر ظهور عقب بیفتند، به خاطر این حرف است، نه به خاطر تشکیل حکومت اسلامی. «فَإِنَّا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ».^{۱۸} در تعقیب این است که «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^{۱۹} و در تعقیب «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ»^{۲۰} است. ترسیدن از قوم جبار هست که ظهور را به عقب می‌اندازد. ببینید امام چهارم زیر فشار است که یک عاشورای دیگر را عملی کنید. پاسخ عملی داد، منقل آتشی در جلسه است. رئیس این شیعیان هم که چنین توقعی داشتند، در جلسه بودند. امام باقر علیه السلام هم بود. به مجموعه رو کرد: «مَنْ مِنْكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَأْخُذَ جَمْرَةً فِي كَفِّهِ فَيَمْسُكَهَا حَتَّىٰ تَطْفَأَ؟»^{۲۱} کدامتان یک حب آتش را در دست‌تان نگه می‌دارید تا سرد بشود؟ احدی پاسخ نداد. امام باقر علیه السلام فرمود: «يَا أَبَتِ أَتَأْمُرُ أَنْ أَفْعَلَ؟»^{۲۲} حضرت فرمود: «لَيْسَ إِيَّاكَ عَنَيْتُ»^{۲۳} منظورم تو

نبودی. «إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ»^{۲۴} باز مطلب را تکرار کرد. این همه نسل که به امام زمان علیه السلام گفتند: «عَجَلٌ عَلَى ظَهْرِكَ». حضرت هم به آنها گفت: «مَنْ مِنْكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَأْخُذَ جَمْرَةً فِي كَفِّهِ فَيَمْسِكُهَا حَتَّى تَطْفَأَ؟»^{۲۵} هیچ نسلی آمادگی نداشت. علما ضعیف نبودند، بلکه علما، مردم را ضعیف می‌دیدند و مردم را آماده نمی‌دیدند. آنچه برای امام زمان علیه السلام مطرح است، این نیست که یک کشور بتواند این جمره را در کف بگیرد، بلکه کل عالم باید این جمره را در دست بگیرد. حکومت جهانی با در دست گرفتن آتش جهانی به دست انسان‌ها به دست می‌آید.

نسل‌ها رفتند تا نسلی که با امام بود، آمد. امام در ایات خود هم می‌گوید که «انتظار فرج از نیمه خرداد کشم». قیام نیمه خرداد، گرفتن این آتش در دست بود. امام و امت پانزده سال این آتش را در دست نگه داشتند تا سال ۵۷ شد. آتش سرد شده بود و امام آمد. قرار است این آتش را در کل جهان به دست بگیرند. امام ۸ سال در مقابل صدام این آتش را در دست گرفت تا سرد شد و تصویب قطع‌نامه در وقت سرد شدن عراق است. منتها اتفاقات بعد از تصویب قطع‌نامه و قبل از قبول قطع‌نامه، زمینه‌چینی بود برای زمانی که امام قطع‌نامه را قبول می‌کند، با مشکلی برخورد نکند. آنچه دیدید حزب الله با اسرائیل کرد، گرفتن این آتش بود تا ۳۳ روزه سردش کند.

من به عزیزان عرض می‌کنم که این استکبار جهانی، آتشی است که باید گرفت. رئیس‌جمهور هم اگر رهبری چنین به او عنایت می‌کند، به دلیل همین ویژگی اوست. هیچ کسی خالی از بعضی کاستی‌ها نیست، اما بعضی از امتیازها هست که باید بعضی از کاستی‌ها را تحمل کرد و امت بایستی در قبول این مسئولیت و نگاه‌داری و سخت ندیدن بعضی چیزها به امام خود اقتدا کند، همان‌طور که در رکوع و سجود به امام خود اقتدا می‌کند. معنا ندارد که قبل از امام سر از رکوع بر دارد. اگر برداشت عمداً دوباره رکوع برود و نمازش باطل نیست. همین رکوعی که سهواً باطل می‌کرد، وقتی اطاعتاً عمداً به رکوع می‌رود، لطمه‌ای به نمازش نمی‌زند. این امتیاز، امتیاز بسیار بزرگی است. اگر آتش را در دست گیری، سرد می‌شود و اگر نگیریم، بدتر می‌شود. باز به قرآن رجوع کنیم:

﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾.^{۲۶} استخفاف چه بود؟ آتش زدن انسان‌ها و میخ کشیدن به انسان‌ها. ﴿وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ﴾،^{۲۷} ﴿وَأَصْلَابَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾.^{۲۸} همه مستکبران بر پایه‌گذاری کارهای خودشان، کشتن‌های سخت را نشان می‌دادند. قرآن ملامت را به روی جبار نمی‌کند و می‌گوید من از جبار چه انتظاری دارم. همین است و همیشه هست. ﴿إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾.^{۲۹} مشکل در مردم بود. مردم فاسق بودند. می‌گوید آن کسی که این آتش را نمی‌گیرد، فاسق است. مؤمن آن کسی است که این آتش را بگیرد تا سردش کند. اطاعت از استکبار جهانی، شأن فاسقین است و کفر به طاغوت، شأن مؤمنین است. چرا گرفتن این آتش شأن مؤمنین است؛ چون در آیه نکته دیگری هم هست و آن هم این است که خود طاغوت‌ها فاسقند. پس شما هم استخفاف‌شان کنید تا مطیع شوند. استکبار جهانی، فاسق است. فاسق با استخفاف مطیع می‌شود. لحن امام با آنها همیشه پر از تندی بود و این هنر است و این را رئیس جمهور از امام و از رهبرش یاد گرفته و این ویژگی ارزشی بسیار خوب اوست. البته کاستی‌های ایشان هم سر جاش و رهبری هم این را می‌داند و به این دلیل، آنها را قابل اغماض می‌داند. دیگران نباید چیزی را که رهبری مهم نمی‌گیرد، مهم بگیرند. دکترین مهدویت یعنی گرفتن این آتش در دست. این راه‌پیمایی‌هایی که علیه کارهای مستکبران در عالم می‌شود، آرام آرام به میدان می‌آیند که آتش را در دست بگیرند. مگر کار شما از راه‌پیمایی شروع نشد؟ انقلاب از این حضورها شروع شد. نباید اینها را دست‌کم گرفت. خود اجانب دست کم نمی‌گیرند و خیلی هم خطرناکش می‌دانند. ببینید هولوکاست را که ما باور کرده بودیم که شش میلیون یهودی کشته شده، ایشان گفت افسانه است. اکنون خیلی‌ها اعلام می‌کنند که ۱۴ سال تحقیقات کرده‌اند و حتی یک خانواده هم پیدا نکردند و آن وقت اینها شش میلیون عنوان می‌کنند. این گرفتن آتش در دست است، این شیوه‌هاست، این راه‌هاست، این مقابله‌هاست.

عرض کردم که انتظار افراط دارد و آن که دست روی دست گذاشتن است. تفریط هم این است که بگویند چرا انتظار؟ خودمان کار می‌کنیم. این مصرف

کردن نیرو است و بعد هم به هیچ جا نمی‌رسد. تمام کسانی که منهای انتظار قیام کردند، خودشان و دیگران را ضایع کردند و بعد هم خراب شدند. این انتظار، روح انسان را زنده نگه می‌دارد و روح امید را در انسان محکم نگه می‌دارد. انتظار مثل دوی امدادی است. دوی امدادی چیست؟ عده‌ای با مشعل یا چوبی در فاصله‌های ۱۰۰ یا ۲۰۰ متر می‌ایستند. دونده‌ای با تمام نفس این مسافت را می‌دود و چوب را به نفر بعدی می‌دهد و همین‌طور تا آخر. مجموع ۴۰ فاصله را که با هم جمع می‌کنند، هر کدام از ۴۰ نفری که زودتر رسیده باشند، آن برنده است و انتظار یک دوی امدادی است. نسل اول تلاشش را کرد و جایش را به نسل دوم داد و ما نسل چهلم هستیم. آنها «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَبْتَهِونَ فِي الْأَرْضِ»^{۳۰} بودند و ما «اربعین نصر». بنده این بحث را هم در جبهه‌ها انجام دادم و کتابی را هم با عنوان «نسل چهلم» منتشر کردم. بالأخره وقتی که در عموم عالم امانت‌داری و صداقت حاصل شود، زمینه براندازی استکبار جهانی فراهم می‌شود.

من باز تأکید می‌کنم کسانی که بدون انتظار مبارزه می‌کنند مثل گروه‌ک‌ها که بدون انتظار مبارزه کردند، فاسد شدند و ضایع شدند. از مبارزه با امریکا شروع کردند و به اطاعت از امریکا منتهی شدند و حتی پناهنده امریکا شدند. تأثیر عجیب انتظار در انسان این است که انسان را صالح می‌کند. احمد بن اسحاق پولی را از قم می‌آورد و به امام یازدهم می‌دهد. امام یازدهم به فرزند چهار ساله‌اش اشاره می‌کند که اینها را تحویل بگیر. ایشان می‌گویند در این مال حق‌الناس می‌باشد و شما به من امر می‌کنید که چیزی را که آلوده است، بگیرم. اما به احمد بن اسحاق می‌گوید: او دست به مال مشتبه نمی‌زند. خودت دست در کیسه کن و بیرون بیاور تا او بگوید چه چیز این مال صحیح است و چه چیزش غلط. ایشان با انسان‌ها هم همین‌طور است. «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ».^{۳۱}

خانمی نزد من آمد و گفت که پسر من خواهد ازدواج کند. دعایش کنید تا همسری مناسب پیدا کند. گفتم که این دست خود ایشان است و باید چشمش را پاک نگه دارد. چیزی که برای او حلال نیست، حتی تصویر تلویزیون، نگاه نکند و عفت خود را حفظ کند. طیب بشود تا خدا هم طیب نصیب او کند. انتظار یعنی

طیب شدن و پاک شدن. انسان منتظر، پاکی آن حضرت را به یاد می آورد، شرمنده می شود، توبه می کند و خود را اصلاح می کند.

«حَبَّ عَلِيٌّ حَسَنَةً لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ».^{۳۳} نباید بد تعبیر بشود. این معنای صحیحی دارد. سیاه پوستی دزدی کرده بود. او را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند و شهود شهادت دادند. حکم اجرا شد و دست هایش قطع شد. این دزد خیلی عاشق علی علیه السلام بود. حال چگونه عاشق علی علیه السلام دزد می شود؟ چون وقتی به علی علیه السلام قدرت ندادند که عاشقان خود را تربیت کند، عاشقش دزد می شود. قدرت فرهنگی، کار و تبلیغات را از او گرفتند. رابطه او را با دوستانش قطع کردند. منتها ایشان چهار انگشتش را گرفت و رفت بالای بلندی بازار ایستاد و گفت: ایها الناس، امروز عادل ترین، صالح ترین، با تقواترین، درست کارترین حاکم عالم دست من را قطع کرد. شعار دادن به تنهایی کارآیی ندارد. این که دست بریده اش در دستش است، این کارآیی دارد. بینندگان را منقلب می کرد. کسی به علی علیه السلام گفت که این دزد دارد این کار را می کند. حضرت گفت او را نزد من بیارید و به او گفت: «این دست وسیله نان خوردن تو بود که من قطع کردم.» امام می خواستند این کار را در نظر او بزرگ جلوه دهند و بگویند که من به تو ظلم کردم. من به تو دشمنی کردم، به زبانی که خود امام می تواند بگوید. او گفت: اگر این کار را نمی کردی، من در آتش جهنم می سوختم. شما بزرگترین خدمت را در حق من کردید. امام هر قدر با او صحبت کرد که او شک کند در راه خودش با توجه به آن توانی که علی دارد، فایده ای نداشت. عشقی که همراه با معرفت باشد، «لا تضرر معها سیئة» و حضرت انگشتان قطع شده او را وصل کرد. انتظار یعنی این که من توبه کنم و خود را پاک نگه دارم.

باز به قرآن برمی گردم که جهاد را فوز عظیم معرفی می کند، اما یک شرطی هم برای آن می گذارد. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُودًا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».^{۳۳} این مثل همان است که گفت: «کلمة لا إله إلا الله حصنی». مدتی رفت بعد سرش را از کجاوه بیرون کرد

و برای علما فرمود: «به شرطها و شروطها و أنا من شروطها». این جا هم اول گفت: «ذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ»^{۳۴} و بعد گفت: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ»^{۳۵} این یعنی انتظار. انتظار، انسان را به این توبه‌ها می‌کشاند. وقتی اینها شروط جهاد هستند، اگر جهادی این‌طور شد، شهادت است. انتظار، انسان را پاک نگه می‌دارد. انتظار، مطهر انسان است. مطهر از یأس؛ مطهر از غرور؛ مطهر از خود بزرگ‌بینی؛ مطهر از خودکم‌بینی. به طور کلی، اعتدال انسان را حفظ می‌کند. عرض کردم انتظار افراطی، مردود؛ انتظار تفریطی، مردود است. انتظار معتدل یعنی همین‌طور که رهبری گفت، جان ناقابل، جسم ناقصی، آبروی اندکی به دست گرفتیم و بینیم چکار می‌توانم برایت بکنم. این انتظار است. امام منتظر بود. این رهبری هم منتظر هست.

من از این رئیس جمهور به دلیل این‌که حرفی که می‌زند باورش است و «اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ»، دکان او نیست و از حسن ظن آقایان که دعوت کردند از من برای پر کردن خلأ رئیس جمهور که نمی‌توانم این کار را بکنم، دعایشان می‌کنم که با این همه پرکاری موفق بشوند و بیشترین توفیق‌شان را در توان‌شان برای همراهی با حجت باطنه‌شان می‌خواهم. در دیدار حضوری با ایشان هم عرض کردم که به شما دعا می‌کنم که خداوند به شما ذلت باطنه بدهد تا عزت ظاهره، شما را خم نکند. مرحوم رجایی ذلت باطنه داشت و عزت‌های ظاهری مشکلی در او ایجاد نکرد. بنی‌صدر این امتیاز را نداشت. عزت ظاهری مانند جرتفیل می‌تواند توازن را حفظ کند. یا در مثالی دیگر، آبی را که از چاه می‌کشیم، کشش آب، میزان ظرفیت دلو زمانی که ریاست جمهوری شد، توان دلو باید قدرت این کشش را داشته باشد. زمانی که وسعت مسئولیت به میان می‌آید، باید متناسب با آن وسعت احساس مسئولیت به میان بیاید. کشش بند دلو مثل کشش احساس مسئولیت است. آب‌گیری دلو مثل کشش مسئولیت است. هر کسی بایستی خودش را آماده کند که آنچه به او دادند، مسئولیت بدانند و در مقابل آن مسئولیت، با احساس مسئولیت برخورد کند. مال، علم، شهرت، اقتدار اجتماعی

همین‌طور هستند. هرچه کشش انسان بیشتر باشد، خطر آن کمتر است. «مَنْ عَمِلَ
بِمَا عَلِمَ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۳۶} کسی که شهرتش را در راه خدا خرج کند، خدا
شهرت بیشتر به او می‌دهد.

از همه عزیزانی که وقت‌شان را گرفتم، تشکر می‌کنم و نگرانم از این‌که در
قیامت از من بپرسند اگر وقت اینها را گرفتی، در مقابل چه چیزی به آنها
دادی. خدایا کمک می‌خواهم از تو تا در امانت وقتی که به من داده‌ای، خیانت
نکرده باشم.

پی نوشت‌ها

۱. سوره توبه، آیه ۴۶.
۲. سوره انعام، آیه ۱۱۲.
۳. سوره انعام، آیه ۱۱۳.
۴. سوره انعام، آیه ۱۱۳.
۵. سوره قارعه، آیه ۶.
۶. سوره قارعه، آیه ۸.
۷. سوره بقره، آیه ۲۵۶.
۸. سوره تحریم، آیه ۱۰.
۹. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.
۱۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۵.
۱۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.
۱۲. سوره زعد، آیه ۱۱.
۱۳. سوره زعد، آیه ۱۱.
۱۴. سوره مائده، آیه ۲۲.
۱۵. سوره مائده، آیه ۲۴.
۱۶. سوره مائده، آیه ۲۵.
۱۷. سوره مائده، آیه ۲۶.
۱۸. سوره مائده، آیه ۲۶.
۱۹. سوره مائده، آیه ۲۴.
۲۰. سوره مائده، آیه ۲۲.
۲۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۷.
۲۲. همان.
۲۳. همان.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. سوره زخرف، آیه ۵۴.
۲۷. سوره ص، آیه ۱۲.
۲۸. سوره طه، آیه ۷۱.
۲۹. سوره زخرف، آیه ۵۴.
۳۰. سوره مائده، آیه ۲۶.

٣١. سورة نور، آية ٢٦.
٣٢. ابن ابي جمهور الاحسائي، *عوالي اللئالي*، ج ٤، ص ٨٦.
٣٣. سورة توبه، آية ١١١.
٣٤. سورة توبه، آية ١١١.
٣٥. سورة توبه، آية ١١٢.
٣٦. قطب الدين الراوندي، *الخرائج و الجرائح*، ج ٣، ص ١٠٥٨.

**سخن‌رانی دکتر حداد عادل،
ریس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی،
در اختتامیه پنجمین همایش بین‌المللی دکت‌رین مهدویت**

دکتر غلام‌علی حداد عادل، رییس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی در مراسم اختتامیه پنجمین همایش بین‌المللی دکت‌رین مهدویت به سخن‌رانی پرداخت. متن سخن‌رانی وی در این مراسم به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

سلام ما به پیشگاه خاتم پیامبران الهی، حضرت محمد مصطفی ﷺ و سلام بر خاتم اولیا و اوصیای گرامی او، حضرت مهدی ﷺ که در سال روز میلاد باسعادت او توفیق حضور در جمع دوستانش نصیب بنده شده است. سلام عرض می‌کنم حضور یکایک شما و درود و سلام می‌فرستم به روح پرفتوح امام راحل و شهیدان اسلام و انقلاب اسلامی. سپاس‌گزاری می‌کنم از این‌که فرصتی به بنده داده شده است تا نصیبی از این گردهم‌آیی مبارک شما داشته باشم. بنده از این فرصت استفاده می‌کنم و سعی می‌کنم در باب مفهوم عدالت در ذهن خودم و شما تفکری برانگیزم. عنوان عرایض بنده «عدالت؛ گم‌شده همیشگی بشر» است. اجازه بدهید کمی در باب عدل و عدالت تأمل کنیم و از خودمان پرسیم مفهوم عدالت

به چه معناست. یک قدری در باب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در مفهوم عدالت تأمل کنیم.

با اندکی تأمل تصدیق خواهیم کرد که عدل و عدالت، مفهومی فطری و سرشتی بشر است. به یاد نداریم و در جایی ندیده‌ایم و نخوانده‌ایم و نشنیده‌ایم که کسی صراحتاً منکر عدل و عدالت شده باشد. خیلی از مفاهیم اخلاقی و حقوقی در تاریخ بشر محل نزاع و اختلاف واقع شده است، اما دیده نشده که مکتبی فکری بر پایه انکار عدالت به وجود آمده باشد. سرشتی بودن این مفهوم به اندازه‌ای است که اگر فرض کنیم پرستاری در مهد کودک به دو کودک دوساله غذا بدهد و نسبت به یکی از آن دو تبعیض قایل شود و مختصری به یکی بیشتر بدهد، بلافاصله آن کودکی که سهم کمتری گرفته است، واکنش نشان می‌دهد و این بسیار طبیعی است. واکنش کردن در مقابل ظلم، به آموزش احتیاج ندارد. انسان از روزی که خود را می‌شناسد، خود را دوست‌دار عدالت می‌شناسد.

عدل برای باطن آدمی جاذبه‌ای دارد به مانند نور برای چشم ظاهر. چه طور است که انسان در ظلمات و تاریکی به محض این که یک چراغ و یک نقطه روشن ببیند، ولو این که آن چراغ بسیار ضعیف و دور باشد، ولو کسی نداند که چه شخصی آن چراغ را روشن کرده است، ولی نگاه انسان از همه جا متوجه آن نور می‌شود. این جاذبه در انسان، طبیعی است که نور را بر ظلمت ترجیح می‌دهد. عدل هم همین‌طور است. انسان عدل را بر ظلم ترجیح می‌دهد، بدان‌سان که نور را بر ظلمت. پس برای عدول از حق و عدل و غفلت از عدالت هیچ عذری پذیرفته نیست؛ چه از فرد و چه از حکومت. هیچ حکومتی نمی‌تواند برای غفلت از عدل و عدالت عذری بتراشد. ممکن است برای پیش‌رفت عذر بتراشیم که مال، پول و فن‌آوری نداریم، اما نمی‌توانیم بگوییم برای عدالت و اجرای عدل امکانات و اختیار نداریم؛ یعنی حرکت به سوی عدالت، انتظار همگان است از همگان و انتظار تک تک افراد از همه حکومت‌ها در تمام تاریخ و در همه مکتب‌ها و ادیان. باز می‌توانیم فکر کنیم و از خودمان بپرسیم که عدل و عدالت چیست و تحقق عینی عدالت چگونه است. حقیقت این است که نمی‌توانیم با تکیه بر یک مصداق عینی، عدالت را تعریف کنیم. ممکن است دو پدیده به حسب ظاهر ضد هم

باشند و هر دو مصداق عدالت باشند یا یکی عدل باشد و یکی ظلم. به عنوان مثال، وقتی جراحی کارد جراحی را به دست می‌گیرد و شکم بیماری را پاره می‌کند، به حسب ظاهر کاری را انجام می‌دهد شبیه ضاربی که شکم مضرربی را پاره می‌کند. با این حال، یکی ثواب است و یکی خطا؛ یکی عدل است و یکی ظلم. وقتی قاتلی به جرم قتل کشته می‌شود، کشته شدن دومی، عدل است و کشته شدن اولی، ظلم. ظاهر موضوع هم به لحاظ آنچه مشهود است، شاید اختلافی با هم نداشته باشد، ولی عقل حکم می‌کند که قصاص قاتل، عدل است و کاری که قاتل کرده است، ظلم است بدون توجه به ظاهر.

از این جا می‌توانیم دریابیم که عدالت امری محسوس نیست، بلکه معقول است؛ یعنی ما از عقل به عدل پی می‌بریم. عدالت را نمی‌توانیم به صورت حسی تعریف کنیم. بنده گاهی فکر می‌کنم که این دو کلمه عقل و عدل به هم نزدیک هستند. اختلاف فقط در حرف دوم این دو کلمه سه حرفی است. بنده تصور می‌کنم که عدل ظهور عینی عقل است. یعنی وقتی عقل می‌خواهد از فکر و ذهن در خارج از فکر و ذهن متجلی و محقق شود، صورت عدل به خود می‌گیرد. این‌که مولانا می‌گوید:

عدل چه بُود، وضع اندر موضعش ظلم چه بُود، وضع در ناموقعش

این قرار گرفتن وضع الشیء موضعه؛ یعنی قرار گرفتن هر چیزی در جای خودش، یک حکم عقلی است. عقل حکم می‌کند که جای هر چیزی در کجاست. این عقل است که تشخیص می‌دهد این جا جای این کار هست یا نه. یک سخن ممکن است در یک جا گفته شود و عادلانه باشد؛ چون عاقلانه است و یک سخن ناعادلانه باشد؛ چون عاقلانه نبوده است.

نکته مهم این است که این عدل و عدالت که فطری و هم‌زاد بشر بوده است و عمری به قدمت عمر انسان دارد، همیشه گم‌شده حقیقی بشر بوده است. بسیاری از عدالت دم زده‌اند، ولی کمتر عادل بوده‌اند. علی علیه السلام عبارتی در *نهج البلاغه* دارند که تعبیر بهتری از همین حقیقت است که می‌فرماید: «فالحق أوسع الأشياء في التواصف وأضيقتها في التناصف».^۲ یعنی حق که در این جا می‌توان عدل بنامیم، در مقام توصیف و سخن‌وری، وسیع‌ترین میدان است، اما در مقام عمل و در مقام

رعایت انصاف، هیچ‌چیز تنگ‌تر از حق و عدل نیست. این واقعیتی است که در طول تاریخ شاهد آن بوده‌ایم. می‌توانیم نگاهی هم به جهان امروز داشته باشیم. قاعدتاً شاید توجه کرده‌اید که در دنیای امروز و در زبان سیاسی امروز، در میان سیاست‌مداران و در مجامع سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی، واژه عدالت کمتر مطرح است. اگر شما قطع‌نامه‌های گردهم‌آیی‌های سیاسی، معاهدات و صورت مذاکرات را ببینید، سیاست‌مداران از عدل کمتر سخن می‌گویند. درباره صلح و آزادی زیاد سخن می‌گویند. از آزادی بیشتر از هر چیز دیگر حرف می‌زنند. گویی خجالت می‌کشند که راجع به عدالت بحثی بکنند. به عنوان مثال، در قصه فلسطین سال‌هاست از صلح سخن می‌شنویم. هر کس راه‌حلی پیشنهاد می‌کند و مدعی ایجاد صلح است. امریکایی‌ها پشت سر هم طرح می‌دهند؛ مثل نقشه راه و نقشه‌های دیگر. کنفرانس‌های متعدد با ادعای ضرورت صلح در خاورمیانه برگزار می‌شود، اما کمتر کسی راجع به صلح و عدالت سخن می‌گوید. این‌قدر که از آزادی صحبت می‌شود، از عدل و عدالت صحبت نمی‌شود. چه‌طور است که آزادانه درباره آزادی همه صحبت می‌کنند، ولی از سخن گفتن درباره عدالت وحشت دارند. عدالت، واژه‌ای گم‌شده در زبان سیاسی حکم‌رانان امروز جهان است. بنده تصور می‌کنم که ریشه این مطلب آن است که عدالت، لوازم معنوی دارد که مفهومی مثل آزادی ندارد؛ البته آزادی به آن مفهومی که در غرب مطرح است. وگرنه ما معتقدیم آزادی حقیقی از عدالت جدا نیست. آزادی به معنای آنانیت و تبعیت از آن‌چه نفس می‌خواهد، لوازم معنوی ندارد. پای‌بندی به حقایقی لازمه این مفهوم آزادی نیست، ولی هر کس بخواهد به مفهوم عدالت تفوه کند و به آن پای‌بند باشد، باید به حقایق دیگری پای‌بند باشد؛ زیرا همان‌گونه که عرض کردم عدالت، حقیقتی نامحسوس و معنوی است و اعتقاد به عدالت از جنس عدالت و ایمان به خداست. اعتقاد داشتن به عدالت مستلزم اعتقاد به خداست. اعتقاد به عدالت، چراغی است که دست خدا در دل انسان روشن کرده است. هر کس به خدا ایمان و اعتقاد داشته باشد، بی‌شک، به عدالت ایمان و اعتقاد دارد و هر کس به عدالت اعتقاد داشته باشد، این باور او باوری خدایی است. ولو این‌که خود او این دو را مساوی هم نداند، ولی حقیقتاً این‌طور است. کسی که به جدّ به

عدالت معتقد است و در زندگی به عدالت رفتار می‌کند و به دنبال آن است و برای آن تلاش می‌کند، به یک اسم بزرگ از اسمای الهی باور دارد. ممکن است مثل معتقدان به ادیان به مسمّا هم اعتقاد داشته باشد یا ممکن است منکر مسمّا باشد، ولی همان اعتقاد او به اسم نشان‌گر آن است که در عمق فطرت خود، به حقیقت فوق مادی و فراتر از زمان و مکان و فراتر از قومیت و ملیت اعتقاد دارد که همان عدل است. مگر در اعتقاد به خدا دعوا بر سر چیست؟ مگر آنهایی که از نظر فلسفی معتقد به خدا نمی‌شوند و ذهنشان ابا دارد که حقیقت غیرمادی، جهان‌شمول، هستی‌شمول و فراتر از زمان و مکان را بپذیرند، مگر همین صفات، صفات عدل و عدالت نیست؟ کسی که به عدل و عدالت معتقد باشد، خیلی به خداپرستی نزدیک است. از نظر ما لازمه اعتقاد به عدالت، اعتقاد به خداست. اگر می‌بینیم در دنیای امروز، عدالت، غریب است، به دلیل آن است که خداوند در حکومت‌های این جهان و در عالم سیاست، غریب است. مفهوم حکومت دینی و الهی به حاشیه رانده شده و در نتیجه، مفهوم عدالت هم گم شده است.

بارزترین مشخصه حکومت مهدی موعود علیه السلام، عدالت است. وقتی نام مهدی علیه السلام به زبان می‌آید، اولین مفهومی که به ذهن خطور می‌کند، عدل و قسط است. «یَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا».^۳ این انتظار ما از حکومت مهدی علیه السلام است. چرا چنین است و ما حق داریم از حکومت مهدوی انتظار عدالت داشته باشیم؛ برای این‌که قیام و ظهور مهدی علیه السلام را قیام برای استقرار حکومت الهی می‌دانیم. حکومتی است که بر پایه خدانشناسی و توحید مبتنی است. عدالت، میوه درخت توحید و خداپرستی است و حکومت مهدی علیه السلام، حکومت خدا و توحید است. آن‌جاست که عدالت پشتوانه منطقی و هستی‌شناسانه پیدا می‌کند. نمی‌شود به خدا معتقد نبود و برای عدالت، ریشه‌ای محکم قایل بود. در میان متفکران غربی و اروپایی، این سخن داستایفسکی بسیار معروف است و درست هم است که «اگر خدا نباشد، هر کاری مجاز است». برای آن‌که ظلم مجاز نباشد، باید اعتقاد به عدل، پشتوانه و ریشه‌ای در اعتقاد به خدا داشته باشد که سرچشمه جوشان همه فضایل از جمله عدالت است. «اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۴ و در جایی دیگری در قرآن می‌خوانیم: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ

نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۵. خداوند، نور آسمان و زمین است و عدالت پرتو بارزی از نور الهی است و حکومت مهدی علیه السلام که حکومتی الهی است، ضامن اجرای عدالت در این جهان است که به سبب دوری از خداپرستی به ظلمات ظلم گرفتار آمده است. دعا کنید ما سربازانی باشیم برای ظهور آن حضرت و ان شاء الله تلاش همه ما از جمله دوستان عزیزی که پنج سال است این گردهم‌آیی را با دعوت از متفکران از داخل و خارج ایران به نحو شایسته‌ای برگزار می‌کنند، مأجور باشد. باید امیدوار باشیم که فرهنگ مهدوی، فرهنگ همگان باشد و چیزی نباشد که سالی یک روز فقط در پانزدهم شعبان در ذهن ما جان بگیرد، بلکه طوری باشد که صبح با این اعتقاد، کار خودمان را آغاز کنیم و شامگاه با این اعتقاد به خواب برویم و چنان باشد که بگوییم: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶ و چنین ممات و حیات طیبه‌ای را به صورت آرمانی در حکومت مهدوی بدانیم و خود را در مسیر رسیدن به آن حکومت.

بار دیگر سپاس‌گزاری می‌کنم از همه شما و برای شما در نیل به هدف مقدسی که دارید، آرزوی موفقیت دارم و برای تعجیل در ظهور آن‌که عدالت، منتظر اوست، دعا می‌کنیم. سخن خود را با یک رباعی از فیض کاشانی به پایان می‌برم و تأکید می‌کنم که فیض یک شخصیت ناشناخته است. وی می‌گوید:

با من بودی، منت نمی‌دانستم	یا من بودی، منت نمی‌دانستم
رفتم چو من از میان، تو را دانستم	تا من بودی، منت نمی‌دانستم

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره حشر، آیه ۱۰.
۲. نهج البلاغه، ص ۳۳۳، خطبه ۲۱۶.
۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۸، باب ۲۵، ح ۷.
۴. سوره نور، آیه ۳۵.
۵. سوره نور، آیه ۴۰.
۶. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

نهضت دعای فرج

فرامرز سهرابی*

شاید بتوان گفت، جامع‌ترین بیان برای تعریف دعا، «طلب به معنای عام» است که طلب تکوینی و سؤال و درخواست فطری را شامل می‌شود. در واقع دعا، طلب خلق از خالق هستی و ایجاد ارتباط با او از طریق زبان سر، زبان قلب و زبان تکوین است.

در نظام هستی، توجه خاص خداوند متعال بر بندگان، زمانی است که آنها از آمادگی، قابلیت و استعداد لازم برخوردار باشند. استعداد پذیرش عنایت خاص الهی، وقتی شکل می‌گیرد که آدمی به جایگاه فقر و نیازمندی خویش آگاهی یابد و خالق هستی و غنای محض را به خوبی بشناسد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداوند بی‌نیاز ستوده است.

شناخت مقام فقر خود و مقام غنای او، بسترهای لازم را برای ایجاد قابلیت و استعداد پذیرش عنایت خاص الهی، فراهم می‌سازد. از این رو، دعا زبان گویای فقر و افتقار آدمی و زبان گویای عبودیت و فلسفه خلقت و آفرینش است. به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرافرازانه صلا می‌زند: **الفقر فخری و به افتخر؛**^۲ و فقر خویش را ملاک افتخار می‌نامد. شناخت فقر و افتقار، به آدمی درجه افتخار آفرین

می‌بخشد و قابلیت و عیار او را ارتقا می‌دهد؛ هم‌چنان‌که امام حسین علیه السلام در روز عرفه نجوا می‌نمود:

ها أنا أتوسل إليك بفقري إليك؛^۳

اکنون به نیاز و فقرم، به تو متوسل شده‌ام.

از همین‌رو، قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛^۴

[ای پیامبر! بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.

دعا، مرکز و ثقل کانونی توجه و عنایت حضرت حق به بندگان است.

استوارترین زبان پیوند با مستحکم‌ترین تکیه‌گاه

آدمی پیوسته به «رکن اشد» و پایگاه و پناه‌گاه مستحکم‌تر می‌اندیشد تا به آن پناه آورد. هم‌چنین، او «قول اسد» و گفتار استوارتر را می‌جوید تا با آن، پیوند و ارتباط برقرار کند و «خواندن و خواستن» خویش را به نمایش گذارد و به وسیله آن گفتار استوار، درخواست پشتیبانی و کمک نماید:

إلهي! لا ركن لي أشد منك فأوي إلي ركن شديد ولا قول لي أسد من دعائك
فأستظهرك بقول سديد؛^۵

خدای من! رکن و پایه و جایگاهی محکم‌تر از تو ندارم؛ پس به این جایگاه محکم پناهنده می‌شوم. گفتاری استوارتر از خواندن و خواستن تو ندارم؛ پس با استوارترین گفتار، از تو کمک و پشتیبانی می‌جویم.

دعا، همان «قول اسد» و استوارترین گویش است که تنها با آن می‌توان پیوند و ارتباطی با «رکن اشد» برقرار ساخت، درخواست پشتیبانی و کمک نمود و فقر و افتقار خویش را پاسخ‌گو بود.

زبان فطری انسان نیازهای ذیل را فریاد می‌زند:

۱. رکن اشد: «پایه و جایگاه محکم‌تر»؛

۲. فأوی: «پناه آورم»؛

۳. قول اسد: «گفتار استوارتر»؛

۴. دعائک: «خواندن و خواستن»؛

۵. فاستظهرک بقول سدید: «درخواست پشتیبانی و کمک از طریق قول سدید». آدمی پیوسته نیازمند محکم‌ترین تکیه‌گاه بوده است تا به آن پناه آورد و درخواست پشتیبانی و کمک کند. او برای برآورده شدن این دو نیاز، یعنی «تکیه‌گاه و درخواست کمک»، باید استوارترین گویش و گفتمان را برگزیند و زبان گویای پیوند و ارتباط خویش سازد.

دعا، استوارترین گویش و تنها گفتمان مسلطی است که می‌توان با آن، به «استظهار» و کمک‌خواهی و پشتیبان‌خواهی چشم امید داشت. از این رو، تنها سرمایه و ملک آدمی برای جلب رضایت و غفران خداوند متعال است: یا سریع الرضا! إغفر لمن لا يملك إلا الدعاء.^۶

دعا، تنها سرمایه و ملک رخنه‌ناپذیر و اسد است که لطف و عنایت و کمک‌های آفریدگار هستی را به دنیا می‌آورد: ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۷. زیرا دعا، زبان و ترجمان فقر و نیاز آدمی است و فقر و افتقار، تنها سرمایه و ملک انسان به شمار می‌آید که با زبان دعا سخن می‌راند و فقر خویش را به نمایش گذارده، بر آن افتخار می‌نماید؛ بدین سان، اوج عبودیت و خاک‌ساری جلوه می‌کند و مغز عبودیت و بندگی رخ می‌نماید: الدّعاء معّ العبادة.^۸

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛^۹ فَسَمَّيْتَ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرَكَهُ اسْتِكْبَاراً وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرَكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛^{۱۰}

[او تو فرمودی:] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند، به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند». پس دعا و درخواست از خود را عبادت و ترک آن را استکبار نامیده‌ای و تهدید کرده‌ای که ترک دعا، موجب دخول زبونانه در آتش دوزخ می‌شود.

دعا، شاخص عبودیت و استکبار

دعا، عبادت و عبودیت است و ترک آن استکبار. انسان باید موضع خود را نشان دهد که کدام یک از عبودیت و استکبار را برمی‌گزیند. هریک از این دو، شاخص خود را دارد؛ «دعا»، شاخص عبودیت و «ترک دعا»، شاخص استکبار است. داستان انسان، داستان عبودیت و استکبار او را نشان می‌دهد. تاریخ، گذرگاه جریان‌های عبودیت و استکبار آدمی بوده است. از این‌رو، ارکان فلسفه تاریخ را در فرآیند عبودیت و استکبار انسان می‌توان جست‌وجو کرد.

تاریخ در حرکت قانون‌مند و هدف‌مند خویش، به جست‌وجوی تحقق فلسفه خلقت و آفرینش به راه افتاده است و تا گم‌شده خود، یعنی «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۱} را به آغوش نکشد، آرام نمی‌نشیند - «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^{۱۲}. بنابراین، انسان برای دست‌یابی به هدف آفرینش، هرچه زودتر باید شاخص استکبار، یعنی «ترک دعا» را رها سازد و به شاخص عبودیت، یعنی «دعا» رو آورد؛ باید گفتمان مسلط و استوارترین گویش خود را سامان دهد و زبان گویای فلسفه آفرینش و عبودیت، یعنی دعا را بگشاید و نجوا سر دهد.

دعا، فرهنگ و زبان رخنه‌ناپذیر و قول‌سدید است که فقر و افتقار ما و غنای او را به صحنه می‌کشاند و با چنین جریان معرفتی، به استظهار، کمک‌خواهی و پشتیبانی‌طلبی رومی‌آورد.

تا انسان به افتقار و اضطرار خویش نرسد، همواره در فضای آلوده استکباری، انانیت، خودپرستی و اومانیسیم دست و پا می‌زند و در «خوض» و فرودستی می‌خزد؛ هم‌چنان‌که داستان انسان کنونی چنین است. از این‌رو، امام حسین علیه السلام در روز عرفه و در سرزمین عرفات و آگاهی، چنین می‌آموزد:

و أوقفني على مراكز اضطراري؛^{۱۳}

[خداوند!] مرا بر ریشه‌های اضطرار و مراکز ضرورت و بیچارگی خود آگاه ساز!

جایگاه افتقار و اضطرار

در تحلیل فرآیند رفتار و عمل انسان، تصور آن است که عمل او پس از معرفت، شکل می‌یابد و رفتارها به جریان می‌افتند؛ در صورتی که بارها شاهد

بوده‌ایم که بین معرفت و عمل، فاصله ایجاد می‌گردد و شناخت‌ها به عمل راه‌یاب نمی‌شوند. این مسئله، وجود حلقه‌ای مفقوده بین شناخت و عمل را نشان می‌دهد؛ هم‌چنان‌که انسان می‌داند آب در کوزه است، ولی چون تشنه نیست، به سراغ آب نمی‌رود؛ اما وقتی عطش را در خود حس کند و تشنه باشد، با احتمال این‌که در چند کیلومتری او آب هست، به سمت آن حرکت می‌کند. پس درک نیاز و افتقار و اضطراب، حلقه واسطی است که در مرحله عمل به آن نیاز داریم.

در مرحله دین‌شناسی نیز حلقه‌ای مفقوده وجود دارد که اگر به آن توجه نشود، گرفتار خواهیم شد و آن ضرورت و یا عدم‌ضرورت دین است؛ هم‌چنان‌که آزاداندیش‌ترین دین‌شناسان، از این نکته غفلت ورزیده‌اند و دین‌شناسی را از ضرورت و عدم‌ضرورت دین آغاز نکرده و در گرفتاری غنوده‌اند. در واقع، با این پیش‌فرض که دین ضروری نیست و راهی در کنار راه‌های دیگر است، به تحلیل و تعلیل آن پرداخته و در حدّ امر قدسی به آن روی آورده‌اند. همین پیش‌فرض، برای گرفتاری آنها کافی است؛ چون فرض دیگری نیز وجود دارد که ضرورت و اضطراب به دین است. ضرورت و اضطراب به دین تنها راه است، نه راهی در کنار راه‌های دیگر؛ آن هم با این احتمال که آدمی بیشتر از هفتاد سال استعداد دارد و بیشتر از یک زندگی راحت و دام‌پروری بزرگ، به او سرمایه و امکانات داده‌اند. زمانی که انسان قدر، استمرار و روابط پیچیده‌اش را در هستی بیابد، افتقار و اضطراب به دین در او شکل می‌گیرد.

استعدادهای عظیم انسان، او را به دنیاهای مظنون و محتمل ره‌نمون می‌سازد و مجموعه امکانات محدود علمی، عقلی و عرفانی او، نمی‌تواند پاسخ‌گوی زندگی عادی و روش برخورد با فکر، عقل، وهم و خیال آدمی باشد. انسان برای دنیاهای محتمل و مظنونی که از استعدادهای او برداشت می‌شود، جوابی ندارد. عظمت استعدادهای ما، عطش و نیاز به دنیاهای غیب را فریاد می‌کند و دیوارهای محدود دنیای مشهود او را برنمی‌تابد و فرو می‌ریزد. این درک نیاز و افتقار و اضطراب به دنیاهای فراتر، با اندک توجه به قدر، استمرار و ارتباط‌های گسترده انسان شکل می‌گیرد و ضرورت دین، الله، رسول و امام را به نمایش می‌گذارد و در حوزه شناخت انسان، نقش آفرینی می‌کند. او با توجه به کشش‌ها و عطش ناشی از

استعدادهایش، غیب را می‌داند، می‌خواهد و ضرورت و اضطرارش را درک می‌کند. بنابراین، در حوزه شناخت و معرفت، ضرورت غیب را می‌یابد و می‌شناسد. در حوزه ایمان و گرایش، ضرورت غیب را می‌خواهد و عشق می‌ورزد و در حوزه عمل و رفتار، ضرورت عمل در جهت غیب را حس می‌کند و بر اساس آن رفتار می‌نماید.^{۱۴}

دلیل این‌که انسان به عجز و توسل می‌رسد، همین درک و اضطرار است؛ وگرنه یأس و ناامیدی در انسان خانه می‌گرفت. انسان می‌داند که راهی وجود دارد، ولی او ناتوان است؛^{۱۵} هم‌چنان‌که در دعا با این عبارت فاخر روبه‌رو می‌شویم:

مَكَّنَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي... وَ اَغْلَبَهُ عَلَيَّ رَأْيِي وَ عَزَمِي؛^{۱۶}

[خداوند!] یقین را در قلب من جای‌گزین فرما... و آن را بر رأی و عزم من غلبه ده!

نکته همین‌جاست که یقین و باور، بدون درک اضطرار و ضرورت، تأثیرگذار نیست؛ هم‌چنان‌که آیه را ملاحظه می‌کنید:

﴿ وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ﴾؛^{۱۷}

و با آن‌که دل‌هایشان بدان (آیات الهی) یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

بنابراین، یقین و باور و یا شهود و برهان کارگشا نیست، بلکه اضطرار به خدا و حجت، حتی در ظرف احتمال و گمان تأثیرگذار است. از همین‌رو، پس از آن‌که درخواست کردم که یقین را در قلب من جای‌گزین فرما، تقاضایی دیگر دارم: و اغلبه علی رأیی و عزمی؛ می‌خواهم که آن یقین، بر رأی و عزم من غلبه یابد و مرا به درک نیاز و اضطرار برساند. پس درک نیاز، افتقار و اضطرار، حلقه واسطی است که هم در مرحله دین‌شناسی و هم در مرحله عمل، به آن نیاز داریم.^{۱۸}

زمانی که انسان به مرحله درک نیاز و افتقار و اضطرار رسید، آغاز بلوغ و قابلیت اوست که در همین حال، زبان گویای او گشوده می‌شود و دعا از عمق وجودش جاری می‌گردد. دعا، ترجمان و زبان اضطرار آدمی، جریان عبودیت، و جاری شدن انسان مفتقر و مضطر است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

علیکم بالدعاء فإنکم لاتقرّبون بمثله...^{۱۹}؛

بر شما باد به [ملازمت] دعا؛ زیرا با هیچ چیز مانند آن، به خدا نزدیک نمی شوید!

دعا زبان افتقار، اظهار اوج نیاز به درگاه خداوند، و بهترین عنصر پیوند و تقرب به سوی اوست. دعا، فلسفه خلقت و عبودیت، و ثمره عبودیت، تقرب به حضرت حق است. نیاز اساسی انسان نیز همین به آغوش کشیدن قرب او و غنودن در آستان رضوان معبود است.

دعا، جریان معرفتی و آگاهی اندیشه و دل است، نه لقلقه زبان. دغدغه انسان جاری است که نیاز اساسی و لذت عالی و برتر خویش را نشان گرفته؛ هم چنان که امیر سخن، حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لا یقبل الله عزوجلّ دعاء قلب لاو؛^{۲۰}

خداوند، دعای غافل دلان را به هدف اجابت نمی رساند.

همین جریان معرفتی انسان جاری، محبوب ترین اعمال در نزد خداوند متعال در روی زمین است؛ هم چنان که امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرموده اند:

أحبّ الاعمال إلى الله عزوجلّ فی الارض الدعاء؛^{۲۱}

محبوب ترین کارها در زمین برای خداوند عزوجلّ دعاست.

به همین جهت، خود آن حضرت این چنین بودند و امام صادق علیه السلام درباره آن حضرت می فرماید:

و کان امیر المؤمنین علیه السلام رجلاً دعاء؛^{۲۲}

و امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که پیوسته بسیار دعا می کرد.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ الله عزوجلّ یقول: «إِنَّ الَّذِينَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».^{۲۳} قال: هو الدعاء و أفضل العبادة الدعاء، قلت: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^{۲۴} قال: الأوّاه هو الدعاء؛^{۲۵}

خداوند عزوجلّ می فرماید: «همانا کسانی که از عبادت من سرافرازی کنند، زود است که با خواری به دوزخ درآیند». حضرت فرمودند:

[مقصود از عبادت] دعاست، و بهترین عبادت دعاست. راوی حدیث که زراره است می‌گوید، عرض کردم: مقصود از «اواه» در این آیه چیست که خداوند فرماید: «همانا ابراهیم اوآه و شکبیا بود»؟ فرمود: «اواه» یعنی بسیار دعاکننده.

از آن‌جا که مردان خدا شدت درک نیاز و افتقارشان به خدا بسیار است، «دعاء» و بسیار دعاکننده هستند. از همین رو، جز او را نمی‌بینند و نمی‌خواهند و به خوبی مشاهده می‌کنند که او هستی را پُر کرده و هر آنچه هست، از اوست.

دعا عالی‌ترین مرتبه عبادت

سدیر می‌گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أي العبادة أفضل؟ فقال: ما من شيء أفضل عند الله عزوجل من أن يسئل و يطلب مما عنده و ما أحد أبغض إلى الله عزوجل ممن يستكبر عن عبادة و لا يسأل ما عنده؛^{۲۶}

به امام باقر عليه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: «چیزی نزد خداوند عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست گردد و از آنچه نزد اوست، خواسته شود، و کسی در نزد خدای عزوجل مبعوض‌تر از آن‌کس نیست که از عبادت او تکبر ورزد و از آنچه نزد اوست درخواست ننماید.»

شاخص «افضل عندالله» بودن هرچیز در نزد خداوند، «سؤال» و «طلب» نمودن است از هر آنچه در نزد او وجود دارد، و شاخص «ابغض الی الله» بودن، در استکبار ورزیدن از عبادتش و «سؤال» و درخواست نمودن است از هر آنچه در نزد او وجود دارد.

دعا، به سبب داشتن دو عنصر «سؤال» و «طلب» از چیزهایی که نزد اوست، به مقام افضل عبادت توصیف می‌شود. «خواستن و جست‌جو» کردن از هر آنچه در نزد اوست، آدمی را به برترین عبودیت می‌رساند. و استکبار ورزیدن از عبادت او، یعنی «سؤال» و نخواستن از هر آنچه در نزد اوست، آدمی را به مبعوض‌ترین اشخاص در پیش‌گاه خداوند متعال می‌رساند.

مواعن دعا

میسر بن عبدالعزیز می گوید:

قال لی: یا میسر ادع و لاتقل: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فَرَّغَ مِنْهُ، إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً
لِاتِّتَالِ الْأَبْسَالَةِ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهَ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يَعْطَ شَيْئًا، فَسئَلْ تَعْطُ، يَا
مِيسِرَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابِ يَقْرَعُ إِلَّا يَوْشِكُ أَنْ يَفْتَحَ لَصَاحِبِهِ؛^{۲۷}

[حضرت صادق علیه السلام] به من فرمود: ای میسر، دعا کن و مگو که کار از کار گذشته است [و دعا اثری ندارد]. همانان نزد خداوند عزوجل، منزلت و مقامی است که به آن جز از طریق خواستن و مسئلت نمودن، نمی توان رسید و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و لب به درخواست نگشاید، چیزی به او نبخشایند. پس درخواست کن تا به تو داده شود. ای میسر، هیچ دری نیست که کوبیده شود، جز این که زود است که به روی کوبنده گشوده گردد.

مفهوم نادرست «ان الامر قد فرغ منه» (کار از کار گذشته است و دعا دیگر اثری ندارد)، یکی از مسائلی است که در مقابل دعا کردن قد می کشد و مانع از دعا کردن می شود، این از تولید مفاهیم شیطان است که با این دستگاه اندیشه، می خواهد انسان ها را از دست یابی به کلیدواژه عبودیت، یعنی دعا، باز دارد و آنان را به باتلاق ناامیدی فرو برد. این همان اندیشه ای است که یهود و بعضی از حکما را هم به گرداب خود درافکنده است - «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^{۲۸} - و دست خدا را بسته می دانند. و ربوبیت حضرت حق را محدود و کوتاه می پندارند. قرآن درباره اعتقاد یهود می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعُنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ
مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»^{۲۹}

یهود گفتند: «دست خدا - با زنجیر - بسته است». دست هایشان بسته باد! و به سبب این سخن، از رحمت - الهی - دور شوند! بلکه هر دو دست - قدرت - او گشاده است؛ هرگونه بخواهد می بخشد!

از روایت های فراوانی که درباره این آیه به ما رسیده، چنین استفاده می شود که آیه، به تفکر و اعتقادی اشاره دارد که یهود درباره موضوع قضا و قدر و سرنوشت

و تفویض داشتند. آنان معتقد بودند که خداوند در آغاز خلقت، همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام گیرد، انجام گرفته است؛ به گونه‌ای که حتی خود خداوند هم نمی‌تواند تغییری در آن به وجود آورد؛^{۳۰} در صورتی که قرآن لحظه‌ای برنامه آفرینش و تدبیر الهی را تعطیل بردار نمی‌داند: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛^{۳۱} خداوند متعال هر زمان در شأن و کاری است و در هر لحظه و زمانی بر اساس حکمت و نظام احسن، خلق جدید و پدیده و حادثه تازه‌ای رخ می‌نماید و تدبیر می‌شود. آری، خالقیت و ربوبیت او، هستی را پر کرده و هیچ مکان و زمانی و چیزی را خالی نگذاشته است. بنابراین، نیاز پیوسته و افتقار و اضطراب ما به او، روشن می‌شود و از طرفی دیگر، پرده‌های تیره ناامیدی کنار می‌رود.

بر این اساس، باید دعا کرد و نگفت: «کار از کار گذشته»؛ زیرا انّ عندالله عزوجلّ منزله لاتنال الا بمسأله؛ در نزد خداوند عزوجلّ، منزلت و جایگاهی است که جز با خواستن به آن نتوان رسید.

دعا مغز عبودیت

سؤال و خواستن و دعا، همان «مخ العبادة» و مغزافزار عبودیت است و عبودیت، همان راز و رمز خلقت و فلسفه آفرینش به شمار می‌آید. بنابراین، انسان باید به اوج نیاز، افتقار و اضطراب خود به خداوند متعال برسد و از استکبار و انانیت و اومانیسم و خودمحوری، رها شود؛ تا از طریق دعا و خواستن، به عبودیت و فلسفه آفرینش راه یابد و به منزلت و جایگاه رفیع خود در نزد خداوند نایل گردد.

آدمی «عبد» است و به دنبال «معبود» خویش؛ دعا، تنها ملک و سرمایه او برای رسیدن و تقرب به معبود است - إغفر لمن لايملك الا الدعاء -^{۳۲} هرچه در این راه بکوشد و به «میزان الاعمال»^{۳۳} یعنی امیرالمؤمنین عليه السلام - و کان امیرالمؤمنین دعاء - نزدیک شود و با آن مقیاس، به خواستن خویش افزایش، مراحل و منازل دست‌نیافتنی در نزد خدا را در می‌یابد و به آستانه آن رهنمون می‌شود.

از این‌رو، تا انسان ملک و سرمایه خود را به جریان نیندازد، به او هیچ ندهند و بهره‌ای به دست نیورد - و لو انّ عبداً سدّ فاه و لم یسأل لم یعط شیئاً - پس باید خواست

و سرمایه را به کار گرفت تا مشمول عطا و بخشش گردید - «فَسئَلُ عَطَا» - نکته آن‌که کوبنده‌ای نیست، دری را بکوبد و آن باز نشود - یا میسرانه لیس من با بای یقرع الا یوشک آن یفتح لصاحبه - کوبش درب و خواستن، دریچه‌های منازل دست‌نایافتنی در نزد معبود را می‌گشاید.

کوبش در و خواستن و دعا، زبان افتقار پیوسته عبد است و ترجمان اضطرار مستمر آدمی به آفریدگار و مربی هستی. هرگاه کوبه درب صدا کند، اجابت شود و درب را باز کنند - «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛^{۳۴} درخواست دعاکننده را اجابت می‌کنم، آن‌گاه که دعا کند. در جای دیگر نیز می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛^{۳۵} بخواهید و بخوانید مرا تا استجابت کنم شما را؛ همان‌گونه که در جای دیگر می‌فرماید:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ»؛^{۳۶}

آیا [معبودهای بی‌ارزش شما بهترند] یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می‌رساند و گرفتاری و بلا را برطرف می‌کند و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر یادآور می‌شوید.

انسان زمانی که به مقام دعا کردن برسد و زبان اضطرار و نیازمندی حقیقی او گشوده گردد، استجابت خواسته‌هایش را شاهد خواهد بود. بنابراین گام نخست، ایجاد اضطرار و درک اضطرار است و سپس بر زبان راندن، درخواست نمودن و ترجمان آن افتقار و اضطرار؛ یعنی دعا - «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» - گرفتار و درمانده‌ای که نیاز و افتقارش را به خدا دریافته است و حس می‌کند و تنها راه نجاتش را خداوند متعال می‌داند و بس، زمانی که لب بگشاید و دعا که زبان نیاز اوست را آغاز کند، از او کشف سوء می‌شود و گرفتاری‌هایش برطرف می‌گردد و به خلافت زمین دست می‌یابد.

باید مضطری باشد و دعا کند تا خداوند متعال او را اجابت نماید و خواسته‌اش را برآورد. رسیدن به اضطرار و درک افتقار ما به خداوند متعال حرف اول است. سپس خواستن و دعا که زبان اضطرار است، جریان می‌یابد و عبودیت آدمی را به

نمایش می‌گذارد و خداوند در سایهٔ همین دعا و عبودیت مضطر، خواسته‌هایش را اجابت می‌کند و گرفتاری‌ها را از او برطرف می‌سازد و او را به خلافت زمین می‌رساند.

کشف سوء و برطرف شدن گرفتاری‌ها و به خلافت زمین رسیدن آدمی، زمانی است که او به اضطراب رسیده باشد و زبان اضطرابش یعنی دعا را هم بگشاید. آدمی پیوسته در گرفتاری‌ها غوطه‌ور است و هیچ‌گاه به خلافت بر زمین نمی‌رسد و به مقام خلافت الهی و نمایندگی «الله» در زمین، دست نمی‌یابد، مگر آن‌که به اضطراب برسد و دعا و خواستش شکوفا شود؛ هم‌چنان که در آغاز دعای علقمه می‌گوییم:

یا مجیب دعوة المضطربین؛

ای اجابت‌کنندهٔ دعای مضطرها.

دعا، رمز دست‌یابی بشر به آرمان‌شهر

آرمان دیرینه بشر این بوده است که از تمامی گرفتاری‌ها، رهایی یابد و به خلافت و جانشینی الهی در روی زمین نایل گردد و نمایندهٔ او شود و صفاتش پرتویی از صفات پروردگار باشد. خالق هستی هم به همین منظور او را آفریده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛^{۳۷}

به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...» می‌فرماید:

نزلت فی القائم من آل محمد علیه السلام هو و الله المضطرّ إذا صلّى فی المقام رکعتین و دعا الی الله عزّوجلّ فأجابّه و یکشف السوء و یعمله خلیفه فی الأرض؛^{۳۸} این آیه در مورد قائم آل محمد نازل شده است. به خدا سوگند! او مضطر واقعی است، هنگامی که در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز به جا می‌آورد و به درگاه خداوند دست دعا برمی‌دارد و خدا هم دعای او را

اجابت می‌نماید و ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد.

بنابراین، حضرت صاحب الامر علیه السلام مضطر واقعی است. و او در اوج افتقار و اضطراب به خالق هستی، به سر می‌برد و تنها راه را حاکمیت خداوند و دین او می‌داند. این آخرین ذخیره الهی هم همانند جدّ بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام، «میزان الاعمال» است و انسان‌ها باید تمامی اعمال و احوال خویش را با آن مقیاس بسنجند و تا می‌توانند به ایشان تقرب جویند و رفتار و ویژگی‌های خویش را به ایشان نزدیک سازند.

انسان‌ها این‌گونه باید به اضطراب برسند و سپس آستانه اضطراب خویش را تا حد توان، به اضطراب امام معصوم نزدیک سازند. بشر باید به این معنا برسد که به خدا، وحی، رسول و امام نیاز و افتقار و اضطراب دارد و دین، تنها راه است، نه راهی در کنار راه‌های دیگر. او باید محدودیت امکانات علمی، فلسفی و شهودی خود را با توجه به قدر، استمرار و ارتباط‌های گسترده‌اش در هستی، بیابد و بفهمد با این محدودیت‌ها، به محرومیت‌ها دچار می‌شود و باید بداند که او ناچار و مضطر به خدا و دین اوست تا برای تمامی عوالم غیب و شهود او برنامه و تدبیر نماید. از این‌رو، اضطراب به حجت و درک نیاز و افتقار به امام معصوم علیه السلام، تنها راه نجات انسان و تنها نشان بلوغ آدمی است و تا محدودیت امکانات و سپس محرومیت‌هایش را حس نکند و اضطراب به حجت و امام معصوم را نیابد، نابالغ و ناکام خواهد بود و در نتیجه، کشف سوء و «استخلاف فی الارض» را نخواهد داشت و در گرفتاری‌ها، غوطه‌ور بوده، در چنگال حکومت ستم‌گران دست و پا می‌زند.

دعا و مهندسی بلوغ اجتماعی بشر توسط عالمان دین

هرگاه انسان از خودسری‌ها رها شود و از خودمحوری‌ها خسته و ملول گردد و از خودپرستی به خداپرستی رو آورد و به اضطراب حاکمیت خدا، رسول و امام برسد، در آستانه بلوغ اجتماعی قرار می‌گیرد. بدین‌سان، فرآیند سه‌گانه «رغبت اجتماعی به دولت کریمه»، «شکایت اجتماعی» و «استعانت اجتماعی»، به مثابه

شاخص‌های بلوغ اجتماعی شکل می‌یابد و انسان، زمینه‌های لازم را برای کشف سوء و رفع گرفتاری‌ها و استخلاف در زمین و ایجاد حکومت صالحان، فراهم می‌سازد. هر زمان که انسان‌ها زاویه دیدشان به انسان در حوزه‌های قدر، استمرار و ارتباط‌های گسترده‌اش عوض شود، اضطرار به حاکمیت الهی و امام معصوم می‌یابند و میل و رغبت آنها تنها به دولت کریمه معطوف می‌شود - **إنا نرغب إليك في دولة کریمة** -^{۳۹} و به رغبت اجتماعی می‌رسند و در این صورت، به مرحله شکایت نایل می‌شوند - **إنا نشکوا إليك فقد نبینا ﷺ و غیبة و لیتنا** -^{۴۰} و از غیبت مولا و سرور خود به خدا شکایت می‌کنند؛ زیرا ذائقه و رغبتشان به عطر دولت کریمه آشنا شده و اشتیاق یافته است. از این رو، با درک نیاز و افتقار و اضطرارشان به دولت کریمه و انزجارشان از وضعیت لثیمه جهانی، زبان اضطرار یعنی دعا و استعانت از خداوند متعال گشوده می‌شود - **و أعتا علی ذلك بفتح منک تعجله** -^{۴۱} خداوندا ما را در فتح پرشتاب و تعجیل فرجش یاری فرما.

این‌گونه است که از پروردگار هستی استعانت می‌جوییم و فتح و گشایش را از او درخواست می‌نماییم و زبان دعا و خواستن ما شکل می‌گیرد. این خواستن، «لیقوم الناس»^{۴۲} و به پا ایستادن و توانستن را به همراه دارد و کشف سوء می‌کند و استخلاف صالحان را به دنبال می‌آورد. در نهایت، این دعا و زبان اضطرار آدمی، نماد بلوغ اجتماعی است. از این رو، جامعه به مهندسی بلوغ اجتماعی نیاز دارد و در عصر غیبت، به حسب مأموریتی که از ناحیه پاکان هستی و معصومان علیهم‌السلام بر عهده علمای و فقها گذاشته‌اند، آنها موظف هستند با راه‌برد فرهنگی متناسب با عصر غیبت، آن دوران را مدیریت و رهبری نمایند و فرآیند مهندسی بلوغ اجتماعی را سامان دهند. امام هادی علیه‌السلام می‌فرمایند:

لو لا من یبقی بعد غیبة قائمنا ﷺ من العلماء الدّاعین إلیه و الدّالّین علیه، و الدّابّین عن دینه بحجج الله، و المنقذین لضعفاء عبادالله من شبک إبلیس و مردته... لما بقی أحدٌ إلا ارتدّ عن دین الله و لکنّهم الذّین یمسکون أزمّة قلوب ضعفاء الشّیعة کما یمسک صاحب السّفینة سکّانها اولئک هم الأفضلون عندالله عزّوجلّ؛^{۴۳}

اگر بعد از غیبت قائم ما، دانش‌مندانی نبودند که به سوی او دعوت کنند و دلالت و رهنمون شوند و از دین او دفاع نمایند و بندگان ناتوان را از دام‌های شیطان و مریدهای او نجات دهند، هیچ کس باقی نمی‌ماند جز این‌که از دین خدا مرتد می‌گشت. ولی علما، رهبری و مدیریت دل‌های ناتوانان شیعه را عهده‌دار می‌شوند، هم‌چنان که ملوان‌ها زمام کشتی را به دست می‌گیرند و سرنشین‌های آن را حفظ می‌کنند. این علما نزد خداوند عزوجل، برترین هستند.

علما در عصر غیبت، با راه‌برد فرهنگی «دعوت»، «دلالت»، «ذب» و «انقاذ»، کشتی جامعه را سکان‌داری می‌کنند و آن را از طوفان‌ها و امواج چهارگانه «فترت»، «حیرت»، «فتنه» و «یأس»، به ساحل سلامت رهنمون می‌شوند. بدین گونه علما، اضطراب به حجت را در جامعه ایجاد می‌کنند و فرآیند مهندسی بلوغ اجتماعی را شکل می‌دهند، تا این‌که زبان دعا و عشق و عطش آنان، به تعجیل فرج گشوده می‌شود و درخواست و استعانت از خالق هستی جریان می‌یابد. بر این اساس، لطافت‌های توقیع شریف حضرت بیشتر آشکار می‌شود که فرمودند:

و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرغ فان ذلك فرجكم؛^{۴۴}

برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید؛ زیرا در همین زیاد دعا کردن برای تعجیل فرج، گشایش و فرج شما خواهد بود.

حضرت در این، توقیع از ما خواسته‌اند که برای تعجیل فرج، بسیار دعا کنیم و فرموده‌اند که در همین بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج، گشایش برای شماست. از این‌رو، اگر دعا کردن و دعاکننده زیاد شود، فرمایش حضرت، عملی می‌گردد و این‌گونه، نماد بلوغ اجتماعی در عمق وجود افراد جامعه می‌نشیند و فرج را در هر دو ساحت غیبت و ظهور به ثمر می‌رساند، یعنی با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج، هم ظهور حضرت نزدیک می‌شود و به آستانه دولت یار می‌شتابیم و هم در همان دوران غیبت، از برکات و آثار دعا برای تعجیل فرج بهره می‌بریم و به گشایش‌های فراوان نایل می‌شویم؛ زیرا حضرت که قطب عالم امکان است - «السلام عليك يا قطب العالم»^{۴۵} - مجرای فیض خالق هستی محسوب می‌گردد و

هرچه بیشتر به ایشان توجه و تقرب داشته باشیم، از توجهات و عنایات ایشان فزون تر بهره خواهیم برد:

بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء؛^{۴۶}

خلق به برکتش بهره مند می شوند و روزی می یابند و زمین و آسمان به وجودش برجاست.

بنابراین، راه برد نهضت دعای فرج، ظرفیت و ظرفت های لازم برای برطرف شدن گرفتاری ها و زمینه سازی حکومت صالحان را داراست. لذا فرآیند اضطرار، دعا، اجابت، کشف سوء و خلیفه زمین شدن را می توان این گونه بیان کرد:

بر این اساس، برای برطرف شدن گرفتاری بشر و رسیدن به مقام خلیفه الهی و حکومت صالحان، دو مرحله اضطرار و دعا ضروری می نماید. بی جهت نیست که حدیث های فراوانی درباره سفارش به دعا برای حضرت صاحب الامر علیه السلام و فرج ایشان وارد شده است. یونس بن عبدالرحمان در مورد دعای امام رضا علیه السلام برای حضرت حجت علیه السلام می گوید:

أنه كان يأمر بالدعاء للحجة صاحب الزمان علیه السلام؛^{۴۷}

امام رضا علیه السلام پیوسته به دعا کردن برای حضرت صاحب الامر امر می کردند.

یکی از یاران حضرت امام هادی علیه السلام از آن حضرت درباره وظیفه شیعیان در زمان غیبت امام عصر علیه السلام پرسید:

كيف تصنع شيعتك؟

در زمان غیبت، شیعیان شما چه کاری انجام دهند؟

امام هادی علیه السلام فرمودند:

عليكم بالدعاء و انتظار الفرج؛^{۴۸}

بر شما باد دعا و انتظار فرج!

وظیفه ما در عصر غیبت، دعا و رسیدن به مقام خواستن و خواندن است؛ خواستنی که از اضطرار ما به حجت ناشی می‌شود. و از رغبت و شکایت و استعانت اجتماعی ما به درگاه خالق هستی سرچشمه می‌گیرد و اضطرار ما را به خدا و حجت خدا می‌نماید. این‌گونه خواستن، ما را به آستانهٔ دومین وظیفه، یعنی انتظار فرج، روانه می‌سازد و به انتظار و آماده‌باش بودن و فراهم ساختن زمینه‌های فرج فرامی‌خواند. این‌گونه خواستن، آمادگی و توانستن را می‌آفریند و به پا ایستادن و ﴿لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^{۴۹} را شکل می‌دهد. از این رو دعا، مقدم آورده شده و سپس انتظار فرج آمده است. بنابراین، دعا خواستنی است که با آمادگی و آماده‌سازی گره می‌خورد و وظیفهٔ شیعه در عصر غیبت، یک پارچه حرکت و اقدام است، نه سکوت و سکون در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. خواستن و دعا جمعی جوامع بشری، به گونه‌ای تحرک و تحول اجتماعی می‌آفریند که به دنبال آن خداوند متعال، تغییر و تحول در احوال اقوام به وجود می‌آورد؛ هم‌چنان که بر اساس سنت الهی آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛^{۵۰}

در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

بنابراین، اگر قوم و گروهی به درگاه خداوند متعال و حجت خدا اضطرار یابند و در این سطح تغییر و تحول پیدا کنند و لب به دعا بگشایند و ضجه و ناله که تجلی اضطرار آنان است، بنمایند، خدا آنچه را که به آن قوم مربوط می‌شود، متحول می‌سازد و تغیر می‌دهد.

بر این اساس، با دعا و خواستن، هر قومی به آمادگی و قابلیت و ظرفیت‌هایی می‌رسد که می‌تواند مستعد پذیرش توجهات و عنایات خداوند شود. از این‌رو، دعا و انتظار فرج با همدیگر ارتباطی هم‌آهنگ می‌یابند و خواستن و آماده‌سازی و توان‌مندی شکل می‌گیرد. زمانی که قوم و گروهی با اضطرار به درگاه خدا رو می‌کنند، دو چیز در آنان شکل می‌گیرد: دعا و انتظار فرج، «خواستن» و «آمادگی»، قابلیت و توان‌مندی». در این صورت، بارش عنایات و توجهات او آغاز می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فَلَمَّا طَالَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَذَابُ ضَجُّوا وَبَكَوا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ يَخْلُصَهُم مِّنْ فِرْعَوْنَ، فَحَطَّ عَنْهُمْ سَبْعِينَ وَ
مِائَةَ سَنَةٍ. هَكَذَا أَنْتُمْ لَوْ فَعَلْتُمْ لَفَرَّجَ اللَّهُ عَنَّا فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَكُونُوا فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي
إِلَىٰ مَتْنَاهُ؛^۵

زمانی که عذاب بنی اسرائیل به طول انجامید، آنان چهل روز به درگاه
خداوند ضجه و گریه نمودند تا این که خداوند به موسی و هارون وحی
فرمود که آنان را از دست فرعون رهایی بخشد. در نتیجه، خداوند از
۱۷۰ سال باقی مانده عذاب آنان درگذشت. شما هم چنین هستید؛ اگر
این گونه عمل کنید، خداوند حتماً گشایش برای ما به وجود می آورد و
اگر این گونه نباشید، همانا کار این امر به نهایتش می رسد و تا آخرین
مرحله را طی خواهد کرد.

نهضت دعای فرج: (کشوری)

براساس مباحثی که ارائه گردید، محورهای ذیل برای تحقق نهضت دعای فرج
پیشنهاد می شود:

۱. رهنمود مراجع و علمای دینی در جهت تشکیل جلسات معرفت امام
عصر علیه السلام و دعا برای تعجیل فرج، یک روز در هفته در تمام مکان های مقدس
کشور؛
۲. شرکت شخصیت های بزرگ علمی و دینی؛
۳. تولید مفاهیم فاخر و نو توسط مراکز و مؤسسات مهدوی و ارائه آن به
مبلغان و استادان برای آگاهی بخشی مردم در این جلسات؛
۴. پوشش خبری رسانه ها؛
۵. تشکیل نمایشگاه های بزرگ محصولات فرهنگ انتظار؛
۶. رونمایی از تولیدات فاخر فرهنگ انتظار.

نهضت دعای فرج: (جهانی)

یادآور می شویم که بسیاری از مفاهیم، بلند و فاخر هستند؛ از جمله، موضوع
دعا برای تعجیل فرج که به دلیل نبود سازوکارها و برنامه های کاربردی در عرصه

فرهنگ عمومی انسان‌ها، در حاشیه می‌مانند. از این‌رو، با توجه به خستگی انسان‌ها از بافته‌های اومانیستی برای ادارهٔ ساحت‌های مختلف بشری و چشم‌پوشی آنان از آسمان وحیانی و کفرورزی به آن، آمادگی‌های خوبی برای بازگشت به فطرت الهی فراهم شده است و بشر کنونی احساس می‌کند که به پیوند و ارتباط با خداوند متعال نیاز دارد و باید از او نجات خویش را درخواست نماید. بنابراین، فضای مناسبی برای پیشنهاد «روز جهانی دعا» یا «هفته جهانی دعا» وجود دارد.

روز یا هفتهٔ جهانی دعا دارای دو محور است:

الف) مردم جهان از خداوند درخواست نمایند که توفیق شناخت موعود حقیقی را به آنان عنایت کند.

ب) مردم جهان از خداوند بخواهند تا موعود حقیقی را برساند و در فرجش تعجیل نماید.

اگر این پیشنهاد با پرهیز از پیرایه‌ها در جهان فرهنگ‌سازی شود، برکات گسترده‌ای را به همراه خواهد داشت و با نهضت دعای فرج، زمینه‌های بلوغ جوامع بشری و تحقق عدالت فراگیر به وجود خواهد آمد.

بایسته‌ها:

۱. پرهیز از سیاسی شدن این طرح و پیشنهاد؛
۲. مراقبت و پیش‌گیری از مصادره آن توسط استکبار جهانی؛
۳. دقت و تأمل در راه‌کارهای فراگیر شدن طرح (از ناحیه چه شخصیت، نهاد یا گروهی پیشنهاد گردد؟)؛
۴. برقراری نشست‌ها و همایش‌های علمی جهانی؛
۵. استفاده از رسانه‌ها و ابزار هنر برای فرهنگ‌سازی جهانی.

پی نوشت‌ها

- * عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت.
۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.
 ۲. حسین نوری طبرسی، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، ص ۱۷۳، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۷ق.
 ۳. شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.
 ۴. سوره فرقان، آیه ۷۷.
 ۵. ابراهیم بن زین‌الدین کفعمی، *بلد الامین*، ص ۴۶۱، دعای عبرات.
 ۶. *مفاتیح الجنان*، دعای کمیل.
 ۷. سوره فرقان، آیه ۷۷.
 ۸. شیخ حرّ عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۷، ص ۲۸، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
 ۹. سوره غافر، آیه ۶۰.
 ۱۰. *صحیفه سجادیه*، دعای ۴۵.
 ۱۱. «و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن‌که مرا بپرستند». (سوره ذاریات، آیه ۵۶)
 ۱۲. «[تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند». (سوره نور، آیه ۵۵)
 ۱۳. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۹۵، ص ۲۲۶، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
 ۱۴. نک: علی صفایی، *وارثان عاشورا*، ص ۲۴-۲۵.
 ۱۵. همان، ص ۲۶.
 ۱۶. *مفاتیح الجنان*، زیارت جامعه ائمه‌المؤمنین.
 ۱۷. سوره نمل، آیه ۱۴.
 ۱۸. نک: *وارثان عاشورا*، ص ۱۸ و ۲۴.
 ۱۹. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، ج ۴، ص ۲۱۲، باب فضل الدعاء و الحثّ علیه، ح ۶، بیروت: دار صعب و دارالتعارف، ۱۴۰۱ق.
 ۲۰. همان، باب الاقبال علی الدعاء، ح ۱.
 ۲۱. همان، باب فضل الدعاء و الحثّ علیه، ح ۸.
 ۲۲. همان.
 ۲۳. سوره مؤمن، آیه ۶۰.
 ۲۴. سوره توبه، آیه ۱۱۴.
 ۲۵. *الکافی*، ج ۴، ص ۲۱۰، کتاب الدعاء، باب فضل الدعاء و الحثّ علیه، ح ۱.
 ۲۶. همان، ح ۲.
 ۲۷. همان، ح ۳.
 ۲۸. سوره مائده، آیه ۶۴.

۲۹. همان.
۳۰. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، نورالثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۶۴۹، قم: مؤسسه السماعیلیان، ۱۴۱۲ق؛ هاشم بن سلیمان بحرانی، البرهان، ج ۱، ص ۴۸۶، قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۵ق.
۳۱. سورة رحمن، آیه ۲۹.
۳۲. مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
۳۳. همان، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز مبعث و عید غدیر.
۳۴. سورة بقره، آیه ۱۸۶.
۳۵. سورة غافر، آیه ۶۰.
۳۶. سورة نمل، آیه ۶۲.
۳۷. سورة بقره، آیه ۳۰.
۳۸. نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۴.
۳۹. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.
۴۰. همان.
۴۱. همان.
۴۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۶، ح ۱۲.
۴۳. همان.
۴۴. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) کمال‌الدین و تمام النعمة، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴۵. صحیفه مهدویه، ص ۵۸۲، به نقل از المجموع الرائق، ج ۱، ص ۴۵۱.
۴۶. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.
۴۷. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۳۲، ح ۵.
۴۸. همان، ج ۹۵، ص ۳۳۶.
۴۹. سورة حدید، آیه ۲۵.
۵۰. سورة رعد، آیه ۱۱.
۵۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۲، ح ۳۴.

زمینه‌سازی ظهور

سیدمسعود پورسیدآقایی*

مقدمه

با غیبت امام دوازدهم علیه السلام، شیعیان، مسلمانان و همهٔ جهانیان دچار محرومیتی جانکاه و عمیق شدند. شیعه در این عصر با پذیرش مسئولیت تاریخی خود برای خروج از این محرومیت، چشم به راه موعود و عصر ظهور، به انتظار ایستاد؛ انتظاری که بار سنگین رسالتِ زمینه‌سازی برای ظهور را با خود به همراه داشت؛ چرا که انتظار عمل است و برترین عمل‌ها (أفضل الأعمال انتظار الفرج)،^۱ جهاد است و بهترین جهادها (أفضل جهاد أمتی انتظار الفرج).^۲ انتظار آمادگی است و زمینه‌سازی (من انتظر امرأً تهیأ له)؛^۳ آمادگی و زمینه‌سازی برای همهٔ خوبی‌ها و زیبایی‌ها و رهایی از همهٔ حرمان‌ها و محرومیت‌ها. انتظار تعهد است و مسئولیت (المنتظر لامرنا كالمشحط بدمه فی سبیل الله)^۴ و این همه یعنی رسالت بزرگ شیعه و میثاق تاریخی او در غیبت امام در هر صبح و شام (و انتظر الفرج صباحاً و مساءً).^۵ رسالت منتظران در عصر غیبت، زمینه‌سازی برای ظهور است؛ «یخرج ناسٌ من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه»،^۶ «لِیُعدنَّ احدُكم لخروج القائم ولو سهواً»،^۷ «من ارتبط دابةً متوقعاً به أمرنا...».^۸

زمینه‌سازی کلمه نیست، روح است و معنا، حرکت است و پویایی، شور است و نشاط.

زمینه‌سازی همراهی با امام و هم‌افق شدن با اهداف بلند و میثاق با آرمان‌های بالنده اوست.

مفهوم زمینه‌سازی ظهور

همان‌گونه که گذشت، حقیقت انتظار، همان آمادگی و زمینه‌سازی است و برای زمینه‌سازی، به چیزی بیش از روایات انتظار که به برخی از آنها اشاره شد، نیازی نیست. علاوه بر اینها در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ (يُجْرَحُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ) از واژه «یوطئون» از مصدر «وطأ» به معنای زمینه‌سازی استفاده شده است. زمینه‌سازی در لغت فارسی، به معنای مقدمه‌چینی، آماده ساختن، تهیه مقدمات برای منظوری است.^۹ اما در لغت عرب با توجه به ویژگی لغوی «وطأ» نه هر زمینه‌سازی بلکه زمینه‌های چیزی را کاملاً فراهم کردن و راه را از هر جهت هموار کردن و بر آن تسلط داشتن است.^{۱۰}

ظهور در این‌جا در برابر غیبت به معنای آشکار شدن امام ﷺ است.^{۱۱} زمینه‌سازی ظهور یعنی فراهم ساختن و ایجاد مقدمات و اسباب و علل ظهور به گونه‌ای که شرایط برای تحقق ظهور و خارج شدن امام از پرده غیبت، مهیا و هموار باشد تا امام بتواند حرکت خود را آغاز و حاکمیت جهانی‌اش را تحقق بخشد. این معنا از آن‌جا که شرح الاسمی و بسیار کلی است، نمی‌تواند راه‌گشا و کاربردی باشد. از این‌رو، باید به تبیین و توضیح بیشتر آن پرداخت تا ابعاد و محورهای آن شناخته شود.

توضیح بیشتر این‌که با توجه به تقابل ظهور و غیبت، تحقق ظهور نیازمند برطرف کردن علل غیبت است. باید دید علل و عوامل غیبت چیست و چرا امام غیبت کرده است. علت غیبت امام هر چه باشد، بی‌تردید به ما باز می‌گردد و علل و عوامل آن را باید در خود جست‌وجو کنیم (عدمه منّا).^{۱۲}

وجود ضعف‌هایی در شیعیان و جامعه شیعی و کوتاهی و ناتوانی آنان از حمایت امام، کار را به آن‌جا رساند که امام برای حفظ جان خود مجبور شد از

صحنه غایب شود و به صورت پنهان، نقش آفرینند.^{۱۳} از این رو، با تغییر و تحول شرایط و ایجاد بایدها و نبایدهایی در شیعیان و جامعه شیعی می‌توان زمینه‌های ظهور را فراهم کرد. تا آن‌گاه که تحولی در بینش و معرفت، گرایش و ایمان، کنش و رفتار «فرد» و اهداف و روابط و ساختار «جامعه» صورت نگیرد و فرد و جامعه شیعی بر وظایف و عهد و پیمان‌های خود با امام وفا نکند و به سطحی از معرفت، محبت، تبعیت و تسلیم نسبت به امام و تحمل مقام ولایت معصوم نرسد و به سطحی از رفتار با یک‌دیگر که در روایات به آن امر شده، دست نیابد، انتظار ظهور بی‌معناست^{۱۴} و خود را منتظر دانستن، بیهوده است؛ چرا که انتظار عمل است و بهترین عمل‌ها.

امکان زمینه‌سازی (نقش انسان‌ها در زمینه‌سازی ظهور)

آیا اصولاً زمینه‌سازی برای ظهور و تسریع در آن و جلو انداختن فرج امام عصر علیه السلام امکان دارد، یا این‌که فرج حضرت هم‌چون پدیده قیامت، امری است که تلاش انسان‌ها و اراده و اختیار آنان در تسریع و تأخیر آن تأثیر ندارد؟

مبنای کلامی و بسیاری از آیات و روایات (که به برخی از آنها اشاره خواهد شد) به وضوح بر تأثیر انسان‌ها در تحول وضعیت خود و تغییر جوامع دلالت دارند. از این رو، می‌توان ادعا کرد ظهور امری است تحصیلی و نه حصولی. به عبارت روشن‌تر، تلاش انسان‌ها و اراده و اختیار آنها در تحقق ظهور تنها مسئله‌ای تأثیرگذار است و هرچه تلاش بیشتر و آمادگی زودتری به دست آید، ظهور نیز زودتر رخ می‌دهد، نه آن‌که تلاش و عدم تلاش انسان‌ها در ظهور هرگز تأثیرگذار نباشد و ظهور، مثل قیامت باشد که در زمانی معین و بدون دخالت و تلاش انسان‌ها اتفاق خواهد افتاد. از این رو، نه تنها زمینه‌سازی ظهور امکان دارد، بلکه شیعیان در تعجیل و تحقق آن تأثیری اساسی و بی‌بدیل دارند و به آن مکلفند:

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُمَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛^{۱۵}

همانا خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

۲. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ»؛^{۱۶}

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند،
برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛^{۱۷}
ای کسانی که ایمان آوردید، اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند
و گام‌های شما را استوار می‌گرداند.

۴. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که شکنجه‌ها و فشارها بر بنی‌اسرائیل طول کشید، چهل صباح
به درگاه خداوند ضجه و گریه کردند. خداوند به موسی و هارون وحی
فرمود که آنها را از دست فرعون خلاص کنند. پس ۱۷۰ سال (از
چهارصد سال رنج و زحمت مقدر) را از آنها برداشت. سپس حضرت
فرمودند:

هكذا انتم لو فعلتم لفرّج الله عنا فأما اذ لم تكونوا فان الامر ينتهي إلى
متناه؛^{۱۸}

هم‌چنین شما اگر این‌گونه عمل می‌کردید، هر آینه خداوند بر ما گشایش
می‌داد، ولی اگر چنین نباشید، همانا این امر تا آخرین مرحله را طی
خواهد کرد.

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

يُجْرَج ناس من المشرق فيوظئون للمهدى یعنی سلطانه؛^{۱۹}
گروهی از مشرق زمین (ایران) بپاخاسته و زمینه‌ساز حکومت امام
مهدی علیه السلام می‌شوند.

زمینه‌های ظهور

با نگاه به تعریف و توضیح زمینه‌سازی ظهور، روشن است که برای تحول در
افراد و جامعه و ایجاد ویژگی‌ها و رفتارهایی در فرد و اجتماع، لازم است «عوامل
غیبت» و «شرایط ظهور» را در روایات بررسی و واکاوی کرد. این مقاله به بررسی

شرایط ظهور و روایاتی می‌پردازد که به صراحت از شرایط ظهور یاد می‌کنند (این روایات گاهی به صورت جملات شرطیه و گاهی به شکل جملات غیرشرطی است) و بررسی عوامل و دلایل غیبت امام علیه السلام در مقالی دیگر خواهد آمد. ناگفته نماند به غیر از این دو طریق، از راه‌های دیگری هم می‌توان برای شناسایی زمینه‌های ظهور بهره گرفت که در ذیل به آنها اشاره می‌شود - شایسته است به آنها هم در مجالی دیگر پرداخته شود. این راه‌ها می‌توانند مکمل کار ما و یکدیگر باشند:

- دلایل غیبت برخی از انبیای الهی؛
- وظایف منتظران و شاخص‌های جامعه منتظر؛
- ویژگی‌های عصر ظهور و حکومت حضرت؛
- مبانی، اهداف و ویژگی‌های حکومت دینی و سیره امامان علیهم السلام در ایجاد آن؛
- روایات احیای امر و ایجاد تحمّل پذیرش ولایت معصوم در مردم؛
- روایات نصرت اهل بیت علیهم السلام و چگونگی و شکل‌های یاری آنان؛
- روایات روابط شیعیان و تکافل و عهده‌داری آنان نسبت به یکدیگر.

روایات شرایط ظهور

روایاتی که بیان‌گر شرایط ظهورند، برخی به شکل جملات شرطیه و برخی غیر شرطیه هستند. روایات شرطیه نیز بعضی به آمادگی شیعیان (توقیع به شیخ مفید) و تعدادی هم به وجود ۳۱۳ نفر یاران توانمند (لو کملت العدة الموصوفة) اشاره دارند.

۱. روایات به صورت جمله شرطیه

(الف) توقیع به شیخ مفید (آمادگی شیعیان)

امام علیه السلام در بخشی از نامه دوم خود به شیخ مفید که در اوّل شوال سال ۴۱۲ قمری شرف صدور یافته، به نقل صاحب احتجاج می‌نویسد:

و لو انّ اشیاعنا - وقفهم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء
بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا ولتعجّلت لهم السّعادة بمشاهدتنا

على حق المعرفة وصدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه
ولأنوثره منهم؛^{۲۰}

اگر شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در وفای به عهدی که برعهده دارند، هم‌دل بودند، مبارکی دیدار ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار (ظهور) ما زودتر نصیب آنان می‌گشت. دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان درباره‌ ما. پس ما را چیزی جز اعمال ناشایست آنها که انتظارش را از آنها نداشتیم، محبوس نکرده است (ظهور را به تأخیر نینداخته است).

سند و دلالت این توقیع باید بررسی شود.

یک. سند توقیع

این توقیع شریف در کتاب **احتجاج** شیخ طبرسی به صورت مرسله آورده شده و با توجه به مبنای مشهور در پذیرش صحت اخبار (وثاقت خبر)، در برابر مبنای غیر مشهور (وثاقت راوی)،^{۲۱} قرائین متعددی بر صحت این توقیع و صدور آن از جانب امام زمان علیه السلام می‌توان یافت. از جمله شواهد این است که شیخ طبرسی علت ارسال را در اسناد کتاب **احتجاج** چنین بیان می‌کند: «ما اسناد بیشتر روایات را نیاوردیم به دلیل اجماع یا موافقت عقل، یا شهرت در کتاب‌های سیره و غیر آن بین موافق و مخالف»^{۲۲}

شهید محمد صدر در اعتبار توقیعات شیخ مفید می‌گوید:

طبرسی اعتبار آنها را از مسلمات می‌دانسته و به صورت تردید نقل نکرده است. گویا صحت آنها را پذیرفته و چه بسا به دلیل شهرت و وضوح آنها، هم‌چون بسیاری دیگر از روایاتش، سند آنها را ذکر نکرده است، گرچه این اسناد در قرون بعدی از بین رفته باشد. بدین جهت، می‌توان نسبت به صحت سند، گمان کافی داشت.^{۲۳}

از دیگر شواهد، عمل فقها به مراسیل هم‌چون عمل آنها به مسانید است، البته مادامی که دلیل قوی‌تر با آن معارض نباشد. شیخ طوسی در **عده** بر این سخن تصریح می‌کند: «بأن الطائفة عملت بالمراسیل عند سلامتها عن المعارض كما عملت بالمسانید»^{۲۴} و پرواضح است که توقیعات شیخ مفید معارضی ندارند.

شاهد دیگر این که این توقیعات در قرن ششم بنا بر اتفاق علمای شیعه و اجماع آنها پذیرفته بوده است. دلیل بر این ادعا کلام ابن بطریق صاحب کتاب *العمدة* متوفای سال شش صد قمری است. صاحب *حدائق* در کتاب *لؤلؤ* به نقل از ابن بطریق در کتاب *نهج العلوم الی نفی المعدوم* می نویسد:

طریق دوم در تأیید شیخ مفید چیزی است که همه شیعیان آن را نقل کرده و مورد پذیرش قرار داده‌اند و آن سه نامه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید است. (سپس می‌افزاید) و این بالاترین مدح و تأیید و بهترین ستایش و تعریف از جانب امام است.^{۲۵}

شیخ بحرانی بعد از ذکر ابیات نوشته شده بر قبر شیخ مفید می‌گوید:

ولیس هذا ببعید بعد ما خرج عنه علیه السلام من التوقیعات للشیخ المذكور المشتملة علی مزید التعظیم و الاجلال.^{۲۶}

صاحب *مقابس الانوار* نیز در مدح شیخ مفید می‌گوید:

... صاحب التوقیعات المعروفة المهدویة المنقول علیها الاجماع الامامیة ...^{۲۷}

ممکن است به صحت این توقیعات اشکال کنند که چرا سیدمرتضی، شیخ طوسی و نجاشی از بزرگان علمای آن زمان و شاگردان شیخ مفید و حتی خود شیخ مفید در کتاب *غیبت* و *ارشاد* و یا دیگر کتاب‌های خود، به این توقیعات نپرداخته‌اند. در جواب می‌توان گفت در نامه اول، شیخ از افشای محتوای نامه نهی شده: «ولاتظهر علی خطنا الذی بما سطرناه بماله ضمنا احداً» و دیگران هم احتمالاً به همین دلیل از افشای آن خودداری کرده‌اند؛ چون به رغم این که خطاب به شیخ مفید است، اما خصوص مورد از عموم حکم باز نمی‌دارد.^{۲۸} البته در توقیع دوم آمده که می‌تواند نامه را به برخی از افراد مورد اعتماد نشان دهد، اما به دلیل امکان سوء استفاده دیگران و باز شدن باب ادعا و یا نهی در توقیع حضرت (ألاً فمن ادعی المشاهدة فهو كاذب مقتر)^{۲۹} چه بسا فقط در سینه برخی خواص حفظ می‌شد تا بالاخره در قرن ششم شیخ طبرسی و ابن بطریق آن را در کتاب‌هایشان نوشتند و بدین وسیله آن را حفظ کردند.

دو. دلالت توفیع

اول. حرف «لو» در توفیع، شرطیه امتناعیه است^{۳۰} و تعریف آن بنابر گفته سیبویه از بزرگ‌ترین علمای نحو که دقیق‌ترین و صحیح‌ترین تعریف‌هاست، چنین است:

حرف یدلّ علی ما کان سیقع لوقوع غیره؛^{۳۱}

حرفی است که دلالت می‌کند بر آنچه واقع شده (جزا)، به علت واقع شدن غیرش (شرط) [چنانچه غیرش واقع شده بود].

با توجه به این تعریف و تأمل در نمونه‌های متعدد که به برخی از آنها اشاره خواهد شد، می‌توان گفت «لو» شرطیه دلالت می‌کند بر این‌که جزا در گذشته محقق نشده است؛ زیرا شرط آن در گذشته واقع نشده و علت امتناع و عدم تحقق جزا چیزی جز عدم وقوع شرط در زمان گذشته نیست و بر امتناع ذاتی شرط هیچ دلالتی ندارد و یا اگر در گذشته واقع نشده، در آینده هم هرگز نمی‌تواند واقع شود، بلکه آنها را می‌توان از قرائن داخلی و خارجی به دست آورد. چه بسا با توجه به برخی قرائن، ایجاد شرط نه تنها دست‌نیافتنی نباشد که مطلوبیت هم داشته باشد، مانند آیه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^{۳۲} که در این آیه تحقق شرط در آینده نه تنها محال نیست، مطلوب هم هست. با وجود این، در آیه «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^{۳۳} کلمه «لو» شرطیه به بیش از این دلالت ندارد که اگر در گذشته پیامبر سخنانی را به دروغ به ما نسبت می‌داد، یقیناً رگ گردن او را قطع می‌کردیم، اما این‌که در آینده هم چنین کاری را نمی‌کند، آیه نسبت به آن ساکت است - البته به قرینه عصمت پیامبر می‌توان ادعا کرد که چنین چیزی در آینده هم واقع نخواهد شد.

به نظر می‌رسد آنچه باعث این توهم در «لو» شرطیه شده، استفاده از کلمه «امتناعیه» در نام‌گذاری این نوع از «لو» به شرطیه امتناعیه و یا به کاربردن کلمه «امتناع» در تعریف شایع آن (حرف امتناع لامتناع) باشد که هم چنان‌که اشاره شد، تعریفی غلط یا نیازمند توجیه است.

با توجه به آنچه آورده شد، گرچه حرف «لو» در این توقیع شریف شرطیه امتناعیه است، اما این هرگز بدین معنا نیست که شرط هم‌دل شدن شیعیان در وفای به عهدی که بر عهده دارند، امری محال و دست‌نیافتنی است؛ زیرا قراین و شواهد متعددی بر آن دلالت دارد که نه تنها تحقق شرط محال نیست، بلکه مطلوب هم هست؛ زیرا بنابر ادله فراوان، هم‌دلی و وفای به عهد مطلوبیت نفسی دارد. از همین رو، حضرت برای آن دعا می‌کند: «وَقَفَّهْمَ اللهُ لَطَاعَتَهُ» و آن را از شیعیان می‌خواهد. عبارت بعدی در توقیع که با فاء تفریع آغاز می‌شود (فَمَا يَجْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مَا نَكْرَهُهُ وَلَا نَوْثَرَهُ مِنْهُمْ) نیز نشان می‌دهد که این امر نه تنها دست‌نیافتنی نیست که از هر جهت مطلوب امام علیه السلام است.^{۳۴}

دوم. جمله شرطیه «لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا...» منطوقی دارد و مفهومی. منطوق این توقیع، دلالت بر این دارد که یکی از شرایط ظهور، هم‌دلی و وحدت شیعیان در وفای آن‌ها به عهد و پیمان‌هایشان با امام است و آنچه ما در بحث شرایط ظهور بدان نیازمندیم، همین است، اما به جاست که همین‌جا درباره مفهوم این توقیع هم گفت‌وگو کنیم. نخست به دلیل این‌که در بحث از دلایل غیبت، از مفهوم آن توقیع به عنوان یکی از ادله غیبت سخن خواهیم گفت. دوم این‌که با توجه به دیگر روایاتی که شرایط ظهور را به صورت جمله شرطیه بیان می‌کند، منطوق آنها با مفهوم توقیع، در تعارض خواهد بود و این تعارض را باید حل کرد. از این رو برای بحث درباره مفهوم شرط در این توقیع، در دو موضوع ذیل به تأمل بیشتری خواهیم پرداخت:

۱. تفاوت مفهوم شرط در مباحث اصول فقه که ناظر به احکام و انشائیات است با توقیع که اخبار است؛
۲. تفاوت تعدد شرط با جزای واحد (اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء) در اصول با توقیع.

دلالت جمله شرطیه بر مفهوم در اصول فقه بر سه امر متوقف است:

- (الف) ارتباط و ملازمه بین شرط (مقدم) و جزا (تالی)؛
- (ب) شرط سبب برای جزا باشد (رابطة سببیت بین شرط و جزا)؛
- (ج) شرط سبب منحصره برای جزا باشد. (انحصار شرط برای جزا).

دلالت جمله شرطیه بر دو مورد نخست به وضع هیئت جمله شرطیه است و دلیل آن هم تبادر است، اما دلالت بر انحصار شرط به دلیل اطلاق است؛ زیرا برای حکمی که در مقام بیان است، واجب است چنانچه شرط دیگری بدیل و یا عدل آن شرط باشد (به گونه‌ای که هر دو با هم شرط آن جزا باشند)، آن را به صورت عطف به «او» (در صورت بدیل) یا عطف به «واو» (در صورت عدل) بیان کند.^{۳۵}

گفتنی است که مفهوم شرط در اصول با مفهوم شرط در توقیع از دو جهت با یکدیگر تفاوت دارند: یکی این که مفهوم شرط در اصول ناظر به حوزه تکلیف و انشاست و در توقیع اخبار است و دیگر این که در اصول غالباً از ادات شرط حال و آینده مثل «ان» و «اذا» استفاده می‌شود و چنانچه از «لو» استفاده شود،^{۳۶} به قرینه این که مولا در مقام بیان حکم است، از آن حکم تکلیفی استفاده می‌شود، بر خلاف توقیع که از حرف شرط ماضی استفاده شده است.

گفتنی است در مفهوم شرط در حوزه انشا و تکلیف، شرط به دلیل اطلاق و در مقام بیان بودن مولا، سبب منحصره است، اما در امثال توقیع اگر قرینه‌ای بود که دلالت بر این مقام بکند، می‌توان شرط را سبب منحصره دانست و گرنه چه بسا مولای حکیم مجموعه شرایطی را در نظر گیرد و از میان آنها به برخی اشاره کند. البته به قرینه اهمیت موضوع، ادعای این که حضرت در مقام بیان باشد، چندان بعید نیست.

از دیگر مباحث مطرح شده در مفهوم شرط در اصول، بحث تعدد شرط با جزای واحد است: «اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء؛ چنانچه شرط متعدد اما جزا واحد و تکرارناپذیر باشد» مانند «اذا خفی الاذان فقصر» و «اذا خفی (خفیت) الجدران فقصر»، آیا خفای اذان و جدران هر دو شرط برای قصر نماز است و یا هریک از دو شرط به تنهایی کفایت می‌کند؟ از اولی عطف به «واو» و از دومی عطف به «أو» تعبیر می‌کنند. در این جا نظر بیشتر اصولیان (امام راحل، محقق خوئی، مظفر، روحانی و...) عطف به «أو» است، گرچه برخی هم چون نائینی قائل به عطف به «واو» هستند.^{۳۷}

چنان که اشاره شد، نظر علمای علم اصول در مباحث فقهی ناظر به حوزه تکلیف و انشاست و نباید آن را با حوزه اخبار یکسان انگاشت و بر فرض

پذیرش مبنای اصولیین در تعدد شرط و جزای واحد در فقه و حوزه تکالیف و انشا که عطف به «أو» است، نباید تصور کرد که همین قاعده در حوزه اخبار و روایات ظهور هم به کار می‌رود؛ زیرا به شهادت فهم عرفی، مجموع شرط‌ها به صورت عطف به «و» علت تحقق جزاست و هر شرط به صورت جزء العلة در تحقق تأثیر خواهد داشت و به عبارت دیگر، در حوزه اخبار و از جمله در توقیع شریف قاعده صحیح و پذیرفته، عطف به «و» خواهد بود. از این‌رو، اگر در روایاتی دیگر نیز به صورت «لو» شرطیه به برخی دیگر از عوامل اشاره شده بود، مجموع آنها باید لحاظ شود.

نکته آخر این که روایات مهدویت - که براساس کتاب معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام در هشت مجلد جمع‌آوری شده و حدود دوهزار روایت است - و به طور کلی روایات غیرفقهی هم چون روایات اعتقادی، تفسیری و اخلاقی نیازمند به اصول خاص خود است که به نمونه‌ای از آن اشاره شد. البته ممکن است مشترکاتی با هم داشته باشند، اما تفاوت‌های اساسی هم دارند. هم‌چنین است پرداختن به مباحث رجالی در این روایات.

با توجه به همه آن‌چه در دلالت توقیع آورده شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که جمله شرطیه «ولو ان اشباعنا...» مثل همه جملات شرطیه، در رابطه سببی و مسببی بین جمله شرط و جزا ظهور دارد، یعنی تحقق جزا (تالی) در گرو تحقق شرط (مقدم) است و از آن‌جا که به علت اهمیت موضوع و این که امام علیه السلام در مقام بیان همه شرایط ظهور است، چنان‌چه در روایت دیگری شرط دیگری آورده نشود، شرط برای جزا علت منحصره و تنها شرط است و اگر شرط‌های دیگری آورده شود، مثل «لو کملت العدة...» مجموع آنها به صورت عطف به «و» علت تحقق جزا خواهند بود و هر شرط به صورت جزء العلة خواهد بود.

سوم. شرط ظهور بنابر تصریح این توقیع، یک‌دل شدن شیعیان در وفای به عهد و پیمان‌هایی است که بر عهده دارند. به راستی این عهد و پیمان چیست که وفای به آنها کلید راه‌یابی به ظهور است؟ مراد از عهد بنابر شواهد و قرآینی متعدد عهد ولایت و یاری امامان است:

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ یکی از یارانش در تفسیر آیه «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»^{۳۸} می فرماید:

من دان الله بولاية امير المؤمنين و الائمة من بعده فهو العهد عند الله؛^{۳۹}
همانا عهد در نزد خداوند، پذیرش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و امامان بعد از
اوست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نحن عهد الله فمن وفى بعهدنا فقد وفى بعهد الله و من خفرها فقد خفر ذمّة
الله و عهده؛^{۴۰}

ما همان پیمان و عهد خدایم. هر کس به عهد ما وفا کند، به عهد
الهی وفا کرده است و هر کس با ما پیمان بشکند، با خداوند پیمان
شکسته است.

امام زمان علیه السلام در نامه به شیخ مفید خود را چنین معرفی می کند:

من مستودع العهد المأخوذ على العباد؛^{۴۱}

از جانب کسی که عهدش بر بندگان به ودیعت نهاد شده است.

در زیارت «آل یاسین» به حضرت چنین سلام می کنیم:

السلام عليك يا ميثاق الله الذي اخذه و وكدّه؛^{۴۲}

سلام بر تو ای پیمان الهی که وفای به آن را خداوند از مردم گرفته و آن
را محکم و مؤکد گردانده است.

در زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام چنین آمده است:

وهو عهدي اليك و ميثاقى لديق... فابذل نفسى و مالى و ولىدى و اهلى و

جميع ما حوّلنى ربّى بين يديك و التّصّرف بين امرك و نهبك؛^{۴۳}

و آن عهد و پیمان من با توست... پس جان و مال و فرزندان و خویشان
و هر آن چه پروردگارم به من داده به پیشگاهت و در راه تو و آرمانها و
فرمانهایت تقدیم می کنم.

امام باقر عليه السلام در مورد آية ﴿وَلَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسٰى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ مى فرمايد:

عهدنا إليه فى محمد و الأئمة من بعده فترك و لم يكن له عزم أنهم هكذا وإتبا
سُمى أولو العزم أولى العزم لأنه عهد إليهم فى محمد والأوصياء من بعده
والمهدى وسيرته وأجمع عزمهم على أن ذلك كذلك والإقرار به. ^{٤٤}

امام باقر عليه السلام مى فرمايد:

- ... ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال ألسنت بربكم وأن هذا محمد رسولى
وأن هذا على أمير المؤمنين قالوا بلى فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولى
العزم أتى ربكم و محمد رسولى و على أمير المؤمنين وأوصيائه من بعده ولاة
أمرى و خزائن علمى وأن المهدي أنتصر به لدينى وأظهر به دولتى و انتقم به
من أعدائى وأعبد به طوعاً و كرهاً قالوا أقرنا يا رب و شهدنا و لم يحدد آدم
و لم يقر فثبتت العزيمة لهؤلاء الخمسة فى المهدي و لم يكن لآدم عزم على
الإقرار به و هو قوله عز و جل و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له
عزماً... ^{٤٥}

- ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾
و العهد الإمامة لا يناله ظالم. ^{٤٦}

- الحمد لله الذى اكرمنا بهذا اليوم و جعلنا من المؤمنين و جعلنا من الموفين
بعهده الذى عهد إلينا و ميثاقه الذى واثقنا به من ولاية ولاة أمره و القوام
بقسطه و لم يجعلنا من الجاحدين. ^{٤٧}

- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَرَنُوا
بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾ قال العهد ما أخذ النبى ﷺ على الناس فى مودتنا
و طاعة أمير المؤمنين أن لا يخالفوه و لا يتقدموه و لا يقطعوا رحمه و أعلمهم أنهم
مستولون عنه. ^{٤٨}

- إنما كلف الناس ثلاثة معرفة الأئمة و التسليم لهم فيما ورد عليهم و الرد إليهم
فما اختلفوا فيه. ^{٤٩}

در دعای عهد، مفاد عهدنامه ما با امام چنین آمده است:

اللهم اجعلني من انصاره و اعوانه و الذابين عنه و المسارعين اليه في قضاء
حوائجه و الممثلين لأوامره و المحامين عنه و السابقين الي ارادته و
المستشهدين بين يديه.^{۵۰}

چهارم. صرف نظر از دیگر ادله و شرایط ظهور، از این توقیع استفاده می شود که اگر فقط شیعیان در وفای به عهدی که بر عهده دارند هم دل می شدند، ظهور به تأخیر نمی افتاد و این سعادت زودتر شامل حالشان می شد. پس براساس این توقیع به تنهایی و جدای از دیگر ادله، هم دل شدن شیعیان در وفای به عهدشان برای ظهور کافی است و با همین هم دلی زمینه ظهور - و نه خود ظهور - فراهم می شود و شیعیان بر اساس پیمان هایی که بر عهده دارند، دیگر زمینه ها و شرایط، از جمله ایجاد آمادگی جهانی را - در صورت لزوم - فراهم می کنند و پس از آن ظهور رخ می دهد. به عبارت دیگر بین آمادگی شیعیان و ظهور حضرت فاصله است. شاهد بر این مدعا سخن برخی از علمای نحو است. به گفته برخی از نحوی ها حرف لام بر سر جزا که لام تسویف نامیده می شود، دلالت بر تحقق جواب پس از زمانی طولانی از تحقق شرط دارد.^{۵۱} لازم به یادآوری دوباره است که برای دستیابی به شرایط ظهور باید به مجموع ادله رجوع کرد و نمی توان بدون تفحص از همه دلایل به نتیجه رسید.

پنجم. با توجه به این که وفای به عهد مفهوم گسترده ای دارد و می تواند همه شرایط و هر آنچه را برعهده شیعیان است، در بر بگیرد، می توان ادعا کرد که این توقیع در بیان شرایط منسوب به شیعیان تمامیت دارد، یعنی تمام علت را بیان کرده است.

ششم. مقصود از جمله «لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا» ظهور امام علیه السلام است و نه ملاقات و دیدار با حضرت، چنان که برخی تصور کرده اند؛^{۵۲} زیرا پرواضح است که در این صورت چنانچه همه شیعیان در وفای به عهدی که بر عهده دارند، هم دل شوند، می باید امام با همه آنها ملاقات و دیدار کند و در این حالت دیگر غیبت معنا ندارد و حضرت غیبتی نخواهد داشت!

(ب) روایات «لو كملت العدة الموصوفة» (یاران توانمند)

گروهی دیگر از روایات، شرط ظهور را وجود یارانی توانمند به تعداد ۳۱۳ نفر برای حضرت مهدی علیه السلام می‌دانند.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اما لو كملت العدة الموصوفة ثلاث مئة و بضعة عشر رجلاً من اقصی
آگاه باش! هرگاه آن عده وصف شده که ۳۱۰ نفر و اندی هستند،
شمارشان کامل می‌شد، آن چه می‌خواهید واقع شده بود.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

فاذا اجتمعت له هذه العدة (ثلاث مئة و ثلاثة عشر رجلاً من اقصی
الارض) من اهل الاخلاص اظهر الله امره، فاذا كمل له العقد و هو عشرة
آلاف رجل خرج باذن الله عزوجل؛^{۵۴}

پس آن گاه که این تعداد (۳۱۳ نفر از اطراف زمین) از اهل اخلاص به
گرد ایشان جمع شوند، خداوند امر حضرتش را آشکار نماید و هنگامی
که ده هزار نفر برای ایشان کامل شود، به اذن خدای عزوجل قیام می‌کند.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

يا بن بكير! انى لا قول لك قولاً قد كانت آباي تقوله: لو كان فيكم عدّة اهل
بدر لقام قائمنا؛^{۵۵}

ای پسر بکیر! همانا به تو سخنی را می‌گویم که پدرانم نیز پیش‌تر
می‌گفتند: اگر در میان شما به تعداد کسانی که در جنگ بدر (با پیامبر)
بودند، (یاران توانمند) وجود داشت، قائم ما قیام می‌کرد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

لو اجتمع على الامام عدّة اهل بدر ثلاث مئة و بضعة عشر رجلاً لوجب
عليه الخروج بالسيف؛^{۵۶}

اگر به تعداد اهل بدر، ۳۱۰ نفر و اندی مرد بر گرد امام جمع می‌شدند،
قیام با شمشیر بر او واجب می‌شد.

إن القائم ينتظر من يومه ذى طوى فى عدة اهل بدر - ثلاث مئة و ثلاثة عشر
رجلاً - حتى يسند ظهره الى الحجر و يهز الراية المغلّبة.^{۵۷}

براساس روایت‌های فوق که به صورت جمله شرطیه واقع شده، یکی دیگر از شرایط ظهور، فراهم آمدن ۳۱۰ نفر و اندی (۳۱۳ نفر) یاران امام است. اگر توفیق به شیخ مفید بر زمینه مردمی و خواست عمومی شیعیان به منزله یکی از شرایط ظهور حکایت دارد، این روایات از ضرورت وجود ۳۱۳ نفر از یاران توانمند و کارگزاران کلیدی امام به منزله یکی دیگر از شرایط ظهور حکایت می‌کند. در سه روایت اول از حرف شرط «لو» (برای ماضی) و در روایت چهارم از حرف شرط «اذا» (برای مستقبل) استفاده شده است.

در سه روایت اول، چنان‌که در توفیق هم ذکر شد، حرف «لو» برای امتناع در گذشته است و علت امتناع گذشتن زمان آن بوده است، نه آن‌که امتناع ذاتی داشته باشد و در آینده هم ممتنع باشد. براساس این روایات اگر در گذشته چنین بود، قیام تحقق می‌یافت و اگر قیام تحقق نیافته، به دلیل نبود این تعداد از یاران توانمند است و چنان‌چه در آینده این کار صورت بگیرد و دیگر شرایط قیام حضرت نیز تحقق یابد، ظهور محقق می‌شود. اما روایت آخر با حرف «اذا» آمده و به وضوح دلالت دارد که خداوند با گردآمدن ۳۱۳ نفر امر حضرت را آشکار می‌کند و با وجود ده‌هزار نفر آن حضرت قیامش را آغاز خواهد کرد. گفتنی است که همین مضمون در روایات دیگری به صورت اخبار آمده است.^{۵۸} در برخی از این روایات با ادات حصر به نقل از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

سئل رجلٌ من اهل الكوفة ابا عبد الله عليه السلام: كم يخرج مع القائم؟ فانهم يقولون:
انه يخرج معه مثل عدة اهل بدر ثلاث مئة و ثلاثة عشر رجلاً. قال: و ما يخرج
الآ فى اولى قوة و ما تكون اولوا القوة اقل من عشرة آلاف؛^{۵۹}

مردی از اهل کوفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چند نفر به همراه قائم قیام می‌کنند؟ همانا می‌گویند: ۳۱۳ مرد به تعداد اهل بدر با او قیام می‌کنند. حضرت فرمود: او قیام نمی‌کند مگر به همراه اصحابی نیرومند و آن کمتر از ده‌هزار نفر نیست.

لا يخرج القائم من مكة حتى تكمل الحلقة. قلت: وكم الحلقة؟ قال: عشرة آلاف جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره؛
 قائم از مکه خروج نمی‌کند تا آن‌که حلقه تکمیل شود. گفتیم حلقه چند نفر است؟ حضرت فرمود: ده هزار نفر به همراه جبرئیل و میکائیل از راست و چپ او.

۲. روایات به صورت جمله غیر شرطیه

در این مورد نیز تنها به یک روایت دست یافتیم که بر چگونگی ظهور و شرایط آن به صورت جمله غیر شرطی دلالت می‌کند.
 امام باقر علیه السلام در حدیثی با سند صحیح^۶ در پاسخ به سؤال حُمران که از ایشان می‌پرسد چه وقت این امر (ظهور) اتفاق می‌افتد تا خوش حال شویم، در قالب بیان حکایتی آموزنده می‌فرماید:

در گذشته عالمی بود و فرزندى داشت که به دانش و فضل پدر بی‌رغبت بود و از او چیزی نمی‌پرسید. در مقابل همسایه‌ای داشت که از خرمن دانش او بهره‌های فراوان می‌برد. عالم هنگام مرگ فرزندش را خواست و به او گفت: اگر پس از من به تو رجوع کردند و با مشکلی روبه‌رو شدی از این مرد همسایه کمک بخواه. این بگفت و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. پس از مدتی پادشاه آن دوران خوابی دید و برای تعبیر خواب خود فرزند عالم را احضار کرد. فرزند به همسایه مراجعه کرد و از وی نظر خواست. همسایه گفت من می‌دانم تعبیر خواب چیست، اما به شرطی می‌گویم که با من پیمان محکم ببندی تا در آن‌چه پادشاه به تو پاداش می‌دهد، مرا هم سهم کنی. فرزند پذیرفت. آن‌گاه همسایه گفت: در تعبیر خواب پادشاه بگو که اکنون زمان گرگ است. فرزند عالم نزد پادشاه رفت و پس از بیان تعبیر خواب پاداش خوبی گرفت، اما با کمال شهامت به وعده خود با همسایه عمل نکرد.
 پس از مدتی دوباره جریان تکرار شد. فرزند عالم با خجالت و شرمندگی نزد همسایه رفت و عذر آورد. همسایه هم چون گذشته از او پیمان محکم گرفت که سهم او را از پاداش فراموش نکند و به او گفت

در تعبیر خواب پادشاه بگو اکنون زمان قوچ است. فرزند عالم پس از گرفتن پاداش به تردید افتاد که چه کند آیا سهم همسایه را بدهد یا نه، ولی بالاخره تصمیم بر نپرداختن سهم همسایه گرفت.

وقتی برای بار سوم داستان تکرار شد، فرزند عالم قول داد که این بار به وعده خود عمل کند. همسایه نیز به او گفت: به پادشاه بگو اکنون زمان ترازو (عدالت) است. فرزند عالم پس از دریافت پاداش بلافاصله نزد همسایه رفت و سهم او را تقدیم کرد. پس از این اقدام فرزند عالم، همسایه به او چنین گفت: زمان اول زمان گرگ بود و تو نیز از گرگ‌ها بودی (و حق مرا ندادی و آن را به غارت بردی)، زمان دوم زمان قوچ بود (که قصد می‌کند ولی عمل نمی‌کند) تو هم قصدش را داشتی که به قول خود عمل کنی، اما عمل نکردی، اما زمان سوم زمان (عدالت) بود و تو به وعدهات عمل کردی. همسایه این بگفت و آن‌گاه همه مال را جلوی فرزند نهاد و افزود: همه پاداش از آن تو، مرا بدان نیازی نیست.^{۶۱}

امام باقر علیه السلام در پاسخ به وقت ظهور با بیان این حکایت تأمل برانگیز که احتمالات متعددی در فهم آن مطرح است، اما با وجود همه آنها می‌توان ادعا کرد که روایت گویای این نکته است که وقت ظهور بستگی به عوامل و زمینه‌هایی دارد که از آن جمله خواست مردم و انصاف و عدالت‌خواهی و اعتدال آنان است. تا جامعه طالب عدالت نباشد، امام عدل ظهور نخواهد کرد؛ چون این یک اصل مسلم است که جامعه فاسد حاکم عادل را نمی‌تواند تحمل کند، همان‌گونه که علی علیه السلام را تحمل نکردند و جامعه عادل هم حاکم فاسد را تاب نمی‌آورد. اگر با فساد جامعه، ظهور حضرت محقق شود، امام مهدی علیه السلام نیز سرنوشتی هم‌چون دیگر امامان خواهد داشت. براساس این روایات یکی از عوامل مهم زمینه‌سازی ظهور، پرورش روح عدالت‌خواهی و توسعه آن در جامعه و سیطره گفتمان عدالت به منزله گفتمان غالب جامعه بشری است.

پی نوشت‌ها

- * رییس و عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت.
۱. علی بن عیسی اربلی، *کشف‌النعمه*، ج ۲، ص ۲۰۷؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۲۰۸.
۲. حسن بن علی حرّانی، *تحف العقول*، ص ۳۷.
۳. ظاهراً ضرب‌المثلی است.
۴. امام صادق علیه السلام: «کسی که در انتظار دولت ما باشد مانند کسی است که در راه خدا در خون خویش بغلتد.» (علی بن بابویه قمی، *کمال‌الدین و تمام‌النعمه*، ج ۲، ص ۶۴۵)
۵. امام صادق علیه السلام: «هر صبح و شام منتظر فرج باش.» (محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی، *الغیبه*، ص ۲۲۹، ب ۱۰، فصل ۲، ح ۳)
۶. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «جماعتی از مشرق زمین (ایران)، بیا می‌خیزند و زمینه‌ساز حکومت [حضرت] مهدی می‌شوند.» (محمد بن یزید قزوینی، *سنن ابن‌ماجّه*، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۸؛ (سلیمان بن احمد لخمی طبرانی، *المعجم الاوسط*، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۲۹۰) «یخرج قوم من قبل المشرق فیوطنون للمهدی سلطانه؛» (علی متقی بن حسام‌الدین هندی، *کنز العمال*، ج ۱۴، ص ۲۶۳، ح ۳۸۶۵۷) بدون کلمه «یعنی».
۷. امام صادق علیه السلام: «خودتان را برای قیام قائم آماده سازید، گرچه به فراهم آوردن یک تیر باشد.» (نعمانی، *الغیبه*، ص ۳۲۰، ب ۲۱، ح ۱۰؛ نجم‌الدین طوسی با همکاری جمعی از فضلا، *معجم احادیث الامام المهدی* علیه السلام، ج ۵، ص ۲۴۹، قم: نشر معارف اسلامی)
۸. امام صادق علیه السلام: «هر کس چهارپایی را در انتظار امر ما مهیا سازد در حالی که بر دشمن ما غضب‌ناک و منسوب به ما (شیعه) باشد، خداوند روزی‌اش را وسیع و سینه‌اش را گشاده گرداند و او را به آرزویش برساند و در برآورده شدن حاجت‌هایش کمک کند.» (محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۶، ص ۵۳۵، ح ۱)
۹. علی‌اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*.
۱۰. *معجم مقاییس اللغة*: «وطأ: کلمة تدلّ علی تمهید شی و تسهیل؛ کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر آماده‌سازی و آسان‌کردن چیزی.»
- العین*: «وطأت لک الامر: اذا هیأته؛ هنگامی که آن را مهیا و آماده کنی.»
- المصباح*: «وطئته برجلی: علوته؛ استعلا یافتن.»
- لسان العرب و تاج العروس*: «وطئ الشيء يطأه و طأ: داسه؛ لگدکوب کردن.»
- التحقیق فی کلمات القرآن*: «انّ الاصل الواحد فی المادة هو استعلاء علی شی و جعله تحت النفوذ و التصرف و من مصادیقه: قولهم و طئته برجلی اذا علوته. و وطئت الجاریة و وطئت الارض اذا استعلیت علیها متفوقاً و جعلتها تحت نفوذک. و وطئته اذا جعلته تحت سلطنتک و امرک و حکمک و اجریت علیه ما شئت... و یلازمه التوافق و التمهید و الاخذ.»

۱۱. المصباح: «ظهر الشيء يظهر ظهوراً: برز بعد الخفاء؛ آشکار شدن بعد از پنهانی.»
 التهذيب: «الظهر: خلاف البطن من كل شيء. التحقيق: هو مطلق بدو في قبال البطون بأيّ كيفية كان.»
۱۲. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق: علامه حسن‌زاده آملی، ص ۴۹۱.
۱۳. نک: پورسیدآقایی، «مدیریت امام زمان (عج)»، فصل‌نامه مشرق موعود، شماره ۸.
۱۴. گفتنی است که رسالت شیعه زمینه‌سازی ظهور است، اما این بدان معنا نیست که اگر بر فرض به وظیفه خود عمل نکرد، ظهور رخ نمی‌دهد؛ زیرا ظلم مملو و سیاهی‌های سرشار، خود می‌تواند زمینه‌ساز نور و روشنائی باشد. آدمی با تجربه بن‌بست‌ها و درک ضعف خود و فشار حوادث و حجم عظیم مصائب که دست‌آورد خود اوست، می‌یابد که زمین نیازمند آسمان است. از این رو، به طلب بر می‌خیزد و با همه وجود موعود و منجی را می‌خواهد.
۱۵. سوره رعد، آیه ۱۱.
۱۶. سوره اعراف، آیه ۹۶.
۱۷. سوره محمد، آیه ۷.
۱۸. محمد بن مسعود سلمی سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۴، ح ۴۹.
۱۹. سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۸.
۲۰. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۰۲.
۲۱. این دو مبنا در علم اصول به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. آنچه مورد پذیرش صاحب این مقاله است، همان مبنای مشهور است.
۲۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۴.
۲۳. شهید محمد صدر، تاریخ الغیبة الكبرى، ص ۱۳۸.
۲۴. شیخ طوسی، غلّة الاصول، تحقیق: مهدی نجف، ج ۱، ص ۳۸۷، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت (عج)؛ معالم الاصول، ص ۲۰۴. (به نقل از محمد غروی، المقالات و الرسائل، الشیخ المفید و التوقعات الصادره عن الناحية المقدسة بين الاخذ و الرد، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری الالفیة لوفاة الشیخ المفید)
۲۵. «و اما الطريق الثاني في تركيته، ما ترويه كافة الشيعة و تتلقاه بالقبول من ان صاحب الأمر - صلوات الله و سلامه عليه و على آبائه - كتب إليه ثلاثة كتب، كتب في كل سنة كتاباً ... ثم قال: و هذا اوفى مدح و تزكية و ازكى ثناء و تطرية بقول امام الامة و خلف الائمة.» (لؤلؤة البحرين، ص ۳۶۷ به نقل از المقالات و الرسائل)
- ۲۶ و ۲۷. المقالات و الرسائل. آقای غروی پس از ارائه شواهد و قرائن متعدد بر صحت سند این توقعات در پاسخ به مرحوم محقق خوئی که پس از ذکر توقعات گفته است: «هذه التوقعات لا يمكننا الجزم بصدورها من الناحية المقدسة... كيف يمكننا الجزم بصدورها من تلك الناحية على ان رواية الاحتجاج لهذين التوقعين مرسله والواسطة بين الطبرسي والشيخ المفيد مجهول.» (سید ابوالقاسم موسوی خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۱۷، ص ۲۰۹) چنین پاسخ می‌دهد: «ولیت شعری

لماذا التردد بعد دعوى اجماع الامامية على ذلك و هل المطالبة بصحة السند بعد الاجماع على صدور الكتابين ألا كمطالبة البيان بعد العيان»

۲۸. همان.

۲۹. محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، ص ۲۴۳.

۳۰. حرف «لو» یا شرطیه است و یا غیر شرطیه. شرطیه نیز یا امتناعیه است و یا غیر امتناعیه. غیر شرطیه نیز بر شش قسم است: مصدریه، زائده، تقلیلیه، تحضیض، عرض، تمنی. (نک: ابن هشام، *معنی اللیب*، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۷۲، بیروت: دار احیاء التراث: *النحو الوافی*، ج ۴، ص ۴۵۹-۴۶۹)

از میان اینها آن چه رایج و غالب در استعمالات «لو» است، شرطیه امتناعیه است که بر دو نکته دلالت می کند؛ یکی شرطیت یعنی معلق بودن چیزی بر دیگری و این وجود دو جمله را اقتضا دارد که بین آنها ارتباطی خاص است. جمله اول را شرط یا مقدم و جمله دوم را جزا یا جواب یا تالی گویند و ارتباط بین دو جمله شرط و جزا، ارتباط سببی و مسببی است، یعنی تحقق جزا (تالی) در گرو تحقق شرط (مقدم) است. دیگری این که این شرط در گذشته محقق نشده و جزا نیز در گذشته واقع نشده است. (*النحو الوافی*، ج ۴، ص ۴۵۹)

۳۱. صاحب *النحو الوافی* در توضیح تعریف سیبویه می گوید: «ای لما كان سيقع في الماضي، لوقوع غيره في الماضي أيضاً» و پس از آن می افزاید: این تعریف کاملاً دقیق و صحیح است و تعریف شایع که گفته می شود: «حرف امتناع (جزا) لامتناع (شرط)» غلط و یا نیازمند توجیه و تأویل است؛ زیرا امتناع شرط گاهی مستلزم امتناع جواب (جزا) است و گاهی نیست. اگر شرط سبب منحصر برای جزا باشد، مستلزم امتناع جزاست، مانند: «لو طلعت الشمس امس لظهر النهار»، «لو توفقت الارض عن الدوران لهلك الاحياء جميعاً من شدة البرد او الحر» و چنانچه شرط، علت منحصره نباشد، مستلزم امتناع نیست، مانند: «لو طلعت الشمس امس لكان النور موجوداً»؛ زیرا در این مثال شرط یعنی طلوع شمس ممتنع است، اما جواب (یا جزا) که وجود نور است، ممتنع نیست؛ زیرا چیز دیگری هم چون چراغ یا آتش نیز می تواند باعث ایجاد نور و روشنایی شود. نیز همین گونه است در این مثالها: «لو تعلم الفقير لاغتنى»، «لو واطب الغلام على السباحة لقوى جسمه». (همان، ص ۴۶۱ و نیز نک: *معنی اللیب*، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۶۰)

۳۲. سورة اعراف، آیه ۹۶.

۳۳. سورة حاقه، آیه ۴۴ - ۴۶.

۳۴. با توجه به آن چه آورده شد، بی اساس بودن سخن ذیل کاملاً آشکار می شود: «با توجه به استفاده امام در توفیق از حرف شرط «لو» این توفیق فقط یک شکایتی از جانب امام است و تحقق این شرط چیزی شبیه به یک آرزو و تمنای دست نایافتنی است و گوینده این سخن امیدی به آن نبسته

است ... این جمله در مقام نشان دادن راه کاری به شیعیان برای پیش انداختن ظهور نیست، بلکه صرفاً گزارشی است از وقوع یک واقعت تلخ به دلیل کوتاهی آنها در وفای به عهد امامت. اما به خاطر ادات شرط «لو» نمی توان از عبارت توقیع شریف برداشت کرد که شیعیان اکنون چه وظایفی دارند و چه کارهایی را می توانند انجام دهند تا توفیق مشاهده امامشان را زودتر پیدا کنند.»
(سیدمحمد بنی هاشمی، راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۲۵۴-۲۵۵)

۳۵. نک: مظفر، اصول فقه، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۴.

۳۶. مانند این روایت امام صادق علیه السلام: «لو ان رجلاً مات صائماً فی السفر لما صلیت علیه.» (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۱)

۳۷. نک: همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳۸. سوره مریم، آیه ۸۷.

۳۹. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۶۲.

۴۰. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۴۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷.

۴۲. همان، ص ۴۹۲.

۴۳. محمد بن جعفر مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۸۸؛ ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، المصباح، ص ۴۹۶؛ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام

۴۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶، ج ۲۲.

۴۵. همان، ج ۲، ص ۸، ج ۱.

۴۶. فخرالدین طریحی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۷ ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۴.

۴۷. اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۰۲.

۴۸. سید بن طاووس، کشف الیقین، ص ۲۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷.

۴۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۵۰. المصباح، ص ۵۵۱ با کمی تفاوت؛ مفاتیح الجنان، دعای عهد.

۵۱. «ولبعض النحاة رأى حسن في مجيء هذه اللام حيناً و عدم مجيئها حين آخر، يقول: هذه اللام تسمى «لام التسويف»، اي: التأجيل و التأخير و التهميل؛ لأنها تدل على ان تحقق الجواب سيتأخر عن تحقق الشرط زمناً طويلاً نوعاً و عدم مجيئها يدل على أن تحقق الجواب سيتأخر عن تحقق الشرط زمناً يسيراً، قصير المهلة بالنسبة للمدة السالفة. فتحقق الجواب في الحالتين متأخر عن تحقق الشرط - كالتأخر في الجواب دائماً - أ لا ان مجيء اللام معه دليل على انه سيتأخر كثيراً، وان مهلته ستطول، بالنسبة له حين يكون خالياً منها.» (النحو الوافي، ج ۴، ص ۴۶۵)

۵۲. نک: راز پنهانی و رمز پیدایی، ص ۲۵۲.

۵۳. الغيبة (نعمانی)، ص ۲۱۰، ب ۱۲، ج ۴؛ معجم احاديث الامام المهدي علیه السلام، ج ۵، ص ۲۵۳.

۵۴. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۷، ب ۳۶، ح ۲ (سند حدیث معتبر است): بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۷. (به نقل از علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الاثر به سند دیگر)
۵۵. ابوالفضل علی طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۶۳، نجف: حیدریه، ۱۳۸۵ق؛ محمدی محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۱، ص ۱۸۴، به نقل از همان.
۵۶. شیخ مفید، «اربع رسالات فی الغیبة (الرسالة الثالثة)»، مصنفات، ج ۷، ص ۳؛ معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۵، ص ۲۵۲.
۵۷. الغیبة (نعمانی)، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۶، ح ۸ با کمی تفاوت.
۵۸. امام صادق ﷺ: «سیأتی من مسجدکم هذا - یعنی مکه - ثلاثمائة و ثلاث (ثلاثة) عشر رجلاً...» (معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۵، ص ۲۵۴) «كنت عند ابي عبد الله ﷺ فذكر اصحاب القائم فقال: ثلاث مئة و ثلاثة عشر...» (همان، ص ۲۵۶)
۵۹. همان، ص ۲۴۷.
۶۰. روایت فوق به دو سند نقل شده که در هر دو سند همه روات آن امامی ثقة و جلیل‌القدر هستند. علی بن حدید (بن حکیم) نیز بنابر قول تحقیق، امامی ثقة است. (لوح فشرده «درایة النور»)
۶۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۶۲، ح ۵۵۲؛ معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۴، ص ۳۹۹-۴۰۲. این که در ابتدای روایت حضرت به حمران می‌فرمایند تو دوستان و برادران و آشنایانی داری، شاید مقصود این باشد که تو نمی‌توانی به وعده‌ات عمل کنی و این سر را نزد دوستان و آشنایان فاش می‌کنی. احتمال دیگر این که با تأمل در وضعیت دوستان و آشنایان می‌توانی دریابی که جامعه تو کدام یک از این سه قسم جامعه‌ای است که بیان شد و آیا شرایط ظهور مهیاست یا نه؟ احتمال آخر این که تو برادران و دوستانی داری، اما برای ظهور لازم است زمانه و غالب افراد جامعه چنین باشند.

سیره مهدوی و دولت منتظر

رضا اسفندیاری (اسلامی)*

چکیده

تاکنون آثار بسیاری در زمینه وظیفه منتظران در دوران غیبت کبرا و بایسته‌های فرهنگ انتظار، منتشر شده است که بیشتر ناظر به تکالیف فردی و اخلاقی است، ولی درباره وظایف دولت اسلامی در پرتو فرهنگ انتظار، کمتر اثری دیده شده است. شاید در برخی اذهان چنین تصور شود که عهد غیبت، با عهد ظهور مهدی موعود^ع تفاوت ماهوی دارد. از این رو، لازم است نخست اشکال‌هایی را که درباره اقتدا به سیره مهدوی وجود دارد بررسی کنیم. در این جا پاسخ به چند پرسش ضروری است:

۱. آیا بیان قرآن و روایات درباره وقوع چنین سیره‌ای در آینده، تنها نشان‌دهنده غایت نهایی سیر تاریخ بشری و برای امیدوار کردن او به ظهور تمدن اصیل و گسترده اسلامی است، یا افزون بر این، برای ما که بدان افق نرسیده‌ایم نیز پیامی عملی دارد؟
۲. آیا برنامه‌های عملی آن حضرت، که در روایات ما پیش‌گویی شده است، مربوط به تدابیر حکومتی آن زمان است، یا بیان‌گر اجرای احکام ثابت اسلام؟
۳. در برخی روایات، وظیفه منتظران، عزلت و خانه‌نشینی و پرهیز از ورود به جریان‌های سیاسی و اجتماعی بیان شده است. در روایاتی دیگر، آن

حضرت از آوردن دینی جدید سخن گفته است. آیا همه این نصوص، بیان‌گر جایز ندانستن اقتدا به سیره مهدوی نیست؟

۴. آیا می‌توان به روایاتی که سیره آن حضرت در آینده را بیان می‌کند، اعتماد کرد؟ چه‌بسا این روایات، سیره قطعی حضرت را نشان ندهد و بر اساس رفتار مردم در زمان ظهور، بدا حاصل شود و در نتیجه، اقتدا به سیره پیش‌گویی شده آن حضرت ممکن نباشد.

۵. سیره معصوم، در صورتی قابل تأسی است که بیان‌گر ویژگی‌هایی برای شخص معصوم نباشد؛ چه‌بسا روایات عصر ظهور مبین خصائص المهدی در سیره حکومتی‌اش باشد. در این صورت، نمی‌توان از رفتار آن حضرت الگو گرفت؛ بنابراین، باید نخست این ویژگی‌ها را شناسایی کرد و در غیر آن، از تأسی به سیره حضرت سخن گفت.

پاسخ اصولی به این پرسش‌ها، اشکال‌های مبنایی در اقتدا به سیره مهدوی را برطرف می‌کند. با مراجعه به نصوص موجود، این شاخصه‌ها در سیره آن حضرت دیده می‌شود: احیای کتاب و سنت، مبارزه با بدعت‌ها، عدالت‌گستری، تأمین رفاه، نشر علوم و آگاهی‌بخشی، به‌کارگیری صالحان، عزت‌بخشی به مؤمنان، مبارزه ریشه‌ای با فاسدان، جهانی‌سازی تمدن اسلامی و تحقق امت واحد اسلامی.

واژگان کلیدی

مهدویت، امام منتظر، سیره معصومان، سیره مهدوی، دولت منتظر، زمینه‌های ظهور.

مقدمه

انتظار نزد شیعه، فرهنگی عمیق و استوار دارد. تاکنون آثار بسیاری دربارهٔ وظیفهٔ منتظران در عهد غیبت کبرا و بایسته‌های این فرهنگ منتشر شده است که بیشتر ناظر به تکالیف فردی و اخلاقی شخص منتظر است. این در حالی است که دربارهٔ وظایف دولت اسلامی در پرتوی فرهنگ انتظار و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مناسب با این فرهنگ، کمتر سخن به میان می‌آید. شاید در نظر برخی، دوران غیبت با دوران ظهور آن حضرت تفاوت ماهوی دارد و بهره‌گیری از سیره حکومتی آن حضرت که در افق آیندهٔ زمان شکل می‌گیرد و بر اساس دلیل‌های گوناگون بر ما ثابت شده است، کاری نابه‌جا و از نظر مبنایی نادرست است.

در این مقال می‌کوشیم هم این اشکال مبنایی را برطرف سازیم و هم خواسته‌های چنین فرهنگی را در زمینه فقه حکومتی و به لحاظ فلسفه سیاسی اسلام آشکار سازیم. از این نظر، ناچاریم نخست از دلالت و دلیل‌ت سیره امام منتظر به‌طور عام و سپس از سیره حکومتی آن امام به‌طور خاص بحث کنیم. بحث اول عنوان کبروی و بحث دوم عنوان صغروی دارد.

در بحث اول، قواعد اصولی کارایی دارد و در بحث دوم، ادله نقلی. پرداختن بدین ادله نقلی، مستلزم آوردن نمونه‌هایی از آیات و روایات است که چگونگی سیره آن حضرت را به‌طور جزئی و خاص معین می‌کند. آن‌گاه باید از سند و دلالت هر یک از این ادله نقلی بحث کرد.

تعریف سیره و وجه دلالت آن

سنت نزد اصولیان قول، فعل و تقریر معصوم است و حجیت آن بر پایه پذیرش عصمت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام قرار داده شده است.^۱ در توضیح حجیت سنت گفته می‌شود که چون معصوم در مسائل اجتماعی و سیاسی، امور دنیوی و اخروی، اعمال انسانی، قضاوت و حکومت مرتکب هیچ‌گونه خطای عمدی و سهوی نمی‌شود، پس همه اقوال و افعال او قابل الگوبرداری است. حتی از سکوت معنادار و تأییدآمیز او می‌توان در راه کشف حکم شرعی و شناخت موضع دین و شریعت استفاده برد.^۲

سیره که اکنون محل بحث ماست، به معنای خصوص رفتارهای معصوم است. بنابراین، اگر سنت قولی را حدیث بنامیم، سنت فعلی و تقریری را باید سیره نامید، مگر آن‌که برای نمونه، اصطلاحی جدید و عام، همه آن‌چه از معصوم سر زده است، اعم از قول و فعل و تقریر را سیره بنامیم. بر این اساس که سخن، تأیید و تقریر نیز نوعی فعل صادر از معصوم است و در زمره سیره عملی اوست، ولی ما در این‌جا مطابق نظر مشهور، سیره را رفتارهای معصوم می‌دانیم که از قول و تقریر او جداست. البته سخنانی که از امام موعود علیه السلام هنگام ظهور صادر می‌شود و رفتارهایی که آن حضرت تأیید می‌کند و در بیان امام پیشین از آن خبر داده شده است نیز می‌تواند برای ترسیم ماهیت دولت مهدوی مورد استناد ما باشد. بررسی سندی و دلالتی این اخبار نیز جای خود دارد.

آنچه تاکنون در کتاب‌های اصولی مطرح بوده است، حجیت سیره ثابت از امامان معصوم علیهم‌السلام است که به وقوع پیوسته و از طریق نقل معتبر به ما رسیده است. پس اصولیان، بحثی کبروی درباره نحوه و میزان دلالت سیره و دایره حجیت آن منعقد کرده و بحث صغروی درباره مصداق‌ها را به جایگاه خویش، یعنی فقه و نهاده‌اند، که می‌دانیم سیره متشرع به طبیعت حال، برگرفته از سیره معصوم است و سیره عقلا به طبیعت حال، برگرفته از معصوم نیست؛ به همین سبب، به تأیید و امضای شارع نیاز دارد، ولی در این جا از بحث ما بیرون است، هر چند آن هم در علم اصول جایگاه خاص خود را دارد.^۳

اکنون می‌خواهیم از باب جدید بحث اصولی درباره حجیت فعل معصوم که به وقوع پیوسته است و در آینده رخ خواهد داد، سخن بگوییم؛ چه آن‌که به وقوع چنین فعلی در آینده یقین داشته باشیم و چه آن‌که ادله کمی برای اثبات آن در وی داشته باشیم. در هر دو صورت می‌توان از دلالت چنین فعلی بر فرض وقوع، بحث کرد و همین دلالت را قرینه بر اثبات یا نفی صدور قرار داد. درباره سیره تحقق‌یافته از معصومان نیز چنین است؛ یعنی گاه مضامین دلیل نقلی قرینه بر صدور و گاه قرینه بر عدم صدور قرار داده می‌شود. این موضوع نشان می‌دهد که مباحث مربوط به دلالت، به نوعی با مباحث مربوط به سند تعامل دارند و تفاوتی میان سیره متحقق الوقوع و محتمل الوقوع در گذشته و آینده، از نظر دلالت‌شناسی و قرینه‌یابی برای اثبات اصل صدور نیست.

ادله جواز اقتدا به سیره مهدوی

اصل نخست در سیره هر یک از معصومان علیهم‌السلام، جواز اقتداست؛ یعنی هر انسان مکلف می‌تواند از رفتارهای فردی، اجتماعی، عبادی و سیاسی معصومان الگو بگیرد.^۴ در این جا جواز به معنای عام است که منع از نقیض می‌کند؛ یعنی اقتدا به معصومین محذوری شرعی یا عقلی ندارد و به هیچ‌یک از دو وجه ممتنع نیست. پس این جواز با آن منافات ندارد که اقتدا به معصومان را واجب بدانیم. شیوه برخورد با ادله مطرح درباره اقتدا به سیره مهدوی مانند سیره بقیه معصومان است. این ادله را می‌توان به دو دسته ادله عقلی و نقلی تقسیم کرد.

ادله عقلی، همان ادله‌ای است که بر اصل وجود امام و شرط عصمت برای او دلالت دارد؛ چون اگر وجود امام معصوم در هر زمان برای هدایت بشر ضرورت داشته باشد، ولی عمل او سرمشق زندگی ما نباشد، لازمه‌اش نقض غرض از نصب امام و اثبات عصمت اوست.^۵

ادله نقلی، آیات و روایاتی است که پیروی از معصومان را لازم می‌دارد و اطاعت از آنها و متابعت از عمل آنها را ضروری می‌شمارد. برای مثال: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۶ و آیه «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا إِلَى الْغَيِّ»^۷ و روایات بسیاری می‌توان اشاره کرد که در وجوب متابعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام صادر شده است.^۸ از معروف‌ترین آنها حدیث متواتر نقلین است. در این حدیث، سخن از تمسک به اهل بیت علیهم السلام برای گم‌راه نشدن مطرح است که بر وجوب تبعیت از سیره آنها دلالت روشن دارد.

با وجود همه این ادله عام، می‌توان درباره اقتدا به سیره مهدوی به ادله‌ای خاص نیز استناد کرد، مانند روایاتی که سیره حضرتش را همان سیره رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند، یا روایاتی که آن حضرت می‌فرماید: «دختر پیامبر خدا برای من الگوست.»^۹ و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام برای ما نیز الگو هستند، پس الگوگیری از سیره مهدوی که خود نمونه‌ای از سیره نبوی و فاطمی است، جایز است. مانند روایاتی که شرط ظهور مهدی علیه السلام را اصلاح شدن مردم قرار می‌دهد و سبب طول غیبت و تأخیر در فرج را نیز گناهان و نافرمانی مردم از اوامر خدا، پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌داند.^{۱۰} روایاتی که مضمونش یاری جستن آن حضرت از ما و لزوم یاری دادن و بیعت با اوست، نیز از این دست به شمار می‌روند.^{۱۱} اگر آنچه را حضرت می‌خواهد تحقق بخشد، ربطی به دوران ما نداشته باشد، پس چگونه از ما یاری می‌طلبد و تأثیر اصلاح حال مردم در تقدیم فرجش چیست؟ ناچار باید گفت سیره مهدوی قابل تأسی است و مردم باید با پیروی از فرمان‌های حضرتش و با عمل بدان‌چه حضرت، خود عامل بدان است، یاری خود را نشان دهند.

طرح اشکال‌هایی در جواز اقتدا به سیره مهدوی

استناد به ادله نقلی که وضعیت جهان پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام را ترسیم می‌کند و گویای اهداف و برنامه‌های عملی و سیاست‌های اجرایی آن حضرت است، در صورتی درست خواهد بود که نخست اشکال‌های وارد شده درباره دلالت یا دلالت سیره را برطرف و آن‌گاه از مفاد آن ادله نقلی به‌طور خاص بحث کنیم. برخی اشکالات درباره سیره دیگر معصومان نیز مطرح است و برخی فقط درباره سیره حکومتی مهدی موعود علیه السلام وارد شده است. چنان‌که برخی درباره نحوه دلالت سیره و برخی درباره اصل دلالت سیره است.

اشکال اول: بیان وقوع چنین سیره‌ای در آینده از زبان قرآن یا روایات، تنها نشان‌دهنده غایت نهایی سیر تاریخ بشر و تنها برای امیدوار کردن او به ظهور تمدن واقعی اسلامی، تبیین سنت الهی در وقوع این تمدن، رقم خوردن چنین حوادثی در آینده و تعلق مشیت الهی بدان است و برای ما که بدان افق نرسیده‌ایم، پیامی عملی ندارد.

پاسخ: آن‌چه در تفسیر ادله نقلی مربوط به جهان پس از ظهور گفته شد با استفاده تشریحی از سیره حکومتی موعود جهانی هیچ منافاتی ندارد؛ چون: یکم. اگر آن‌چه به وقوع می‌پیوندد، سنت الهی و متعلق مشیت او باشد و بشر را به آینده امیدوار سازد، چه دلیلی وجود دارد که در راه تحقق آن نمی‌توان کوشید و افعال و اعمال ما هیچ دخالتی در تحقق آن ندارد. از یک‌سو می‌دانیم که علم الهی به سرنوشت نهایی انسان‌ها، هیچ منافاتی با اراده و اختیار انسان‌ها و تأثیر خوب و بد افعال در خوب و بد سرنوشت انسان ندارد (این مطلب در جای خود از علم کلام حل شده است).^{۱۲}

دوم. فرض آن است که تحولات اجتماعی تمهیدپذیر و تدریجی است و هیچ حادثه اجتماعی به‌طور دفعی و اعجاز‌گونه به یک‌باره تحقق نمی‌یابد. پس برای تند یا کند شدن این سیر تاریخی، نباید از تأثیر مقدمات غافل بود.

سوم. از ادله نقلی گوناگون چنین درمی‌یابیم که رفتار مردم در عصر غیبت، در تقدیم و یا تأخیر ظهور منجی بشر مؤثر است و در تقدیم یا تأخیر ظهور «بدا» حاصل می‌شود. این در حالی است که خداوند می‌داند نتیجه نهایی چیست و

سرانجام، مردم با اعمال خود چه زمانی بستر ظهور قطعی را فراهم می‌سازند؛ یعنی درست به مانند آن که برای انسان‌ها دو اجل محتوم و معلق پذیرفته شده است، برای تمدن‌ها نیز دو اجل محتوم و معلق وجود دارد. این عقیده ایجاب می‌کند که بگوییم ظهور حضرت تمهیدپذیر است و آن افق نهایی برای ما پیامی دارد و در حال حاضر وضعیتی خاص را می‌طلبد.

چهارم. با توجه به ادله نقلی و روایات تبیین حکومت عدل جهانی، با ظهور منجی موعود به زبان اسطوره‌ای و به معنای آرمان و ایده‌آل نهایی بشر و افسانه‌ای از خواسته‌های دست‌نایافتنی بشر نمی‌تواند باشد؛ بلکه واقعیتی تحقق‌پذیر در آینده بشر است که به مانند همه حوادث اجتماعی، از علل و عوامل واقعی خودش ناشی می‌شود. اگر کسی زبان نصوص دینی در این باب را زبان اسطوره‌ای بداند، هم سخنی بدون دلیل گفته است و هم نسبت کذب به شارع داده است؛ زیرا نصوص مذکور به لسان اخبار از آینده است.

اشکال دوم: جزئیات برنامه‌های عملی آن حضرت که در روایات ما پیش‌گویی شده، مربوط به تدابیر حکومتی است که بر اساس زمان و مکان خاص اتخاذ می‌شود. پس در شمار فرمان‌های حکومتی قرار می‌گیرد که حاکم از موضع حکمرانی صادر می‌کند و بیان‌گر حکم ثابت شرع نیست؛ به گونه‌ای که بتوان در غیر آن زمان و مکان مورد عمل قرار داد.

پاسخ: یکم. آن چه در ادله نقلی درباره سیره حکومتی آن حضرت پیش‌گویی شده است، بر فرض که همه را مربوط به احکام حکومتی بدانیم و بر اساس شناخت حضرت از موقعیت زمانی و مکانی خاص دوران ظهور خودش باشد، باز هم می‌توانیم باب بحثی اصولی درباره چگونگی صادر شدن احکام حکومتی و نحوه تشخیص مصلحت و اجرای احکام و به‌کارگیری نیروها و مقابله با دشمنان را باز کنیم. البته باید اعتراف کرد که مبانی اصولی استفاده از سیره حکومتی معصومان در علم اصول تدوین نشده است و بحث‌های اندکی که درباره وجه دلالت سیره و حدود حجیت آن در کتاب‌های اصولی متأخران آمده است، معمولاً مربوط به احکام فردی و عبادی و آداب شخصی است؛ مثل آن که حضرت چه چیزی را خورد و آشامید و چه لباسی پوشید و چگونه وضو گرفت و یا حج به

جا آورد. اما رفتارهای معصومان از بُعد یک حرکت اجتماعی و سیاسی و به عنوان یک تدبیر ولایی برای اداره جامعه و کیان اسلام و تشیع مانند تعامل آنها با ارباب دیگر ادیان و مذاهب، با حکام ظلم و جور، اعطای آزادی‌های اجتماعی نحوه تبلیغ و ترسیخ فرهنگ دینی، برخورد با مخالفان و معاندان داخلی و خارجی، تدابیر امنیتی و اجتماعی، مبارزه با فساد و کج‌روی، تأمین رفاه اجتماعی و تربیت اخلاقی، به خوبی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

خلاصه آن‌که ظرایف چگونگی اجرای احکام را نیز باید از معصومان آموخت و برای این کار ناچار باید فرمان‌های حکومتی و تدابیر اجرایی آن حضرت را به خوبی مطالعه کرد.

دوم. همه آن‌چه در ادله نقلی ما از سیره عملی مهدی موعود علیه السلام پیش‌گویی شده است، مربوط به فرامین حکومتی نیست، بلکه مهدی موعود علیه السلام به عنوان احیاگر دین و شریعت، عامل به کتاب خدا، برپادارنده احکام واقعی اسلام و سنت نبوی معرفی شده است. پس او در واقع مجری احکام ثابت اسلام است و از سیره حکومتی او می‌توان حکم ثابت خدا را شناخت. شاید بتوان گفت اصل نخست در سیره مهدوی آن است که حضرت مجری احکام ثابت اسلامی است که به زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد. پس از این اصل بیرون نمی‌رویم، مگر در مواردی که یقین کنیم آن‌چه درباره حضرت فرموده‌اند، مربوط به فرمان‌های حکومتی در حدود اختیارات حاکم و نحوه تشخیص مصلحت با لحاظ زمان و مکان ظهور است. پس اصل اول امکان اقتدا به اوست؛ چون آن‌چه از او سر خواهد زد، تجلی عملی حکم ثابت اسلام است و اگر شک کنیم که ارتکاب فلان عمل از سوی او بر اساس تدابیر موقت حکومتی بوده است یا بر اساس موضع‌گیری ثابت شرعی، ناچار باید به اصل اول مراجعه کرد و او را در ارتکاب چنین سیره‌ای، مانند یکی از مکلفان به احکام ثابت اسلام دانست، با این تفاوت که او در شناخت حکم ثابت اسلامی و نحوه امتثال آن خطا نمی‌کند.

گاهی می‌گویند سیره‌ای که جهت آن مشکوک است، قابل تأسی نیست. در پاسخ می‌گوییم نتیجه این اشکال آن است که تنها سیره‌ای که به جهت صدور آن یقین داریم قابل تأسی است. از سویی، چون موارد حصول یقین زیاد نیست،

کلیت و عمومیت تأسی به سیره معصوم مورد خدشه قرار می‌گیرد. دیگر این‌که معنای تأسیس دلیل عام حجیت سیره، تأسیس اصلی معتبر بر قابل تأسی بودن سیره و پای‌بندی معصوم به احکام ثابت اسلام است. پس شک مذکور در مرحله قبل از ملاحظه ادله حجیت سیره می‌توانست ما را متوقف سازد، ولی با ملاحظه آن ادله اشکالی در استناد به سیره پدید نمی‌آورد.

پس سیره مهدوی منبعی برای کشف موضع‌گیری شارع است و در این جهت، تفاوتی میان این سیره و سیره نبوی یا علوی نیست. گذشته از آن‌که ادله عام امامت، همه امامان را به صفاتی خاص توصیف می‌کند و در اصل اقامه دین و اجرای احکام قرآن و تحکیم سنت نبوی، مأموریت همه را یک‌سان فرض می‌کند.^{۱۳} پس اگر در تحلیل و تفسیر سیره علمی دیگر ائمه، اصل اول، اجرای احکام ثابت اسلام باشد، در سیره مهدوی نیز چنین خواهد بود.

اشکال سوم: در روایات گوناگون، وظیفه منتظران در عصر غیبت، التزام به بیت و پرهیز از سامان‌دهی حرکت اجتماعی و سیاسی بیان شده است.^{۱۴} در روایات دیگر نیز آمده است که آن حضرت، به امر جدید ظهور می‌کند.^{۱۵} همه اینها نشان می‌دهد که عصر ظهور، به لحاظ ظرف زمانی و مکانی تکلیف، با عصر غیبت تفاوت ماهوی دارد. پس آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، مختص به همان دوران است و در عصر غیبت وظیفه چیز دیگری است و نباید در این زمان از سیره حکومتی حضرت مهدی علیه السلام در آن زمان الگوبرداری کرد.

تفاوت این اشکال با اشکال اول آن است که اشکال اول بر اساس یک تحلیل عقلی از حوادث عصر ظهور پدید آمده و این اشکال بر اساس وجود ادله‌ای نقلی که تکلیف در عصر غیبت یا چگونگی احکام دوران حضور را پیش‌گویی می‌کند، پیش آمده است.

پاسخ: می‌توان گفت معنای روایاتی که مضمونشان آوردن دین جدید است، دور شدن اهل اسلام از حقیقت دین، افتادن در جاده انحرافی مذاهب ساختگی، دچار شدن افراد به شبهه‌های عقیدتی و فکری از راه تفسیرهای ناروا از قرآن، شیوع بدعت‌ها به جای سنت‌ها، تفسیر به رأی‌ها، برداشت‌های ناروا از نصوص دینی و از اهداف و مقاصد شرعی است. بی‌شک این انحراف‌ها بیشتر از سوی

مذاهب غیرشیعی و در محیط تشیع بیشتر از سوی منتسبان به تشیع و غیرمتدینان است؛ وگرنه از ادله فراوان درمی‌یابیم که امر ائمه علیهم‌السلام روشن‌تر از آفتاب است و خدا همواره بر بندگان اتمام حجت دارد.^{۱۶}

هم‌چنین می‌توان گفت معنای روایات مذکور آن است که در عصر ظهور، به حدی زمینه اجرای احکام اسلامی فراهم می‌شود که پیش‌تر در باور نمی‌گنجیده است که این حجم انبوه از احکام اسلامی و ابعاد و زوایای دین به عرصه ظهور و تجلی برسد؛ به‌گونه‌ای که مسلمانان بر اساس باورهای پیشین خود، احساس می‌کنند دین جدیدی آمده است. در واقع، تعبیر زیبای امر جدید که به صراحت در برخی روایات آمده است،^{۱۷} تعبیری ادبی و کنایه‌گونه از امری بازسازی شده است، نه امری کاملاً بیگانه. باید گفت تعطیلی احکام اسلام در عصر غیبت، به جهت غلبه کمی و کیفی دشمنان و ضعف معنوی و مادی مسلمانان و فراهم نبودن بسترهای رشد بوده است.

اگر این دو معنای محتمل را در کنار هم بپذیریم، معنایش آن است که در عصر غیبت، به سبب قصور یا تقصیر مردم، فاصله‌ای از حقیقت اسلام به تمام زوایا و ابعاد آن وجود دارد و «امر جدید و دعوت جدید» در واقع تعبیری از پیدایی آن بخش‌های ناخوانده تعالیم اسلام در اثر قصور مردم یا بخش‌های کنار گذاشته شده و تعطیل شده اسلام در اثر تقصیر مردم است.^{۱۸} در هر دو صورت، تکلیف ما در عصر غیبت بیشتر می‌شود؛ زیرا باید زمینه‌های تعجیل فرج را فراهم آوریم و قصورات و تقصیرات را کم و کمتر کنیم. پس کسب معرفت دینی و آگاهی‌بخشی به دیگران، در کنار کسب فضایل اخلاقی و ترویج تقوا و بندگی، دو عنصر اساسی برای رسیدن به افق مطلوب است و جدای از مسئولیتی که تک‌تک افراد جامعه اسلامی در این جهت دارند، دولت اسلامی و هرگونه تشکیلات دینی، رسالتی سنگین در مبارزه با جهل و معصیت، به عنوان دو مانع فرج و ظهور، بر دوش خواهند داشت.

افزون بر اینها، ادله نقلی گوناگونی داریم که وظیفه منتظران، یعنی تمسک به دین و اطاعت و بندگی خداوند، از راه همین فرمان‌های دینی است که در زمان غیبت شناخته‌اند^{۱۹} و نیز در ادله بسیاری می‌خوانیم^{۲۰} که ولایت اهل بیت علیهم‌السلام جز به

ورع و تقوا و کوشش در بندگی و انتظار فرج جز به دین‌داری و وظیفه‌شناسی حاصل نمی‌شود. سپس آنچه از دین بر اساس حجت معتبر از سر اجتهاد یا تقلید شناخته‌ایم، باید عمل کنیم تا آنچه را نمی‌دانیم بر ما آشکار شود. اگر احکام جدیدی از اسلام در زمان ظهور بیان خواهد شد که ما اکنون نمی‌دانیم، این معنایش عدم التزام به احکام شناخته شده فعلی نیست؛ چنان‌که معنایش تکلیف بدان احکام نیز نخواهد بود.^{۲۱}

نتیجه آن‌که اجرای احکام اسلامی در عصر ظهور، در امتداد اجرای احکام اسلامی در عصر غیبت است و جوهره دین‌داری و ارکان آن و تکلیف بدان عوض نمی‌شود؛ هرچند گسترش کمی و کیفی دین در باورهای درونی افراد و گسترش آن در صحنه عمل در محیط بیرونی و زندگی جمعی، تفاوت فاحش می‌یابد. شاید عکس شدن نسبت سیطره کفر و ظلم بر ایمان و عدل در زمان ظهور،^{۲۲} از این حدیث شریف استفاده شود که «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجورًا».^{۲۳} وقتی اهل ایمان بر اهل کفر چیره شوند و حکومت عدل جهانی مستقر شود، زمینه‌هایی برای گسترش دین فراهم خواهد شد که پیش‌تر، هرگز قابل تصور نبود. همین شاهد است که دین جدید به معنای انقلاب تکلیف و تفاوت ماهوی یافتن وظایف دینی در زمان حضور نسبت به زمان غیبت نیست تا ما را از اقتدا به سیره مهدوی در تحکیم معالم دین بازدارد؛ ولی درباره روایاتی که وظیفه منتظران را خانه‌نشینی و وارد به جریان‌های اجتماعی و سیاسی می‌داند، باید گفت این روایات را در کنار چند دسته ادله باید تفسیر کرد؛ از جمله ادله عام امر به معروف و نهی از منکر مانند:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛^{۲۴}

و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند.

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾؛^{۲۵}

[و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یک‌دیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آن‌چه می‌کردند.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛^{۲۶}

و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.

روایاتی بسیار، از جمله روایت معروف رضوی نیز به این موضوع اشاره دارند:

لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنكر أو ليستعملن عليكم شراركم فيدعو خياركم فلا يستجاب لهم.^{۲۷}

هم‌چنین ادله عام جهاد، در آیات دیگری از قرآن کریم آمده است:

﴿أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير﴾؛^{۲۸}
به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾؛^{۲۹}
پس، باید کسانی که زندگی دنیا را به آخرت سودا می‌کنند در راه خدا بجنگند.

﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾؛^{۳۰}
اگر بسیج نشوید، [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند، و گروهی دیگر به جای شما می‌آورد.

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾؛^{۳۱}
صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند.

حدیث معروف علوی را در خطبه ۲۷ نهج البلاغه ببینید:

فإن الجهاد باب من أبواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه.^{۳۲}

ادله‌ای نیز به چشم می‌خورد که ما را به تحرک، تجمع، همیاری و کوشش برای سامان امور اجتماعی و تلاش برای برپایی نظام اسلامی فرا می‌خوانند؛ مانند:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^{۳۳}

و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر هم‌کاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرموده است:

من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم.^{۳۴}

در حدیثی دیگر می‌خوانیم:

من سمع رجلاً ينادى يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم.^{۳۵}

روایات بسیاری نیز بر لزوم همبستگی اجتماعی، تأمین خواسته‌های مؤمنان و حمایت فردی یا سازمان‌یافته از قشرهای ضعیف جامعه دلالت دارد.^{۳۶} از مجموع این روایات می‌توان نتیجه گرفت که اصل اول در زمان غیبت، وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر همگان با وجود شرایطش مثل علم و احتمال تأثیر است.^{۳۷} حتی جهاد ابتدایی که به نظر مشهور مشروط به اذن امام معصوم است مقدمه‌ای برای بسط قدرت دولت اسلامی و گسترش حدود ممالک اسلامی و به زیرسلطه درآمدن کفار برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر است؛ چون تا کفار تحت فرمان حاکم اسلامی نباشند، امکان تربیت آنها و بازداري اجتماعاتشان از فساد و تباهی نیست.^{۳۸} اگر امر به معروف و نهی از منکر متوقف بر جمع‌آوری نیروها و سامان‌دهی آنها و برپایی نظام و تشکیلات تحت امر رهبر جامع‌الشرایط و صالح باشد، البته این‌گونه اقدامات جایز، بلکه واجب است. آن‌گاه ادله وجوب عزلت و کناره‌گیری از ورود به هرگونه تشکیلات، مربوط به مواردی است که فرد به خیال اصلاح‌گری و بدون بینش و بصیرت به جریان‌ها و تشکیلات مدعی اصلاح‌گری وارد شود و به سوی افکار انحرافی و فساد و تبهکاری راه یابد. در واقع این ادله، نامطمئن بودن راه تشکیلات و احزاب سیاسی و اجتماعی در عصر غیبت را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر در طول تاریخ

غیبت، مدعیان برپایی نظام اسلامی را شماره کنیم، بیشتر آنها بدعت‌گذار و فاسد در عقیده یا عمل بوده‌اند^{۳۹} و کمتر می‌توان به سلامت عقیدتی و اجرایی تشکیلاتی اطمینان پیدا کرد. با این حال، اگر چنین یقینی در موارد معدود حاصل شود، البته همکاری با آنها تا مرز تقید آنها به مقررات دینی و تا مرز توان شخص جایز، بلکه لازم است. بنابراین، ادله وجود عزلت، ما را از هرگونه تحزب و داعیه‌داری تا فراهم شدن استعداد درونی، آمادگی روحی، جمع شدن ابزار و وسایل لازم و اطمینان از سلامت تشکیلات و تشخیص رهبری صالح بازمی‌دارد. پس هرگز نافی وجوب امر به معروف و نهی از منکر با فراهم بودن شرایطش نیست.

پس کناره‌گیری از جریان‌های اجتماعی، در مواقع احساس خطر از افتادن به دام شیادان و همکار شدن با ستم‌گران، به معنای راحت‌طلبی و بی‌مسئولیتی نیست، بلکه آموزش نوعی زیرکی به عموم شیعیان و خالی کردن لشکرگاه مدعیان اصلاح‌طلبی از سیاهی ظهور آنهاست تا از فرصت به دست آمده در خلوت برای اصلاح نفس بکوشند و آمادگی لازم را برای اقامه نظام صالح به دست آورند. معنای همین مقدار وظیفه‌شناسی، اقامه معروف و مبارزه با منکر در مرتبه‌ای از مراتب فریضه امر به معروف و نهی از منکر است.

اشکال چهارم: روایات مربوط به سیره حکومتی آن حضرت یا از نظر سندی صحیح و قابل اعتماد نیستند، یا از نظر دلالتی سیره قطعی آن حضرت را نشان نمی‌دهند. چه بسا بر اساس رفتار مردم در زمان ظهور، بدا حاصل شود و حضرت روش دیگری در حکومت اتخاذ کنند.

پاسخ:

یکم. نمی‌توان گفت همه این روایات ضعیف هستند، بلکه در میان آنها روایاتی با اسناد قوی و معتبر وجود دارد.^{۴۰}

دوم. روایات ضعیف از نظر سند را به طریق تعاضد مضمونی و جمع شواهد صدق می‌توان تقویت کرد؛ جدای از آن‌که دواعی کذب در این باب کم است. مقصود از تعاضد مضمونی آن است که روایات گوناگون، به لسان‌های مختلف و از روایات متفاوت نقل شود که همه گویای یک مضمون باشند. در این حال،

نمی‌توان همهٔ راویان را با لحاظ تعدد و تباعد آنها متهم به تسانی بر دروغ‌گویی کرد. پس اگر تنها یکی از آنها راست‌گو بوده باشد، برای اثبات مضمون، کافی خواهد بود. اصولیان، گاه این نوع اخبار منقول را متواتر اجمالی می‌نامند.

سوم. بحث ما می‌تواند صورت فرضی داشته باشد؛ یعنی بر فرض آن‌که ادله قطعی و معتبر به لحاظ سند و دلالت بر سیره مهدوی یافت شود، آیا این سیره قابل تأسی است یا نه؟ می‌دانیم که در میان ادله، دست‌کم دلالت برخی آیات به ضمیمه روایات مفسره و از طریق تعاضد ادله بر سیره آن حضرت، کاملاً روشن و گویاست.

چهارم. اگر دلیل قطعی و روشنی درباره روش حکومتی و سیره مهدوی نداشته باشیم و ادله نقلی را تضعیف کنیم، به محذور عقلی دچار می‌شویم. چون اصل اعتقاد به مهدی موعود علیه السلام را پذیرفته‌ایم، اما این‌که برای چه خواهد آمد و چه خواهد کرد و چه اهداف و مقاصد و چه رفتاری خواهد داشت را نمی‌دانیم؟ معنای این جهل، بی‌فایده بودن اعتقاد به وجود منجی است. بنابراین، باید گفت اگر ادله‌ای که اهداف و مقاصد دولت مهدوی را تبیین می‌کند، پذیرفتنی باشند، از همین ادله، جهت‌گیری‌های کلی در سیرهٔ مهدوی و روش‌های اساسی آن حضرت معلوم می‌شود، برای ما قابل تأسی خواهد بود. اگر افزون بر این مقدار، راه‌کارهای اجرایی و جزئیات عمل‌کرده‌های آن دولت نیز از ادلهٔ شرعی استفاده شود، باز هم قابل‌الگوگیری است. برای دفع اشکال چهارم که لازم‌اش لغویت اعتقاد به وجود و ظهور مهدی موعود علیه السلام است، همین مقدار کافی است که بگویید دست‌کم اهداف و مقاصد دولت مهدوی، از ادلهٔ عام یا ادلهٔ خاص سیره مهدوی قابل فهم و برای ما قابل تأسی است.

پنجم. بی‌شک سیره حکومتی آن حضرت با سیره حکومتی دیگر امامان معصوم علیهم السلام که امکان حکومت ظاهری برایشان فراهم شد، اختلاف جوهری ندارد، بلکه شکل نهایی و تکامل‌یافته از بسط ید امام معصوم و اقتدار ظاهری اوست. بنابراین، ادله نقلی که سیره حکومتی مهدی موعود علیه السلام را پیش‌گویی می‌کند، ترسیم‌کننده شمه‌ای از آن وضعیت ویژه‌ای است که امام معصوم برای تعقیب اهداف نهایی دین و مقاصد انبیا، اقتدار پیدا می‌کند. با این اقتدار یارانی

گرد او می‌آیند و افکار عمومی هم‌نظر با او و یارانش می‌شود. پس روایات مربوط به جهان پس از ظهور، با دیگر روایات مربوط به صفات معصومان و شئون حاکم الهی کاملاً هماهنگ است. از همین جاست که می‌توانیم این روایات را به لحاظ مضمونی (و جدای از بررسی‌های سندی) به خوبی بررسی کنیم و بگوییم غالب آنها به لحاظ تبیین سیره حکومتی مهدی موعود علیه السلام، ضعف سندی و دلالتی ندارند. ششم. حصول بدا درباره زمان ظهور حضرت مطرح است نه درباره روش حکمرانی آن حضرت. معنای این که حضرت نسبت به افراد گوناگون و طبقه‌های مسلمانان و مؤمنان رفتارهای متفاوت دارد^{۴۱} و با برخی سخت‌گیر و با برخی اهل تساهل است یا این که در آغاز ظهور، شدت عمل به خرج خواهد داد و درگیری‌ها و جنگ‌هایی خواهد داشت و پس از استقرار کامل، عقل، منطق، علم و دانش را حاکم کند و بگستراند، حصول بدا در عمل نیست.

اشکال پنجم: سیره معصومان در صورتی قابل تأسی است که مربوط به ویژگی‌های آنان نباشد. چنان‌که در کتاب‌های اصولی گفته شده است، رفتارهای اختصاصی معصومان که از وجود خصوصیتی، مثلاً در شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا شخص علی علیه السلام ناشی شده که دیگران در آن خصوصیت مشارکتی ندارند، قابل الگوبرداری نخواهد بود. درباره حضرت مهدی موعود علیه السلام چه بسا گفته شود که سیره حکومتی آن حضرت بدان‌گونه که در روایات ترسیم شده است، مربوط به شخص او به عنوان آخرین وصی از سلسله اوصیاست که برپا کننده حکومت جهانی و منتقم خون به ناحق ریخته شده همه مظلومان در طول تاریخ است.

تفاوت این اشکال با اشکال دوم آن است که این‌جا سخن از وجود خصائص المهدی است؛ یعنی چنان‌که قرن‌ها غیبت از انظار عمومی و رهبری جامعه بشری از پس پرده غیبت از ویژگی‌های اوست، سیره حکومتی‌اش پس از ظهور نیز در نتیجه همان طول غیبت، از ویژگی‌های شخص او خواهد بود و درباره دیگر معصومان، چنین سیره‌ای شناخته نشده است؛ ولی در اشکال دوم، سخن درباره تفاوت احکام حکومتی و احکام ثابت داشتیم و اشکال از آن‌جا ناشی شده بود که اقدامات عملی آن حضرت را می‌توان به احکام حکومتی و خواسته‌های خاص زمانی و مکانی مربوط دانست. اشکال فعلی به ادعای وجود

خصوصیتی در شخص مهدی موعود علیه السلام و ادعای دوم به ادعای وجود خصوصیتی در زمان و مکان ظهور است.

پاسخ: در مورد شخص پیامبر اسلام، ویژگی‌هایی را یادآور شده‌اند و تعداد این وجوه اختصاصی، محل بحث و مناقشه قرار گرفته است. همین اختلاف سبب شده است که اصولیان اصلی اولی تأسیس کنند و بر پایه آن بگویند هر رفتاری از پیامبر به مقتضای آیه شریفه «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^{۴۲} قابل تأسی است، مگر آن‌که به سبب دلیلی معتبر، اختصاصی بودن آن رفتار را به شخص پیامبر کشف کنیم. اگر در مواردی هم شک کنیم که آن‌چه از پیامبر در جانب فعل یا ترک سر زده است، از حیث مکلف بودن او یا از حیث نبی بودن اوست، اصل اولی، جواز تأسی بر اساس اطلاق آیه مذکور است. نتیجه می‌شود که پیامبر در آن رفتار، مانند یکی از مکلفان بوده است؛ با این تفاوت که در تشخیص وظیفه و کیفیت امثال، خطا نکرده است، ولی البته چون «فعل» یا «ترک» معصوم دلیل لَبّی است، یعنی دلیلی که دلالتش وابسته به وجود لفظ نیست،^{۴۳} ناچار باید در دلالتش، آن‌چه را به‌طور یقینی می‌فهماند، پذیرفت و غیر آن را وا گذاشت. از این رو، اصولیان می‌گویند قدر متیقّن از دلالت «فعل معصوم»، عدم حرمت و قدر متقین از «ترک معصوم»، عدم وجوب است؛ یعنی اگر معصوم کاری کرد، بی‌شک به جای آوردنش برای ما نیز جایز است و اگر کاری را همواره ترک می‌کرد، به یقین آن کار واجب نبوده است، ولی ارتکاب «فعل» یا به خاطر وجوبش بوده است یا به خاطر استحبابش یا به خاطر اباحه‌اش، که باید با کمک دلیل خارجی یکی از این سه احتمال را تعیین کرد؛ این‌که التزام به ترک به خاطر حرمت عمل بوده است یا به خاطر کراهتش، یا به خاطر اباحه‌اش. در این‌جا نیز با کمک دلیل خارجی، باید یکی از سه احتمال را تعیین کرد. البته این دلیل خارجی می‌تواند برخی مبانی کلامی باشد؛ مانند این مبنا که می‌گوییم در مقام عصمت، معصوم حتی نباید مرتکب مباحتات هم شود، بلکه معصوم همواره فعل راجح را به جای می‌آورد، چنان‌که در ناحیه «ترک معصوم» هم شاید بتوان گفت مقام عصمت اقتضا ندارد که معصوم همواره مکروهات را ترک کند؛ پس آن‌چه را ملتزم به ترکش بوده ناچار باید حرام شناخته شود.^{۴۴}

حال سخن آن است که همه این مباحث را درباره سیره مهدوی که در آینده تحقق خواهد یافت نیز می‌توان تطبیق کرد، مگر آن‌که ویژگی‌هایی درباره مهدی موعود علیه السلام اثبات شود. پس به مقداری که دلیل قطعی بر خصیصه بودن رفتاری دلالت کند، قابل تأسی نیست و در غیر آن، اصل اولی، جواز تأسی و اقتداست. بنابراین، اولاً احتمال اختصاصی بودن سیره حکومتی حضرت مهدی علیه السلام به بحث جواز تأسی به سیره آن حضرت ضرری نمی‌زند؛ زیرا به سبب وجود اصل اولی، ابهام و اجمالی پدید نمی‌آید.

ثانیاً می‌توان مدعی شد که خصائص‌النبی، اساساً درباره سیره فردی آن حضرت است و درباره سیره حکومتی، طرح چنین بحثی معنا ندارد؛ چون وقتی فعل معصوم در ارتباط با جامعه بود، بی‌شک رفتار معصوم باید توجیه‌پذیر و به لحاظ شرع و عقل قابل دفاع باشد و نمی‌توان گفت اگر پیامبر دستور قتل جمعی یا دستور آزادی جمعی دیگر را صادر کرد، مربوط به خصوصیت نبوت اوست. آری، می‌توان گفت برخی فرمان‌ها به اقتضای مصلحت‌اندیشی حاکم، در چارچوب اهداف و مقاصد شارع بوده است، ولی نمی‌توان گفت پیامبر خدا، چون پیامبر خداست، باید چنین کند. از این رو، باید گفت آن‌چه از وجوه اختصاص معصومان ثابت می‌شود، تنها در محدوده سیره فردی آنهاست^{۴۵} که دیگران در جهت تکلیف‌بدان وجوه اختصاصی - اشتراکی با پیامبر ندارند. در سیره حکومتی تنها باید از احتمال صدور احکام حکومتی بحث شود.

ثالثاً ما می‌توانیم این وجوه اختصاصی را شناسایی کنیم و در غیر این موارد نیز از تأسی به سیره مهدوی سخن بگوییم. حال چه این وجوه اختصاصی، مربوط به خصوصیتی در شخص مهدی موعود علیه السلام باشد، یا مربوط به خصوصیتی در زمان و مکان ظهور که قابل تعمیم به دیگر زمان‌ها و مکان‌ها نیست. پس بحث و مناقشه درباره جواز اقتدا به سیره مهدی علیه السلام را به پایان می‌بریم و بحثی دیگر درباره خصائص‌المهدی را آغاز می‌کنیم.

وجوه اختصاصی در سیره مهدوی

در این‌جا، بنای ما بر شناسایی وجوه اختصاصی به‌طور حداکثری است. این وجوه، برخی مربوط به شخص مهدی موعود علیه السلام به عنوان برپاکننده حکومت

جهانی و منجی نهایی است و برخی به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و شرایط خاص زمانی و مکانی آن دوران مربوط می‌شود که در واقع بستر مناسب برای ظهور آن حضرت را نشان می‌دهد. در این جا تفصیل این وجوه را می‌آوریم:

۱. علم به غیب و حکم به باطن

امامان معصوم علیهم‌السلام هم چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خزانه علم الهی متصلند و به حد ظرفیت وجودی خویش و به اذن الهی از آن بهره می‌برند. به همین سبب، هرگاه در رأس حکومت ظاهری قرار گیرند، از اطلاعات جامع درون‌سازمانی و برون‌سازمانی بهره‌مند خواهند بود. درباره مهدی موعود علیه‌السلام آمده است که تمام دنیا نزد او مانند کف دستش است و بر همه چیز، علم و احاطه دارد.^{۴۶} اما سیره پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام آن بود که در میان مردم بر اساس موازین ظاهری داوری می‌کردند؛ از مدعی شاهد می‌طلبیدند و اگر نداشت، منکر را به قسم خوردن دعوت می‌کردند. در حالی که خود به علم الهی، می‌دانستند که در واقع چه کسی برحق است. مضمون حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن است که فرمودند: «شما برای داوری نزد من می‌آیید؛ کسی دلیل بهتری می‌آورد و من بر اساس آنچه شنیده‌ام، به نفع او حکم می‌کنم. پس اگر خودش می‌داند که برحق نیست، نباید آن‌چه را بدو می‌دهم بگیرد».^{۴۷}

در سیره مهدوی آمده است:

إذا قام قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم بحکم داود علیه‌السلام لایسأل بیته؛^{۴۸}

آن حضرت، هم چون داوود پیامبر علیه‌السلام بینه نمی‌طلبد و با علم الهی خویش میان متخاصمان داوری می‌کند.

چنان‌که در سیره امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما‌السلام می‌بینیم که در تعیین فرماندهان لشکر و واگذاری برخی مناصب، علم باطنی خویش را اظهار نمی‌کردند و اگر در مواردی خاص برای برخی افراد اظهار می‌کردند، آن را ملاک در تعامل ظاهری با مردم قرار نمی‌دادند. بنابراین، یک تفاوت جوهری در سیره مهدوی با سیره دیگر معصومان پدیدار می‌شود. روشن است که در زمان غیبت، ما مأمور به پیروی از سیره نبوی و علوی در حکم به ظاهر بر اساس موازین فقهی شناخته شده هستیم

و نمی‌توان گفت چون در زمان غیبت، امام معصومی که حکم به باطن می‌کند، در میان ما وجود ندارد، پس باید از تشکیل حکومت اسلامی منصرف شد؛ زیرا حکم به باطن از ویژگی‌های آن حضرت است و اساساً همین اختصاصی و استثنایی بودنش سبب شده که روایاتی درباره آن صادر شود؛ ولی به نظر ما، این روایات با فرض صحت سندی، بیان‌گر خصیصه‌ای در شخص مهدی موعود علیه السلام نیست، بلکه بیان‌گر خصیصه‌ای در وضعیت سیاسی و اجتماعی حاکم در آن عصر است که اقتضای چنان حکمی را دارد، در آن زمان امام معصوم مصلحت می‌بیند که بر اساس علم باطنی خود رفتار کند. با این حال که امام می‌تواند بر مردم اتمام حجت کند و اذهان عمومی را به گونه‌ای نسبت به رفتار خود توجیه نماید تا زمینه پذیرش فراهم باشد؛ ولی در زمان ما، نه حاکم اسلامی از چنین علمی بهره‌مند است و نه برای مردم پذیرفتنی است که اگر در جایی حاکم به واقعیت قضیه‌ای راه پیدا کرد، همان را ملاک عمل خویش قرار دهد. افزون بر این که حتی علم حاکم نیز در معرض به خطا رفتن است و قابل قیاس با علم خطاناپذیر معصومان به حقایق اشیا نیست.

پس نمی‌توان گفت برپایی دولت اسلامی متوقف بر وجود رهبری باطن‌بین و حاکم به حکم داوودی است، بلکه حاکم اسلامی در زمان غیبت که مجتهد جامع‌الشرایط است، بر فرض که از راه تزکیه نفس به چنین علمی به‌طور جزئی راه پیدا کند، نمی‌تواند آن را ملاک داوری میان خود و مردم و مدرک احکام حکومتی قرار دهد؛ زیرا مردم با او بر اساس دلایل ظاهری قابل فهم که در شرع معین شده است، تعامل دارند و اگر هم حاکم علم باطنی خویش را مدرک عمل قرار دهد، مردم نمی‌دانند آیا او به عدالت رفتار کرده است یا نه و در نتیجه نمی‌دانند دلیل بر تبعیت از او باقی است یا خیر.

ناگفته نماند که برخی محققان در سند روایاتی که بیان‌گر حکم داوودی از سوی امام زمان علیه السلام در عصر ظهور است، خدشه کرده‌اند و به لحاظ دلالت نیز این روایات را برخلاف دیگر ادله دانسته‌اند، از جمله دلیلی که می‌گوید داوری در اسلام بر اساس موازن ظاهری است و دلیلی که می‌گوید سیره مهدی علیه السلام همان سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس موازن ظاهری قضاوت می‌کرد. دلیل

دیگری نیز می‌گوید که اساساً حکم به باطن برای حضرت داوود علیه السلام فقط در یک مورد بود و آن هم دلیل خاصی است و سرانجام حضرت داوود علیه السلام را دچار مشکل کرد.^{۴۹}

در پاسخ می‌توان گفت، اصل روایاتی که حکم به باطن و داوری داوودی را برای حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور ثابت می‌کند، گوناگون و به لحاظ سندی پذیرفتنی است. افزون بر منابعی که پیش‌تر یاد شد، در *بحارالانوار*، *الکافی* و *روضة المتقین*، صحت سندی و دلالتی این روایات پذیرفته شده است.^{۵۰} صاحب *جوهر* نیز در بحث از صحت استناد قاضی در داوری، به علم خودش آنها را مطرح کرده و کلام صاحب *شرایع* را درباره پذیرفته بودن این روایات به تأیید رسانده است. در مجموع به گفته صاحب *جوهر*، می‌توان گفت صحت مضامین این روایات، نظر قریب به اتفاق علمای شیعه است.

مؤید ادله قضاوت داوودی، مجموعه روایاتی است که می‌گوید:

يقوم بأمر جديد و سنة جديدة و قضاء جديد.^{۵۱}

پس روایات قضاوت داوودی و حکم امام بر اساس علم خویش، هیچ محذور عقلی ندارد و بیشتر سخنان متکلمان درباره جواز حکم امام، بر اساس علم خویش یا وجوب آن است و نمی‌توان به قرینه ضعف دلالت در سند این روایات خدشه کرد؛ ولی با توجه به روایات قضای ظاهری در سنت نبوی و سنت دیگر امامان، باید گفت که در اختلاف سیره حضرت بدین لحاظ از سیره دیگر معصومان باید به یکی از دو طریق توجه شود:

الف) «إنما أفضى بينكم بالبينات»^{۵۲} تا روز ظهور است و پس از ظهور، حکم امام بر اساس علم خود خواهد بود؛ چون مردم از مقام امام آگاهی کافی دارند و بر او اعتراضی نمی‌کنند یا دست‌کم نمی‌توانند او را مجبور به عقب‌نشینی از حکم خود کنند. پس قضاوت در اسلام باید از پایه، بر اساس امر واقعی باشد و قضا بر اساس ظواهر، حکمی ثانوی است که امام معصوم نمی‌تواند علم خویش را اعمال کند؛ یا قاضی غیر معصوم است و در زمان غیبت، ناچار به حکم بر طبق موازین ظاهری است.

ب) «إنما أفضى بينكم بالبينات» حکم اولی اسلام است که قضاوت بر اساس موازین ظاهری را پایه‌گذاری می‌کند؛ ولی امام عصر علیه السلام هنگام ظهور، در مقطع معینی برای قطع حیلۀ منافقان و یک‌سره کردن کار دشمنان و به سبب یاری بی‌دریغ یاورانش به باطن حکم می‌کند؛ اما پس از استقرار کامل، این حکم ثانوی و مقطعی عوض می‌شود و با عموم مردم بر اساس موازین ظاهری عمل می‌کند. پس سیره آن حضرت، همان سیره معصومان پیشین است، ولی اشکال این توجیه آن است که با توجه به بسط ید امام و نه‌راسیدن از مخالفان و علم حضرت به دین که هیچ‌گاه پس از ظهور مغلوب واقع نمی‌شود، حکم به خلاف واقع به استناد مدارک ظاهری مطابق عدالت نیست؛ چون حضرت حق را می‌داند و دلیلی ندارد که از اظهار آن مضایقه کند. اگر این را هم نپذیریم دست‌کم می‌توانیم بگوییم عمل امام به علم خویش جایز است. پس هر جا صلاح دیدند، حکم داوودی می‌کنند و هر جا صلاح دیدند، بر اساس موازین ظاهری حکم خواهند کرد. بدین ترتیب، پذیرش ادلۀ حکم داوودی هیچ محذوری نخواهد داشت؛ به‌ویژه این‌که امام در هنگام حکم به باطن و علم خویش می‌تواند توجیه‌هایی برای اقناع مردم و کشف واقع داشته باشد تا شبهه‌ای بر کسی باقی نماند، ولی در زمان پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام به علت ضعف ایمان مردم و عدم نصرت ائمه و غلبۀ دشمنان و حاکم شدن فضای تقیه، امامان معصوم علیهم السلام زمینه‌ی اظهار علم خویش را نداشتند.

۲. سخت‌گیری بر مخالفان

روایات گوناگونی بر این نکته دلالت دارند که آن حضرت، پس از ظهور و بسط ید تقیه نمی‌کند و مخالفان خود را آن‌چنان از دم تیغ می‌گذراند که برخی در حقانیت او به تردید می‌افتند. به تعبیر برخی روایات، «یقتل حتی یشک فیه»^{۵۳} و در تفسیر آیه شریفه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^{۵۴} آمده است که امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «این آیه درباره‌ی حضرت قائم علیه السلام است که همه‌ی اهل شرق و غرب اعم از یهود، نصارا، ملحدان و کافران را به اسلام دعوت می‌کند و هرکس امتناع کند، گردنش را می‌زند تا در جهان جز یکتاپرست نماند».

در برخی زیارات آن حضرت نیز آمده است: «السلام علی صاحب الصمصام و فلاق الهام»^{۵۵} که توصیف‌گر شدت عمل آن حضرت است.^{۵۶}

به هر صورت، از مجموع روایات، این خصیصه قابل اثبات است؛ گرچه برخی محققان وجود مکذبان در سند برخی از این‌گونه روایات را ثابت کرده‌اند،^{۵۷} ولی ناگفته نماند که مضمون این روایات، به نقل رجال ضعیف و دروغ‌پرداز منحصر نیست. البته می‌پذیریم که ترسیم چهره‌ی خشن، خون‌ریز و سنگ‌دل از امام زمان علیه السلام می‌تواند انگیزه خوبی برای جعل این‌گونه احادیث باشد، ولی با وجود احادیث معتبر و متعدد و شواهد دلالتی فراوان و با وجود توجیه مناسب مضمونی برای آنها، جایی برای انکار کلی درباره‌ی شدت عمل امام زمان علیه السلام و اختلاف سیره‌ی آن حضرت از سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در جهاد با مخالفان خود اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان وجود ندارد.

برای نمونه در کتاب الغیبه نعمانی^{۵۸} می‌توانید احادیثی را ببینید که تعبیر وارد در آنها چنین است:

«فلا يعطيهم إلا السيف هرجاً»، «يستأنف الإسلام جديداً»، «يسير بخلاف سيرة علي عليه السلام إذا قام سار فيهم بالسيف والسبي»، «يقوم بأمر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد علی العرب شديد و ليس شأنه إلا السيف»، «ما هو إلا السيف»، «ما يأخذ منها إلا السيف»، «ليس شأنه إلا القتل و لا يستتیب أحداً»، «ضرب أعناقهم صبراً»، «ما بقى بيننا و بين العرب إلا الذبح».

و نیز در همان کتاب،^{۵۹} احادیث دیگری به مضامین یاد شده به چشم می‌خورد که شدت عمل حضرت را نشان می‌دهد. از مهم‌ترین این احادیث چنین است:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال: حدّثنا علی بن الحسن، عن محمد بن خالد، عن ثعلبة بن ميمون، عن الحسن بن هارون بیاع الأنباط، قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا، فسأله المعلی بن خنيس: أيسير القائم عليه السلام إذا سار بخلاف سيرة علي عليه السلام فقال: نعم و ذلك أن علیاً سار بالمرّ و الكف لأنه علم أن شيعته سيظهر عليهم من بعده، و أنّ القائم إذا قام سار فيهم بالسيف و السبي، و ذلك أنه يعلم أن شيعته لم يظهر عليهم من بعده أبداً؛^{۶۰}

حسن بن هارون می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که معلى بن خنیس از آن حضرت پرسید: آیا هرگاه امام قائم قیام کند، برخلاف سیره علی علیه السلام عمل می‌کند؟ آن حضرت فرمود: آری، و علتش آن است که علی علیه السلام با منت‌گذاری و خودداری [از سخت‌گیری زیاد] با دشمنان خود [مثل اهل جمل] عمل می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که شیعیان او پس از امام مغلوب واقع می‌شوند، ولی هرگاه امام قائم قیام کند، در میان دشمنان با شمشیر حرکت کند و از آنها اسیر بگیرد و علتش آن است که می‌داند شیعیانش هیچ‌گاه بعد از او مغلوب واقع نمی‌شوند.

شبهه این روایت در کتاب *کافی*، اثر شیخ کلینی نیز آمده است:

عن القمی عن ابیه، عن اسماعیل بن مزار، عن یونس، عن ابی بکر الحضرمی قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: لسیره علی علیه السلام فی اهل البصره کانت خیراً لشیعته ممّا طلعت علیه الشمس، إنه علم أن للقوم دولة، فلو سباهم لسیبت شیعته، قلت: فأخبرنی عن القائم علیه السلام یسیر بسیره؟ قال: لا إن علیاً صلوات الله علیه سار فیهم بالحق للعلم من دولتهم، وإن القائم علیه السلام یسیر فیهم بخلاف تلك السیره لانه لا دولة لهم.^{۶۱}

همین روایت در *وسائل الشیعه* آمده است و رجال سند نیز پذیرفته شده هستند. افزون بر این، هفت روایت دیگر به مضمون مذکور در همین باب موجود است؛ چنان‌که روایت اول، یعنی روایت «بیاع انماط» در همان باب از کتاب *وسائل الشیعه* آمده است^{۶۲} و صاحب *جوهر* این روایت و روایات مشابه را آورده و در این روایات، اختلاف سیره حضرت مهدی علیه السلام با سیره علی علیه السلام در اسیر گرفتن باغیان را متعرض شده و سرانجام فرموده است:

بل یمکن دعوی القطع بمضمونها إن لم یمکن دعوی تواترها بالمعنی المصطلح؛^{۶۳}

مضمون این روایات قطعاً صحیح است؛ اگر نتوان گفت که متواتر به معنای مصطلح است.

سپس اشکالاتی که ممکن است درباره صحت این مضمون به ذهن آید، به تفصیل پاسخ داده است که بدان‌ها نمی‌پردازیم.

اگر از بررسی‌های سندی این‌گونه احادیث که شدت عمل آن حضرت را دست‌کم با اهل بغی از مسلمین نشان می‌دهد بگذریم، روشن است که رفتار حضرت بدین‌گونه، خاص آن دوران است که هم به سبب طول غیبت و تجربه شدن همهٔ تئوری‌های حکومتی و محک خوردن همه داعیه‌داران رهبری و صاحبان عقاید و افکار دینی و اصلاح‌طلبی،^{۶۴} دیگر مهلتی برای کشف شبهه‌ها و تبیین حق از باطل و اتمام حجت لازم نیست. از سوی دیگر، اقتدار حاکم اسلامی کامل شده است و پنهان‌کاری و تقیه از سر ترس یا مدارا با دشمنان و مخالفان جایی ندارد. اما در زمان کنونی، حاکم اسلامی هرچند اقتدار یابد، باز بدان نقطه نمی‌رسد که اصول ظلم، کفر و نفاق را بتواند در سطح جهان ریشه‌کن کند و سلطهٔ فرهنگی و فکری آنها را درهم بشکند. هم‌چنین زمینه‌های استضعاف فکری و اغواگری را نابود سازد. پس همان‌گونه که در سیرهٔ نبوی و علوی نقل شده، دولت اسلامی ناچار به مدارا و انعطاف در چارچوب حفظ ارزش‌های اساسی اسلامی است.

۳. بهره‌مندی از نیروهای سازمانی فوق‌العاده

این نیروها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

یکم. افرادی از بشر که ایمان، علم، قدرت، بصیرت و شجاعت ویژه‌ای دارند که در هیچ دوره از دوره‌های تاریخ بشر اجتماع آنها به تعداد ۳۱۳ نفر در اطراف یکی از معصومان اتفاق نیافتاده است. برخی از اینان اصحاب رجعت هستند.^{۶۵}

دوم. ملائکه‌ای که اجازه همراهی و نصرت او را می‌یابند. این ملائکه، خود به صورت دسته‌هایی گوناگون قابل شناسایی‌اند.^{۶۶}

سوم. لشکری از رعب که پیشاپیش لشکر زمینی و آسمانی آن حضرت، قلب دشمنان را تسخیر می‌کند.^{۶۷}

چهارم. معجزه‌هایی که آن حضرت اظهار می‌کنند و همه خاضع او می‌گردند.^{۶۸}
پنجم. لشکری از عالم تکوین که در قالب همکاری و همراهی زمین و آسمان و جهان مادی باید از آن یاد کرد. مثل آن‌که زمین، بلندی‌هایش را برای او پست

می‌کند و دشمنانش را می‌بلعد و معادن نهفته در دلش را برای او بیرون می‌ریزد و آسمان برای او می‌بارد.^{۶۹}

البته باید گفت، اساس این نیروها، همان مؤمنانی هستند که در طول زمان تربیت شده‌اند و اجتماع آنها برای هیچ‌یک از رهبران الهی حاصل نبوده است. وجود این نیروها، اساسی‌ترین زمینه ظهور حضرت است؛ وگرنه برای پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام، امکان استفاده از نیروهای غیبی محال نبوده است. صحیح‌تر آن است که بگوییم اجازه استفاده از این نیروهای غیبی و غیربشری در این حد و بدین وسعت، تنها بدان حضرت داده می‌شود.

اگر استخدام چنین نیروهایی را از ویژگی‌های سیره مهدوی بدانیم، نتیجه‌اش آن است که بدون وجود آنها نیز باید در راه تحقق حکومت اسلامی به قدر امکان و در حد فراهم بودن نیروها تلاش کرد؛ یعنی چنین نیست که بگوییم یا باید حکومت مهدی موعود علیه‌السلام بدان عرض و طول تحقق یابد، یا باید منتظر بود و هیچ تحرکی نداشت تا چنان امکاناتی فراهم شود. گذشته از آن که گفتیم تحقق امکانات و فراهم شدن بسترها نیز به تدریج حاصل می‌شود و برای بسترسازی به تحرک نیازمند است.

پیام روایاتی که عظمت این نیروهای در اختیار، برای حضرت را بیان می‌کند، چند چیز می‌تواند باشد؛ یکی آن که از جهانی بودن حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام تعجب نکنیم و تناسب گستردگی حاکمیت با گستردگی نیروها را بدانیم؛ دیگر آن که به نقش انسان‌های صالح در برپایی حکومت و اقتدار صوری امام معصوم پی ببریم و در راه رشد و تربیت چنین نیروهایی بکوشیم؛ سوم آن که حاکم اسلامی، اهداف خود را در حد فراهم بودن نیروهایش توسعه دهد و از بلندپروازی بدون در اختیار داشتن قوای لازم بپرهیزد.

۴. منابع مالی نامحدود

این ویژگی می‌تواند زیرمجموعه ویژگی پیشین باشد؛ ولی اگر مراد از نیروها، قوای فعال خارجی باشد، آن‌گاه باید از منابع مالی برای تأمین نیروهای انسانی سخن گفت؛ چنان‌که باید از منابع مالی برای اداره جامعه و حکومتی چنان گسترده

و ایجاد رفاه عمومی به طور مجزا سخن گفت. از این رو می‌بینیم تأمین بودجه از دغدغه‌های اصلی حکومت و پشتوانه سیاست‌های اجرایی خرد و کلان آنهاست. چون به افق آینده بشر به هنگام ظهور مهدی موعود^ع می‌نگریم، ثروت مادی نامحدودی در اختیار آن حضرت می‌بینیم که بی‌شک از ویژگی دولت اوست و تاکنون برای هیچ حکومتی حتی حکومت سلیمان و ذوالقرنین گزارش نشده و نخواهد شد. روایات متعدد از در اختیار بودن برکت‌های مادی زمین و آسمان برای حضرت و جمع شدن ثروت بسیار در نزدش و اعطای بسیار به مردم تا آن‌جا که نیازمندی نماند، سخن گفته‌اند؛^{۷۰} در حالی که هیچ دولتی در حال حاضر نمی‌تواند چنین بودجه‌ای برای خود فراهم آورد. با این حال، اگر ادله ولایت فقیه و لزوم تشکیل حکومت اسلامی را بپذیریم، بی‌شک برپایی دولت اسلامی در زمان غیبت، متوقف بر فراهم بودن چنین منابع مالی نیست.

۵. برپایی حکومت جهانی مهدی موعود^ع پس از شکست همه مدعیان حکومت

در روایات ما آمده است که پیش از ظهور او، همه مدعیان امتحان خود را پس می‌دهند.^{۷۱} این یعنی دیگر زرق و برق حکومت‌ها و جاذبه شعارها از دست می‌رود. روز ظهور آن حضرت، یوم‌الخلاص و یوم‌الفتح خوانده شده، چنان‌که از آن روز به یوم‌الله و یوم‌الخروج نیز تعبیر شده است.^{۷۲}

ظهور حضرت پس از نزول آیه خاضع‌کننده و ندایی آسمانی است و حقانیتش بر مردم و دست‌کم آنان که می‌خواهند حقانیتش را بدانند، روشن‌تر از آفتاب در وسط آسمان خواهد بود؛^{۷۳} در حالی که در زمان غیبت دولت اسلامی، برای اثبات حقانیت خویش و ازاله شبهه‌ها و مبارزه با اغواگران داخلی و خارجی و مبارزه با تهاجم فرهنگی، باید بخش مهمی از نیروهای خود را صرف کند. با این حال، همواره عده‌ای در داخل و خارج می‌مانند که تحت تأثیر سلطه فرهنگی غرب فضیلت‌کش و جبهه کفر و نفاق متحیر و مردد یا مخالف و ستیزه‌جو باقی می‌مانند. بنابراین، دولت اسلامی در عصر غیبت، مانند دولت مهدوی، آن‌چنان آزادی عمل ندارد که به سرعت سیاست‌های خود را اجرایی و اهداف خود را تعقیب کند، بلکه همواره باید بخشی از نیروهای خود را صرف توجیه اهداف و

برنامه‌ها کند تا زمینه پذیرش عمومی را از دست ندهد؛ در حالی که هنگام ظهور مهدی موعود^{علیه السلام}، چنین زمینه‌ای کاملاً فراهم است. پس باید تفاوتی در عمل کرد و در پی آن، در زمینه پذیرش وجود داشته باشد.

جنبه اختصاصی بودن هریک از این وجوه ثابت شود، از ادله جواز اقتدا به سیره معصوم خارج می‌شود.

اگر جواز اقتدا به سیره مهدوی در حکومت را اصلی مسلم و مقبول بدانیم که در جای خود به اثبات رسیده است، دولتی را که درصدد الگوگیری از سیره حکومتی آن حضرت است و مسئولیت خود را بر اساس آموزه انتظار جست‌وجو می‌کند، باید دولت منتظر نامید. از این رو، چنان‌که آحاد جامعه اسلامی، انتظار را مسئولیت‌آفرین و راهنمای عمل در زندگی فردی و اجتماعی خود می‌دانند، دولت‌مردان و حاکمان در نظام اسلامی نیز از جایگاه مدیریتی و سازمانی خود می‌بایست عملکرد دولت مهدوی را سرمشق خود قرار دهند و به ویژگی الگودهی «انتظار»، توجه و راه‌بردها و راه‌کارهای نظام اسلامی را بر این اساس تعریف کنند.

ما در این‌جا مطابق روش معمول اصولیان، جواز اقتدا به سیره مهدوی را بحثی کبروی می‌نامیم. آن‌گاه بحث صغروی متمرکز بر تبیین شاخصه‌های سیره مهدوی خواهد بود. نتیجه چنین استدلالی که از دو مقدمه به عنوان صغری و کبری تشکیل شده است، شناسایی ویژگی‌های دولت منتظر خواهد بود.

از باب نمونه اگر بگوییم شاخصه دولت مهدوی، احیای دین است (صغری) و این شاخصه برای دولت منتظر در زمان فعلی قابل تأسی است (کبری)، نتیجه آن خواهد بود که دولت اسلامی، دولتی است که باید در راه احیای دین قدم بردارد و به بهانه اشتغال به تأمین رفاه مادی مردم، از این مسئولیت شانه خالی نکند. پس دولت منتظر را باید دولتی شریعت‌گستر خواند و این صفت را از جمله وجوه متمیزه آن برشمرد.

بدین ترتیب، دو بحث عمده را پی خواهیم گرفت. نخست، بحث درباره عملکرد دولت مهدوی و دیگر، بحث از ویژگی‌های دولت منتظر که برآمده از بحث صغروی مطرح در این‌جا به ضمیمه بحث کبروی مفروض و مفروغ عنه

است. از باب مقدمه باب بحث عمدهٔ سومی را نیز در این جا گشوده‌ایم که پیش از بیان ویژگی‌های دولت منتظر، نیازمند طرح آن بودیم و آن بحث از اصل ضرورت برپایی دولت منتظر است. این سه بحث عمده را به ترتیب در پی می‌آوریم.

شاخصه‌های سیرهٔ مهدوی

اکنون به بحث صغروی دربارهٔ عملکرد دولت کریمهٔ مهدی موعود بر اساس نصوص وارده نگاهی می‌افکنیم. صفات شاخصی که برای آن دولت در این جا ذکر می‌کنیم، متکی به یک یا دو روایت نیست، بلکه از راه تظافر نصوص قابل اثبات است.

۱. احیای دین و اقامهٔ حدود از راه احیای قرآن و سنت و مبارزه با بدعت: در تفسیر چند آیهٔ مختلف از قرآن مانند «الَّذِينَ إِن مَكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»،^{۷۴} «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»،^{۷۵} «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»،^{۷۶} «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»،^{۷۷} «أَفَعَبِّرْ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ».^{۷۸ و ۷۹}

روایات متعددی از طریق شیعه و سنی آمده است که روز جهانی حکومت جهانی مهدی موعود را مصداق کامل روز پیروزی اسلام بر کفر و اقامهٔ دین و روز تسلیم قوای اهریمنی در برابر اهل اسلام دانسته است.

سنت آن حضرت همان سنت رسول الله ﷺ بر شمرده شده و در تعبیری دیگر، عامل به سنت نبوی معرفی شده است. در تعبیر سومی آمده است که هیچ بدعتی نمی‌ماند جز آن که نابودش می‌کند و هیچ سنتی نمی‌ماند جز آن که برپایش می‌دارد. حدود الهی در میان مردم اقامه می‌کند و حق را به اهلش می‌رساند و هیچ حقیقتی را به خاطر ترس از کسی پنهان نمی‌کند.^{۸۰}

آن حضرت، خود را اولی به همهٔ انبیا و وارث انبیا معرفی می‌کند.^{۸۱} در برخی زیارات و ادعیه آن حضرت، به صفت احیاگری کتاب و سنت و مبارزه او با بدعت‌ها اشاره شده است.^{۸۲}

در مواد بیعت‌نامه اصحاب اولیه حضرتش نیز آن‌چه آمده، همه، حدود الهی است که در نهایت، به اقامه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد حقیقی در راه خدا ختم می‌شود.^{۸۳}

۲. **قطع ریشه‌های فساد:** اقامه نهی از منکر متضمن مبارزه با فساد است، ولی چون قطع ریشه‌های فساد کاری عظیم و بنیادین است که می‌تواند فراتر از فریضه نهی از منکر به شمار آید و به معنای قطع ماده منکرات و کانون تغذیه فساد است، تا اساساً جایی برای بروز و شیوع مفاسد پیدا نشود، در نصوص وارده، بدین صفت اشاره خاص شده است. از جمله در دعای ندبه آمده است که «واجتث اصول الظالمین». روایات متعدد بسیاری هم وجود دارد که برخی پیشتر بدان‌ها اشاره شد.

۳. **عزت‌بخشی به صالحان و مؤمنین و ذلت‌آفرینی برای کافران و منافقان:** سپردن کارهای اجرایی به افراد صالح و اعتماد بر آنها، توانا ساختن اهل ایمان و قطع دست ناهلان از مدیریت‌ها و نشان دادن ناشایستگی‌های آنها و پوشاندن لباس خفت و خواری بر اندام ناموزون تبه‌کاران، صفاتی است که در دولت کریمه آن حضرت بیش از هر زمانی تجلی می‌کند. آیاتی متعددی از قرآن بر ظهور این صفت در دولت مهدوی تطبیق شده است،^{۸۴} مانند:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.^{۸۵}

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.^{۸۶}

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.^{۸۷}

در دعا‌های وارد برای تعجیل فرج صفت دولتش چنین بازگو شده است:

اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعزبها الإسلام وأهله وتجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك والقادة إلى سبيلك.^{۸۸}

۴. **ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری:** شاید شاخص‌ترین ویژگی سیره حکومتی حضرتش همین وجه باشد که مدلول روایات متعدد به تعبیر «یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» یا تعبیر نزدیک بدین است.^{۸۹} پر کردن زمین از قسط و عدالت گویای رسالت‌پذیری دولت آن حضرت در گسترش عدل و به رسمیت نشناختن حدود و ثغور اعتباری کشورها و ملت‌ها باشد. این حادثه پس از آن خواهد بود که ظلم و جور سیطره جهانی بیابد. البته تحقق عدل بدون رفع ظلم و احقاق حقوق مظلومان و رد اموال به یغما رفته نخواهد بود و در رأس همه مظلومین و کسانی که حقوق‌شان تضییع و اموالشان به یغما رفته و خونشان به ناحق ریخته شده است، خود اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام هستند و حضرت، منتقم خون امام حسین علیه‌السلام و تثبیت‌کننده جایگاه اهل بیت به عنوان مرجع و پناه مردم است. برای گسترش عدل ناچار باید هرکس و هر چیز را به جایگاه اصلی و واقعی خودش بازگرداند. در دعای ندبه آمده است:

أین المعد لقطع دابر الظلمة أین المنصور علی من اعتدی علیه وافتری.^{۹۰}

در واقع، دم زدن آن حضرت از ظلم بر اهل بیت و یاری جستن از مردم برای احقاق حق، شرط لازم اقامه عدل است.^{۹۱}

۵. **تامین رفاه، امنیت، سلامت اجتماعی و رضایت‌مندی عمومی:** در تفسیر آیه شریفه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^{۹۲} از دوران طلایی ظهور آن حضرت سخن گفته شده است که گنج‌های نهفته زمین، آشکار و ثروت‌های مادی، بسیار و نیازمندی و فقر، نابود و طول عمر و سلامت بدن، آشکار می‌شود.^{۹۳}

آن حضرت، اموال را میان مردم، تقسیم و رفاه و امنیت را تأمین می‌کند و تنعم را آن‌چنان گسترش می‌دهد که برای زکات جایگاه مصرف باقی نمی‌ماند. راه‌های اصلی را گسترش می‌دهد و مردم را راضی می‌کند و جلوی متجاوزان به حقوق عمومی را می‌گیرد.^{۹۴} با این همه مژده‌هایی که درباره پیشرفت مادی و بهبود وضع اقتصادی و ارتقای سطح زندگی مردم در آن عصر داده شده است، در سیره فردی شخص آن حضرت به عنوان حاکم اسلامی، ساده‌زیستی و سخت‌گیری بر خود دیده می‌شود. برای نمونه، آمده است لباسش جز جامه خشن و غذایش جز

طعامی بی خورشت نیست.^{۹۵} برپایی آن دولت برای دولت مردان جز زحمت و رنج نیست و از این رو طمع در برپایی آن برای نفع خویش ندارد. چنان که در حدیث آمده است، این تنها ظلم تاریخی در کنار زندن صالحان از منصب حاکمیت است که برای خود آنها جز نعمت حاصلی ندارد.^{۹۶}

۶. **نشر علوم و معارف و رشد آگاهی‌ها:** آن حضرت در راستای اهداف نبوت و احیای سنت نبوی آن چنان عقل‌ها را بارور می‌کند و رشته‌های مختلف علوم را به مردم می‌آموزد که هیچ‌گاه سابقه نداشته است. آن چنان مردم را از خرافات و نادانی معاصی دور می‌کند که بازار شیطان کساد و زنجیرهای بندگی غیرخدا پاره می‌شود. به عنوان آخرین وصی از سلسله اوصیا و به عنوان جانشین بر حق پیامبر و حافظ میراث نبوت، همان مأموریت پیامبر خدا را دنبال می‌کند و غل و زنجیرهای گران آمده بر انسان‌ها را برمی‌دارد؛ چنان که قرآن می‌گوید:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾.^{۹۷}

در برخی روایات آمده است که تمام آنچه انبیا تا زمان ظهور، از علوم حقیقی به حسب قابلیت مردم گسترش داده‌اند، دو حرف است. آن حضرت ۲۵ حرف دیگر از حروف علم را آشکار می‌سازد^{۹۸} و دست ولایت خویش را چنان بر سر مردم می‌گذارد که عقول آنها جمع می‌شود و اندیشه‌هایشان به کمال می‌رسد.^{۹۹} از تعبیر وارد شده درباره جمع عقول چه بسا بتوان استفاده کرد که آن حضرت چنان بر افکار و اندیشه‌ها مدیریت می‌کند که عقل‌ها در برابر یک‌دیگر و خنثی‌کننده هم نباشند، بلکه جهت‌گیری آنها را چنان قرار می‌دهد که پشتیبان و مؤید هم باشند. از این رو، نمی‌توان گفت همه آن چه حضرت برای رشد عقول و اندیشه‌ها انجام می‌دهد، به اعجاز است.

شکی نیست که اساس این علوم و معارف، علم دین و شریعت و معرفت به خدا و حجت‌های او در زمین است که نزد آن حضرت به ودیعت سپرده شده بود. همین علوم مایه و ضامن پیشرفت دیگر شاخه‌های علوم است تا برسد به علوم مربوط به آثار و خواص مادیات که بدان‌ها علوم طبیعی گویند. از این رو، در روایات، بر تعلیم معارف حقیقی قرآن در آن عصر^{۱۰۰} و آگاهی مردم حتی زنان

خانه‌دار از حکمت‌های ناب کتاب و سنت^{۱۱} و توانایی حکم دادن بر طبق آنها سخن گفته شده است.

۷. جهانی‌سازی تمدن اسلامی و تحقق امت واحده: از تعبیر وارد شده در قرآن هم چون «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^{۱۲} و «وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^{۱۳} به ضمیمه روایاتی که وعده تحقق کامل این آرمان بزرگ را در عصر ظهور می‌دهد، شکسته شدن مرزهای ملیتی و نژادی و مرزهای جغرافیایی و سیاسی در جهت تعقیب اهداف دین و تشکیل حکومت جهانی و تمدن اصیل اسلامی و قرار گرفتن اسلام به عنوان اساس‌نامه زندگی و آیین دنیاداری برای رسیدن به سعادت اخروی را می‌توان دریافت.^{۱۴}

لشکریان حضرتش به سوی اقطار و اکناف بسیج می‌شوند و برای نجات مستضعفین، سرزمین‌ها را زیر پای می‌گذارند و چون به ترک، دیلم، شام، خزر، بیت‌المقدس، روم و چین می‌رسند، طعم شکست را بدان‌ها می‌چشانند.^{۱۵} اتخاذ چنین استراتژی تهاجمی با فراهم بودن زمینه‌های لازم در میان لشکریان حضرت و از آن سوی در میان مردم تشنه آزادی و عدالت در واقع، به معنای جامه عمل پوشاندن به دستورهای قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾.^{۱۶}

ضرورت برپایی دولت منتظر

اصل ضرورت برپایی دولتی بدین صفت که زمینه‌ساز ظهور حضرت باشد، بحثی مفصل و مستقل است، ولی در این جا به عنوان پیش‌نیازی برای شناخت ویژگی‌های دولت منتظر، به راه‌های اثبات چنین ضرورتی اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت. راه اول آن است که بگوییم حکومت، فلسفه عملی تمامی احکام اسلامی است؛ یعنی اگر هدف نهایی خداوند از ارسال رسولان و بیان احکام را جست‌وجو کنیم سرانجام آن را در برپایی نظامی شایسته برای تحقق عملی این احکام خواهیم یافت. برپایی دولت مهدوی برای تحقق عملی اهداف دین و به

ثمر نشانیدن زحمات انبیا و اولیا در طول تاریخ ضرورت دارد، ولی در عصر غیبت ما نمی‌توانیم بگوییم تحقق عملی اهداف دین به هیچ وجه مقدور نیست، چنان که نمی‌توانیم بگوییم به طور کامل مقدور است. پس تا جایی که زمینه مردمی و مدیریت اجرایی و امکانات و پشتیبانی و دیگر عوامل فراهم باشد، باید کوشید. راه دوم آن است که بگوییم حکومت صالح برای به فعلیت رسیدن کمالات بشر لازم است و بدون وجود نظام اجتماعی سالم، برخی کمالات بشر نمی‌تواند تجلی کند، هرچند این کمالات در باطن برخی افراد خاص موجود و نهفته باشد. متکلمین از این راه، ضرورت رجعت ائمه معصومین و برخی افراد تکامل یافته در ایمان مثل اصحاب کهف و اصحاب خاص ائمه را پس از برپایی دولت مهدوی ثابت می‌کنند.^{۱۰۷}

بر این اساس، برپایی دولتی صالح در عصر غیبت، برای رشد و ارتقا اینای بشر لازم است تا نخبگان اهل ایمان مجال شکوفایی بیشتر یابند و مردم بهتر از آنان استفاده کنند. در نظام‌های غیرمشروع، هرچند مصلحان اجتماعی یافت شوند، ولی تا زمانی که در رأس قدرت نباشند، اندیشه‌های اصلاح‌گرانه آنها همواره محدود و مقید به خواست و رضایت صاحبان قدرت خواهد بود. راه سوم آن است که بگوییم دولت کریمه مهدی موعود، دولت مستضعفان و مصداق خلافت صالحان است؛ یعنی هدف از برپایی آن، احقاق حقوق مستضعفان و تثبیت جایگاه صالحان و اقتدار بخشیدن به آنان است و ما در عصر غیبت نمی‌توانیم از تعقیب این هدف به قدر امکانات و توانایی خود معاف باشیم. پس فلسفه تشکیل حکومت در عصر غیبت، تعقیب چنین هدفی است تا زمینه تحقق کامل آن در عصر ظهور فراهم شود.

این هر سه راه، با نگاهی به فرارو و شناخت اهداف دولت مهدوی ترسیم شده است و برپایی نظام اسلامی در عصر غیبت را به عنوان ضرورت هدفمند اثبات می‌کند. در عین حال، هر سه راه، مشروط به فراهم بودن امکانات و آمادگی‌های لازم در امت و امام و قدرت و مدیریت است و گرنه ادله دیگری، ما را از حرکات ناشیانه و نسنجیده قبل از حصول آمادگی کافی برحذر می‌دارد. تعبیر برخی روایات آن است که هم‌چون جوجه گنجشک نباشید که زود به جنبش

می‌آید و قبل از روییدن کامل بال و پرش، آرزوی پرواز در سر می‌پرورد و چون از لانه‌اش بیرون می‌پرد، بازیچه دست اطفال می‌شود.^{۱۰۸} این سخن یعنی این‌که شیعه برای سامان دادن هر نوع حرکت اجتماعی و در شکل نهایی‌اش، برای تشکیل حکومت دینی، تا حصول یقین به فراهم بودن زمینه‌های لازم نباید خود و آرمانش را در مخاطره قرار دهد و چنین جایگاهی را نباید برای آزمون و خطا انتخاب کند. شیعه باید بداند که هر تجربه ناموفق از حکمرانی با داعیه دینی و با رنگ و بوی شیعی و به ادعای نیابت عام از امام زمان، ضربه سهمگینی بر ارکان مذهب است. همین باور در میان فقهای بزرگ و رهبران شیعی سبب شد بسیار محدودتر و بسیار دیرتر از اهل سنت تجربه حکومت و مملکت‌داری پیدا کردند. البته در همین تجربه‌ها تا آنجا که تحت رهبری فقهای بزرگ و فرمان آنها بوده، توفیقات بسیار بیشتر بوده است.

نتیجه کلی بحث این است که ضرورت برپایی دولت منتظر را که نگاهی به دولت امام منتظر دارد، به عنوان ضرورت هدف‌مند از سه راه می‌توان اثبات کرد. درعین حال چنین ضرورتی را باید ضرورت مشروط نامید.

ویژگی‌های دولت منتظر

اکنون به تفصیل می‌توان ویژگی‌های دولت منتظر را برشمرد. این ویژگی‌ها برآمده از وصف «منتظر» و در پرتوی فرهنگ اصیل انتظار است. ناگفته نماند که دولت مهدوی، شکل نهایی و تکامل‌یافته حکومت اسلامی است و شاخصه‌هایی که از آن دولت برای رسیدن بدین نقطه و برشمردن ویژگی‌های دولت منتظر برشمردیم، در سیره نبوی و علوی نیز مایه‌های اصلی آن موجود است. روشن است که در زمان هیچ‌یک از ائمه معصومین، هم‌چون دولت مهدوی، بسط ید برای حاکم موجود نیست و پیش از امام عصر، برای هیچ‌یک از انبیا و امامان معصوم، مجال کامل بروز و ظهور احکام دین در جامعه و تحقق اهداف حقیقی حکومت اسلامی فراهم نشده است. پس در این جا بدان افق نهایی چشم می‌دوزیم و از آن شکل مطلوب برای امروز خود و نحوه عمل خود الگو می‌گیریم و عناوین زیر را معرف دولت منتظر قرار می‌دهیم.

۱. **ولایت مدار:** دولت منتظر، دولتی ولایت مدار است؛ یعنی دعوت به خود نمی‌کند و قدرت برای او اصالت و مطلوبیت ذاتی ندارد، بلکه فلسفه وجودی‌اش، اعلام آمادگی برای ظهور دولت کریمه مهدی موعود و فراهم آوردن قدرت‌ها و قابلیت‌ها و نصرت‌ها برای منجی نهایی و در نهایت، سپردن همه نیروها و امکانات بدو و درآمدن تحت فرمان اوست. بدین تفسیر مسیرش همواره از مسیر داعیه‌داران حکومت و پرچم‌افرازان دوران غیبت و دکان‌داران و دنیاطلبان و عوام‌فریبانی که از جاهت دینی خود برای رسیدن به دنیا خرج می‌کنند، جداست.

۲. **رسالت‌پذیر:** دولت منتظر، دولتی دینی است که رسالت خویش را در راه دفاع از دین و نشر احکام دینی و عینیت بخشیدن به تعالیم دینی به‌خوبی پذیرفته است و در راه آن گام برمی‌دارد، همان‌گونه که در شاخصه اول از شاخصه‌های دولت مهدوی، وصف دینی بودن را توضیح دادیم. بنابراین، راه دولت منتظر از راه دیگر دولت‌ها که تنها به تأمین منافع زندگی مادی و انتظام امور دنیا می‌اندیشند و رسالت خویش را محدود به توسعه امکانات رفاهی و مادی در همه ابعادش می‌دانند و دین و معنویت را هم در حد یک نیاز از نیازهای مادی برای تأمین آرامش روحی و روانی بشر در دنیا حساب می‌کنند، کاملاً جداست، چنان که راهش از راه دولت‌های دینی در زندگی شخصی خودشان تفسیر می‌شود که دینی بودن آنها به متدین بودن کارگزاران دولت، کاملاً جداست. دولت‌های دینی بدین تفسیر، دستورهای دینی را تنها مرتبط به امور فردی و عبادی می‌دانند و عرصه سیاست و حکومت و مدیریت‌های کلان را به عقل و خرد جمعی یا تجربه بشری می‌سپارند. بنابراین، درعمل، قائل به جدایی دین از سیاست و راه آخرت از راه دنیا هستند و تقسیمی که میان امور دنیا و آخرت کرده‌اند، چنان است که هر چه را مهم و سرنوشت‌ساز است، به دست خود گرفته‌اند و هر چه را بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت می‌شمارند و آن را از حد سلیقه‌های شخصی فراتر نمی‌دانند، به خدا و پیامبرش سپرده‌اند. تقسیمی که به تعبیر قرآن «**الْكُمْ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنْتَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى**»^{۱۰۹} دولت دینی، دولتی منتظر است که از دین دستور می‌گیرد و عامل به دستورهای دینی است و دولتمردانش مرزی میان دین و دنیا قائل نیستند. آنان نه راه دنیا را از راه آخرت جدا می‌دانند و نه تأمین سعادت اخروی را امری شخصی

می‌دانند که دولت مسئولیتی در قبال آن نداشته باشد و نه آخرت را تابعی از توابع زندگی و نیازهای بشری در دنیا می‌دانند و نه دین را وابسته به فهم و سلیقه مردمان می‌پندارند.

البته تأمین رضایت‌مندی مردم متدین که در راه برپایی حکومت قدم برداشته‌اند و نیاز دولت به مقبولیت یافتن در میان مردم، حرف دیگری است و به جای خود قابل قبول است، ولی معنایش آن نیست که دولت اسلامی، مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و دینی بودنش وابسته به پذیرش عمومی است، بلکه دولت منتظر باید در گسترش تدبیر و التزام مردم به مقررات شریعت و اجرای عملی احکام اسلام گام بردارد. هم‌راهی نکردن مردم در برخی اوقات و برخی مواضع، سبب دست برداشتن دولت از اهداف دینی نخواهد بود و تنها سبب تجدیدنظر در روش‌ها و سیاست‌های اجرایی و مدارا و مماشات تا فراهم شدن زمینه‌ها و تقویت باورها و اعلام همیاری و همکاری است. از این رو، دولت منتظر باید به حفظ جایگاه مردمی خود و تأمین و رشد مقبولیت عمومی و گسترش نفوذ خود بیاندیشد تا بتواند اهداف دینی خود را به فعلیت برساند، همان‌گونه که به حفظ آرمان‌ها و ارزش‌های مقدس خود و خارج نشدن از جهت‌گیری دینی خود می‌اندیشد.

۳. بسترساز: زمینه‌های تشکیل دولت کریمه مهدی موعود به یک‌باره حاصل نمی‌شود، بلکه به تدریج فراهم می‌شود. از سوی دیگر، روشن است که همه تحولات اجتماعی از علل و اسباب خاص خودش ناشی می‌شود و قانون علیت بر این تحولات نیز حاکم است. پس برای برپایی چنان تحول عظیمی باید زمینه‌های اجتماعی و علل سیاسی آن را به تدریج فراهم کرد. اگر قائل شویم که انتظار، مسئولیت‌آفرین است، پس همان‌گونه که هر فرد منتظر باید صلاحیت‌های فردی و شخصی را در خود ایجاد کند، دولت منتظر نیز باید زمینه‌های اجتماعی و سیاسی را در حد مسئولیت و مدیریت خود فراهم آورد. بستر فرهنگی برای معرفی چهره اسلام و اهل‌بیت به مردم جهان و بستر سیاسی در معرفی الگویی برای حکم‌رانی و سیاست‌گذاری و مملکت‌داری و بستر اجتماعی در تأمین نسبی رفاه مادی و معنوی و عدالت‌خواهی و بسترهای مطلوب دیگر همه باید فراهم شود.

۴. **توانا:** دولت منتظر باید قدرت اعمال منویات خود را داشته باشد. تشکیلات سازمانی، نیروها، برنامه، بودجه و ارتباطات او به قدری باید توسعه یابد که از عهده پاسخ‌گویی برآید تا متهم به ناکارآمدی و ناتوانی در اداره جامعه نشود و در عرصه عمل الگویی ناموفق جلوه نکند. گفتیم قدرت برای چنین دولتی اصالت ندارد، ولی برای پیشبرد اهدافش، تأمین همه ابزارهای مشروع برای او، مطلوب است.

از این رو، دولت منتظر بیش از آن‌که به توسعه سیاسی و بسط حاکمیت بیاندیشد، باید به توانایی خود و نیروهایش در مدیریت‌ها بیاندیشد و تا یقین به فراهم بودن یا فراهم شدن نیروها و امکانات مادی و پشتیبانی فکری و فرهنگی به توسعه سیاسی روی نیاورد. نتیجه چنین راه‌بردی در داخل و خارج محدوده حکومت اسلامی، معرفی الگوهای موفق در همه عرصه‌ها و عرضه محصولات سالم و باکیفیت، هرچند محدود و اندک است. تلاش برای بارور شدن و اعتقاد به حصول توانایی‌ها و کنار نهادن افسردگی‌ها و سرخوردگی‌ها و پرهیز از یأس‌ها و ترس‌ها به جای خود قابل قبول است، ولی پرادهایی و گزافه‌گویی نیز در جایی که مایه‌ها فراهم نیست و رشد و بلوغ حاصل نشده است، خطرناک و زیان‌آور است. انتظاری که منجی موعود برای فراهم شدن یاران اولیه‌اش به طور خاص و رشد و بلوغ شیعیانش به طور عام و همه بشریت به طور عام‌تر دارد، گویای این پیام است که قبل از هر اقدام باید به توانایی انجام آن به طور صحیح اندیشید.

۵. **شریعت‌گستر:** برای تثبیت قانون الهی، سه مرحله می‌توان در نظر گرفت: اول، مرحله تنزیل که احکام و دستورهای عملی از سوی خداوند توسط پیامبرش به مردم ابلاغ می‌شد. دوم، مرحله تبیین و تفسیر و مبارزه با تأویلات و تفسیرهای ناروا. سوم، مرحله اجرا و تحکیم عملی قانون الهی.

این سه مرحله از نظر زمانی مترتب بر هم نیست؛ یعنی از آغاز هم پیامبر اسلام آن‌چه را بر او نازل می‌شد، از حرام و حلال الهی به لسان خداوند در کتابش یا به لسان خودش در حدیث نبوی برای مردم بیان می‌کرد و هم‌زمان سعی داشت دست ناهلان را از تفاسیر و تأویلات ناروا کوتاه کند. در عین حال، زمینه‌های اجرایی شدن احکام را در جامعه فراهم آورد و حکم خدا را به قدر امکان عملی

سازد. چون مردم برای عامل شدن به دستورهای اسلامی و تأدیب به آداب اسلامی و دور شدن از فضای جاهلیت، زمانی لازم داشتند و از سوی دیگر، دشمنان اسلام در تلاش بی‌وقفه برای مبارزه با اسلام بودند، طبعاً حاکمیت دستورهای اسلامی و تثبیت قانون شرع باید به تدریج صورت می‌پذیرفت. از این رو، پیامبر بیش‌ترین همت خود را صرف اصل تنزیل کتاب و تکمیل نصوص شرع و بیان چیزهایی کرد که مردم تا روز قیامت بدان نیاز دارند و مرحله دوم را بیشتر به زمان خلفای خویش موکول کرد.^{۱۱۰}

ائمه هدی در دوره حیات خود بدین مهم اهتمام ورزیدند و اسلام راستین را که در قالب تشیع اصیل جلوه می‌کرد، از راه دیگر مذاهب ساختگی جدا ساختند. تا زمان امامت امام رضا علیه السلام همواره در کنار مذهب تشیع که با عنوان پیروی از امام معصوم شناخته می‌شد، راه‌های دیگری باز می‌شد و انحرافی از مسیر اهل بیت وجود داشت. در تمام دوره ائمه معصومین هر کوشش علمی که برای مبارزه با مذاهب ساختگی و اسلام‌های انحرافی لازم بود و هر اقدامی که برای شناخت معارف اصیل اسلام و تفصیل احکام الهی ضروری بود، صورت پذیرفت.

با این حال، اجرای کامل احکام اسلامی بعد از تکمیل دفتر شرع و ارائه شرح و تفسیر معتبری برای آن، همواره دست نیافته باقی ماند. به اعتقاد ما، در زمان برپایی حکومت جهانی مهدی موعود، مرحله سوم از مراحل حاکمیت شرع به طور کامل تحقق می‌یابد و بدین طریق، کتاب خدا و سنت رسولش احیا و همه بدعت‌ها برچیده می‌شود. با تحقق این مرحله نهایی، زحمات همه انبیا و به خصوص پیامبر اسلام به ثمر می‌رسد و مردم بار حاکمیت اسلامی و عدالت اجتماعی را به دوش می‌کشند. آن‌گونه که قرآن می‌گوید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.^{۱۱۱}

به همین دلیل، امام راحل می‌فرمود حکومت، فلسفه عملی تمام فقه است. اکنون در زمان غیبت دولتی که خود را منتظر می‌شمارد، علاوه بر رسالت فرهنگی در نشر تعالیم اسلام و مبارزه با انحرافات که برگرفته از شاخصه ششم از

شاخصه‌های سیره مهدوی است، باید زمینه‌های اجرای عملی احکام الهی را نیز فراهم آورد. هم قدرت و سلطه خود را برای اعمال فشار بر مخالفین زیاد کند و هم زمینه پذیرش عمومی و مقبولیت و محبوبیت اجرای احکام در میان مردم را ایجاد و روزافزون کند.

پس اگر می‌گوییم دولت منتظر، شریعت‌گستر است، از یک سو، بدان نظر داریم که احکام شرع، اساس استوار همه قوانین دولت منتظر است و می‌دانیم که هیچ حکومتی خالی از مبانی و نظریات اساسی در تنظیم قوانین نیست. از سوی دیگر، نظر بدان داریم که سیاست‌های اجرایی برای تحقق حداکثری احکام شرع باید در پیش گرفته شود. هرچه دولت در بسط قدرت و نفوذ مردمی خود برای اجرای بهتر و بیشتر احکام شرع بکوشد، مأموریت خود را بهتر به انجام رسانده است.

البته اجرای احکام در جهان معاصر همواره ما را با مشکلات مواجه می‌کند، ولی این مشکلات نباید ما را به عقب‌نشینی از موضع دینی خود و اعتقاد به اجرایی نبودن احکام اسلام یا به سر آمدن دوره حاکمیت دین یا عدم تطابق آن با مقتضیات زمان و مانند این‌گونه سخنان بکشاند، بلکه نهادینه شدن برخی مفاسد و نفوذ انحرافات در اعماق و آفاق جهان معاصر^{۱۱۲} و نیز برخی کج‌فهمی‌ها و کج‌سلیقگی‌ها در میان ما این مشکلات را آفریده است. پس باید به سرچشمه زلال اسلام بازگشت و باور داشت که همه مشکلات، از اجرا نشدن احکام اسلام است، نه از اجرا شدن احکام اسلام.

۶. استضعاف‌ستیز: دولت منتظر در جهت رفع استضعاف در همه اشکال آن کوشاست. این صفت را از بیشتر شاخصه‌های سیره مهدوی می‌توان استفاده کرد. دولت منتظر هم با ریشه‌های ظلم و بهره‌کشی و استضعاف مادی مبارزه جدی می‌کند و هم با عوامل جهل و خرافات و انحرافات که ریشه‌های فرهنگی استضعاف است. هم‌چنین در راه کوتاه کردن دست نااهلان و سپردن کارها به صالحین و تثبیت جایگاه و اقتدار آنها تلاش می‌کند.

بی‌شک، هر جا پدیده استضعاف، وسیع‌تر و عمیق‌تر باشد، رسالت این دولت، سنگین‌تر و اولویت کاری او بیشتر خواهد بود. چون امامان معصوم، مصداق تام

کسانی هستند که عوامل کفر و نفاق همواره سعی در ضعیف کردن آنان داشتند، دولت منتظر باید در راه معرفی حقانیت آنها و نشر معارف آنها و عمل به دستورهای آنان قدم بردارد.

فرهنگ مهدویت باید گسترش و رسوخ یابد و بزرگ‌ترین ظلم تاریخی بر همگان باید آشکار شود تا زمینه ظهور حضرت فراهم شود. سپس در اولویت دوم نخبگان جامعه و در اولویت سوم عموم مردم باید از سیطره عوامل استکبار و حاکمیت فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نظام کفر جهانی درآیند و دولت باید خود را در این راستا مسئول و موظف بداند.

تحکیم مناسبات با ملت‌های مسلمان به خصوص شیعیان دیگر کشورها و برقراری روابط سیاسی سالم با دولت‌های اسلامی و سپس با کشورهای غیر متخاصم برای دفاع از مستضعفان و شکست صولت و سیطره مستکبران از راهبردهای دولت منتظر است.

۷. **صالح پرور:** از آن‌جا که دولت منتظر، زمینه‌ساز خلافت صالحان است، آن را می‌توان دولتی صالح پرور نامید؛ بدین معنا که نظام و ارزش‌ها و جهت‌گیری کلی آن به گونه‌ای تعریف شده است که مدیران شایسته در آن تربیت می‌شوند و ارتقا می‌یابند و عناصر نالایق و فاسد یا اساساً جایگاهی در مدیریت‌ها نمی‌یابند یا در چرخه کاری آن به تدریج کنار می‌روند و حذف می‌شوند. باید گفت این دولت اولاً خود در جهت رشد و تعالی انسان‌ها و پرورش علمی و ایمانی آنها قرار دارد. ثانیاً در بخش نیروی انسانی به گونه‌ای است که افراد پرتوان، مسئولیت‌شناس، دانا و کم‌خطا را به کار می‌گیرد و سپس از آن پشتیبانی لازم را به عمل می‌آورد.

صفات کارگزاران چنین دولتی را می‌توان چنین برشمرد:

(الف) تعهد و تقوا که به معنای وجود انگیزه دینی برای خدمت در آنهاست؛ همان‌گونه که در اصحاب مهدی علیهم‌السلام نقل شده است؛

(ب) کاردانی، درایت، فطانت، خود باوری و قاطعیت و همان‌گونه درباره اصحاب مهدی علیهم‌السلام نقل شده است که «حَمَلُوا بِصَافِرِهِمْ عَلٰی سَيُوفِهِمْ»؛

(ج) نظارت سخت و حساب‌رسی دقیق بر زیردستان همان‌گونه که درباره مهدی علیهم‌السلام نقل شده است که «شَدِيدٌ عَلٰی الْعَمَالِ»؛

د) فرمان‌پذیری و تسلیم و تواضع در برابر رهبران الهی؛
ه) همیاری و همکاری و تعاطف و تراحم درون سازمانی و صلابت و شدت عمل و تعاضد و پشتیبانی متقابل در برابر دشمنان؛
و) روحیه جوانی و شادابی که نشانی است از خلوص و صفا، شور و نشاط، بی‌تعلقی به دنیا و خالی بودن از رسوب فرهنگ‌ها و آداب جاهلیت. همان‌گونه که نقل شده است: «اصحاب المهدی شباب»

ز) شهادت‌طلبی و آمادگی خدمت تا مرز جان‌فشانی؛

ح) عزم و اراده آهنین برای پیش‌برد اهداف.^{۱۱۳}

۸. آبادگر و ترقی‌خواه: این صفت مربوط به کوشش‌های دولت در جهت تأمین رفاه مادی و بالا بردن سطح زندگی و برپایی تمدن بزرگ اسلامی و تعقیب اهداف بین‌الملل و معرفی الگویی مناسب برای سعادت دنیوی و اخروی در سطح جهان است. این ویژگی را که از شاخصه پنجم و هفتم از شاخصه‌های سیره مهدوی می‌توان استفاده کرد. دولت منتظر بر این باور است که رشد اقتصادی، تابعی از رشد دین‌باوری است و تا ایمان و تقوا در جامعه رواج نیابد و مبارزه با فساد جدی نباشد، راحتی و آسایش عمومی فراهم نمی‌شود و ابواب روزی و برکات ارضی و سماوی بر مردم گشوده نمی‌شود.

از این رو، در تدوین الگوی اقتصادی و رفاه مادی، نگاهی جامع و همه‌سونگر دارد و هم‌راه با گسترش فعالیت‌های تولیدی و تجاری و رشد صنعت و کشاورزی و فن‌آوری، به سلامت روحی و روانی عوامل اقتصادی و تربیت و تهذیب مردم برای برقراری روابط سالم اجتماعی و اقتصادی و قطع ریشه‌های مفاسد اخلاقی و اقتصادی می‌اندیشد. در این جهت نیز خود را موظف به سیاست‌گذاری می‌داند. باشد تا آن افق، راهی دور در پیش نداشته باشیم.

پی‌نوشت‌ها

- * عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی.
۱. نک: محمدتقی حکیم، *الاصول العامة للفقه المقارن*، ص ۱۲۲، قم: انتشارات مؤسسه آل‌البتیة، چاپ دوم، ۱۹۷۹م.
 ۲. نک: سید محمدباقر صدر، *دروس فی علم الاصول* (الحلقة الثانية و الثالثة)، مباحث مطرح تحت عنوان «الدلیل الشرعی غیر اللفظی»، انتشارات مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ رضا اسلامی، *مدخل علم فقه*، درس‌های ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۲۰، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
 ۳. تفاوت این دو نوع سیره، در حلقه دوم از کتاب *دروس فی علم الاصول* تحت عنوان «الدلیل الشرعی غیر اللفظی» و عنوان «اثبات صغری الدلیل الشرعی» با تبیین سیره منتشره که از جمله وسایل اثبات وجدانی است، واضح شده است.
 ۴. نک: *دروس فی علم الاصول*، الحلقة الثانية، ص ۱۳۱، دلالة الفعل.
 ۵. نک: حسن بن یوسف حلّی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۳۴۵، المقصد الرابع فی النبوة، المسألة الاولى فی حسن النبوة و المسألة الثانية فی وجوب البعثة و المسألة الثالثة فی وجوب العصمة، ص ۳۶۲، فی وجوب نصب الامام، ص ۳۶۵، فی ان الامام يجب ان يكون معصوماً، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
 ۶. سورة احزاب، آیه ۲۱.
 ۷. سورة یونس، آیه ۳۵.
 ۸. مهم‌ترین آیات و روایات دال بر وجوب متابعت از امامان معصوم را علامه مجلسی در *حیوة القلوب*، ج ۵، به عنوان مباحث امام‌شناسی جمع کرده است.
 ۹. «و فی ابنة رسول الله لی اسوة حسنة»، (محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، تحقیق: عبدالله تهرانی و شیخ احمد ناصح، ص ۲۸۷، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق) ناگفته نماند که اطلاق این حدیث، الگو بودن حضرت زهرا علیها السلام برای فرزندش مهدی موعود علیه السلام در همه جهات، غیر از جهات اختصاصی حضرت زهرا علیها السلام را می‌فهماند، ولی ممکن است به کمک قراین خارجی، این اطلاق را به جهتی خاص مقید کنیم؛ مانند آن‌که بگوییم سیره حضرت زهرا علیها السلام در مواجهه با منافقان امت و مبارزه با متخلفان از سنت و سیره نبوی و بدعت‌گزاران در دین که شاخصه اساسی حیات سیاسی و اجتماعی حضرت زهرا علیها السلام بود، سیره‌ای مورد تأسی برای فرزندش مهدی موعود علیه السلام است و ممکن است این تقیید، سبب انصراف کلام باشد. بدین گونه که بگوییم الگو بودن حضرت زهرا علیها السلام برای فرزندش مهدی موعود علیه السلام منصرف به جهت اقدامات شجاعانه حضرت زهرا علیها السلام در احقاق حق اهل‌بیت علیهم السلام و مبارزه بدون تقیه با غاصبان حق آنهاست؛ ولی به نظر می‌رسد که این تقیید به کمک قراین خارجی یا انصراف ذهنی به آسانی قابل اثبات نیست.

۱۰. در این جا می توان از نامه آن حضرت به شیخ مفید یاد کرد که می فرماید: «ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا. فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نؤثره منهم». (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق)

۱۱. نک: محمدتقی موسوی اصفهانی، مکمال المکارم، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷ و ۳۰۶، قم: انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام

۱۲. در این زمینه نک: مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، قم: انتشارات صدرا؛ محمود رجیبی، انسان شناسی، ص ۱۴۲، بحث از جبر و اختیار، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.

۱۳. نک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة، که روایات متعدد درباره شئون و صفات ائمه علیهم السلام آورده است.

برای مطالعه احادیث دال بر خلفای اثنا عشر و نیز زیارت جامعه که فضایل و صفات واحد برای همه ائمه علیهم السلام ذکر می کند، نک: لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۷ به بعد، مکتبه المرجع الدینی، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق؛ جمعی از محققان، موسوعة زیارات المعصومین، ج ۵، ص ۳۹ به بعد، قم: انتشارات مؤسسه امام هادی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

۱۴. برای دیدن احادیث شیعیه که تعبیر «فكونوا احلاس بیوتکم» در آنها به طور مشترک دیده می شود، نک: سیدمحمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۳۶ به بعد، اصفهان: منشورات مکتبه امیرالمؤمنین علیه السلام، بی تا؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس، باب استحباب لزوم المنزل، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بی تا.

۱۵. نک: سیدمحمد صدر، تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۴۳، دمشق: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.

۱۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، ح ۳، تهران: انتشارات مسجد چهارده معصوم علیهم السلام، بی تا.

۱۷. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، تصحیح: علی اکبر غفاری، باب ۱۳، ح ۱۹ با تعبیر «يقوم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید» و ح ۱۳ با تعبیر «یستأنف الاسلام جدیداً»، تهران: انتشارات صدوق، بی تا.

۱۸. شهید سیدمحمد صدر پس از طرح روایات صادر درباره آمدن امام زمان علیه السلام به «امر جدید و دعوت جدید و قضای جدید» که گاه در تعبیر عرفی از آن به «دین جدید» یاد می شود، تحلیل و تفسیری دارد که مضمونش به اختصار چنین است: «امر جدید، یعنی عقاید درستی که حضرتش ابراز می کند که این پس از تراکم شبهات و دچار شدن مردم به ظلمات گمراهی هاست یا مراد آن است که حضرتش، امر امامت را زنده می کند، یا مراد جدید بودن دولت جهانی اسلام است که

پیش‌تر موجود نبوده است... ولی مراد از کتاب جدید آن است که حضرتش تفسیر صحیح و عمیقی از قرآن ارائه می‌دهد و نمی‌توان پذیرفت که آن حضرت، قرآن جدیدی می‌آورد؛ چون تحریف به زیاده و نقصان و حتی تحریف قرآن به جابه‌جایی آیات برخلاف ادله صیانت قرآن از تحریف است.» (تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۵۰ و ۴۵۲)

اما مراد از قضای جدید، یکی از چند احتمال است: ۱. روش جدیدی برای داوری و فصل خصومات می‌آورد؛ ۲. دشمنان اسلام را به طور بی‌سابقه‌ای از دم تیغ می‌گذرانند؛ ۳. اسلام را پس از غربت از نو زنده می‌کند؛ ۴. برای پیاده کردن اسلام مطابق مقتضیات زمان نقشه و برنامه‌ای ترسیم می‌کند. (همان، ص ۴۴۵؛ هم‌چنین نک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۱۲)

۱۹. «کنا عند أبی عبدالله جلوساً فقال لنا إنَّ لصاحب هذا الأمر غیبة المتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد... فلیتق الله عبد و لیتمسک بدینه. (الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵)

۲۰. «قال الصادق علیه السلام: شیعتنا أهل الورع و الإجتهد...» (شیخ صدوق، صفات الشیعة، ص ۲، ح ۱)
۲۱. برخی روایات مربوط به احکام جدید در آن دوره را در کتاب چشم‌اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۲۰ ببینید.

۲۲. این تحلیل از شهید محمد صدر در تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۰۱ ارائه شده و نظیر آن تحلیل سید محمدکاظم قزوینی در الامام المهدی من المهد الی الظهور، ص ۴۸۴ است که می‌فرماید: «امتلاى زمین از ظلم، علت برای امتلاى زمین از عدل است»؛ یعنی ستم‌های جهانی زمینه‌ساز انقلاب جهانی را فراهم می‌کند و با این حال، ایمان و عدل در عصر غیبت به طور کلی نابود نمی‌شود، بلکه منزوی می‌ماند.

۲۳. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۲.

۲۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲۵. سوره مائده، آیه ۷۹.

۲۶. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲۷. این حدیث و احادیث فراوان دیگر را در وسائل الشیعة، کتاب الامر و النهی ببینید.

۲۸. سوره حج، آیه ۳۹.

۲۹. سوره نساء، آیه ۷۴.

۳۰. سوره توبه، آیه ۳۹.

۳۱. سوره حج، آیه ۴۰.

۳۲. ادله جهاد و تحلیل مفاد آنها را در کتاب جهاد از آیه‌الله حسین نوری ببینید.

۳۳. سوره مائده، آیه ۲.

۳۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۳۵. همان، ص ۱۶۴.

۳۶. جمع نصوص در این باره را در کتاب تأمین اجتماعی در اسلام از مالک محمودی و ابراهیم بهادری ببینید.

۳۷. نک: تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۱۶.

۳۸. همان، ص ۳۲۴.

۳۹. دولت‌هایی که تاکنون در محیط اهل سنت برپا شده است و بیشتر دولت‌هایی که در محیط شیعی با وجهه دینی تشکیل شده است و عنوان سلطنت داشته است، نمونه‌های قابل مطالعه و شاهد بر این ادعا به شمار می‌رود.

۴۰. روشن‌ترین آنها حدیث امتلای زمین از عدل و قسط است که در منتخب الاثر، ج ۳ از حدیث ۱۱۵۵ به بعد ثبت شده است. مجموع احادیث شیعه و سنی در این زمینه به ۱۵۴ حدیث می‌رسد.

۴۱. مجموع این نصوص و تحلیل مفاد آنها را در کتاب مکالم المکارم، ج ۲، ص ۳۳۴ - ۳۴۳ ببینید.

۴۲. سورة احزاب، آیه ۲۱.

۴۳. ناگفته نماند که نقل سیره از طریق دلیل لفظی است؛ یعنی چنان‌که ببیند هر حادثه خارجی، ناچار است برای آیندگان آنچه را دیده است گزارش لفظی کند، گزارش‌گر سیره نیز از دلیل لفظی در نقل سیره بهره می‌گیرد؛ ولی در این گزارش، همه الفاظ به کار گرفته شده از گزارش‌گر است، نه از معصوم و ویژگی این الفاظ دخالتی در دلالت سیره ندارد و تنها کاشف از واقعیت سیره است. از این‌رو، اصولیان گفته‌اند اگر در واقعیت سیره اجمال یا ابهامی باشد، به قدر متیقن از دلالت آن اکتفا می‌شود و نه به اطلاق یا عموم دلیل ناقل آن. البته در زمان ما، می‌توان سیره را از طریق تصویر نیز گزارش داد و در زمان ظهور این صنعت مسلماً پیشرفت بهتری خواهد داشت، ولی روشن است که در وضعیت موجود، همه ادله برای اثبات سیره مهدوی از قبیل ادله لفظی است که تنها توصیف‌کننده واقعیت سیره مهدوی خواهد بود که خود دلیل لثبی است.

۴۴. خلاصه بحث‌های اصولی در این باره را در کتاب دروس فی علم الاصول، الحلقة الثانية، ص ۱۳۱، الدلیل الشرعی غیر اللفظی، دلالة الفعل ببینید.

۴۵. در کتاب‌های فقهی، در خصائص النبی، معمولاً در ضمن کتاب النکاح و جواز تعدد زوجات بحث می‌شود. از جمله در شرائع الاسلام از محقق حلی و جواهر الکلام از شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۹، ص ۱۲۰ - ۱۳۰ این وجوه اختصاصی را می‌توانید پی‌گیری کنید، ولی جای بحثی اصولی در تحلیل و بررسی خصائص النبی یا خصائص الائمه که مرتبط با حجیت سیره عملی معصومان باشد، هنوز خالی است. همان‌گونه که شهید صدر به طور گذرا در بحث از دلالة الفعل اشاره کرده‌اند، قاعده اصولی آن است که مکلف با معصوم جهت مشترکی به لحاظ اصل تکلیف داشته باشد تا بتواند سیره عملی معصوم را برای خود حجت بشمارد. بنابراین، حضرت زهرا علیها السلام با آن‌که معصوم است، آن مقدار از افعالش که مربوط به طبیعت زن بودنش بوده، برای مردها حجت نیست و همان‌طور در سیره پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام آن مقدار که مربوط به مرد بودنشان است، برای زن‌ها حجت

نیست. به همین ترتیب، ویژگی‌هایی که مربوط به نقش نبوت و امامت است، برای ما که اتصاف بدین صفات پیدا نمی‌کنیم، حجت نیست و از اختصاصات آن ذوات مقدس به شمار می‌رود؛ اما این ویژگی که زنان پیامبر پس از او نمی‌توانند با مرد دیگری ازدواج کنند، در ابتدا شاید نقضی برای تحلیل ما به شمار آید که خصائص النبی مربوط به سیره فردی است و هر جا که رفتار پیامبر تعلق به غیر می‌پذیرد راه ندارد، ولی در توجیهش می‌توان گفت در این‌جا نیز پیامبر نسبت به زندگی شخصی و همسران خود این ویژگی را دارد و کسانی که به همسری او درمی‌آیند، از ابتدا باید این خصیصه را پذیرفته باشند. پس الزام آنها به اختیار خودشان بوده است، نه آن‌که پیامبر بدو الزامی برای آنها آورده باشد.

۴۶. تكون عنده الدنيا بمنزلة راحته. (متخب الامر، ج ۳، ح ۱۱۷۹)

۴۷. قال ﷺ: إنكم لتختصمو إليّ ولعلّ بعضكم ألحن بحجّته من بعض فأقضى له على نحو ما أسمع منه فمن قضيت له بشيء من أخيه فلا يأخذه فإنّما أقطع له قطعة من النَّار. (ابن ابی جمهور احسانی، عوالمی اللنالی، تحقیق: شیخ مجتبی عراقی، ج ۱، ص ۲۴۱، قم: انتشارات سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۳ق؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۳۳.

عن علی علیه السلام: كان رسول الله ﷺ يحكم بين الناس بالبينات والأيمان في الدعاوى فكثرت المطالبات والمظالم فقال أيها الناس إنّما أنا بشر وأنتم تختصمون... (وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۳۳)

۴۸. نک: محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، باب ۳۲، ح ۶۵ به بعد، قم: مطبعة العلمیة؛ نجم الدین طوسی، چشم‌اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۵۹، قم: بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش؛ تفسیر و تحلیل این نصوص را در تاریخ ما بعد الظهور، ص ۵۷۲ بخوانید که می‌فرماید: حکم داوودی حضرتش به چند وجه قابل تفسیر است:

- او حاکم اسلامی است و حکم حکومتی را هرگونه که می‌خواهد صادر می‌کند؛

- غرضش از این‌گونه داوری، شناخت مردم در تعبد و تسلیم مقابل اوست؛

- در زمان ظهور شناخت واقعیت امور مورد تکلیف است و اگر مردم از راه‌های معمول و طبیعی نتوانند به واقعیت راه ببرند، امام بر اساس علم خودش عمل می‌کند.

و نیز نک: سید محمدکاظم قزوینی، الامام المهدی من المهدی الی الظهور، ص ۴۷۷، بیروت: مؤسسه النور، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

و نیز نک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۳ که به نقل از علامه طبرسی می‌فرماید: معنای احکام اختصاصی در آن دوره و از جمله حکم به باطن، ابطال شریعت اسلام نیست، بلکه ویژگی در نحوه عمل است که مربوط به نیازهای آن دوره است. نظیرش هم روایات مربوط به تخریب برخی مساجد از سوی آن حضرت است. اگر بتوانیم توجیه صحیحی ارائه دهیم و این روایات مستلزم نسخ شریعت باشد، باید صحت صدور آنها را انکار کنیم.

۴۹. نک: علی اکبر مهدی پور، «بررسی چند حدیث شبهه‌ناک درباره عدالت آفتاب عالم‌تاب»، فصل‌نامه
انتظار موعود، ش ۱۴.

۵۰. نک: بحارالانوار، ج ۵۲، ح ۲۱ - ۲۵، ۷۴، ۸۶، ۱۵۵، ۲۱۲؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴ و ۴۲۱؛ روضة المتقین،
ج ۶، ص ۵۹.

۵۱. نک: الغیبة (نعمانی)، باب ۱۳.

۵۲. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۵۳. کامل الزیارات، ص ۳۳۲.

۵۴. سورة آل عمران، آیه ۸۳.

۵۵. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱.

۵۶. دیگر روایات مربوط به سخت‌گیری حضرت بر دشمنان و مخالفین را در منابع زیر ببینید:

در اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، حدیث ۴۷ با این تعبیر: کلنا قائم بأمرالله واحد بعد واحد
حتی یجیء صاحب السیف فإذا جاء صاحب السیف جاء بأمر غیر الذی کان: علیاً سار فیهم بالمن
لما علم من دولتهم و القائم یسیر فیهم بخلاف تلك السیرة لأنه لادولة لهم»، ح ۵۸، ۶۳، ۷۷، ۸۳،
۱۲۳ و ۱۳۴ با این تعبیر: «یضع سیفه علی عاتقه ثمانية أشهر»، ح ۱۶۳ در تفسیر آیه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ
آیَاتِ رَبِّکَ لَأَ نْبَغِعَ نَفْساً إیمانها لم تَکُنْ أمانت من قتل أو کسبت فی إیمانها خیراً» و ح ۱۸۰، ۲۲۳،
۲۲۴ و ۲۳۹ در تفسیر آیه «لَوْ تَرَى لَوْ لَعَذَّبْنَا الذَّیْنَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلیماً» که تفاوت سیره علی علیه السلام با
سیره مهدی علیه السلام را بیان می‌کند. و نیز چشم‌اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۳۸.

۵۷. نک: «بررسی چند حدیث شبهه‌ناک درباره عدالت آفتاب عالم‌تاب».

۵۸. باب ۱۳، ح ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴.

۵۹. نک: ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۶۰ و ۲۶۳.

۶۰. الغیبة (نعمانی)، باب ۱۳، ح ۱۶.

۶۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۳، کتاب الجهاد.

۶۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷.

۶۳. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۶، کتاب الجهاد، بیروت: مؤسسه المرئضی العالمية.

۶۴. قال الصادق علیه السلام: ما یكون هذا الأمر حتى لا یبقی صنف من الناس الأ و قد وکوا علی الناس حتی
لا یقول قائل إننا لو وکینا لعدلنا ثم یقوم القائم بالحق و العدل». (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴)

۶۵. نک: ماجرای همراهی اصحاب کهف و خضر و الیاس علیهم السلام: علی کورانی، معجم احادیث الامام
المهدی، ج ۲، ح ۳۱۲ - ۳۲۰ و ۳۵۴ - ۳۸۱؛ منتخب‌الانور، ح ۱۱۹۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ح ۲۴۶، ۲۴۸ و
۲۴۹ در تفسیر آیه «لَوْ أَن لَّی بِکُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَی رُکْنٍ شَدیدٍ» و ح ۲۵۹؛ چشم‌اندازی به حکومت
مهدی علیه السلام، ص ۹۶ - ۱۰۵ که در احادیث مذکور، حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز از اصحاب

رجعت شمرده شده‌اند و ص ۱۶۸ که از رجعت اصحاب کهف، سلمان، مالک اشتر، ابودجانہ انصاری و مومن آل فرمون سخن گفته شده است.

۶۶. اثبات الهداة، ج ۳، حدیث ۲۴۵؛ چشم‌اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۳۰.

۶۷. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ح ۱۳۴ و ۱۵۸؛ چشم‌اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۳۰؛ اثبات الهداة، ج ۲، ح ۱۳۲.

۶۸. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ح ۲۹۸ - ۳۰۲ و ۳۲۹ - ۳۴۲ که از ندای سماوی تا عذاب خسف بر دشمنانش سخن دارد.

۶۹. برخی روایات موجود در این باره که از همراهی ابر و باد و برق و عبور از آب و در اختیار گذاردن سرمایه زمین به او سخن دارد، در چشم‌اندازی به حکومت مهدی، ص ۸۸ - ۹۲ جمع شده است.

۷۰. درباره نعم امت، نزول برکات ارضی و سماوی، اعطای زیاد حضرت، پیدا نشدن فقیر، رضایت‌مندی مردم، نک: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ح ۱۳۹ - ۱۵۳؛ درباره استخراج کنوز و تقسیم مال میان مردم و ظهور امنیت و فراخی روزی و ثمرات نک: منتخب الاثر، ج ۳، ح ۱۱۲۷ - ۱۱۳۸؛ چشم‌اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۹۷.

۷۱. پیش‌تر به روایاتی در این زمینه اشاره شد.

۷۲. نک: منتخب الاثر، ج ۳، ح ۱۱۲۲ در تفسیر آیه «قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» و ح ۱۱۲۳ - ۱۱۲۶ در تفسیر آیات دیگر؛ محمد خادمی شیرازی، جهان بعد از ظهور، ص ۹۳، انتشارات الغدير، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.

۷۳. والله لأمرنا أبين من هذه الشمس. (اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی الغيبة، ح ۳ و ۱۲)

۷۴. سورة حج، آیه ۴۱.

۷۵. سورة صف، آیه ۹.

۷۶. سورة فتح، آیه ۲۸.

۷۷. سورة انفال، آیه ۳۹.

۷۸. سورة آل عمران، آیه ۸۳.

۷۹. روایات وارد در ذیل این آیات جدای از کتب تفسیر مثل المیزان و نورالثقلین در معجم احادیث المهدی، ج ۵، به‌طور کامل و جامع جمع شده است.

۸۰. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ح ۱۳۶ و ۱۷۵ با تعبیر یقاتل علی سنتی، ح ۱۳۷ با تعبیر یقفوا اثری لا یخطئ و ح ۱۳۸ با تعبیر سنته سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب ربی عزوجل من اطاعه فقد اطاعنی و من عصاه فقد عصانی؛ منتخب الاثر، ج ۳، ح ۱۱۱۵؛ اثبات الهداة، ج ۳، ح ۷۶، ۹۶، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۹.

۸۱. منتخب الاثر، ج ۲، فصل ۴۷؛ سید محمد کاظم قزوینی، الامام المهدی من المهدی الی الظهور، ص ۴۱۲ - ۴۲۵ (که این نصوص را جمع کرده است)، بیروت: مؤسسة النور، چاپ اول.
۸۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۴۷۲، ح ۱۴۲۹، از دعاهاى آن حضرت است: اللهم جدد به ما امتحنی من دینک واحی به ما بدل من کتابک و اظهر به ما غیر من حکمک حتی يعود دینک به و علی یدی غضاً جدیداً خالصاً محضاً لاشک فیهِ و لاشبههُ معه لا باطل عنده و لا بدعةً لیدی؛ نک: سید رضی الدین بن طاووس، اقبال الاعمال، در ادعیه هر شب ماه رمضان، «اللهم اظهر به دینک و سنة نبیک حتی لا یتخفی بشی من الحق مخافة احد من الخلق»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۹-۳۹۲ درباره سیره حضرتش و کیفیت خروج و صفات یارانش.
۸۳. «بیایعون علی ان لا یسرقوا و لا یزنوا و لا یسبوا مسلماً... و یجاهدون فی الله حق جهاده».
- (چشم اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۱۱؛ منتخب الاثر، ج ۳، حدیث ۱۱۱۷)
۸۴. روایات وارد در ذیل آیات فوق را در معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵ ببینید.
۸۵. سورة انبیاء، آیه ۱۰۵.
۸۶. سورة مائده، آیه ۵۴.
۸۷. سورة نور، آیه ۵۵.
۸۸. نک: اقبال الاعمال؛ مفاتیح الجنان؛ سیدعباس حسینی کاشانی، مصابیح الجنان، قم: انتشارات دارالفقه، چاپ پنجاه و نهم؛ در ضمن دعای معروف افتتاح از ادعیه ماه رمضان.
۸۹. نک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲۱ که فهرستی از احادیث مذکور به دست داده است؛ منتخب الاثر، ج ۳، احادیث شماره ۱۱۵۵ به بعد که مجموعاً ۱۵۴ حدیث است؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۹ و ۱۷۲ به بعد.
۹۰. جمعی از محققان، موسوعة زیارات المعصومین، ج ۴، ص ۳۶۶ (دعای معروف ندبه به نقل از المزار الکبیر)، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۹۱. اثبات الهداة، ج ۳، ح ۸۳.
۹۲. سورة زمر، آیه ۶۹.
۹۳. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ذیل آیه شریفه: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.
۹۴. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ح ۱۳۹ - ۱۵۳؛ منتخب الاثر، ج ۳، ح ۱۱۲۷ به بعد؛ الامام المهدی من المهدی الی الظهور، ص ۸۷ - ۵۰۷؛ تاریخ ما بعد الظهور، ص ۵۵۳ به بعد؛ جهان پس از ظهور، ص ۱۳۶ به بعد؛ چشم اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۹۷ به بعد. در مجموع این روایات تعبیر جالبی به چشم می آید که به برخی اشاره می کنیم: «اذا قام مهدینا قسّم بالسویه و عدل فی الرعیة»، «تعم امتی فی زمن المهدی نعمة لم ینعموا مثلها قط»، «المال یومئذ کدوس یقوم الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فیقول خذ»، «یعطى المال صحاحاً و تكثر الماشیة و تعظم الامة»، «فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقة»، «یطوف الرجل فیهِ بالصدقة من الذهب ثم لا یجد احداً یأخذها منه»،

«تمشى المرثة بين العراق الى الشام لا يهيجها سبع و لا تخافه»، «لا يبقى مومن الا دخل عليه تلك الفرحة فى قلبه و فى قبره»، «تمنى الاحياء الاموات مما صنع الله عزوجل باهل الارض من خيره». ٩٥. «عن الصادق عليه السلام: فم الله ما لبسه الا الغليظ و لا طعمه الا الجيشها». (منتخب الاثر، ج ٣، ح ١٢٠٥ - ١٢١١)

٩٦. «عن معلى بن خنيس قال قلت لابي عبدالله عليه السلام يوماً جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم فقلت لو كان هذا اليكم لعشنا معكم. فقال هيهات يا معلى اما و الله ان لو كان ذاك ما كان الا سياسة الليل و سباحة النهار و لبس الخشن و اكل الجشب فزوى ذلك عنا فهل رايت ظلامه قط صيرها الله تعالى نعمة الا هذا». (اصول كافي، ج ١، ص ٤١٠ باب سوم تحت عنوان «سيرة الامام فى نفسه و فى المطعم و الملبس اذا ولى»)

٩٧. سورة اعراف، آية ١٥٧.

٩٨. «العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرون حرفاً فبئها فى الناس و ضم اليها الحرفين حتى يبئها سبعة و عشرين حرفاً». (منتخب الاثر، ج ٣، ح ١١٨٢)

٩٩. «اذا قام قائمنا وضع الله يده على روس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به احلامهم»، اثبات الهداة، ج ٣، ح ٤٨ و ٢٥٣؛ منتخب الاثر، ج ٣، ح ١١٨٠ به بعد، تفسير و تحليل نصوص در اين باره را در كلام سيد محمد صدر در تاريخ ما بعد الظهور، ص ٥٣٧ ببينيد.

١٠٠. «عن على عليه السلام كاني انظر الى شيعتنا بمسجد الكوفة قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما انزل». (نك: جهان بعد از ظهور، ص ١١٢ به نقل از: الغيبة (نعماني)، ص ٣٨؛ چشم اندازى به حكومت مهدي، ص ١٧٨ به بعد)

١٠١. «و توتون الحكمة فى زمانه حتى ان المرأة لتقضى فى بيتها بكتاب الله تعالى و سنة رسول الله». (الغيبة (نعماني)، ص ٢٣٩)

١٠٢. سورة توبه، آية ٣٣؛ سورة فتح، آية ٢٨؛ سورة صف، آية ٩.

١٠٣. سورة انفال، آية ٣٩.

١٠٤. نك: معجم احاديث الامام المهدي، ج ٥، الايات المفسرة؛ اثبات الهداة، ج ٣، باب ٣٢، ح ٤٥.

١٠٥. نك: منتخب الاثر، ج ٣، ح ١١١٩-١١٢٠ كه از فتح شهرها و جهاني شدن ذكر لاله الا الله سخن دارد و نيز روايات وارد در تفسير آيه قل جاء الحق و زهق الباطل و نيز چشم اندازى به حكومت مهدي، ص ١٢٠. توجهات مربوط به جهاني شدن حكومت حضرتش و چرائى و چگونگى آن را در كتاب الامام المهدي من المهد الى الظهور، ص ٤٦٠ - ٤٧٠ ببينيد و نيز در كتاب تاريخ ما بعد الظهور، ص ٣٢٧ اسباب پيروى جهاني حضرتش چنين شمرده شده است: ١. شكست دولت هاى سابق، ٢. شكست احزاب، گروه ها و صاحبان افكار و اندیشه ها، ٣. وجود عدد كافي از ياران مخلص، ٤. مميزات شخصى خود امام مهدي عليه السلام، ٥. وقوع قيام حضرت به يك باره و به طرز غافل گيرانه،

۶. منصور بودن حضرتش به لشکر رعب، ۷. یاری ملائکه، ۸. ظهور حضرت با عنوان دینی مناسبی که قابل پذیرش برای همه مذاهب اسلامی است و آن دعوت به قرآن و سنت و احیای سنت پیامبر و مطالبه خون مظلومین و در رأس آنها امام حسین علیه السلام.
۱۰۶. سوره نساء، آیه ۷۵.
۱۰۷. نک: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، باب فی الرجعه ایشان براساس روایات متواتر رجعت را ضروری می‌شمارد؛ آیه الله محمد شجاعی، بقیه الله، ص ۲۱۶ در بیان دلیل عقلی رجعت که در واقع شرح کلام مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره است.
۱۰۸. «عن الباقر علیه السلام: مثل خروج القائم منا اهل البيت كخروج رسول الله و مثل من خرج منا اهل البيت قبل قيام القائم مثل فرخ طار فوق من و كره فتلاعبت به الصبيان». (الغیبه (نعمانی)، ص ۱۹۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۸۵)
۱۰۹. سوره نجم، آیات ۲۱ - ۲۲.
۱۱۰. چنان که نقل شده است: «یا علی انت تقاتل علی التأویل کما قاتلت علی التنزیل»، شیخ طوسی، امالی، ص ۳۵۱ و درباره حضرت مهدی علیه السلام نیز آمده است: «یقاتل المهدي علی التأویل». (معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵، ص ۴۵۲)
۱۱۱. سوره حدید، آیه ۲۵.
۱۱۲. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُؤَيِّنُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ». (سوره روم، آیه ۴۰)
۱۱۳. پیش تر به صفات یاران حضرت اشاره ای شد این صفات الهام بخش دولت منتظر در انتخاب افراد و به کارگیری آنهاست.
- روایات مربوط به توصیف یاران حضرتش را در منتخب الاثر، ج ۳، احادیث شماره ۱۱۳۹ تا ۱۱۵۲ و ۱۱۹۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ح ۲۳۴ و ۲۳۵ ببینید.

حکومت جهانی واحد

رویارویی جهان‌بینی سکولار با جهان‌بینی الهی

دکتر سیداحمد رهنمایی*

چکیده

مقاله پیش رو، با نگاهی به مفهوم حکومت جهانی واحد، به نقد و بررسی چنین حکومتی از دو منظر کاملاً متمایز سکولار و الهی می‌پردازد. اردوگاه غرب در اندیشه سیاسی خود بر ساختار و محتوای لیبرال - دموکراسی پای می‌فشارد، در حالی که مکتب اسلام در به تصویر کشاندن حاکمیت جهانی، به نظریه عدالت جهانی در پرتو حکومت جهان‌گستر مهدوی می‌اندیشد. روی کرد این نوشتار، تحلیلی - انتقادی است تا با حفظ جنبه پویایی بحث، عرصه را برای مباحث جامع‌تر و دقیق‌تر بگستراند و زمینه بهتری را برای طرح موضوع نظام جهانی واحد در مراکز علمی و فرهنگی و در سطح داخلی و بین‌المللی، فراهم سازد.

واژگان کلیدی

مهدویت، حکومت جهانی واحد، جهان‌بینی سکولار، جهان‌بینی الهی، حاکمیت جهانی، حکومت جهانی مهدوی، لیبرالیسم، تربیت مهدوی.

آینده‌نگری در ترسیم چشم‌انداز و روند رشد و تکامل جامعه بشری، تأثیر بسزایی بر جای می‌گذارد. ارزیابی و ارزش‌شناسی این تأثیرگذاری، ما را با بسیاری از حقایق عالم انسانی آشنا می‌سازد. همیشه آرزو می‌کنیم جزو برترین‌ها باشیم و علاقه داریم در هر زمینه‌ای، به عالی‌ترین‌ها دست یابیم. این که این حالت را از کی و کجا به دست آورده‌ایم، پرسش اساسی انسان‌شناختی ماست. آیا این امر از جنبه‌های اکتسابی و طرح‌های رفتاری - تربیتی شخصیت ما سر می‌زند یا این که اصولاً از ویژگی‌ها و خواسته‌های فطری و زیستی ما به شمار می‌رود؟

علاقه به دریافت پاسخ صحیح، ذهن را به فضایی از گرایش‌های فطری می‌کشاند که جزو عناصر انسانیت ما تلقی می‌گردد. این جا باید از زبان فطرت، سخن به میان آورد و به گنجینه‌های فطری انسان اندیشید؛ گنجینه‌هایی که به هدایت وحی و نبوت و با راهنمایی‌ها و راه‌بری‌های انبیای الهی، مکشوف و مشهود انسان‌های تربیت‌یافته می‌گردد. وجود این گنجینه‌ها، به فرهنگ دینی ما اصالت و عمق می‌بخشد و اسباب تعالی و تکامل ما را فراهم می‌سازد. انسان‌ها هنگامی به کمال شایسته خود می‌اندیشند که تحت اشراف و هدایت مقام ولایت الهی قرار گرفته، از محضر خداوند و وجود اولیای او مدد جویند. خداوند همین که آفریدگار جهان و انسان است، بر آنها به صورت تکوینی ولایت دارد، به گونه‌ای که هیچ مخلوقی از ولایت و هدایت تکوینی خداوند خارج و بی‌بهره نیست؛ آن خدایی که هر چیز آفریدنی را به خلعت آفرینش، وجود بخشید و به زیور هدایت آراست.^۱ ولایت تشریحی خداوند نیز از لوازم ولایت تکوینی حق تعالی محسوب می‌گردد که لازمه‌اش، پذیرش حکومت و ولایت الهی در همهٔ ساحت‌های زندگی مادی و معنوی و التزام فکری، انگیزشی، گفتاری، اعتقادی و عملی به آن است. ولایت تشریحی خداوند از طریق پیامبر اعظم ﷺ و اوصیای بر حق ایشان علیهم‌السلام به عموم انسان‌ها و جوامع بشری ابلاغ گردیده، اسباب و زمینه‌های سعادت آحاد انسانی را در هر دو جهان تدارک می‌نماید.

نوشتار حاضر بر آن است که اندیشهٔ حکومت جهانی واحد را از دو منظر سکولار و الهی، مطالعه و بررسی کند. شواهد نشان می‌دهد، نظریه‌پردازان غربی

در زمان کنونی، فرصت را برای پردازش و ترویج اندیشه حکومت جهانی به رهبری و سالاری امریکا و در چارچوب نظام لیبرال - دموکراسی مغتنم شمرده‌اند. بدیهی است جهان اسلام در اندیشه حاکمیت عدالت‌گستر اسلام بر گستره جهان، باید با تکیه بر غنای تئوریک و میراث گران‌بهای خود در برابر اردوگاه نظم نوین جهانی غرب، موضعی فعال و مناسب اتخاذ نماید؛ مبدا مسلمانان دچار انفعال و سستی گردند.

حکومت جهانی واحد از منظر الهی

در نگرش قرآنی، اراده قطعی خداوند به این تعلق گرفته است که سرنوشت و فرجام جهان و انسان، با گرایش توحیدی توأم گردد و حکومت بر جهان و انسان، به تشکیل و تأسیس حاکمیت واحد بینجامد؛ حاکمیتی که در پرتو حضور ولیّ خدا برقرار و پابرجا می‌شود. در جریان حکومت جهانی واحد در نگرش قرآنی، به این نکات باید توجه گردد:

تحقق خلافت انسان بر روی زمین به اراده الهی است؛ خلافتی که تحققش به برکت حضور انسان کامل، یعنی خلیفه برحق خداوند، کاملاً به مصلحت عمومی بشر است. این امر خطیر به رغم این‌که سرش بر بسیاری نهفته، به سعادت انسان می‌انجامد. به مضامین برگرفته از آیات قرآن توجه فرمایید:

۱. جانشینی خداوند بر روی زمین؛^۲

۲. امامت انسان بر زمین؛^۳

۳. وراثت انسان نسبت به زمین؛^۴

۴. تمکن انسان بر روی زمین؛^۵

۵. وراثت صالحان نسبت به زمین.^۶

نکات برگرفته از این عبارات بدین شرح است:

- مضامین یاد شده، همه از خلافت، حاکمیت، امامت و وراثت انسان بر روی زمین حکایت دارند. آنچه خداوند برای هدایت انسان‌ها منظور فرموده، همه در جهت تحقق اراده الهی مبنی بر تأسیس حکومت جهانی و تشکیل امت یگانه و منسجم، تحت اشراف و رهبری ولی شایسته خداوند است و این یعنی فرج اسلام و انسان.

- مشیت الهی بر این است که حکومت واحد، از قابلیت کامل جهانی برخوردار گردد تا هر ملت و آیینی، خود به خود پذیرای آن باشد. به عبارتی این حکومت، باید عالی‌ترین نوع حکومت در همه ادوار تاریخ باشد و مورد رضایت بشر قرار گیرد.

- هنوز خواست و آرمان الهی در مورد تأسیس حکومت یگانه توحیدی، به منصفه ظهور نرسیده است، با وجود این، به حسب اراده و مشیت الهی، این امر قطعی‌الوقوع خواهد بود.

- نظر به این که حکومت مورد نظر خداوند، برترین شکل و ساختار حکومتی است که در جهان به وقوع خواهد پیوست، باید تمامی شرایط لازم را برای تحقق احراز کند و همه زمینه‌های مساعد را برای ظهور به دست آورد.

- برای هیچ کس جز خداوند، تحقق چنین شرایط و ایجاد چنین زمینه‌هایی میسر نیست.

- خداوند برای به نمایش گذاشتن قدرت خویش در برپایی نظام سیاسی مقتدر، برای نمونه، از پادشاهی و فرمان‌روایی حضراتی چون یوسف، داوود، سلیمان و ذوالقرنین علیهم‌السلام یاد فرموده است.^۷

- خداوند برای نشان دادن قدرت و عظمت خویش در طولانی کردن عمر برخی از بندگان برجسته خود، نمونه‌هایی چون حضرت خضر و حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام را یادآوری می‌فرماید.

- خداوند خود بنیان‌گذار اصلی حکومت جهانی و هم صاحب این ولایت است.

- غرض اساسی خداوند از تأسیس حکومت جهانی واحد، رساندن انسان‌ها به کمال نهایی آنان یعنی عبودیت الهی است.

- اراده الهی بر این است که انسان‌ها خود برای تحقق آرمان‌های الهی - انسانی و نجات خویش به پا خیزند.

- از منظر الهی، حکومت جهانی از سنخ حکومت خداوند بر انسان است، نه حاکمیت انسان بر انسان.

- بر اساس حکمت الهی، ولی و نماینده خداوند در تصدی امر حکومت جهانی، با ویژگی‌ها و برجستگی‌های منحصر به فردش، کسی خواهد بود که به او نزدیک‌تر است و بنابراین، در زمان خودش اکمل آحاد انسانی از جنبه‌های گوناگون اعتقادی، ایمانی، اخلاقی، تربیتی، علمی، تجربی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگ و وراثتی است.

حکومت جهانی واحد به مقتضای فطرت بشری

خواست و آرزوهای انسان در جریان حکومت جهانی واحد، انتظاری به حق و مطابق فطرت انسانی است. چنان‌چه این خواست و آرزو، با اراده و مشیت الهی هم‌سو و هم‌گرا باشد، هم منویات الهی تحقق خواهد یافت و هم بشر به خواسته خویش خواهد رسید. در این زمینه، توجه به نکات ذیل می‌تواند راه‌گشا باشد:

- انسان فطرت الهی دارد و از ظرفیت‌های فطری برخوردار است.

- انسان به پشتوانه ظرفیت‌های فطری، می‌تواند همان چیزی را طلب کند که اراده خداوند به تحقق آن تعلق گرفته است.

- انسان بر اساس فطرت خویش، باید دنبال برترین‌های کمالی و کمال‌آفرین باشد.

- کرامت انسانی ایجاب می‌کند که انسان، عزت و انسانیت خویش را هرگز فدای مطامع و امیال حاکمان هوس‌ران نگرداند و بکوشد تا به پشتوانه چنین کرامتی، در مسیر تشکیل دولت و حکومتی مقتدر و باکرامت و عزت‌مند گام بردارد.

- برترین‌های مورد نظر انسان در همه ساحت‌های زندگی، اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، تربیتی و حقوقی و فرهنگی و سیاسی سریان دارد.

- برترین‌های مورد نظر انسان به روابط درون‌فردی، میان‌فردی، ملی، قومی، کشوری، بین‌المللی و جهانی نظر دارد.

- پی‌گیری تحقق برترین‌ها، مکاتب فکری (الهی و غیرالهی)، جوامع و ملل گوناگون و گروه‌های انسانی مختلفی را بر آن داشته است تا فراتر از عصر و دنیای خود بیندیشند.

- بسیاری از مذاهب و مکاتب در طول تاریخ، نه تنها اندیشه حکومت جهانی واحد را تئوریزه کرده‌اند، بلکه به ظهور کسی اندیشیده‌اند که به گمان آنها، کامل‌ترین انسان با برترین کمالات است و کسی هم‌آورد و نظیر او یافت نمی‌شود.^۸

- انسان‌ها از جنبه گرایشی نیز عشق و علاقه ذاتی و فطری به برترین‌ها، از جمله به تحقق عدالت جهانی دارند.

- سرنوشت جامعه بشری باید به نقطه انسجام، یکپارچگی و تشکیل امت و حکومت جهانی واحد ختم گردد. در غیر این صورت، انسانیت زیان خواهد دید و به نابودی خواهد گرایید.^۹

- به موازات رشد شعور و آگاهی بشر، انتظار تأسیس حکومت جهانی واحد موجه‌تر، پسندیده‌تر و کارآمدتر جلوه می‌کند.

- انسان‌ها روز به روز با توجه به ضرورت انسجام جهانی، به برپایی حکومت جهانی واحد احساس نیاز بیشتری می‌کنند. از این رو، باید در صدد توجیه، تبیین و تعیین مصداق روشن این نوع حاکمیت برآمد.

- باید به مقایسه میان دیدگاه‌های گوناگون پرداخت تا دیدگاه برتر، هرچه بیشتر و بهتر شناسایی شود.

- فطرت انسانی در جهت تحقق حکومت جهانی، همواره به فرجامی نیکو می‌اندیشد.

- فلاسفه و حکمای مسلمانی چون فارابی، در به تصویر کشاندن زندگی در آرمان‌شهر و یا مدینه فاضله، اغلب از تعالیم انبیا و دغدغه‌های جدی مصلحان الهی، هم‌چنین از آمال و آرزوهای فطری خویش الهام گرفته‌اند.

حکومت جهانی واحد از نگاه غرب

علاوه بر جهت‌گیری‌های خاصی که درباره مفهوم‌شناسی حکومت جهانی واحد ارائه گردید، به مطالعه این موضوع از دیگر جهات می‌توان پرداخت. بررسی‌های اخیر، بیش از همه، از ترفند غرب در مصادره این مقوله حکایت دارد. نکات ذیل تا حدودی بیان‌گر این ماجراست:

- اردوگاه غرب بر اساس فرصت‌سازی به نفع خود و تهدید علیه دیگران، از هر فرصتی در جهت تأمین منافع خود و تضییع منافع دیگران بهره‌برداری می‌کند. هر فرصتی که در جهت اندیشه آخرالزمان برای غرب دست دهد، ممکن است یک تهدید علیه جهان تشیع به شمار رود. تدارک فرصت‌ها، در رویارویی با جهان اسلام، به منظور تحمیل دکترین غربی و جلوگیری از ترویج اندیشه اسلام ناب صورت می‌پذیرد. این جریان به اندک بهانه و با زمینه‌سازی قبلی، هدایت اندیشه‌های غربی را به سمت و سوی ویژه و از قبل تعریف شده بر عهده می‌گیرد. تجمیع اندیشه‌ها و وحدت‌بخشی به آنها، در قالب جهانی‌سازی به منظور تحقق خواسته‌ها و آمال غرب، از مهم‌ترین مسئولیت‌های جریان مزبور به شمار می‌آید.

- حتی آرمان‌شهر افلاطون، به منزله یکی از تاریخی‌ترین اندیشه‌های حکومتی در غرب، نتوانسته است زمینه مساعدی را برای نظریه‌پردازی و راه‌اندازی و تشکیل حکومت جهانی برتر فراهم سازد.^{۱۰}

- انسان غربی در زمینه آینده‌نگری بشری، در خلأ فکری و آرمانی به سر می‌برد، بنابراین جا دارد که جداً نگران آینده تیره و تار خود باشد. هرگز نمی‌توان و نباید این نگرانی را ساده پنداشت.

- در اندیشه‌های فرجام‌شناسانه گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی و غیرمذهبی غربی، دغدغه‌هایی درباره آینده‌نگری جوامع بشری به چشم می‌خورد. اما از آن‌جا که این اندیشه‌ها، با تعالیم ناب انبیای الهی تناسبی نمی‌یابد، آینده انسان و جهان از این قبیل دل‌مشغولی‌های فراگیر طرفی نمی‌بندد.

- در طول تاریخ، چنان‌چه اردوگاه سیاسی غرب گاهی به ترسیم آینده جهان و انسان پرداخته، همانند بسیاری از امپراتوران و حکمرانان سیاسی، منظوری جز گسترش قلمرو نفوذ و سیاست خود نداشته است.

- بی‌شک میان آرمان‌خواهی و آینده‌نگری فاصله وجود دارد. غرب از تعیین و تبیین چنین فاصله‌ای عاجز است؛ زیرا در تنظیم مصالح عمومی بشر، بیش از هر عامل انسانی و مکانیستی و طبیعی، نیازمند تدبیر ربوبی هستیم که متأسفانه اردوگاه سیاست‌پردازی غرب به آن اعتقادی ندارد.

- این اشتباه بزرگی است که تئوری مربوط به فرآیند جهانی سازی و نظم نوین جهانی سیاست‌بازان غربی را در جهت تحقق آرمان‌های انبیا و مصلحان الهی، برای ایجاد و برپایی حکومت جهانی توحیدی و از سنخ آن بدانیم؛ زیرا غرب به چیزی جز استثمار و استعمار ملت‌ها و خرده‌حکومت‌های جهان نمی‌اندیشد.

- هرگز نباید و نمی‌توان سلطهٔ سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب بر بخش عظیمی از جهان معاصر را نشان و نمادی از قابلیت جهانی غرب در جهت برپایی حکومت جهانی برشمرد.

- جهانی‌سازی معاصر، روی دیگری از سکهٔ غربی‌سازی و یا امریکایی‌سازی جهان است.

- خوش‌بینی غرب در سلطه بر جهان، رؤیایی و خیال‌پردازانه است، نه واقع‌گرایانه و آینده‌نگرانه. امروزه بیداری ملت‌ها، رؤیای جهانی غرب را نقش برآب کرده است.

- غرب بخشی از تلاش خود را به کار بسته تا به مفهوم‌سازی و اصطلاح‌آفرینی و مصادرهٔ مفاهیم و ارزش‌های غیرغربی، به ویژه ارزش‌های برگرفته از دکتترین انتظار، در جهت حفظ و استمرار سلطهٔ خود بر جهان بپردازد. برای نمونه جان رالز، تلاش کرده تا اندیشهٔ عدالت و عدالت‌گستری جهانی را به نفع اردوگاه سیاسی غرب مصادره کند. او در کتاب *A Theory of Justice* و *Political Liberalism*، در صدد برآمده تا نظام لیبرالیستی را متصدی شایستهٔ عدالت و عدل‌گستری در سطح جهان معرفی کند.^{۱۱}

- جز این نیست که غرب در نظر دارد تا ادبیات جهانی را در مسیر تحقق آرمان‌های ماتریالیستی و برداشتن هر گونه مانع از سر راه سلطهٔ جهانی خویش، بازآفرینی و بازسازی کند تا فرصتی برای خود و تهدیدی برای دیگران فراهم سازد. - جز این نیست که زبان مفاهمه و به تعبیری ابزار و کلید تفکر، چنان‌چه در تصرف غرب باشد، می‌تواند به تدریج کانون تفکر جوامع بشری را به سمت و سوی غرب و به نفع سلطهٔ غرب منعطف گرداند.

- صرف نظر از تصرف در قلمرو ادبیات، غرب در عرصهٔ اندیشه‌سازی نیز می‌کوشد اندیشهٔ ادعایی خود را جانشین اندیشهٔ مهدویت کند.

- غرب اصرار دارد، اندیشه سلطه لیبرال - دموکراسی خویش را جانشین اندیشه مهدویت سازد. این تلاش غرب برای جوامع بشری هرگز راه‌گشا نخواهد بود.

- لیبرال - دموکراسی، این روح مشترک و حاکم بر اندیشه‌های غربی مربوط به حکومت جهانی، تاکنون پی‌آمدهایی جز شبیخون و تجاوزگری علیه ارزش‌ها و منافع ملت‌ها و جوامع انسانی در بر نداشته است. تهاجم آشکار و وحشیانه غرب به سرکردگی امریکا علیه مسلمانان، به ویژه به مردم عراق و افغانستان، آن هم به نام لیبرال - دموکراسی و به بهانه ترویج دموکراسی، دلیل بارزی بر این مدعاست.

غرب و حکومت جهانی به چهار روایت

غرب با شعار نظم نوین جهانی، کوشیده تا الفبای حکومت جهانی واحد را تنظیم و تدوین کند. در این زمینه، چهار نظریه‌پرداز سیاسی، بیش از همه فضای بحث را معطوف اندیشه‌های خود ساخته‌اند. در دهه‌های اخیر در امریکا، میشل فوکویاما^{۱۳} با دیدگاه «آخرالزمان»، مارشال مک لوهان^{۱۳} با نظریه «دهکده جهانی»، آلوین تافلر^{۱۴} با تئوری «برترین‌ها» و ساموئل هانتینگتون با طرح «اندیشه برخورد تمدن‌ها»، بیشترین سر و صدا را برای حکومت جهانی از نوع غربی - امریکایی برپا ساخته‌اند.

الف) فوکویاما و نظریه آخرالزمان

بر اساس این دیدگاه، کمال مادی و معنوی تاریخ، در گرو حرکت تاریخ و از جریان بازایستادن تاریخ است. هنگامی که تاریخ پایان پذیرد و زمان از حرکت بازایستد، آخرالزمان می‌شود. این امر به صورت جبری، بر تاریخ تحمیل می‌گردد و در نتیجه تاریخ به کمال می‌رسد. کمال مادی تاریخ با ظهور اندیشه ماتریالیستی - دیالکتیکی هگل به وقوع پیوست، در صورتی که کمال معنوی تاریخ به دنبال کمال مادی در آخرالزمان تحقق می‌یابد. در این هنگام، زمینه برای حکومت جهانی واحد فراهم می‌آید. حکومت جهانی بر این اساس، یکی از ضروریات آخرالزمان است.^{۱۵} فوکویاما دو اشتباه بزرگ مرتکب شد: اولاً، تحت تأثیر اندیشه هگل و مارکسیسم - لنینیسم، تئوری پایان یا نفی تاریخ را پذیرفت. ثانیاً، تحت

تأثیر اندیشه نارسای سیاسی خود، امریکا و حاکمیت لیبرال - دموکراسی آن را کمال و پایان بخش تاریخ دانست و تصمیم سازی نهایی و جدی و کارآمد در پایان تاریخ را به آن نظام سپرد.^{۱۶}

ب) مک لوهان و دیدگاه دهکده جهانی

پدیده انقلاب و انفجار اطلاعات، پایه اساسی این دیدگاه به شمار می رود. در نگاه مک لوهان، جهان به سوی یکسانی و یکنواختی فرهنگی پیش می رود و فرهنگ ها به تدریج، ساختار و محتوای واحدی می یابند. آن چنان ارتباطات گسترش می یابد که گویی جهان به این پهناوری، حکم یک دهکده را دارد. بی شک در چنین وضعیتی، وجود یک حاکمیت مقتدر برای جهان کافی است. غرب دیدگاه دهکده جهانی^{۱۷} مک لوهان را دست آویز خویش قرار داده و برای گسترش دامنه قدرت و حاکمیت خود، از آن بهره برداری کرده است. اولین اشتباه بزرگ غرب این است که انقلاب و انفجار اطلاعات و دسترسی افراد و جوامع به یکدیگر را تنها عامل اساسی شکل پذیری سامان جدید اجتماعی و تحقق حکومت جهانی می داند و در نتیجه از دیگر عوامل مهم فرهنگی و اجتماعی غافل می ماند. دومین اشتباه غرب این است که غلبه و پیروزی نهایی را در عصر ارتباطات و اطلاعات، از آن غرب و فرهنگ لیبرال - دموکراسی آن برشمرده و از عناصر قدرت مند آشکار و نهان دیگر فرهنگ ها، غفلت ورزیده است.^{۱۸}

ج) تافلر و تنوری برترین ها

به عقیده تافلر، بر خورداری از بالاترین سطح قدرت در مقیاس جهانی، معیار اساسی حق حاکمیت بر جهان را تضمین می کند. قدرت علمی را باید سرچشمه قدرت در عصر حاضر دانست که عصر ارتباطات و اطلاعات است. معیار قدرت در قرن نوزده و بیست، نخست بر محورهای نظامی و سیاسی و سپس اقتصادی و پس از آن بر هر سه محور استوار بوده است. امروزه قدرت علمی، اطلاعاتی و اطلاع رسانی بیش از همه، قدرت برتر به شمار می آید و حرف نخست را در عالم می زند. تافلر، صاحب این برترین قدرت را شایسته سروری و سرآمدی در جهان می شناسد و بر این نکته تأکید می ورزد که غرب به ویژه امریکا در سده اخیر، از

این برترین قدرت برخوردار بوده و طبعاً حق غرب خواهد بود که مقام حاکمیت جهانی را تصاحب کند.^{۱۹} نظر به این که در حال حاضر الگوی حکومتی غرب، لیبرال - دموکراسی است، تافلر چنین فرهنگ و سیاستی را بهترین راه و رسم زندگی سیاسی - اجتماعی در چارچوب حکومت جهانی واحد برمی شمرد. به نظر می‌رسد تافلر، متأثر از اندیشهٔ افرادی چون ماکیاولی و نیچه که قدرت و قدرت‌مداری را معیار اصلی حقیقت و ارزش‌ها می‌دانند، بدون رایهٔ برهانی روشن و تنها با ذکر مثال و نمونه‌های موردی، نظریهٔ فوق را به تصویر کشیده است. اظهارات تافلر به یک خطابهٔ سیاسی بیشتر می‌ماند نه یک تئوری علمی، محققانه و کاربردی.^{۲۰}

د) ساموئل هانتینگتون و نظریهٔ برخورد تمدن‌ها

به نظر هانتینگتون، در برتری بر جهان، فرهنگ‌ها و جوامع، هیچ عاملی به اندازهٔ فرهنگ و تمدن، کارآمد و تعیین‌کننده نیست. از آن‌جا که در اندیشهٔ وی، فرهنگ غربی از نوع لیبرال - دموکراسی، در مقایسه با دیگر فرهنگ‌ها، در اوج قدرت و تعالی خود قرار گرفته است (!)، ارزش‌های برگرفته از این فرهنگ باید به منزله ارزش‌های سرآمد و فراتر، به کل جهان سرایت یابد تا نظام غربی، برتری خود را در رویارویی با دیگر نظام‌ها، حفظ و تثبیت کند.^{۲۱} در این میان، تمام تلاش هانتینگتون بر آن است که اسلام و فرهنگ اسلامی را تهدیدی جدی در برابر قدرت جهانی غرب معرفی کند و در نتیجه، غرب را برای حفظ و ثبات حیثیتش، به رویارویی با جهان اسلام فراخواند. وی به غلط می‌پندارد که عامل تنش موجود میان اسلام و غرب، به فرهنگ و دیانت و تمدن اسلامی برمی‌گردد، در حالی که چنین تنش‌هایی را باید در درون اردوگاه غرب و سیاست‌گذاری‌های غلط و ظالمانهٔ دولت آمریکا و دیگر دولت‌های غربی هم‌سو با آمریکا جست‌وجو کرد.^{۲۲}

جمع‌بندی دیدگاه‌های چهارگانه

نقاط مشترکی که چهار نظریهٔ مربوط به اردوگاه غرب، یعنی نظریه‌های «پایان جبری تاریخ»، «دهکدهٔ جهانی»، «برترین‌ها» و «برخورد تمدن‌ها» را با وجود همهٔ وجوه متمایزی که دارند، به یک‌دیگر ربط می‌دهد، به قرار ذیل است:

۱. هر چهار نظریه به نام آزادی بشر و به بهانه ایجاد برابری و رفع هرگونه تمایز، حتی تمایزات جنسیتی، در اندیشه تبیین و توجیه نفوذ و سیطره لیبرال - دموکراسی در جهان است.

۲. صاحب نظران همه این نظریه‌ها به نوعی حرکت غرب، به ویژه امریکا را به منظور زمینه‌سازی برای سلطه لیبرالیسم جهانی می‌ستایند و امریکا را شایسته منزلت حاکمیت جهانی می‌شناسند.

۳. هر چهار دیدگاه، نارسایی‌های حاکمیت لیبرال - دموکراسی در غرب و تجربه‌های تلخ و ناکارآمد ناشی از لیبرالیسم و دموکراسی را نادیده می‌انگارند.

۴. این نظریه‌ها، سرنوشت جهان را به سرنوشت غرب به فرماندهی امریکا، به عنوان ژاندارم جهانی، متصل می‌کنند.

۵. هر چهار نظریه، رهبری جهان را از آن غرب می‌دانند و ملاک این رهبری را نیز شایستگی و توانایی امریکا در ترویج دموکراسی و لیبرالیسم می‌شناسند.

۶. هر چهار نظریه، می‌کوشند تا با مصادره ایده منجی جهانی، آن را تحت الشعاع اندیشه‌های خود قرار دهند و خود را نجات‌بخش بشر در آخرالزمان بنمایانند.

۷. هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها، یادآور قدرت و تأثیر شگرف دین و آموزه‌های دینی و معنوی در آخرالزمان نیستند؛ بر عکس، به نوعی به تخریب ذهنیت و تفکر نجات بشر با محوریت دین می‌پردازند.

۸. همه این دیدگاه‌ها، تصاحب و تملک آینده جهان و تاریخ را از آن امریکا می‌دانند و با ظرافت روان‌شناسانه، سعی دارند به جهان بقبولانند که هر جامعه یا کشوری که همراه امریکا نباشد، متضرر خواهد شد.

علاوه بر جمع‌بندی این دیدگاه‌ها باید بررسی شود که غرب، چه عوامل و عناصری را در مسیر سلطه بر جهان دست‌آویز خود قرار می‌دهد. هم‌چنین لازم است بدانیم غرب در این جهت، با چه بیم و امیدهایی روبه‌رو می‌گردد.

عوامل دست‌آویز غرب در سلطه بر جهان

عوامل و عناصر ذیل، از جمله دست‌آویزهای غرب سلطه‌جو برای حفظ و ثبات سلطه بر جهان به شمار می‌روند:

۱. انقیاد و سلطه‌پذیری دولت‌ها و حکومت‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تر؛
 ۲. غفلت و بی‌خبری جوامع بشری؛
 ۳. بازبودن فضای سلطه به دنبال فروپاشی شوروی سابق؛
 ۴. حضور فعال مهره‌ها و ستون پنجم در جوامع دیگر؛
 ۵. سرسپردگی بسیاری از سران کشورها در برابر غرب؛
 ۶. برخورداری غرب از قدرت و سلطه‌ظاهری؛
 ۷. بهره‌مندی غرب از وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی به ظاهر قوی‌تر.
- غرب سلطه‌گر در جهت اندیشه سلطه بر جهان، با امیدها و بیم‌های ذیل مواجه است:

نخست، تئوری نظم نوین جهانی؛ خوابی خوش با تعبیر وارونه دوم، چهار نظریه مورد توجه اردوگاه غرب در زمینه حکومت جهانی واحد: - نرم‌افزارها و تدارکات آفت‌زده؛ - هنر هفتم در خدمت نظم نوین جهانی برای مصادره‌واژگان دینی و فرهنگ مهدویت؛ تلاش بی‌حاصل؛ - امریکا قبله آمال بشر؛ خوشی و سرمستی ناپایدار؛ - لیبرال - دموکراسی؛ آزادی‌های دموکراتیزه و تکرهای لیبرالیزه: پراکندگی و از هم بریدگی.

سوم، بیداری جهانی؛ پادزهر القائنات غرب: انسجام بهتر از پراکندگی، توحید بهتر از چندگرایی:

- سقوط لیبرالیسم؛ برافتادن تشت اوهام اردوگاه الحاد از شیب تند بیداری جهانی؛

- آشفتنگی غرب؛ نتیجه اصرار بر نظم نوین جهانی و احساس برتری جویی؛ - شکست اردوگاه سیاسی - فرهنگی غرب؛ بی‌اعتباری جهانی غرب؛ - فرجام نیکوی جوامع غربی در گرو ایمان به خداوند و پذیرش ولایت الهی.

با اشاره به عوامل دست‌آویز غرب برای سلطه بر جهان و چالش‌های پیش روی اغراض جهانی غرب، نوبت به بیان نارسایی‌ها و کمبودهایی می‌رسد که ممکن است مسلمانان را در مواجهه با نگرش غرب به آخرالزمان و اندیشه نجات

انسان، به انفعال بکشاند. بدیهی است ما مسلمانان، تا این نارسایی‌ها و کمبودها را مرتفع نسازیم، نخواهیم توانست در برابر اردوگاه غرب صف‌آرایی کنیم و به تبیین و ترویج اندیشه‌های ناب مهدویت پردازیم. از این رو، لازم است کمبودها و نارسایی‌های خود را در رویارویی با نسخه غربی آخرالزمان یعنی لیبرال - دموکراسی، بازشناسی و بازیابی کنیم و برای رفع و جبران این کمبودها، تلاش‌های کافی و لازم را به عمل آوریم.

کمبودهای ما در رویارویی با روایت‌های غربی از آخرالزمان و نظریه نجات انسان

۱. مجهز نبودن به زبان مفاهمه جهانی

به رغم کلیه مطالعات و پژوهش‌هایی که در جهت تبیین و احیاناً ترویج نگرش مهدویت در جهان اسلام به ویژه در نزد ما شیعیان صورت پذیرفته است، هنوز نتوانسته‌ایم با این همه طول و تفصیل، زبان مفاهمه جهانی را در تصاحب و اقتدار خویش و در خدمت ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب مهدویت به کار گیریم.

به رغم ناداری غرب و برخورداری ما، غرب بهتر از ما توانسته است حروف، علائم، واژگان و جملات را در جهت ترویج و تزریق اندیشه‌های انحرافی خود به کار گیرد. ما با این همه میراث گران‌بها، کی و کجا نتوانسته‌ایم به قالب مناسبی برای مفاهمه جهانی دست یابیم تا در آن قالب ویژه، ذهنیت جهانی را متوجه دارایی‌های گران‌بهای الهی دین اسلام از جمله مهدویت گردانیم؟

تعالی و پیش‌رفتی که تاکنون نصیب اسلام و تشیع گردیده، از صفا و پاکی خود اسلام ناب سرچشمه می‌گیرد، وگرنه تلاش‌های ما به حدی نبوده که تکاپوی نیاز جوامع به آگاهی یافتن از اسلام ناب را در مقیاس جهانی بنماید.

اساس و خمیرمایه ارتباطات انسانی، برخورداری از زبان مشترک قابل فهم همگانی است. این زبان قطعاً فراتر از زبان گویش و گفتار است. این زبان ابزاری از سنخ هم‌گرایی و هم‌اندیشی به شمار می‌آید؛ زبان دل، گرایش و اندیشه است. هر گروه و سازمان و نظامی که این زبان را تصاحب کند، به اندازه وسعت قلمرو خود، بر جوامع انسانی اشراف و نظارت خواهد داشت.

مگر نفرموده‌اند هر پیامبری را به زبان قومش فرستاده‌ایم؟ پیامبر اسلام که تعلق خاطری به قوم و ملیت خاصی نداشتند، بلکه جهانی بوده‌اند. پس لابد به زبان قابل فهم و درک جهانی مبعوث گردیده‌اند. ما پیروان آن مقام عظیم‌الشان، تا چه اندازه در ابلاغ آیین آن حضرت و هدایت انسان‌ها از طریق به‌کارگیری زبان مزبور موفق بوده‌ایم؟ باید در رجعت خود به ساحت مقدس آن جناب، بیشتر بکوشیم و زمینه هدایت انسان‌ها به سوی آن رحمت و اسعۀ الهی را بیشتر فراهم سازیم و ابزار لازم را برای تحقق این مهم بیشتر به دست آوریم.

۲. غلبه عواطف پاک مذهبی بر وظیفه‌شناسی واقع‌نگر

گروهی از نویسندگان حوزه مهدویت، در ترسیم و به تصویر کشاندن اندیشه مهدویت، بیشتر تحت تأثیر انگیزش‌های پاک مذهبی و اعتقادی، به نگارش درباره مهدویت پرداخته‌اند. از طرفی، بسیاری از مراکز و مؤسسات دینی در عرض یک‌دیگر، به پشتوانه منابع مالی برجسته‌ای چون سهم امام و موقوفات و صدقات جاریه، برپا می‌گردند که در نوع خود مهم و حیاتی است، اما هدایت‌های روشن‌گرانه درباره حقیقت و فلسفه مهدویت به ندرت صورت می‌پذیرد.

در ایام ویژه، بسیاری از مجالس ذکر و دعا و مدح و توسل، می‌توانند از هم‌سوئی و هم‌گرایی ویژه‌ای برخوردار باشند تا بتوان با توجه به این هم‌سوئی و هم‌گرایی، زمینه هم‌اندیشی افراد و گروه‌های ویژه را فراهم ساخت و برای بهره‌برداری بیشتر و کامل‌تر از این مجالس، تدابیر لازم را به عمل آورد.

در تهیه و نشر کتاب‌نامه و آثار مربوط به اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز همین روش حاکم است. در نگارش مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام نیز علی‌رغم وجود عناصر و زمینه‌های کافی برای هم‌گرایی‌های لازم، دیده می‌شود که نگارندگان، هم‌سو و هم‌آهنگ با یک‌دیگر نمی‌نگارند. به نظر می‌رسد، ارادت عاطفی و پاک و خالصانه را باید پشتوانه روحیه وظیفه‌گرایی هوش‌مندانه ساخت و به نگارش، ترسیم و تحلیل حقیقتی پرداخت که گم‌شده جامعه جهانی در همه اعصار، به ویژه در عصر جدید است.

۳. تأکید بر روی‌کرد گزارش و توصیف

به جز روی‌کردی که در سال‌های گذشته به صورت موردی از جانب برخی مؤسسات مهدی و مهدویت‌شناسی اتخاذ گردیده، گام‌های مؤثر دیگری در این زمینه برداشته نشده است. روی‌کرد گزارش و توصیف، بیشتر برای باورمندان، مهم و مفید است، اما برای کسانی که ایمان و اعتقادی به مهدویت ندارند، نمی‌تواند موجب بینش‌افزایی باشد.

به رغم گوناگونی شیوه‌ها و فنون ترسیم اندیشه مهدویت و دخالت دادن ابزار گوناگون نوشتاری، دیداری، شنیداری و ترسیمی در این زمینه، هنوز نمی‌توان به بهره‌برداری کامل و کافی از این شیوه‌ها و فنون اطمینان یافت.

متأسفانه دیگر اندیشه‌های ناب شیعی نیز دست‌خوش نارسایی روی‌کرد و روش هستند. اندیشه‌هایی چون ولایت فقیه و حکومت دینی، از این جریان مستثنا نیست. چرا تاکنون مباحث فراوان ارائه شده در مورد نظریه ناب ولایت فقیه، نتوانسته است هم‌چون نظریه‌های مربوط به دموکراسی و لیبرالیسم در میان مباحث و تئوری‌های سیاسی مطرح در آکادمی‌ها و دانشکده‌های علوم سیاسی، جای‌گاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؟ این همه که حتی در دانشگاه‌های اسلامی و در میان مسلمانان از دموکراسی و لیبرالیسم به منزله مؤلفه‌های نظام‌های سیاسی غرب و وابستگان به اردوگاه الحادی آن سخن گفته می‌شود، از نظام مبتنی بر ولایت فقیه کمتر سخن به میان می‌آید. بسیاری به اشتباه، نظام ولایت فقیه را فقط در حاکمیت روحانیت بر مصالح سیاسی و اجتماعی و مدنی ترسیم می‌کنند و از ویژگی‌های آن اطلاع چندانی ندارند، تا چه رسد به این‌که بخواهند امتیاز این نظام را بر دیگر نظام‌های سیاسی به اثبات برسانند. در مورد مهدویت، وضعیت از این هم رقت‌بارتر است.

تکرار کلیشه‌هایی خاص از مباحث دینی و اعتقادی در سطوح مختلف تحصیلی، از دبستان تا دانشگاه و آرایه این مباحث به زبان‌ها و شیوه‌های گوناگون، برای تثویز کردن اندیشه مهدویت و فرهنگ‌سازی آن کافی نیست؛ در حالی که اگر غرب بر اندیشه لیبرال - دموکراسی تأکید می‌ورزد، از همان ابتدا کوشیده تا لیبرالیسم و دموکراسی را در مقیاس جهانی، از هرسویی و در هر زمینه‌ای

جای‌سازی کند و به نوعی به جهان بقبولاند و بر جوامع گوناگون بشری
تحمیل کند.

۴. فقر تحلیل و فراتحلیل اندیشه ظهور منجی

منطق تحلیل و فراتحلیل (meta - analysis)، (تحلیل تحلیل‌ها)، در کنار نقل و
توصیف پدیده‌ها، تأثیر شگرفی در ذهنیت و شناخت مخاطب بر جای می‌گذارد
که به این سادگی‌ها زایل‌شدنی یا تغییر‌یافتنی نیست.

مهدویت‌نگاران شیعه، در نقل و توصیف روی‌دادهای جهان تشیع، کمتر دچار
فقر ادبیات نقل و توصیف هستند. چنان‌چه کسانی بخواهند نکته‌ای در مورد
روی‌دادهای مزبور بدانند و برای دیگران نقل و بیان کنند، این امر به سادگی و با
مراجعه به متون سرشار از فرهنگ و آموزه‌های دینی و مذهبی و مملو از شعائر
شیعی - مهدوی میسر است. با این حال، متأسفانه در تدارک عرصه جهانی، برای
تبیین و ترویج مهدویت هنوز گام‌های جدی و اساسی برنداشته‌ایم. در بسیاری از
موارد، تاریخ مکرر در مکرر بیان می‌شود و ارادت‌مندان به ساحت مقدس پیامبر
اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به اظهار ارادت دیرینه می‌پردازند و هر سال مراتب
ارادت و اخلاص خود را بهتر از سال‌های قبل ابراز می‌دارند. اما حتی اگر از
قشرهای تحصیل کرده و فرهیخته شیعه، خواهان تحلیلی گویا و رسا از وقایع
تاریخی جهان تشیع باشند، به کمتر تحلیلی برمی‌خوریم که بتوان بر اساس آن، به
بازنگری و بازسازی پدیده‌های تاریخی پرداخت و عرصه را برای بهره‌برداری
بهتر از روی‌دادها و عبرت‌آموزی بیشتر از آنها فراهم ساخت. با رجوع به
کتاب‌هایی که مدعی ارائه مطالعات تحلیل‌گرایانه سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
هستند، صدق این اظهارات روشن می‌گردد.

۵. معیارهای ناهم‌آهنگ

تعیین معیار یگانه و یا معیارهای هم‌سو و هم‌گرا، از مهم‌ترین رموز راه‌بردی در
موفقیت طرح هر اندیشه ناب به شمار می‌آید.

به رغم جهت یگانه‌ای که معارف قرآنی و تعالیم الهی معصومان علیهم السلام در نظر
گرفته‌اند، برخی از باورمندان در مقام فکر و عمل، بر پایه معیارهای چندگانه و

ناهم‌آهنگ و ناهم‌گرا می‌اندیشند و رفتار می‌کنند. ذکر یک نمونه از این ناهم‌گونی و ناهم‌گرایی، می‌تواند در تبیین مطالب راه‌گشا باشد. به جوان مسلمانی بنگرید که به نماز و احکام دین پای‌بند است، در عین حال در جاهایی چون مجالس عقد و عروسی، بساط آواز و رقص و غیره راه می‌اندازد. به جلسه عقدی دعوت شدم؛ تا نشستم، برنامه ترانه و رقص و آواز با پخش بلند آغاز شد. از روی اعتراض، جلسه را هم‌راه تعدادی از دوستان ترک کردیم. بعداً با ما برخورد شد که اگر آواز و ترانه‌خوانی و رقص فلانی را دیدید، می‌خواستید بمانید و وضو و نماز اول وقت او را هم ببینید!؟

دوگانگی و یا چندگانگی معیارهای اندیشه و رفتار، افراد به ویژه جوانان را به جانب تزلزل فکری و تذبذب رفتاری سوق می‌دهد، به گونه‌ای که احیاناً مرتکب رفتارهایی می‌شوند که کمترین تناسب و سنخیتی با اندیشه‌های ایمانی آنان ندارد؛ در حالی که برای چنین رفتارهای ناهم‌سو، ارزش و اهمیت قایلند و انجام دادن آن را لازم می‌شمارند. در سطوح دیگر، معیارهای ناهم‌گون و ناهم‌آهنگ، موجب می‌شود تا بعضاً به ترویج و تبیین اندیشه‌هایی پردازند که خود هیچ بهره‌ای از آن نبرده‌اند.

مسئولان بعضاً در خطبه‌ها، سخن‌رانی‌ها و نوشته‌های خود، به ترویج و تبیین عدالت اجتماعی می‌پردازند، اما خود هیچ‌بو و بهره‌ای از عدالت نبرده‌اند! ما خود از امام زمان علیه السلام دم می‌زنیم و برای تعجیل در ظهور ایشان دعا می‌کنیم، اما... !!! بی‌شک اسلام نقص و کمبودی ندارد. هر چه هست، در اثر حاکمیت معیارهای چندگانه ناهم‌گرا بر ساحت اندیشه و عمل ما مسلمانان است. بعضاً اسلامی می‌خواهیم که از در مدهانه و تسامح با ما درآید و کاری به کار ما نداشته باشد تا کاری به کار او نداشته باشیم. این آفت چندگانگی و چندگونگی معیارها، مانع از تثبیت اندیشه‌های ناب و سرایت آن به جوامع دیگر می‌گردد؛ چون اگر هرکس در ترسیم پدیده ظهور امام زمان علیه السلام بخواهد معیارهای دل‌بخواه و احیاناً نفسانی خود را دخالت دهد، حق و باطل با یک‌دیگر هم‌پوشی خواهند یافت و آشفتگی خاطر پدید خواهد آمد. در این صورت، به جای پیش‌رفت حاصل از هم‌اندیشی و هم‌گرایی، باید کندی و ایستایی ناشی از پراکندگی را شاهد بود.

۶. افراط در آینده‌نگری

احاله به آینده‌ای نامعلوم، به جای زمینه‌سازی برای آینده‌ای روشن، مشکل جدی بسیاری از نوشته‌هاست. اکثر قریب به اتفاق نوشته‌ها و سخنان، با تمرکز بر آینده به عنوان قبلهٔ آمال و آرزوهای بشری، ذهنیت انسان را متوجه آینده‌ای سرشار از برکات، آسایش و عدالت‌ورزی‌ها می‌سازند که در عین حال، نامشخص و نامعلوم است و به گذشته و حال، چندان ارتباطی نمی‌یابد، جز به همین اندازه که باید در انتظار زمانی به سر برد که وضعیت جوامع بشری، درست نقطه مقابل چیزی باشد که اکنون مشاهده می‌شود.

درست است که آینده، ظرف تحقق آمال مهدویت است، اما چنانچه این آینده‌نگری از گذشته و حال پشتوانه‌ای برنگیرد، انسان‌ها فقط می‌باید به امید زنده باشند و بس؛ امید به آینده‌ای روشن و بهتر از امروز و دیروز؛ آینده‌ای که نشانی از آن در زمان حال و گذشته مشهود نیست.

آینده‌نگری محض، ذهن انسان را تا حدودی از واقعیات جدا می‌سازد و اسیر آرزوهای احياناً طولانی و دراز می‌گرداند، بدون این‌که تحولی در ذهن و رفتار انسان پدید آورد. آینده‌نگری محض در نوع مثبت خود، حتی ممکن است ناخوش‌آیندی افراط‌گونهٔ انسان را نسبت به گذشته و حال خود به دنبال داشته باشد. وقتی شخص از زندگانی حال و گذشته‌اش اظهار نارضایتی کند، به سختی می‌تواند به آنچه هنوز نیامده است، دل ببندد... پس چه باید کرد؟

راه‌بردها و راه‌کارها

دربارهٔ تحقق نظام جهانی به یکی از این سه فرضیه می‌توان اشاره کرد:

(الف) حاکمیت جهانی با تصاحب قدرت و زورگویی و زورمداری ابرقدرت حاکم؛

(ب) حاکمیت جهانی پیرو میل و ارادهٔ طبیعی افراد و بر اساس خواست و علاقه و استعداد انسانی آنان؛

(ج) حاکمیت جهانی بر اساس بینش توحیدی اسلام، متکی بر اراده و منویات الهی و مبتنی بر امیال و آرزوهای فطری و طبیعی انسان‌ها.

مدل غربی از حکومت جهانی و چالش‌های پیش‌رو

غرب از میان این فرضیه‌ها، فرضیه نخست را در میدان عمل و سیاست آزمایش کرده است. اردوگاه غربی از دیرباز در نقطه رویارویی با اسلام و مسلمانان، همواره در صدد حفظ و ثبات سلطه خود بر جهان بوده است. فتنه‌گران غربی همیشه کوشیده‌اند جوامع اسلامی را به بهانه‌های واهی و بی‌اساس، درگیر یک‌دیگر کنند تا بتوانند مرزهای جهان و جوامع اسلامی را خونین معرفی نمایند. چنان‌چه غرب احیاناً در طول سده‌های اخیر بر مسلمانان سلطه یافته، این سلطه از راه اعمال فشار و زور و تهدید بوده است، و گرنه مسلمانان هرگز به دل‌خواه، تسلیم خواسته‌های زیاده‌طلبانه غرب نشده‌اند. اساساً روح اسلام، تنها تسلیم در برابر فرمان و خواست خداوند است و قویاً با پذیرش سلطه بیگانگان مغایرت دارد. با وجود این، هرچه باشد غرب در رویارویی با دیگران و در جهت حاکمیت بر انسان و جهان، تاکنون زبان زور، تهاجم، شیخون و لشکرکشی داشته است. این تهاجم در موارد فراوان، به صورت نظامی و در مواردی به شکل تهاجم، شیخون و یا به اصطلاح ناتوی فرهنگی بوده است. تهاجم از نوع اخیر، به تسخیر فراگیر سنگرها و عرصه‌های فرهنگی جهان توسط اردوگاه فرهنگی غرب انجامیده و آثار ناگواری را برای جوامع بشری به ویژه جوامع اسلامی در پی داشته است. نتیجه همه این تهاجم‌ها را باید تثبیت و حفظ سلطه غرب بر جهان دانست.

آیا می‌توان حضور همه‌جانبه فرهنگی، صنعتی و احیاناً نظامی - سیاسی غرب در جهان را زمینه‌ساز تشکیل حکومت جهانی واحد توسط غرب دانست؟ آیا اردوگاه غرب، در مسیر ایجاد و استقرار حاکمیت سیاسی و تحقق آرزوها و آرمان‌های جهانی خود، می‌تواند به موج هم‌گرایی فرهنگی خوش‌بین و امیدوار باشد که بخش عظیمی از جهان با غرب پیدا کرده است؟ غرب در خیال واهی خود، چنین می‌اندیشد و تلاش دارد جهان را متقاعد سازد که سلطه اقتصادی و صنعتی غرب، سرانجام به سلطه فرهنگی و سپس، به سلطه سیاسی غرب می‌انجامد. تلاش‌هایی از این دست را باید زمینه‌سازی غرب برای سلطه و حکومت جهانی واحد برشمرد. چنین اندیشه‌ای ممکن است عامل حیات و ثبات سیاسی و فرهنگی غرب محسوب شود. ناآگاهی و زودباوری جوامع جهان سوم،

زمینه‌ساز و پشتوانه بهره‌برداری غرب از چنین عامل حیاتی است. باور جوامع مزبور به این که غرب واقعاً آن چنان که می‌نماید، هست و آن چنان که تظاهر می‌کند، سزاوار حاکمیت بر جهان است، ثبات سیاسی و فرهنگی غرب را تا حدودی تضمین می‌کند. در واقع، تظاهر غربی‌ها به این معنا و القای دکترین خود به جوامع ضعیف‌تر، بیش از میزان واقعی اعتماد به نفس خود غربی‌هاست. غربی‌ها و هواداران آنان، در جهت تحقق خواسته‌های سلطه‌جویانه خود، تلاش‌های مرموزانه و فراگیری را به کار بسته‌اند تا سلطه خویش را بر جهان استحکام بخشند.

برخی از جوامع زیر سلطه، بر این باورند که حاکمیت جهانی غرب بر جهان؛ امری حتمی خواهد بود. در ایجاد این باور، بیشتر وسایل ارتباط جمعی و نظریه‌پردازان رشته‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و علوم تربیتی، برآند تا ابتدا خودباوری غربی را در تمام سطوح جوامع غربی ترویج و تثبیت کنند، سپس دامنه آن را به دیگر جوامع بکشانند. ترویج اندیشه‌های سکولاریستی و لیبرالیستی در همه ساحت‌ها، زمینه‌سازی برای تحقق آرمان‌های غرب را نشان می‌دهد. تحریکات و تحرکات غرب، به ویژه در دهه‌های اخیر، برای تأمین خواست سلطه‌طلبی غرب بوده است. خوی سلطه‌طلبانه غرب، ایجاب می‌کرده که همه تجهیزات و امکانات انسانی، طبیعی، مادی و ماشینی را در دامنه وسیع علوم انسانی و تجربی به کار گمارد تا دایره سلطه خود را گسترده‌تر سازد و سرانجام بر کل جهان حاکم شود.

آیا غرب با این ترفندهای سیاسی - فرهنگی، می‌تواند حکومت جهانی را برای خود تضمین کند؟ حقیقت این است که غرب در مسیر استقرار و استحکام حاکمیت جهانی و سلطه‌جویانه خویش، با موانع بی‌شماری روبه رو خواهد شد. بیداری ملت‌ها، به ویژه ملت‌هایی که در رویارویی با غرب به احساس حقارت ناخواسته‌ای مبتلا شده‌اند و خود و فرهنگ و ارزش‌های خود را در حال متلاشی شدن و نابودی می‌بینند، ممکن است دکترین سلطه غرب بر جهان را به مخاطره اندازد و امید غرب را در این زمینه بر باد دهد. در واقع خودآگاهی غرب، به ویژه امریکا از ناتوانی خویش در اداره و تدبیر حوزه حاکمیت سیاسی داخلی خود،

باور غرب را در زمینه توانایی بر حاکمیت جهانی دچار تزلزل کرده است. شواهد زنده از درون و بیرون نظام غرب، از ناتوانی غرب در اداره جهان حکایت دارد. بالاتر از همه، آن چنان که رابرت جی رینگر، نوام چامسکی و دیگر نویسندگان امریکایی اظهار داشته‌اند، دنیا به زودی فروپاشی تمدن و حاکمیت غرب را شاهد خواهد بود.^{۳۳} فروپاشی غرب، وهم و خیال‌پردازی نیست، بلکه براساس شواهد، دیر یا زود به حقیقت خواهد انجامید. بنابراین، صرف برخوردارگی غرب از سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هرگز نباید به معنای دستیابی غرب به معیارهای کافی و لازم برای تحقق بخشیدن به حاکمیت جهانی تلقی کرد.

آن چه امروزه اردوگاه غرب برای کنترل نظم جهانی در نظر می‌گیرد، بر اساس معیار و فرضیه نخست است. این اردوگاه تنها با قدرت‌باوری و تجاوزگری، در صدد است دنیا را تصاحب کند و به دلیل جهان‌بینی ماتریالیستی و ایدئولوژی مادی و موقعیتی که دارد، هیچ‌یک از شیوه‌های دوم و سوم را برنمی‌تابد. ایجاد سلطه زورمدارانه بر جهان و انسان، طبع ابرقدرت بودن و اقتضای جهان‌گرایی غربی - امریکایی است. با الغای خصوصیت از غرب جغرافیایی، امپراتوری شرق نیز در فرهنگ و الفبای ابرقدرتی، چنان‌چه موقعیت قدرت‌مندان و زورمداران خود را می‌توانست حفظ کند، برای ادامه سلطه خویش و گسترش آن، چاره‌ای جز فراهم آوردن زمینه‌های سلطه جهانی نمی‌یافت. البته تلاش‌های مستمر ابرقدرت شرق در این مورد حاصلی نداشت.

طبیعی است هنگامی که اصل قدرت‌باوری بر سیاست حاکم باشد، قدرت، ابزاری برای گسترش و تداوم سلطه خواهد بود. قدرت‌باوری که اساس حاکمیت در نظام غرب (امریکا) و قبل از آن است، طی دوران جنگ سرد در دو نظام شرق و غرب، مورد توجه سیاست‌گذاران دو ابرقدرت قرار گرفته بود. امروزه نیز همان نظریه در تک‌تازی‌های غرب، با لحن تندتر و آشکارتری دنبال می‌شود. دکترین نظام تک‌قطبی در جهان، ابتدا در اندیشه جامعه‌شناسی غرب و جهه‌تئوریک و علمی به خود می‌یابد، سپس کارگاه‌های اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی غرب و سازمان جاسوسی سیا، به سرعت و در یک چرخش گیج‌کننده در جهت اهداف، مطامع و سیاست‌های غرب، از آن سوء استفاده می‌کنند.

حاصل این تلاش‌ها، تدارک مجموعه فرض‌ها و پیش‌فرض‌هایی است که تنها بر اساس معیارها و خواست‌های سیاست‌پردازان غربی، تدوین و تنظیم می‌شود و بر اثر تبلیغات فراگیر و حیرت‌انگیز، شکل نظریه علمی و فنی و صورت حقیقت به خود می‌گیرد. حتی در پاره‌ای از موارد، نقد این فرضیه‌ها با واسطه‌های گوناگون، به نوعی ارایه می‌شود که در تقویت و اعتبار ارکان آن فرضیه‌ها در اذهان عمومی مردم دنیا اثرگذار باشد. در دهه‌های گذشته، فرضیه‌هایی نظیر «نظم نوین جهانی» جرج بوش پدر، «پایان تاریخ» هگل و فرانسیس فوکویاما، «برترین‌ها» آلون تافلر، «برخورد تمدن‌ها» ای ساموئل هانتینگتون، هم‌چنین طرح «خاورمیانه بزرگ» صهیونیسم بین‌الملل به رهبری جرج بوش پسر و نقد و بررسی آنها، با همین هدف و به همین صورت، برنامه‌ریزی شده است. این افکار و اندیشه‌ها، به طرز مرموزی کوشیده‌اند اذهان جهانی را از شنیدن دکترین نجات ساخته و پرداخته خود اشباع سازند و با تأکید بر نظریه لیبرال - دموکراسی، توجه جهانی را از دکترین مهدویت انصراف داده، به نظام لیبرال - دموکراسی منعطف سازند. تبلیغات آن چنان مؤثر می‌افتد که کمتر کسی در آن تردید می‌کند و هر چه به او القا می‌شود، حقیقت می‌پندارد. نقش تبلیغات از نوع غربی را در ترویج و نشر افکار و خواسته‌های غرب نمی‌توان از نظر دور داشت؛ هم‌چنان که نباید از اهمیت بیدارگری مردم در رویارویی با تبلیغات غرب غافل ماند. وجه مشترک دیدگاه‌های ساختگی غرب را باید در ترویج و تقویت فرهنگ لیبرال - دموکراسی جست‌وجو کرد. غرب به رغم تجربه‌های تلخی که تاکنون بر اثر نفوذ امواج لیبرالیسم و دموکراسی با آن روبه‌رو شده است، گو این‌که بنا ندارد از تلاش برای تثبیت ارکان نظام لیبرال - دموکراسی دست بردارد.^{۲۴}

لیبرال - دموکراسی گزینه برتر غرب: نگاهی از درون

آر بلاستر می‌گوید:

لیبرال‌ها دموکراسی را در بدترین حالت افراطی آن، تهدیدی برای آزادی، مالکیت و فرهنگ به شمار می‌آورند. در بهترین حالت وسیله‌ای برای آزادی است، مشروط به این‌که اصول آن به گونه‌ای تجدید نظر و

تعدیل شود که از خطر استبداد مردمی محفوظ بماند. این شرط هنگامی تحقق خواهد یافت که دموکراسی به «لیبرال - دموکراسی» تبدیل شود...^{۲۵}

بدین ترتیب، دموکراسی در نظر پیروان لیبرالیسم، بیشتر به منزله «وسیله‌ای برای حفظ آزادی، فردیت و تکرر تلقی شده است» نه یک هدف برجسته و ماندگار. با این توصیف، مهم‌ترین وظیفه هر حکومت لیبرال - دموکرات، این است که در جهت تأمین حداکثر آزادی شهروندان گام بردارد.^{۲۶} تأمین این آزادی‌های فردی و جمعی به طور طبیعی، محدود و منوط به این است که در اصطکاک با آزادی‌های دیگران قرار نگیرد. بدیهی است چنانچه آزادی‌های فردی و جمعی تنها بر اساس خواست انسان‌ها تأمین، توسعه و کنترل یابد و هیچ عاملی و رای عامل انسانی در تأمین و کنترل آن نقشی ایفا نکند، حق آزادی انسان‌ها را ضایع می‌گرداند و جوامع بشری را به پراکندگی و جدایی گرفتار می‌سازد.

ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های ناشی از نظام لیبرال - دموکرات در غرب، حکایت از این دارد که چنانچه این نظام بخواهد جهانی شود و بر جهان حاکمیت یابد، نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های ناشی از آن در جهان گسترش خواهد یافت، آن‌گاه بشر با نابسامانی جهانی شدیدتر و ویران‌گری روبرو خواهد شد که گریز از آن به این سادگی میسر نخواهد بود. هم‌آهنگی دموکراسی و لیبرالیسم در غرب به تعبیری، بیان‌گر هم‌آهنگی حاکمان سیاسی و نظریه‌پردازان حوزه سیاست با شیوه‌های اجرایی اعمال حاکمیت سیاسی است. بدین ترتیب، چنانچه دموکراسی را به مفهوم حاکمیت اکثریتی بدانیم که به هر طریق و ترفندی بر مسند حکومت نشسته‌اند، لیبرالیسم را باید شیوه خاصی از حاکمیت بشناسیم که بر اساس آن، ارزش‌های لیبرالی نظیر آزادی‌های فردی و گروهی دموکراتیزه می‌شود و به تعبیری، تحت نظارت گروه حاکم قرار می‌گیرد یا محدود می‌شود. کوتاه سخن این‌که غرب با به کارگیری چنین الگویی از حکومت، هنوز نتوانسته است خود را نجات دهد، حال چگونه می‌تواند اندیشه نجات جهان را در سر پیروانند؟! لیبرال‌ها به امید این‌که بتوانند حکومت مطلقه را محدود کنند و حکومتی بر پایه وفاق ایجاد نمایند، ناخواسته تصویری ارائه دادند که از ابتدا از آن‌گریزان

بودند. وفاق از سوی چه کسانی؟ این اولین سؤال چالش‌برانگیزی است که لیبرال‌ها مجبورند به آن پاسخ دهند. اندیشهٔ وفاق خواه‌ناخواه، به سمت و سوی دموکراسی گرایش می‌یابد. بدین ترتیب، بورژوا لیبرال‌ها بیش از پیش، اسیر دامی شدند که خود گسترده بودند. آنها تا جایی که خود به حساب آورده شوند، برای اصل وفاق ارزش قایل بودند، اما هنگامی که سخن‌گویان رادیکال آن را به طبقات پایین جامعه تعمیم دادند، هراسان شدند. بنابراین، چنان که ک. ب. مک فرسون خاطر نشان می‌کند، دموکراسی تا همین اواخر نیز چیزی نبود که همه با آن موافق باشند. به عکس، «دموکراسی واژه‌ای ناپسند شمرده می‌شد. همهٔ آنهايي که سرشان به نشان می‌آرزید، می‌دانستند که دموکراسی در مفهوم اصلی آن، یعنی حکومت مردم یا حکومت بر اساس ارادهٔ انبوه مردم چیز بدی است و برای آزادی فردی و همهٔ زیبایی‌های زندگی مرگ‌بار است».^{۲۷}

نظام لیبرال - دموکراسی مورد نظر و پذیرش غرب، از جنبهٔ ساختاری و محتوایی مراحل تنوریزه شدن را پشت سر گذارده و در مواردی حتی در ساحت‌های گوناگون سیاسی، تربیتی، اقتصادی، و غیره به طور سطحی و صوری به اجرا درآمده است، ولی این تئوری در جهت دریافت سندیت، اعتبار و روایی^{۲۸} خود، با چالش‌های جدی فرهنگی - اجتماعی از درون و چالش‌های بین‌المللی و جهانی از بیرون، روبه‌رو گردیده که از آنها گریزی نیست. این چالش‌ها اجازه نخواهد داد تا اردوگاه غرب از درون خاستگاه و کانون لیبرال - دموکراسی، حتی رؤیای یک سیستم موفقیت‌آمیز سیاسی و اجرایی را در انتظار و اذهان عمومی غرب و جهان تعبیر نماید.

درست است که در قلمرو انسانی، انبوهی از افراد و گروه‌ها به خواسته‌ها و تمایلات نفسانی خود به راحتی دست می‌یابند، اما تأمین و ارضای این قبیل خواسته‌ها، به صورتی که لیبرال - دموکراسی تجویز می‌کند و آثار تجربی آن نشان می‌دهد، هیچ‌گاه به مصلحت و سعادت جاودانهٔ آن افراد و گروه‌ها نبوده و نخواهد بود. ارضای تمایلات در چنین فضایی، به بهای ضایع کردن مصالح و سعادت انسان تمام می‌شود. علاوه بر این، در نظام لیبرال - دموکراسی، از آن ایمان و اعتقاد راسخی که بر بینش انسان‌ها بیفزاید و آنان را به تأمین آینده‌ای روشن و

سرشار از نوید و امید و در مسیر دستیابی به سعادت جاویدان برانگیزاند، خبری نیست. این دو چالش، به مبانی و زیربناهای لیبرال - دموکراسی کار دارد. از منظری دیگر، به چالش کشیدن مبانی لیبرالیسم، پایه‌های لیبرال - دموکراسی را به آسانی متزلزل می‌گرداند.

نقد مبانی لیبرالیسم

از مجموعه مباحث و مطالب مربوط به تحولات لیبرالیسم و اندیشه‌های لیبرالیستی در جهان غرب، به دست می‌آید که به سختی می‌توان برای لیبرالیسم، جهان‌بینی خاصی در نظر گرفت. لیبرالیسم از آغاز تاکنون،^{۲۹} از جای‌گاه و موقعیت بیشتر سیاسی - مبارزاتی برخوردار بوده است نه فکری و اعتقادی. در هر صورت، آنچه خط سیر لیبرالیسم را در طول تاریخ تکون و تحولات لیبرالیسم در غرب ترسیم کرده، بیان‌گر نوعی ناسازگاری، آزاداندیشی و آزادی‌خواهی در مقابل مبانی، اصول و اندیشه‌های کلیسایی بوده است. ماتریالیسم و سکولاریسم در رویارویی با آموزه‌ها، الزامات و التزامات دینی، امکان دارد هر دو به یک جای‌گاه و خاستگاه منتهی و مستند گردند، با این تفاوت که ماتریالیسم، شعار لیبرالیسم به مفهوم آزادی از دین را از درون مایه‌های ایدئولوژیک خود تولید می‌کند، در صورتی که سکولاریسم تنها به بازپروری لیبرالیسم می‌پردازد.

با این بیان، لیبرالیسم تناسب و توازن خود را با ماتریالیسم و سکولاریسم، هر دو حفظ خواهد کرد. به عبارتی، لیبرالیسم وصله هم‌رنگ هر دو جریان تلقی می‌گردد، با این تفاوت که ماتریالیسم در ساحت جهان‌بینی و باورها، سازگار طبیعی خود را با لیبرالیسم حفظ می‌کند، در حالی که سکولاریسم در ساحت باورها و هست و نیست‌ها، ممکن است به نقطه‌ای بینجامد که لیبرالیسم به آن نقطه منتهی نمی‌گردد، ولی در ساحت اندیشه و عمل، به لیبرالیسم می‌گراید؛ یعنی ممکن است انسان سکولار از جنبه هستی‌شناختی، به وجود خداوند به عنوان مبدأ آفرینش و پیدایش جهان و انسان، ایمان داشته باشد، اما از جنبه ایدئولوژیک برای حضور خداوند و قوانین صدور یافته از مقام الای او، شأن و منزلتی قایل نگردد و در این بخش، خرد و تجربه انسانی را کافی بداند و انسان را از التزام و تعهد به

قوانین الهی و مافوق مدنی آزاد و رها بشناسد. این جاست که نوعی ناسازگاری جدی بین نگرش‌های هستی‌شناختی و اعتقادی سکولاریست‌ها از یک‌سو و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک از سوی دیگر، پدید می‌آید. برای مثال، مسلمان و در عین حال لیبرال - دموکرات بودن و یا از اسلام دم زدن و در عین حال راه نجات بشر را در گرایش او به دموکراسی و لیبرالیسم دانستن، نمادی از این ناسازگاری است و اندیشه و نگاه سکولاریستی مدعیان آن را بیان می‌کند.^{۳۰} این مثل کسانی است که به حسب ظاهر، به اصول دین اسلام ایمان دارند، ولی در واقع برای هیچ‌یک از این باورها در ساحت‌های عمل و کارکرد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و غیره، ارزش کارآمدی قایل نیستند. رخنه‌ای که از این قبیل نگرش‌ها و گرایش‌ها پدید می‌آید، به مراتب ویران‌گتر از آن چیزی است که از ناحیه ماتریالیسم سر می‌زند.

لیبرالیسم از جهت مبانی «وجودشناختی»، یا به نفی خداوند به عنوان مبدأ و آفریدگار و رب و مدبر جهان و انسان می‌رسد و یا حداکثر مبدئیت خداوند را برای انسان و جهان می‌پذیرد، اما ربوبیت و مدبریت او را به شدت نفی و یا بسیار محدود و ناچیز می‌کند.

لیبرالیسم از جنبه مبانی «انسان‌شناختی»، به این نقطه می‌رسد که شرافت، کمال و خوش‌بختی انسان به آزادی وی از هر التزام و تعهدی است که چه بسا او را از استیفای حقوق و خواسته‌ها و ارضای تمایلاتش باز دارد. مبانی انسان‌شناختی لیبرالیسم با این می‌سازد که انسان یا رأساً ایمانی به وجود خداوند و قوانین دینی نداشته باشد و یا خداوند را بپذیرد و قوانین او را منتفی بداند و یا این‌که هم خداوند و هم قوانین دینی او را باور کرده باشد، در عین حال برای قوانین دینی، هیچ ارزش و اعتبار التزام‌آوری قایل نباشد، بلکه خود را از گيرودار آن قوانین آزاد و رها ببیند.

لیبرالیسم در بیان مبانی «معرفت‌شناختی»، بر این نکته پای می‌فشارد که واقعیت هرچه باشد و هرگونه که تصور شود، به یک حقیقت بازمی‌گردد که آن هم آزادی شخصی و فردی انسان است. در این صورت، تأمین آزادی انسان از شناخت واقعیت جهان و انسان، مهم‌تر و حیاتی‌تر است و به جز راه و راهنمای بشری، به

راه و راهنمای الهی - وحیانی نیازی ندارد؛ گو این که معیار تشخیص ضرورت و یا عدم ضرورت واقعیت‌های تأثیرگذار انسانی و فرانسائی، به تأمین و یا عدم تأمین آزادی‌های زمینی انسان بستگی دارد.

به بیانی که ارائه گردید، لیبرالیسم در هر سه قلمرو مبانی «وجودشناختی»، «انسان‌شناختی» و «معرفت‌شناختی»، خود را فراتر از آن می‌داند که احیاناً بخواهد در چارچوب جنبه‌ها و واقعیت‌های خاص وجودی، انسانی و معرفتی حرکت کند و یا بر اساس الزامات یک سلسله از باورها و ارزش‌ها گام بردارد. آخر سخن این که آزادی به مفهوم خاص لیبرالیستی، روح و عنصر اساسی تمامی نگرش‌ها، گرایش‌ها و انگیزش‌هایی است که لیبرالیسم، فلسفه وجودی‌اش را بر اساس آن رقم می‌زند و از آن وام می‌گیرد.

آنچه در غرب از دیرباز تاکنون مشهود بوده، این است که جامعه و فرهنگ غرب همواره دست‌خوش کش‌ها و واکنش‌های افراطی - تفریطی افراد و گروه‌ها و صاحب‌نظرانی بوده که تنها با اتکا بر تراوش‌های ذهنی خویش، به تنظیم و تدوین مکاتب لیبرالیستی پرداخته‌اند. این موضوع در مورد لیبرالیسم، واقعیت دارد که پاره‌ای از سخت‌گیری‌های افراط‌آمیز اعتقادی، سیاسی و ایدئولوژیک، راه را برای آزادی‌خواهی‌های فردی و زیاده‌خواهی‌های شخصی هموار ساخت. این واقعیت در آستانه هزاره سوم، برای محافل سیاسی و فکری مغرب‌زمین مسئله‌ساز گردید و شرایطی را برای نزاع میان گروه فضیلت‌گرا^{۳۱} و جمع‌گرا^{۳۲} از یک‌سو و گروه آزادی‌خواه^{۳۳} و فردگرا^{۳۴} از سوی دیگر فراهم آورد.

بنابر اظهارات برخی از صاحب‌نظران غربی، تصور می‌شود مشکل اساسی لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه زندگی اجتماعی، در این باشد که چنین فلسفه‌ای نه تنها منابع شناختی و بینشی لازم برای درک موقعیت‌های اجتماعی را ندارد، بلکه از تشخیص نارسایی‌های خویش‌تن‌یابی فردگرایانه نیز قاصر است.^{۳۵} گروهی از منتقدان لیبرالیسم، تفسیر و برداشت لیبرالیسم از فرد و فردیت را بسیار ناتمام و نارسا تلقی کرده‌اند و آن را موجب بی‌هویت‌سازی فرد دانسته‌اند. تصویر فرد به مثابه انتخاب‌گر خودمحوری^{۳۶} که آزادانه در هر زمینه‌ای برای خویش تصمیم می‌گیرد، چالش بزرگی پیش روی فرد و جامعه ایجاد می‌کند که ممکن است به بی‌هویتی^{۳۷} فرد بینجامد.^{۳۸}

سیری در اندیشه مهدویت

بسیاری از صاحب‌نظران مهدویت و اندیشه‌ورزان حکومت جهانی امام زمان علیه السلام به حکومت جهانی آن گونه که باید انتظار داشت، توجه داشته‌اند. نمونه برداشت‌های ذیل، تا حدودی راهنمای ما به جانب این اندیشه است:

- تعالیم انبیای الهی، به ویژه تعالیم برگرفته از اندیشه و سیره خاتم آنان و اوصیای ایشان علیهم السلام، از ظهور و تحقق حاکمیت جهانی اسلام در آخرالزمان حکایت دارد.

- باورها و ارزش‌های حاصل از فرهنگ اسلامی در ساحت‌های گوناگون، از ویژگی‌های جهانی بودن برخوردار است.

- بی‌شک بشر در تکاپوی رسیدن به راه‌حل بحران‌های جاری، راهی جز گرایش به فرهنگ و تعالیم اسلام پیش روی خود نمی‌یابد.

- فلسفه انتظار، از دیدگاه مهدویت، فلسفه شکوفایی تمامی استعدادهای بشری در جهت ظهور حکومت جهانی کامل و پیش‌رفته‌ای است که در سایه آن اختیار زمان و جهان، به دست باکفایت شخصیتی سپرده شده که از هر کسی برتر و هدایت‌یافته‌تر است و شایستگی ولایت بر انسان و حاکمیت بر زمان و جهان را دارد.

- وعده‌های قرآنی در زمینه حاکمیت نیکوکاران و شایستگان بر زمین، صریح و قاطعانه است.

- اقامه عدل در گستره جهان، از برجسته‌ترین اهداف الهی ظهور مهدی موعود علیه السلام به شمار می‌رود.

- تجدید حیات اسلام در سطح جهان و در نتیجه ایجاد دگرگونی در زندگی مادی و معنوی انسان و تأمین رفاه عمومی جوامع بشری، از برکات این ظهور الهی است.

- بهره‌مندی انسان‌ها از کمالات مادی و معنوی، هم‌چنین برخورداری امت ولایی آن مصلح جهانی از انواع نعمت‌ها و پیشرفت‌های مادی و معنوی، از جمله مظاهر دولت استوار و آسیب‌ناپذیری است که به همت شایسته آن مصلح و عدالت‌گستر جهانی برپا می‌گردد.

- مقابله و عداوت غرب، به ویژه امریکا و انگلیس، با مسلمانان در دهه‌های اخیر پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از این واقعیت ناشی می‌شود که غرب دریافته است اسلام ناب محمدی، توان و کارآیی لازم را برای حاکمیت بر جهان دارد. در این صورت، چنانچه راه نفوذ و پیش‌رفت اسلام ناب توسط ایادی کفر و نفاق جهانی بسته نشود، دیر یا زود و برای همیشه غرب، فروپاشی و در هم پیچیده شدن طومار سیاسی خود را شاهد خواهد بود.^{۳۹}

- انتظار فرج در اندیشه مهدویت اسلام ناب، گامی است به سوی تحقق کامل و جهانی تمدن اسلامی و انسانی. در این نگاه، منتظران فرج از پیش‌گامان و زمینه‌سازان استقرار و برپایی تمدنی خواهند بود که تاکنون کسی نظیر آن را در جهان ندیده و نشنیده است.

- از منظر فرهنگ و روایات اسلامی، هیچ عملی نمی‌تواند در ارزش‌مندی، هم‌سنگ و هم‌پایه انتظار فرج به شمار آید که همان انتظار ظهور پیشوای عدالت‌گستر است.

- بازسازی و بازپردازی مفاهیم و مضامین عالی و متعالی زیارت‌ها و دعا‌های مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام از زاویه تشکیل تمدن اسلامی و در پرتو استقرار و حاکمیت دولت کریمه آن امام همام، برای مسلمانان، به ویژه شیعیان، امری بایسته و مهم است و در این دوره و زمانه، هیچ تکلیفی بالاتر از آن نیست.

- شیعه در انتظار و آرزوی دولت کریمه‌ای به سر می‌برد که در پرتو آن، اسلام و مسلمانان، عزت‌مند و سربلند خواهند گشت و نفاق و منافقان، ذلیل و سرشکسته خواهند شد. به برکت استقرار این دولت کریمه و آسیب‌ناپذیر، هرکسی آرزو می‌کند از زمره دعوت‌کنندگان مردم به اطاعت از خداوند و هدایت‌کنندگان آنان به راه او به شمار رود و در پناه آن دولت، به کرامت دنیا و آخرت نایل گردد.^{۴۰}

الگوی مهدوی حکومت و کارآمدی جهانی آن

حکومت جهانی در پرتو الگوی مهدوی خود، علاوه بر کسب برترین‌ها در زمینه‌های اعتقادی، ارزشی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی، لازم است از

مطلوبیت ذاتی نیز برخوردار باشد و به اقتضای نظام آفرینش و متناسب با خواسته‌های طبیعی، غریزی و فطری انسان، مصالح عمومی بشر را تأمین کند تا به پشتوانه قدرت لایزال الهی و هم‌کاری و هم‌راهی جوامع بشری، بتواند سایه عدالت اجتماعی را بر جهان بگستراند. در نتیجه، در برپایی حکومت جهانی، لازم است نقطه اتصال و اتکای جهان و انسان، به محوریت یگانه‌ای معطوف شود که تمام قدرت از اوست و حکومت بر انسان و جهان را به هر کس که خود مصلحت بداند، واگذار کند.^{۴۱} نظام توحید و ولایت مشتمل بر توحید و ولایت در الوهیت، ربوبیت، خالقیت، عبادت و حاکمیت و در برگیرنده ولایت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیای ایشان علیهم السلام در امتداد ولایت الله، از لوازم بنیادین چنین حکومتی به شمار می‌رود.

نظام توحید و ولایت، هر دو روی یک سکه و دارای یک جوهر و حقیقت هستند. از آن‌جا که توحید و ولایت، حقیقت و حقانیت جهانی دارند، آثار و کارکردهای آنها نیز در گستره جهانی تفسیر خواهد شد. با استناد به منابع اسلامی و روایات معصومان علیهم السلام، چشم‌انداز بسیار روشنی از حکومت جهانی در پرتو نظام مهدویت ترسیم می‌گردد که نمونه آن را در هیچ برهه از تاریخ بشریت نمی‌توان سراغ داشت. نیل به برترین مرحله از عقل و شعور و معرفت، بهره‌مندی از بصیرت دینی لازم، برخورداری از برترین حالت آمادگی جسمانی و روانی، دستیابی به برترین مرحله از رشد و تعالی علمی، به اجرا درآمدن برترین شکل از عدالت اجتماعی، کسب و احراز برترین و شایسته‌ترین منزلت و قدرت اقتصادی، رفاهی، امنیتی، نظامی و سیاسی، از جمله آثاری به شمار می‌آید که بر نظام توحیدی مهدویت استوار است. بازشناسی مفهوم صلح و عدالت، در تبیین اندیشه راستین مهدویت، هم‌چنین تربیت حماسی مهدی‌باوران و احیاناً زمینه‌سازی برای اجرای آزمایشی برخی از آرمان‌های منسوب به حکومت جهانی مهدوی، از جمله راه‌بردهای اساسی در ارایه الگوی حکومت جهانی امام زمان عجل الله فرجه به شمار می‌رود.

چگونگی ایجاد زمینه برای تأسیس و استقرار حکومت جهانی مهدوی

۱. آینده‌نگری

انسان می‌تواند حلقه‌ی رابط میان گذشته و حال و آینده باشد. انسان به فطرت خویش، با اتکا بر تجارب گذشته، به دنبال طرح و تحقق چشم‌انداز این جهانی یا آن جهانی یا هردو جهانی است و می‌کوشد تا آینده‌ی روشن و نویدبخشی را برای خود ترسیم کند. آتیه‌ی زندگی بشری، در پرتو طلوع فجر مهدوی و مؤلفه‌های جهانی و ماندگار آن، چشم‌اندازی برجسته از ظهور تمدن اسلامی را به تصویر می‌کشاند که بر مبانی استوار اعتقادی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، روش‌شناختی، تربیتی - اخلاقی و علمی - هنری، پایه‌ریزی می‌گردد. آینده‌نگری و دوراندیشی، لازمه‌ی ماندگاری تفکر و اندیشه‌ای است که داعیه‌ی جهانی‌شدن دارد.

۲. تبیین مهدویت راستین به زبان جهانی

راه‌کارهای مناسبی در ایجاد زمینه برای تأسیس و استقرار حکومت جهانی مهدوی در نظر گرفته شده که توجه به آنها مهم و ضروری است. گوناگونی ابزار و شیوه‌های بیان مهدویت راستین در سطح جهان، ما را بر آن می‌دارد تا به فراخور احوال و اوضاع جهانی و انسانی، در اندیشه‌ی ترویج نگرش و فرهنگ مهدویت در سطح جهانی باشیم و آنی از انجام دادن این رسالت خطیر، غافل نمانیم. صرف‌نظر از الطاف و عنایات خداوندی در حق انسان و جهان، امروزه در عصر انفجار اطلاعات برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر در مقیاس جهانی، باید تلاش شود از طریق به‌کارگیری زبان‌های مفاهمه‌گفتاری، نوشتاری، هنری، ترسیمی و یا هر زبان دیگر، تغییرات و تحولات جدی و نسبتاً ماندگار در قلمرو انگیزش‌ها، نگرش‌ها، گرایش‌ها، احساسات، عواطف، رفتارها و حتی طرز تفکر پدید آید. تا این جنبه‌ها برانگیخته نشوند، نمی‌توان در ساحت ارتباطات انسانی، انتظار تحول داشت. برانگیختگی مزبور، موج بسیار گسترده و فراگیری ایجاد می‌کند که به این سادگی اثر آن از بین نمی‌رود. این همه، از عنایات خداوند به بشر است تا انسان‌ها در چرخه‌ی ارتباطات انسانی صحیح و شایسته از آن بهره‌مند گردند. نباید

در مورد دکترین مهدویت که داعیه جهانی دارد، از این قدرت شگرف انسانی در جهت جهانی شدن آن دکترین غافل ماند. بدیهی است برای تبیین و تثبیت مهدویت به عنوان یک نظام جهانی، نمی‌توان به سیستم‌های ساده و غیرحرفه‌ای بسنده کرد. در غیر این صورت، نظام‌های غیرالهی برای استثمار انسان‌ها، از این همه نعمت‌های خدادادی سوءاستفاده خواهند کرد.

علاوه بر این ابزار، لازم است به شیوه‌های گوناگون ابلاغ مهدویت راستین به جهان نیز توجه کافی مبذول داشت. از جمله این شیوه‌ها، می‌توان به روش‌های آشکار، مرموز یا نهانی، مستقیم یا بی‌واسطه، غیرمستقیم یا با واسطه، و رودررو یا چهره‌به‌چهره اشاره کرد.

از آن گذشته، اطلاع‌رسانی کافی از طریق بیان حکمت‌آمیز، آگاهی‌بخش و روشن‌گر، متقاعدسازی مخاطبان با نفوذ در اندیشه و رفتار آنان، تحریک و برانگیختن افراد به فعالیت‌های لازم، تلطیف خاطر از راه خاطره‌گویی، نکته‌گویی، ضرب‌المثل، و ایجاد زمینه برای حکومت جهانی مهدوی، و از همه مهم‌تر، تربیت مهدوی، از جمله اهداف مورد نظر در تبیین مهدویت راستین به شمار می‌روند.

۳. تربیت مهدوی

برنامه‌ریزی مناسب به منظور تربیت مهدوی آحاد جامعه انسانی در ابعاد دینی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و حتی جسمانی و از آن مهم‌تر، نظارت مستمر و پی‌گیرانه بر چنین فرآیندی، می‌تواند پیش‌درآمدی برای تحقق آرمان‌های انبیای الهی و اوصیای ایشان در استقرار دولت کریمه باشد. شناخت موانع، آسیب‌ها و چالش‌های پیش روی نظام مهدوی، به ما کمک می‌کند تا ضمن تقویت ارکان آن نظام الهی، در جهت آسیب‌زدایی و رفع موانع و رویارویی مناسب با چالش‌ها، با انگیزه هرچه بیشتر و عالی‌تر تلاش کنیم. تحقق برخی از آرمان‌های منسوب به حکومت جهانی مهدوی، از طریق تجلی بخشیدن به تربیت مهدوی در نظام خانوادگی، نظام آموزش و پرورش و دیگر نظام‌ها و نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اجرایی، اقتصادی، قضایی، کشوری و لشکری، بهترین عامل زمینه‌ساز برای بیداری جهانی و درک جای‌گاه و چشم‌انداز نظام مهدوی در آینده

جهان بشری به شمار می‌رود. چنانچه سؤال شود که برترین و کارآمدترین نشانه در میان علایم ظهور چیست، می‌توان به «بیداری جهانی» اشاره کرد. تجربه فرهنگ و ارزش‌های مهدوی در مقیاس هرچه گسترده‌تر و در جهت تثبیت عدالت فردی، اجرای عدالت اجتماعی، ترویج و پایه‌ریزی اخلاق برادری، رعایت احسان و انصاف در حق بیچارگان و مستضعفان، ارتقای سطح علمی، فنی و صنعتی، توسعه بینش‌های لازم سیاسی - فرهنگی، ایجاد زمینه‌های رشد معنوی، ایجاد زمینه تصعید و پالایش نظام اقتصادی و ارایه مدلی برجسته در حقوق بین‌الملل، همه از فرصت و امکاناتی است که می‌تواند عصر انتظار را به عصر ظهور پیوند زند.

* دکتری فلسفه تعلیم و تربیت از دانشگاه مک‌گیل کانادا، عضو هیئت علمی و معاون اطلاع‌رسانی و امور بین‌الملل مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.

۱. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى». (سوره طه، آیه ۵۰)
۲. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (سوره بقره، آیه ۳۰)
۳. «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ». (سوره قصص، آیه ۵ و ۶)
۴. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.
۵. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.
۶. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». (سوره انبیاء، آیه ۱۰۵)
۷. سوره نمل، آیه ۱۵ - ۴۴؛ سوره ص، آیه ۳۵؛ سوره کهف، آیه ۸۳ - ۹۸.
۸. نک: حبیب‌الله طاهری، *سیمای آفتاب*، ص ۱۲۷ - ۱۳۴، قم: دفتر نشر مشهور، ۱۳۷۸.
۹. همان، ص ۴۴۸-۴۴۹.
۱۰. نک: محمدحسن مکارم، *مدینه فاضله در متون اسلامی*، ص ۲۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
11. John Rawls, *Political Liberalism* (Columbia University Press, 1993), pp. 305 & 400.
- نک: سیداحمد رهنمایی، *حکومت جهانی واحد: رویارویی جهان‌بینی سکولار با جهان‌بینی توحیدی*، ص ۷۲-۷۴، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، ۱۳۸۷.
12. Francis Fukuyama.
13. Marshal McLuhan.
14. Alvin Taffler.
۱۵. محمدجواد لاریجانی، *کاوش‌های نظری در سیاست خارجی*، ص ۱۸۳ و ۲۶۹ - ۲۸۰، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۶. سیداحمد رهنمایی، «در اندیشه حکومت جهانی واحد»، *مجله معرفت*، ش ۹۴، مهر ۱۳۸۴، ص ۱۶۰.
- برای مطالعه بیشتر: نک: فرانسویس فوکویاما، *امریکا بر سر تقاطع: دموکراسی، قدرت و میراث جریان نوحافظه‌کاری در امریکا*، ترجمه: مجتبی امیری وحید، مقدمه مترجم، ص ۱۱ - ۳۲، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶؛ هم‌چنین نک:
- Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, New York, Free Press, 1992.
- Francis Fukuyama, *Our Posthuman Future; Consequence of the Biotechnology Revolution*, New York, Farrar, Straus and Giroux Press, 2002.
17. global village.
۱۸. «در اندیشه حکومت جهانی واحد»، *مجله معرفت*، ش ۹۴، ص ۱۶ - ۱۷.

۱۹. نک: آلورین تافلر، *تغییر ماهیت قدرت، دانش، ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه: حسن نورایی بیدخت و شاخرخ بهار، با مقدمه‌ای از دکتر جواد لاریجانی، ص ۶۴، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۰ ش.

۲۰. «در اندیشه حکومت جهانی واحد»، مجله معرفت، ش ۹۴، ص ۱۷.

۲۱. *کاوش‌های نظری در سیاست خارجی*، ص ۲۷۵ - ۲۷۶.

۲۲. «در اندیشه حکومت جهانی واحد»، مجله معرفت، ش ۹۴، ص ۱۸.

23. Robert J. Ringer, *How to Collapse the Western Civilization!*

۲۴. «در اندیشه حکومت جهانی واحد»، مجله معرفت، ش ۹۴، ص ۱۰ - ۱۴.

۲۵. آر. بلاستر، *لیبرالیسم غرب از ظهور تا سقوط*، ترجمه: عباس مخبر، ص ۱۱۷، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۷.

۲۶. همان.

۲۷. همان، ص ۱۱۲-۱۱۳، به نقل از:

C. B. Macpherson, *The Real World of Democracy* (Oxford University Press, 1966), p. 1.

28. Authority & Validity.

۲۹. از زمان جرج بارکلی (۱۶۸۵ - ۱۷۵۳)، اولین تئوریسین لیبرالیسم در سده هفده و هیجده.

۳۰. اشاره به اظهارات سخن‌گوی حزب کارگزاران:

«کارگزاران یک حزب لیبرال - دموکرات مسلمان است»، به نقل از *سینا*، ۸۵/۳/۲۱.

«روی اعتقاد به لیبرال - دموکراسی هستیم»، به نقل از *نوسازی*، ۸۵/۶/۱۹.

31. The virtuists.

32. The pluralists.

33. The liberalists.

34. The individualists.

35. Cf. Ronald Beiner, *What's the Matter with Liberalism?* (University of California, 1992), p. 15.

36. Autonomous chooser.

37. Identityless.

38. Ibid. p. 16.

۳۹. در سال‌های اخیر، کتابی توسط مایکل برانت و زیر نظر سازمان جاسوسی امریکا (سیا) به چاپ

رسیده است که در جهت مبارزه با انقلاب اسلامی، اشاره به کنفرانسی دارد که در آن، راجع به

راه‌کارهای مقابله با فرهنگ شیعی به ویژه فرهنگ عاشورایی تحقیق و بررسی شده است. بنابر نقل

در این کنفرانس، برای اجرای یک طرح تحقیقاتی جامع، مبلغی حدود چهل میلیون دلار هزینه

برآورد شده است.

۴۰. اشاره به مضمون این بخش از دعای افتتاح که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةِ

تُعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا التَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ الدُّعَاةِ إِلَيْ طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَيْ

سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...».

۴۱. «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». (سوره انعام، آیه ۱۲۴)

مدرسه مهدوی

(درآمدی بر فلسفه و نظام آموزش و پرورش زمینه‌ساز ظهور)

سیدمهدی موسوی*

چکیده

زمینه‌سازی ظهور یعنی آماده کردن جامعه متناسب با شرایط و مقتضیات فرهنگ و ارزش‌های دینی و توحیدی برای ظهور منجی بشر. از این رو، توجه به نقش انسان و نیروسازی، امری مهم و حیاتی است؛ زیرا اراده و محتوای باطنی انسان، علت‌العلل تمامی تغییر و تحولات اجتماعی است. به همین دلیل، مدرسه مهدوی مبتنی بر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، نقش محوری و مهمی را در زمینه‌سازی برای ظهور ایفا می‌کند. از سوی دیگر، آموزه مهدویت و انتظار از ظرفیت‌ها و دلالت‌های فراوان تربیتی برای تأسیس فلسفه و نظام آموزش و پرورش مهدوی برخوردار است. از این رو، دولت زمینه‌ساز باید به سیاست‌گذاری در امر تعلیم و تربیت و تدوین نظام آموزش و پرورش بر اساس آموزه مهدویت و انتظار اهتمام ورزد.

واژگان کلیدی

زمینه‌سازی، تحولات اجتماعی، مهدویت، انتظار، نیروسازی، فلسفه تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش.

زمینه‌سازی، آماده کردن علل و شرایط تحقق یک پدیده است. این شرایط یا در جامعه وجود دارد یا وجود ندارد. اگر شرایط تحقق پدیده‌ای در جامعه‌ای وجود داشته باشد، زمینه‌سازان باید به تقویت و توسعه آنها بپردازند. چنانچه جامعه‌ای از آن شرایط خالی بود، زمینه‌سازان باید به تغییر و تحول وضعیت موجود دست زنند تا زمینه تحقق آرمان یا نهضتی را فراهم سازند. از این رو، مطالعه و بررسی پدیده تغییر و تحول اجتماعی و جنبه‌های تکاملی و ارتجاعی آن، شدت و ضعف و میزان تداوم آن و علل و عوامل آن از نظر زمینه‌سازی و فراهم کردن شرایط برای رسیدن به آرمان‌ها و ایده‌آل‌های هر ملت و جامعه زنده‌ای، ضروری و حیاتی است. پس از شناخت دقیق جنبه‌های گوناگون این مسئله می‌توان از زمینه‌سازی و تغییر و تحول اجتماعی برای ظهور بحث کرد.

فرضیه مطرح شده در این مقاله آن است که زمینه‌سازی ظهور، آماده کردن جامعه متناسب با شرایط و مقتضیات فرهنگ و ارزش‌های دینی و توحیدی برای ظهور منجی بشر است. از این رو، توجه به نقش انسان و نیروسازی، امری مهم و حیاتی است؛ زیرا اراده و محتوای باطنی انسان، علت‌العلل تمامی تغییر و تحولات اجتماعی است. به همین دلیل، تعلیم و تربیت در زمینه‌سازی برای ظهور، نقش محوری و مهمی ایفا می‌کند. دولت زمینه‌ساز نیز باید به سیاست‌گذاری در تعلیم و تربیت و تدوین نظام آموزش و پرورش بر اساس آموزه مهدویت و انتظار اهتمام ورزد.

در ابتدا باید گفت این مقاله، درآمدی بر بخشی از این موضوع مهم و حیاتی است و نیازمند نقد و نظر فراوان و ورود به دیگر حوزه‌های فلسفی و راه‌بردی آن است.

نقش تربیت در تغییرات اجتماعی

بحث از محرک تغییر و تحول در تاریخ و اجتماع در میان اندیشه‌ورزان، بحثی جنجالی و دامنه‌دار است. فیلسوفان تاریخ و سیاست و برخی اندیشه‌ورزان علوم اجتماعی درباره چگونگی و عوامل تغییرات اجتماعی، فرضیه‌های مختلفی عرضه

داشته و هر نظریه‌پردازی با توجه به اصول و مبانی فلسفی و جهان‌بینی خود، به تبیین ماهیت تغییرات اجتماعی و علل و عوامل ایجاد تغییر و تحول در فرد و جامعه پرداخته‌اند.^۱

در یک تقسیم‌بندی، نظریه‌های تحولات سیاسی و اجتماعی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

یکم. دیدگاهی که معتقدند تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی به دلایل ساختاری اتفاق می‌افتد. این نظر از اکثریت برخوردار است.

دوم. دیدگاه بعضی از دانشمندان علوم اجتماعی آن است که تغییر و تحولات را ارادی و مربوط به انسان می‌دانند.^۲

در این جا فرصت پرداختن به تمامی نظریه‌های یادشده نیست. از این رو، فقط به دیدگاه دوم اشاره می‌شود که مختار این مقاله است. دیدگاه شهید سید محمدباقر صدر از اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان بزرگ اسلامی معاصر، از جمله دیدگاه‌های نوع دوم است که با استفاده از آن، به تبیین علل و عوامل ایجاد تغییر و تحول می‌پردازیم.

از دیدگاه شهید صدر، تغییرات اجتماعی که سرچشمه‌ای الهی دارد، از نظر پیام، ربطی به عوامل خارجی ندارد؛ زیرا پیامی که زیربنای این تغییرات است، الهی و آسمانی است و شرایط خارجی در آن مؤثر نیست. با این حال، از جنبه اجرایی، به عوامل بیرونی متکی است و موفقیت و زمان انجامش بستگی به آن دارد. از این رو، سنت تغییرناپذیر الهی بر این است که اجرا و ایجاد تغییرات اصلاحی به عوامل خارجی، فضای مناسب و جوّ عمومی بستگی داشته باشد.^۳ سید محمدباقر صدر در بحث سنت‌های الهی در قرآن کریم، با استفاده از آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۴ این نظریه را مطرح کرده است که علت‌العلل تمامی تغییر و تحولات، خواست و اراده خود انسان است. این خواست و اراده هنگامی که در کنار اندیشه جدید قرار بگیرد، سمت و سوی آن تغییر می‌کند. بر اساس نظریه «محتوای باطنی انسان» شهید صدر، فکر و اراده، ضمیر انسان را تشکیل می‌دهند که با آمیزش این دو، هدف‌های انسان تحقق می‌یابد. بنابراین، پس از آن‌که اندیشه و باور انسان تغییر کرد، رفتار و کردار او نیز تغییر

خواهد کرد. پس تغییر در محتوای باطنی انسان‌ها عاملی سرنوشت‌ساز به شمار می‌آید. وی می‌نویسد:

سازنده حرکت تاریخ، محتوای باطنی انسان یعنی فکر و اراده اوست و ساختمان جامعه در سطح روبنا با همه پیوندها، سازمان‌ها، اندیشه‌ها و خصوصیاتش روی زیربنای محتوای باطنی انسان قرار دارد و هرگونه تغییر و تکاملی نسبت به روبنای آن، تابع تغییر و تکامل این زیربناست و با تغییر آن، روبنای جامعه تغییر می‌کند.^۵ با به هم آمیختن فکر و اراده، قدرت سازندگی و نیروی حرکت‌آفرینی فعالیت تاریخی بر صحنه اجتماعی تحقق می‌یابد.^۶

از دیدگاه شهید صدر، تغییر اوضاع و احوال یک قوم و ملت، از تغییر درونی خود آن قوم و ملت تغذیه می‌کند. از این رو، عمل تغییر در ظاهر و باطن باید دوش به دوش هم پیش رود تا انسان بتواند باطن خود یعنی اندیشه و اراده و امیالش را بسازد. هرگاه این دو عمل یعنی تغییر باطن و تغییر ظاهر از دیگری جدا شد، حقیقت خود را از دست می‌دهد. صدر با استفاده از آیه ۲۰۴ سوره بقره^۷ می‌نویسد:

وقتی انسان کار تغییر و دگرگونی بر دلش نشست و در اعماق روحش اثر نگذاشت و خود را از درون نساخت، هیچ‌گاه نخواهد توانست سخن حق را به کار بندد و در نتیجه، تا وقتی کلمات حق از قلبی شاداب از ارزش‌های انسان که محتوای سخن حق است، برنیاید، هیچ‌گاه تحولی در بنای جامعه صالح صورت نخواهد گرفت. در غیر این صورت، سخن حق، الفاظی توخالی و بی‌معنا و بی‌محتوا خواهد بود.^۸

وی در ادامه، ایده‌آل بزرگ انسان را تشکیل‌دهنده محتوا و مضمون باطنی انسان می‌داند که حرکت‌آفرین چرخ‌های تاریخ است. ایده‌آل بزرگ در مرکز همه هدف‌های انسان قرار دارد و بازگشت همه هدف‌ها به سوی اوست. از این رو، به هر اندازه که جامعه بشری دارای وسعت، صلاحیت و عظمت بیشتری باشد، به همان اندازه، هدف‌هایش صلاحیت و وسعت بیشتری خواهد داشت و هر اندازه محدود و پست باشد، هدف‌هایش محدود و پست خواهد بود. آرمان‌ها و

ایده‌آل‌ها مسیر جامعه‌ها را مشخص می‌کند و نیروی روحی جامعه نیز متناسب با ایده‌آل و آرمان بزرگ مردم آن جامعه به حرکت در می‌آید. شهید صدر در این باره می‌نویسد:

ایده‌آل است که حرکت تاریخ را از خلال وجود ذهنی انسان، آمیخته با اراده و اندیشه‌اش هدایت می‌کند و این، هدف‌هایی که به حرکت آورنده چرخ‌های تاریخ است، به وسیله ایده‌آل تنظیم می‌گردد.^۹

شهید صدر در ردّ نظریه‌هایی که عامل محرک تاریخ را در ابزار مادی و ساختارهای اجتماعی جست‌وجو می‌کنند، چنین می‌نویسد:

این ابزار و آلات مادی برای کسانی که روحیه خود را باخته‌اند و از درون پوسیده‌اند، به چه کار می‌آید؟ چه بسا در طول تاریخ که کاخ یک تمدن بزرگ با اولین تلنگر فرو ریخته است، چرا؟ برای این‌که چنین بنایی در واقع از قبل فروریخته بوده است و هیچ‌گونه پشتوانه و تکیه‌گاهی نداشته است.^{۱۰}

با توجه به نقش اصلی عامل انسانی در تغییرات اجتماعی،^{۱۱} توجه به عوامل فرهنگی و اهتمام به رشد، توسعه و ارتقای شخصیت انسان‌ها و پرورش کمالات انسانی مهم‌ترین رکن زمینه‌سازی و تغییر جامعه به سمت آمادگی برای نوسازی، است. این کار نیز در پرتو گزینش ایده‌آل برتر از راه تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. برای تغییر و نوسازی باید انسان‌ها آموزش ببیند و مهیای پذیرش تحول و نوسازی باشند.^{۱۲} ساختارها، مؤلفه‌ها، نهادهای اجتماعی و فرهنگی یک جامعه بدون برخورداری از تعلیم و تربیت متناسب، رو به فروپاشی خواهد رفت. در جهان امروز، آینده به کسانی تعلق دارد که قاعده‌های تحول را درک می‌کنند و بر این اساس، مهندسی اندیشه و رفتار خود را از نو سازمان می‌دهند.

برخی نیز معتقدند برای حل مشکلات موجود جهانی، سه راه‌حل وجود دارد؛ جنگ، انقلاب و تربیت. به اعتقاد آنان، جنگ، کابوس تصویرناپذیر است و انقلاب، روش بیم‌ناکانه. در این میان، تربیت، انسان را به آرامی رو به تکامل می‌برد و او را متوجه امکانات خلاقانه خود می‌کند.^{۱۳} تعلیم و تربیت، مجموعه‌ای از تدابیر با هدف پرورش دادن استعدادهای درونی و به فعلیت درآوردن و

شکوفاسازی شخصیت انسان است.^{۱۴} مدرسه نیز به عنوان کانون علم و آموزش، مهم ترین نهاد تربیتی در شکل دهی به شخصیت و آرمان های انسان به شمار می رود که در رشد، توسعه و ارتقای انسان و تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی و حرکت جامعه به سوی آرمان ها نقش بسزایی دارند. به همین دلیل، افلاطون می نویسد:

دولت خوب، فقط با آدم های خوب به وجود می آید، اما انسان خوب، خود، محصول دولت نیک است.^{۱۵}

ارسطو نیز می گوید:

در میان تمام چیزهایی که بیان کرده ام، آنچه بیشترین سهم را در دوام و قوام قوانین دارد، سازگاری آموزش و پرورش با نوع دولت است و این چیزی است که جهانیان از آن غافل هستند. بهترین قوانین نیز، حتی اگر توسط تمام افراد جامعه هم معتبر و مشروع دانسته شود، در صورتی ارزش و اعتبار خواهند داشت که به وسیله آموزش و پرورش به نسل جوان آموخته شوند و آموزش و پرورش نیز با قوانین مزبور تطابق داشته باشند.^{۱۶}

بنابراین، امروزه به تعلیم و تربیت نه به عنوان یک ابزار، بلکه به عنوان یک فرهنگ تأثیرگذار می نگرند. هرگونه تغییر اجتماعی و حرکت اصلاح طلبانه باید از طریق تعلیم و تربیت، آن هم معطوف به نسل جوان و نوجوان آغاز شود و آموزش و پرورش می تواند به عنوان نهاد پیشرو به این اهداف مدد رساند.^{۱۷} آر. اس. پیترز محصول آموزش و پرورش را تغییر و تحول در سه حوزه می داند که عبارتند از:

۱. تحول رفتاری و درک بهتر هم نوعان؛
 ۲. تحول به گونه ای که درک ما را از جهان وسعت و عمق ببخشد؛
 ۳. وسعت بخشیدن به توانایی ما در انجام امور مربوط به جهان.^{۱۸}
- به طور خلاصه، نظام آموزش و پرورش دارای دو دسته کارکرد اساسی است که عبارتند از:^{۱۹}

۱. مهارت‌آموزی، انتقال و تولید دانش: این دسته از کارکردها، معطوف به آموزش مهارت‌ها و تخصص‌های افراد جامعه و انتقال میراث دانشی و علمی بشر است که باید از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و با انباشت آن، زمینه‌های زاینده‌گی و تولید بیشتر دانش فراهم آید.

۲. ایجاد و انتقال هنجارها و ارزش‌های پیش‌نیاز تحول و تعبیه نظام شخصیتی متناسب با آن: از منظر این دسته از کارکردها، نظام آموزشی، عاملی اساسی در رشد شخصیت و کسب توانایی افراد برای حضور آگاهانه و فعال در جامعه است.

نقش تعلیم و تربیت در زمینه‌سازی ظهور

از دیدگاه شیعه، ظهور منجی از جمله تغییرات اجتماعی است که سرچشمه‌ای الهی دارد و انقلاب مهدی موعود علیه السلام از نظر اجراء، همانند همه انقلاب‌ها به زمینه‌های عینی و خارجی بستگی دارد و بایستی فضای مناسب برای آن موجود باشد. خداوند توانایی دارد همه مشکلات و سختی‌ها را هموار، و با اعجاز، فضای مناسب ایجاد کند، ولی این روش را انتخاب نکرده است؛ زیرا امتحان و ابتلا و رنجی که مایه تکامل انسان می‌شود، در صورتی تحقق می‌یابد که تحولات، طبیعی و مطابق با شرایط خارجی باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إذا اجتمع للإمام عدّة أهل بدر ثلاثائة و ثلاثة عشر و جب علیه القيام و التّغيير؛^{۲۰}

هراگه به تعداد اصحاب شرکت‌کننده در جنگ بدر (۳۱۳ نفر) گرد امام جمع شوند، قیام و تغییر دادن امور بر ایشان واجب می‌شود.

بنابراین، مهم‌ترین رکن زمینه‌سازی ظهور و تغییر جامعه به سمت آمادگی برای حضور حجت خدا، توجه به عوامل فرهنگی و اهتمام به رشد، توسعه و ارتقای شخصیت انسان‌ها و پرورش کمالات انسانی است که در پرتو گزینش ایده‌آل برتر از راه تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. شهید صدر می‌نویسد:

همه می‌دانند که حضرت مهدی علیه السلام کارش محدود به یک منطقه و یک بخش از جهان نیست و بایستی همه بشر را از تاریکی ستم به روشنایی عدل، رهنمون گردد. برای اجرای چنین تحول بزرگی تنها وجود رهبر

صالح کافی نیست، وگرنه در همان زمان پیامبر ﷺ این شرط وجود داشت. پس این تحول بزرگ، فضای مناسب جهانی می‌طلبد که همه زمینه‌های خارجی لازم برای انقلاب عمومی در آن وجود داشته باشد.^{۲۱}

رسول خدا ﷺ در بیان علایم آخرالزمان، از گروه‌هایی خبر داده است که خود را از قبل برای قیام حضرت مهدی ﷺ آماده ساخته‌اند. ایشان می‌فرماید:

مردمی از مشرق زمین قیام می‌کنند و زمینه را برای قیام مهدی ﷺ فراهم می‌سازند.^{۲۲}

نیز می‌فرماید:

پرچم‌های سیاهی از سمت مشرق خواهد آمد که دل‌های آنان همانند پاره‌های آهن است. پس هر کس از حرکت آنان آگاهی یافت، به سوی‌شان برود و با آنان بیعت کند؛ هرچند لازم باشد که روی یخ حرکت کند.^{۲۳}

حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در روایتی می‌فرماید:

بُنِيَ إِذَا مَا جَاشَتِ التُّرْكُ فَانْتَظِرْ وِلَايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ فَيُعِدُّ؛^{۲۴}

فرزندم! هرگاه دیدی که ملت ترک [برای حمایت از امام مهدی ﷺ] در حال جمع‌آوری سپاه و نیرو است، پس منتظر ظهور مهدی باش که عدالت را برپا خواهد کرد.

نیروسازی و تربیت منتظران کارآمد و مسئول، محوری‌ترین عامل در زمینه‌سازی ظهور است. آمادگی جامعه برای ظهور حکومت مهدوی، نیازمند جلب نیرو و تعلیم و تربیت آنهاست. از این رو، منتظران باید نیروهای بالقوه را برای نیروسازی حکومت مهدوی آماده سازند و با تربیت آنان، اهداف و ماهیت آن را اشاعه دهند. این نیروسازی باید همواره استمرار و دوام داشته باشد تا زمینه برای اصلاح جامعه و آمادگی برای تحقق عدالت جهانی فراهم شود. کسانی می‌توانند در نهضت مهدوی حضور و مشارکت صحیح داشته باشند که از تعلیم و تربیت متناسب برخوردار باشند و بر اثر بلوغ و رشد فکری و روحی، توان شرکت در جامعه‌سازی داشته باشند. روشن است که مهم‌ترین وظیفه دولت امام

مهدی علیه السلام، ریشه‌کن کردن ستم و ستم‌گران از سطح جامعه و ساختن جامعه‌ای پاک و باطراوت در سراسر کره زمین است. پاک‌سازی جامعه انسانی از لوث وجود پلیدی‌ها مستلزم درگیری با پایگاه‌های سلطه اهریمنانی است که منافع خویش را فقط در دل سیاه جامعه دور از اولیای خدا یافته‌اند. پس آمادگی و پذیرش جامعه جهانی، فراهم بودن زمینه‌های مناسب اجتماعی در جهت پشتیبانی از حکومت و تعداد کافی یاوران آگاه و کارآمد برای کمک‌رسانی به رهبری و تشکیل و اداره هسته مرکزی حکومت، از عوامل دخیل در ظهور است. این امور مهم جز با تربیت نیرو و اشاعه فرهنگ مهدویت ممکن نخواهد بود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

يُحَقِّقُونَ بِهِ يَقْوَنَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَيَكْفُونَهُ مَا يُرِيدُ؛^{۲۵}

یاران امام مهدی علیه السلام، او را در میان می‌گیرند و در جنگ‌ها، [هر جنگی که باشد] با جان‌های خود از او حمایت و حفاظت می‌کنند و هر چه بخواهد، از جان و دل انجام می‌دهند.

انتقال فرهنگ مهدویت به نسل نو و تربیت آنها به عنوان منتظران ظهور حضرت مهدی علیه السلام بدون بهره‌گیری از شیوه‌های خاص خود ممکن نخواهد بود. یکی از اهداف انتقال فرهنگ انتظار به نسل نو، آشنا کردن آنها با وضعیت ایده‌آل جامعه بشری، به منظور شناخت جایگاه وضعیت موجود و سپس شناساندن وضعیت ایده‌آل به جامعه جهانی است. نسل نو باید وضعیت ایده‌آلی را که در جامعه مهدوی تحقق خواهد یافت، بشناسد تا بتواند جایگاه وضعیت موجود را نقد و بررسی کند؛ زیرا کسی که وضعیت ایده‌آل را نشناسد، کاستی‌های وضعیت موجود را نیز نخواهد شناخت. در این صورت، چه بسا ممکن است وضعیت موجود را بهترین وضعیتی بداند که برای بشر دست‌یافتنی است. از این رو، جایگاه تعلیم و تربیت بس رفیع‌تر از جایگاه همه مناسبات و معاملات مدنی و فرهنگی به حساب می‌آید. در آیات قرآن و روایات به تعلیم و تربیت و نیروسازی توجه ویژه‌ای شده است. امام هادی علیه السلام می‌فرماید:

اگر پس از غیبت قائم شما، از دانشمندان کسانی نباشند که مردم را به سوی امام زمان علیه السلام بخوانند و به جانب او راهنمایی کنند و با برهان‌های

خدایی، از دینش پاسداری کنند و بندگان ضعیف خدا را از شبکه‌های ابلیس و یاران او و از دام‌های دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام که زمام دل ضعیفان شیعه را گرفته‌اند، چنان‌که سکان کشتی را رهایی بخشند، کسی به جای نمی‌ماند، مگر این‌که از دین خدا برگردد. چنین دانشمندانی، نزد خداوند، از گروه برتران به شمار می‌آیند.^{۲۶}

بنابراین، یکی از تمهیدات لازم برای تحقق روند زمینه‌سازی، نهادینه‌سازی سازه‌ها و مؤلفه‌هایی است که روش‌ها و نگرش‌های افراد جامعه را تغییر دهد. این تغییر و دگرگونی فرهنگی، تنها از مجرای تعلیم و تربیت امکان‌پذیر است. اگر اصول، مفاهیم و آداب انتظار از طریق آموزش و پرورش برای اصلاح خلق و خوی افراد به سوی رفتار دینی، درونی نشود، هرگونه قانون و نهاد فرهنگی، کارکرد خود را از دست می‌دهد. با توجه به نقش تعلیم و تربیت و نظام آموزش و پرورش در تغییرات اجتماعی و زمینه‌سازی برای ظهور، به نقش نظام آموزش و پرورش در پیشبرد اهداف مهدویت و انتظار هم‌چون دیگر مباحث دینی در مدارس با اختصاص چند درس از متون، آموزش داده شود.

روی کرد دوم: تدوین نظام آموزش و پرورش با نگاه به مؤلفه مهدویت و انتظار و تأثیرگذاری مستقیم در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های آموزشی و تربیتی.

آسیب‌شناسی روی کرد اول

در طول سی سال عمر حکومت جمهوری اسلامی ایران، مراکز آموزشی ایران طبق روی کرد اول راه پیموده‌اند. در نظام آموزشی جمهوری اسلامی، بر اساس اعتقادات اسلامی ملت و قوانین و لوایح موجود (مصوب شورای عالی آموزش و پرورش)، اولویت و جهت‌گیری کلی تمام برنامه‌ها و فعالیت‌ها، تقویت ارزش‌های الهی و معنوی در دانش‌آموزان است.^{۲۷} با این حال، فقط در برخی متون درسی، فصل‌هایی به تبیین آموزه مهدویت اختصاص داده شده است. معلم نیز هم‌چون دیگر دروس، به توضیح آنچه در کتاب آمده است، اشتغال داشته و دانش‌آموز نیز

موظف بوده است در پایان سال، امتحان آنها را پس دهد. آسیب‌شناسی این روی‌کرد از چند جهت قابل طرح است؛ کیفیت محتوای دروس، کمیّت مطالب، شیوه پردازش و نگارش، چگونگی تدریس معلمان و میزان تأثیرپذیری دانش‌آموزان.

تحلیل وضع موجود و آسیب‌شناسی دقیق، نیازمند تعیین شاخص‌های عمل‌کردی در حیطه تربیت مهدوی و پژوهش‌های آماری است. متأسفانه پژوهش‌های آماری چندانی درباره اعتقاد به مهدویت وجود ندارد. با توجه به برخی کارکردهای تربیتی آموزه مهدویت و انتظار و میزان تأثیرپذیری دانش‌آموزان از آن، می‌توان گفت یکی از شاخص‌هایی که می‌تواند نمایان‌گر سلامت یا بیمار بودن اندیشه جامعه نسبت به مهدویت باشد، مسئله اهتمام جدی افراد در انجام تکالیف و وظایفی است که یک فرد منتظر نسبت به امام زمان علیه السلام دارد. با چشم‌پوشی از کمیّت مطالب بیان شده در دروس مدارس و پی‌آمد ناچیز بودن اطلاعات و ضعف معرفت دانش‌آموزان از آموزه مهدویت و انتظار،^{۲۸} نظام آموزشی در ساحت تربیت دینی و اخلاقی چندان موفق نبوده و تأثیرپذیری دانش‌آموزان در رفتارهای فردی و اجتماعی از معارف دینی و مباحث عرضه شده در مدارس بسیار ناچیز و حتی منفی بوده است.^{۲۹} بر اساس نتیجه بسیاری از تحقیقات، گروه تحصیل‌کرده نسبت به گروه با تحصیلات پایین‌تر یا بی‌سواد در عمل‌کرد دینی و اخلاقی خود هیچ برتری ندارد. حتی در برخی موارد، عمل‌کرد پایین‌تری نیز دیده شده است. به بیان دیگر، حداقل می‌توان پذیرفت که عمل‌کرد نظام آموزشی در ساحت تربیت دینی و اخلاقی، نقطه قوت برجسته‌ای ندارد و شاید بتوان نتیجه گرفت که عمل‌کرد آن ضعیف یا نسبتاً ضعیف است. در نتیجه یکی از پژوهش‌های آماری آمده است:

نکته قابل توجه آن‌که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که تأثیر سواد و آموزش و پرورش بر عمل‌کرد در ساحت تربیت دینی و اخلاقی افراد، خنثی و حتی منفی است. به بیان دیگر، در پژوهش‌های مرتبط، بارها مشاهده شد که افراد دارای تحصیلات بیشتر (و یا دارای پدر و مادر با تحصیلات بالاتر) از نظر عمل‌کرد در تربیت

دینی و اخلاقی به‌طور معناداری پایین‌تر بوده‌اند (اگرچه در اندک مواردی، خلاف آن هم مشاهده شده است).^{۳۰}

ضعف آموزش و پرورش در حیطه نظام برنامه‌ریزی درسی و آموزش تربیت دینی علل مختلفی دارد. یکی از علل آن را می‌توان ابهام در برنامه‌ها و سیاست‌های نظام آموزش و پرورش نسبت به اهداف اساسی و انتظارات تربیت دینی دانست. در همان تحقیق آمده است:

از آسیب‌های جدی در حوزه تربیت دینی، مشخص نبودن و ابهام در اهداف اساسی و انتظارات تربیت دینی است. به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، اهداف و انتظارات، نقطه آغازین و عزیمت تربیت دینی به شمار می‌آید که در بحث تربیت دینی کشورمان مغفول مانده است. از این رو، بایستی انتظارات ما از حوزه تربیت دینی در آموزش و پرورش کشورمان مشخص گردد.^{۳۱}

برخی دیگر از صاحب‌نظران، آسیب را در مبانی و اصول آموزش و پرورش جست‌وجو می‌کنند و معتقدند در وضعیت فعلی، از انتقال ارزش‌های اسلامی در مدارس هیچ خبری نیست؛ چون «روح حاکم بر نظام فعلی آموزش و پرورش در ایران، متأثر از چند مشرب فلسفی است که اختلاف معرفت‌شناسی و ارزشی با فلسفه اسلامی دارد. این بدین معناست که تنها میان نظام‌های مختلف ارزشی تعارض وجود دارد، بلکه بین ارزش‌های مورد ادعا و آنچه در عمل ارزش و مورد قبول همگان است، هم‌خوانی وجود ندارد».^{۳۲}

بنابراین، آنچه موجب ضعف تعلیم و تربیت در مدارس ما شده، این است که میان اهداف حکمت اسلامی و آنچه در عمل در صحنه آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد، تضادی عمیق وجود دارد که خود را در اندیشه و عمل دانش‌آموزان نشان می‌دهد. از این رو، اگر نظام تعلیم و تربیت، در اصول اعتقادی، از چند منبع نظری تغذیه کند، برای مثال، در برخی دروس، اصول دینی و در برخی دروس، اصول اعتقادی اومانیسم غربی را پذیرا شود و به مقتضای حال و مقال، نظام فرهنگی دینی و غربی را در هم آمیزد و به همین سیاق، امور عملی را سامان دهد، نتیجه آن، نشر بحران فرهنگی و اجتماعی در میان جامعه است.^{۳۳} برخی دیگر از

متفکران، ریشه بحران را در نوع نظام آموزشی جدید می‌دانند که موجب جدایی ابعاد تربیتی از یکدیگر شده است. سید حسین نصر معتقد است در تعلیم و تربیت دنیای جدید، بیش از اندازه با اندیشه و ذهن کودک سروکار دارند و از تربیت جسمانی و عاطفی آن جدا شده است. از این رو، برنامه یک‌پارچه تربیتی وجود ندارد. وی می‌نویسد:

حتی در سطح فکری نیز تعلیم و تربیت امروزه پاره‌پاره است و از این رو، عوامل عاطفی وجود آدمی در آن جایی ندارد. بنابراین، همه اجزای وجود آدمی از هم جدا افتاده و بخش‌بندی شده است. من همیشه طرفدار نظام آموزشی کامل بوده‌ام و از این رو است که از احیای نظام آموزشی سنتی اسلامی که مانند همه نظام‌های سنتی بر پایه ملاحظه همه این عوامل با همدیگر استوار است، پشتیبانی کرده‌ام. در چنین نظامی، میان شاگرد و معلم، رابطه انسانی بسیار نزدیکی حکم‌فرماست و معلم مانند پدر اوست. در این‌جا تعلیم و تربیت، پرورش نفس و ذهن، عوامل اخلاقی و حتی جسمانی و نیز فکری را به یک اندازه دربر می‌گیرد.^{۳۴}

ضرورت مدرسه مهدوی

آموزش و پرورش، یکی از محوری‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین نهادها در تحقق تربیت نیروی انسانی مطلوب و ماهر برای هر امری است. هر نظام آموزش و پرورش مبتنی بر پایه‌های فلسفی و جهان‌بینی خاص خود است^{۳۵} و نگرش فلاسفه تعلیم و تربیت و برنامه‌ریزان آموزش و پرورش به انسان و آینده او در شکل‌گیری اصول و راه‌بردهای آموزشی و پرورشی آنان تأثیر مستقیم و محوری دارد.^{۳۶} نظام فرهنگی و ارزشی، چونان معیار و خط‌کشی، حد و مرز اعمال را معلوم می‌سازند و باید و نبایدهای تربیت، سیاست و اقتصاد را مشخص می‌سازد. حضرت آیة‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌فرماید:

برای تحول در نظام آموزش و پرورش باید سنت‌ها و نیازهای کشور را اصل قرار دهیم و از تجربیات دیگران حداکثر استفاده را ببریم، اما از الگوبرداری و تقلید از کشورهای غربی کاملاً بپرهیزیم.^{۳۷}

دکتر محمود صناعی نیز در این زمینه می‌نویسد:

تعیین هدف تربیت در هر کشوری، بستگی تام به سابقه دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن کشور دارد، اما بیش از آنچه گذشته است، آمال و آرزوهای هر قوم باید هدف تربیت را معین کند... این است که در تعیین هدف تربیت، تقلید از هدف تربیت کشور دیگر درست نیست و ناچار هر کشوری باید خط سیر خود را چنان‌که با اوضاع حال و سود آینده او سازگار است، تعیین کند.^{۳۸}

دکتر علی شریعتمداری، همه فعالیت‌های تربیتی را مبتنی بر ایده‌آل‌های اجتماعی و ارزش‌ها می‌داند و می‌نویسد:

مربیان ما باید در کلیه فعالیت‌های تربیتی، ایده‌آل‌های اجتماعی و ارزش‌ها و اعتقادات عمومی را در نظر داشته باشند. ارتباط معلم با شاگرد، روش تدریس، روابط شاگردان با هم، هدف‌هایی که شاگرد و معلم برای نیل به آنها تلاش می‌کنند، انتخاب مطالب و مواد درسی، تراز ارزش‌سنجی پیشرفت شاگردان و توسعه تعلیم و تربیت مردم ایران، همه باید با ایده‌آل‌های اجتماعی این مردم هم‌آهنگ و سازگار باشد.^{۳۹}

معلمان این ارزش‌ها و آرمان‌ها را به دانش‌آموزان القا می‌کنند؛ زیرا مهم‌ترین و کارسازترین عنصر شکل‌دهی رفتار نسل جدید بعد از والدین، شخصیت و منش معلمان است. به طور کلی، معلم، عنصری مؤثر در پایدارسازی بنیادهای تعلیم و تربیت دانش‌آموزان است. پس تربیت‌یافتگان نظام‌های آموزش و پرورش، خود، بازتابی از همه دریافت‌های رسمی و غیررسمی کارگزاران آن نظام هستند. تربیت دوران خردسالی، به تدریج، قلب و ذهن کودکان را به شکل دلخواه مربیان و معلمان درمی‌آورد و از آن پس، هیچ‌کس را یارای رهایی از آموخته‌های پیشین نیست که چونان نقشی بر پهنه سنگ، حک شده‌اند. از این رو، به عنوان اصلی‌ترین راه حل برای بهبود کیفیت وضعیت آموزش و پرورش و تعیین اهداف آن، باید به تبیین دوباره مبانی فلسفی و اسلامی تعلم و تربیت پردازیم. یکی از محورهای مهم تربیت اسلامی، مقوله مهدویت و انتظار است.

آرمان مهدویت و ایده‌آل حکومت عدل، از مهم‌ترین آرزوها و ایده‌آل‌های اجتماعی و مذهبی مردم ایران است. آرمان‌های بزرگ، همّت‌های بزرگ و

خستگی ناپذیر می‌طلبد. بنابراین، از نظام آموزش و پرورش که بر پایه‌های جهان‌بینی مهدوی و آینده‌نگری امیدوارانه، استوار نباشد، تربیت منتظران کارآمد و مسئول را نباید انتظار داشت. فرهنگ متعالی مهدوی، آخرین تیر ترکش مستضعفان جهان است که در خود و با خود، همه پتانسیل و توان آرمان‌خواهانه را دارد، به گونه‌ای که نه‌تنها موجب «مصونیت از درون» می‌شود، بلکه همه توش و توان «نسل نو» را متوجه و متذکر آینده‌ای می‌سازد که برای دستیابی به آن باید «مجاهده» کند.^{۴۰}

تربیت مهدوی، بُن‌مایه تکوین و تضمین جامعه زمینه‌ساز در توسعه و تحکیم فرهنگ انتظار است. تا زمانی که تربیت مهدوی بر پایه‌های معرفتی و ارزش خاص خود، در ساختار، نگرش و رفتار سازمان آموزش و پرورش کشور توسعه نیابد، به زمینه‌سازی ظهور که آماده کردن جامعه‌ای متناسب با شرایط و مقتضیات فرهنگی و ارزش‌های دینی و توحیدی است، نمی‌توان امید بست. از این رو، چاره‌ای نیست جز این‌که دولت زمینه‌ساز، بر پایه آموزه مهدویت و انتظار و آرمان بلند حکومت عدل مستضعفان به وزارت آموزش و پرورش و نهادهای هم‌سو، توجه ویژه‌ای کند. طرح تدوین سند ملی آموزش و پرورش، به منظور ترسیم جهت‌گیری‌های اساسی نظام آموزش و پرورش، با در نظر گرفتن نقش محوری برای ارزش‌ها و باورهای دینی تجلی یافته در مهدویت و انتظار، مبتنی بر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی از ضروریات زمینه‌سازی است. مسئولیت مهم دولت زمینه‌ساز قبل از هرگونه زمینه‌سازی، ایجاد بستری مناسب برای پذیرش پیام است. آماده‌سازی و تربیت نیروی انسانی هم‌آهنگ و همراه با اهداف دولت مهدوی، وجود نظام آموزش و پرورش مهدوی با هدف تربیت منتظران زمینه‌ساز را می‌طلبد. بدون شک، یاران حضرت مهدی علیه السلام و مدیران حکومت آن حضرت، از بین همین منتظران و زمینه‌سازان ظهور برگزیده خواهند شد. از این رو، در این مرحله باید به لزوم هم‌آهنگی نظام آموزشی با نظام ارزشی مهدویت توجه کرد. خداوند در قرآن کریم، وعده حکومت بر زمین را به کسانی می‌دهد که از تربیت خاصی برخوردارند؛ از این رو می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ...﴾^{۴۱}

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین، جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد.

روایات نیز ویژگی‌های خاصی را برای زمینه‌سازان ظهور برشمرده‌اند که از عهده هر نوع نظام تعلیم و تربیتی برنمی‌آید. برای نمونه، امام زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید:

من ثبت علی موالتنا (ولایتنا) فی غیبة قائمنا أعطاه الله عزوجل أجر ألف شهید من شهداء بدر و أحد؛^{۴۲}

هرکس در غیبت قائم ما بر موالات و ولایت ما ثابت بماند، خداوند متعال اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او عطا می‌فرماید.

هم‌چنین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

طوبی للصابرین فی غیبتہ، طوبی للمقیمین علی محبتهم؛^{۴۳}

خوشا به حال شکیبایان در غیبت امام مهدی علیه السلام. خوشا به حال آنان که بر راه اهل بیت ثابت‌قدم می‌مانند.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

من سرّه أن یكون من اصحاب القائم فلیتظّر و لیعمل بالورع و محاسن الأخلاق و هو متظّر؛^{۴۴}

هر کس می‌خواهد از یاوران حضرت قائم باشد، باید انتظار بکشد و در همین حال، خود را به تقوا و سجایای اخلاقی بیاراید.

در روایت دیگری آمده است:

... و أنتخب لذلک الوقت عبداً لی امتحنّت قلوبهم لایمان و حشوتها بالورع و الإخلاص و الیقین و التقوی و الخشوع و الصدق و الحلم و الصبر و الوقار و التّقی و الزّهد...؛^{۴۵}

... و برای این زمان (ظهور)، بندگان را برگزیدم که دل‌هاشان را به ایمان آمودم و آنان را از ورع، اخلاص، یقین، پارسایی، خشوع، راستی، صبر، شکیبایی و وقار، پرهیز و زهد سرشار کردم.

حضرت امام صادق علیه السلام در روایتی، ویژگی‌های منتظران ظهور را این‌گونه برمی‌شمارد:

طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته و المطيعين له في ظهوره أولئك أولياء الله الذين «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛^{۴۶}

خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش، منتظر ظهور او و در هنگام ظهورش، فرمان‌بردار او هستند. آنان دوستان خدا هستند؛ همان‌ها که نه ترسی به دل راه می‌دهند و نه اندوهگین می‌شوند.

مسئله مهدویت و انتظار، ابعاد مختلف تربیتی دارد و با بسیاری از اهداف آموزش و پرورش سازگار است و می‌تواند در پیش‌برد آن اهداف، نقش‌آفرین باشد. آموزه مهدویت و انتظار پی‌آمدهای تربیتی معینی دارد که با هدف‌های تعلیم و تربیت هم‌سو است. فرهنگ انتظار در متن جریان زندگی منتظران، منشأ آگاهی و هوشیاری و بیداری دایمی است و یک رویارویی فعال به شمار می‌رود، نه انفعالی و واکنشی که در درون خود، تغییر و تحول را به همراه دارد.^{۴۷} از این رو، انتظار نوعی حالت روانی است که زمینه‌ساز آمادگی و تحول در معرفت، احساس، رفتار و عمل آدمی می‌شود. خاصیت انتظار سازنده و اصیل، تنظیم فکر و روحیه است که انسان را بر اساس طرح و برنامه به حرکت و عمل درمی‌آورد و الهام‌بخش مسئولیت هر فرد در برابر خود و جامعه و آماده‌باش در سایه تغییر و تحول، صبر و استقامت و تعهد و تحرک است. بنابراین، انتظار تنها حالت روانی نیست، بلکه احوال روحی جریان‌یافته‌ای است که همراه با تغییر و تحول به اقدام و عمل می‌انجامد.^{۴۸} بیان ابعاد تربیتی مهدویت و انتظار مجال دیگری را می‌طلبد. با این حال، به اجمال می‌توان گفت مهدویت و انتظار، با توجه به ابعاد سه‌گانه شخصیت آدمی - بینشی، گرایشی و رفتاری - دلالت‌های تربیتی مختلفی دارد. برخی از آن دلالت‌ها عبارتند از:

الف) دلالت‌های تربیتی مهدویت در حوزه بینش‌ها: کمک در شناخت معیارهای حق و باطل؛ خردورزی؛ نجات از دام شک‌گرایی و تزلزل در حوزه اندیشه.

ب) دلالت‌های تربیتی مهدویت در حوزه گرایش‌ها: تخلّق به فضایل انسانی؛ امید به آینده روشن؛ صبر و استقامت؛ وابستگی نداشتن و تسلیم نشدن به اوضاع موجود؛ شجاعت و شهامت در تغییر اوضاع و شرایط؛ جوشش عواطف معنوی سازنده، هویت‌بخشی و رهایی از پوچی و بی‌هدفی.

ج) دلالت‌های تربیتی مهدویت در حوزه رفتارها: پویایی و سازندگی؛ تعهد و مسئولیت؛ مدیریت تحول؛ مجاهدت در برپایی حق؛ عدالت‌گرایی؛ وحدت و هم‌گرایی.

فلسفه تعلیم و تربیت مهدوی

با توجه به آنچه گذشت، ضرورت تدوین نظام آموزش و پرورش مبتنی بر مؤلفه‌های مهدویت و انتظار روشن می‌شود. مهم‌ترین مسئله در هر نظام آموزشی نسبتاً موفق، انتخاب ارزش‌ها، اهداف و در نهایت، اصول کاربردی در قالب فلسفه‌ای منسجم است که انسان آرمانی نظام بر اساس همان الگو یا مدل حرکت می‌کند. به همین دلیل، هر نظام آموزش و پرورش بر اساس مبانی و اصول خاصی شکل می‌گیرد که از این‌گونه تأملات در رشته خاصی به نام «فلسفه تعلیم و تربیت» بحث می‌شود. فلسفه تعلیم و تربیت، به صورت استنتاج مدلول‌های تربیتی از اندیشه‌های فلسفی درمی‌آید. پیوستگی میان مفروضات فلسفی و آرای تربیتی و مقولات ارزشی و دلالت‌های تربیتی آنها، این رشته علمی را بسیار بااهمیت جلوه‌گر می‌سازد. درباره مفهوم فلسفه تعلیم و تربیت، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که پرداختن به همه آنها از حوصله این مقام خارج است. ویلیام فرانکنبا با تقسیم‌بندی فعالیت‌های فلسفی در سه بخش فلسفه نظری،^{۴۹} فلسفه هنجاری^{۵۰} و فلسفه تحلیلی،^{۵۱} از سه نوع فلسفه تعلیم و تربیت نظری، هنجاری و تحلیلی سخن به میان می‌آورد. فرانکنبا در این زمینه می‌نویسد:

فلسفه تعلیم و تربیت نظری در جست‌وجوی فرضیه‌هایی درباره انسان و جهان است که با فرآیند تعلیم و تربیت ارتباط دارد. فلسفه تعلیم و

تربیت هنجاری، اهداف لازم‌التحقق و اصول لازم‌الاتباع را در فرآیند تربیت انسان‌ها، مشخص و توصیه‌هایی را در باب وسایل دستیابی به این اهداف عرضه می‌کند. فلسفه تعلیم و تربیت تحلیلی در پی ایضاح مفاهیم بسیار مهم است. از این سه، فلسفه‌های تربیتی نظری و هنجاری به فلسفه فرآیند تعلیم و تربیت و فلسفه تربیتی تحلیلی به فلسفه رشته تعلیم و تربیت تعلق دارد.^{۵۲}

فلسفه تعلیم و تربیت، از نظر معرفت‌شناختی، یکی از علوم فلسفی یا فلسفه‌های مضاف است که با روش عقلانی به تبیین و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی تعلیم و تربیت می‌پردازد. فیلسوف تعلیم و تربیت با کوشش فکری منظم، منطقی و قاعده‌مند برای کشف و استنتاج دیدگاه‌های تربیتی در سه حوزه اهداف، برنامه‌ها و روش‌های تربیتی، از اندیشه‌های فلسفی آنها در سه قلمرو معرفت‌شناسی، وجودشناسی و ارزش‌شناسی به فعالیت فلسفی می‌پردازد.^{۵۳} بنابراین، اگر فلسفه تعلیم و تربیت به‌طور مناسب درک شود، بنیانی را فراهم می‌کند که بر اساس آن، داورهای نظری درباره آموزش و پرورش، معتبر باشد و اقدامات عملی، استحکام و انعطاف بیشتری در رسیدن به اهداف داشته باشند که در نهایت، موجب جلوگیری از تناقض‌ها و سردرگمی‌های تربیتی می‌شود.^{۵۴}

اعتقادات و ارزش‌های موجود در هر جامعه‌ای، در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های آموزشی و تربیتی تأثیرگذارند و شیوه عمل برنامه‌ریز و معلم را تعیین می‌کند. همه مراحل تفکر و عمل در برنامه درسی بر نظام جهان‌بینی و ارزشی مبتنی است. از این رو، در میان نگرش‌های مختلف فلسفه تعلیم و تربیت در غرب،^{۵۵} شکل‌گیری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، به عنوان یکی از علوم فلسفی یا فلسفه‌های مضاف که با روش تعقلی و استدلالی، به تحلیل و تبیین و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی تعلیم و تربیت اسلامی بپردازد، امری ضرورت و حیاتی است. هدف از فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تحلیل و تبیین مبانی فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی و استخراج دلالت‌های تربیتی معرفت‌شناسی، وجودشناسی و ارزش‌شناسی فلسفه اسلامی است. این ظرفیت و توانایی در آموزه‌های اسلامی وجود دارد؛^{۵۶} چون اسلام دارای مکتب خاص تربیتی است که بر پایه‌های فلسفی

و جهان‌بینی توحیدی و الهی شکل گرفته و اساس و مبنای خویش را تعلیم و تربیت انسان برای رسیدن به کمال قرار داده است. آموزه مهدویت نیز در قالب جهان‌بینی توحیدی و الهی، یکی از آموزه‌های اسلامی است که می‌تواند در مکتب تربیتی اسلامی تأثیرگذار باشد.

برای شناخت هر نظام تربیتی، به موارد و عناصری باید توجه کنیم تا روند تربیت متربی و وظایف مربی روشن شود. از این رو، ترسیم مبانی، اهداف، اصول و روش‌ها در فرآیند تعلیم و تربیت، امری لازم و ضروری است.

مبانی تعلیم و تربیت مهدوی

مبانی تعلیم و تربیت بر سلسله‌ای از معارف نظری دلالت می‌کند که به جنبه‌های وجودشناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی نظر دارد^{۵۷} و بنیان و اساس هر نظام فکری را مشخص می‌کند. در واقع، این بینش‌ها و نگرش‌ها مبانی تعلیم و تربیت هر نظامی را تشکیل می‌دهد، هرچند آگاهانه به آنها توجه نشود یا به آنها تصریح نشود.^{۵۸} مهدویت و انتظار مقوله‌ای صرفاً اعتقادی نیست، بلکه باید در سیاست‌گذاری و تدوین نظام آموزش و پرورش دولت زمینه‌ساز، حضور پررنگ و محوری داشته باشد. مهدویت فلسفه بزرگ جهانی است^{۵۹} و فقط مخصوص قشری خاص نیست، بلکه در حیات کل بشر تأثیرگذار است. قرآن کریم در آیاتی به بُعد جهانی اسلام اشاره دارد و این مفهوم را القا می‌کند که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد. این سرانجام نیز زمین به دست پرهیزکاران می‌افتد. برای نمونه چنین می‌خوانیم:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛^{۶۰}
و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛^{۶۱}
زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.

شهید صدر می‌نویسد:

مهدویت، فرآیند یک عقیده اسلامی که فقط رنگ دین داشته باشد، نیست. مهدویت، فصل مهمی از خواسته‌های بشری است که انسان‌ها با داشتن ادیان و مذاهب مختلف، رو سوی آن دارند. مهدویت، تبلور یک الهام فطری است که مردم از دریچه آن، علی‌رغم دیدهای مختلف و نگرش‌های متفاوت عقیدتی، روز موعود را می‌بینند، روزی که رسالت‌های آسمانی با همه اهدافش در زمین تحقق می‌یابد و راه ناهمواری که در طول تاریخ برای انسان دشوار بود، پس از رنج بسیار هموار می‌شود.^{۶۲}

مهدویت یکی از محورهای مهم اعتقادی است که در جهان‌بینی و نظام ارزشی منتظران تأثیر بسیار قوی دارد؛ زیرا روشن‌گر آینده بشر، تعیین‌کننده حرکت تاریخ، آرامش‌بخش قلوب ستم‌دیدگان و تنبّه‌بخش ظالمان است. از این رو، مهدویت و انتظار در قالب گفت‌وگو، تشیع، مقتضیات جهان‌شناختی و انسان‌شناختی و ابعاد ارزشی فراوانی در درون خود دارد که در تبیین مبانی تعلیم و تربیت و پایه‌های سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های تربیتی و آموزشی تأثیرگذار است. استاد شهید مطهری رحمته‌الله می‌نویسد:

آرمان قیام و انقلاب مهدی علیه‌السلام یک فلسفه بزرگ اجتماعی اسلامی است. این آرمان بزرگ، گذشته از این که الهام‌بخش ایده و راه‌گشای به سوی آینده است، آینه بسیار مناسبی است برای شناخت آرمان‌های اسلامی. این نوید، ارکان و عناصر مختلفی دارد که برخی، فلسفی و جهانی است و جزئی از جهان‌بینی اسلامی است. برخی، فرهنگی و تربیتی است و برخی، سیاسی است و برخی، اقتصادی است و برخی، اجتماعی است و برخی، انسانی یا انسانی طبیعی است.^{۶۳}

با توجه به ابعاد مختلف مسئله مهدویت، مبانی کلی و مهمی هستی‌شناسانه، انسان‌شناسی و معرفت‌شناختی استخراج می‌شود که در فرآیند تعلیم و تربیت مهدوی نقش بسیار مهمی دارد. در این زمینه، محورهای ده‌گانه‌ای را استنباط کرده‌ایم که برمی‌شماریم. دو محور اول، از جهت «وجود شخصی حضرت

مهدی علیه السلام؛ دو محور، از بعد «ظهور»؛ پنج محور، از «فلسفه غیبت» و یکی نیز از مقوله «انتظار» استنباط و استخراج شده‌اند.

۱. واسطه فیض و مربی جامعه

امام معصوم، واسطه فیض الهی است و هر فیض و رحمتی که از سوی خداوند بر بندگان نازل می‌شود، از مجرای حجت حق است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لو بقیت الأرض بغير إمام لساخت؛^{۶۴}

اگر زمین بدون امام می‌ماند، به تحقیق که در هم می‌ریخت.

امام باقر علیه السلام در وصف ائمه علیهم السلام می‌فرماید:

جعلهم الله عزّوجلّ أركان الأرض أن تمید بأهلها، و عمد الإسلام، و رابطة

علی سبیل هداه؛^{۶۵}

خداوند عزّ و جلّ ایشان را ارکان زمین قرار داد تا زمین اهل خود را نلرزاند و ایشان را ستون‌های اسلام و پاسداران راه هدایت خود کرد.

یکی از فیوضات الهی، ربوبیت و پرورش بندگان است. راه بهره‌وری از این فیض الهی نیز راه ائمه هدی علیهم السلام است. امام مهدی علیه السلام می‌فرماید:

فكانوا هم السبیل إلیك و المسلك إلی رضوانك؛^{۶۶}

آنان، راه رسیدن به تو و راه دست یافتن به رضوان و خوشنودیت بودند.

از این رو، اهل بیت علیهم السلام، معلم و مربی جامعه هستند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إنّ الأرض لا تترك إلاً بعالم يحتاج الناس إلیه و لا يحتاج إلی الناس، يعلم

الحرام و حلال؛^{۶۷}

هیچ‌گاه زمین بدون عالمی که مردم به او نیازمندند و او از آنان بی‌نیاز، و حلال و حرام را می‌شناسد، رها نمی‌شود.

۲. خلافت الهی

خداوند، انسان را به عنوان خلیفه خود، از میان موجودات برگزید و در پاسخ به اعتراض ملائکه فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛^{۶۸}

من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

بالاترین رتبه و کمال صعود انسان، خلافت الهی است و غایت نهایی تربیت انسان نیز راه‌یابی به این مقام شامخ است. انسان برای راه‌یابی به این مقام، نیازمند الگو و راهنمایی است که خود، در اوج خلافت الهی باشد. مصداق تام خلیفه و حجت الهی نیز امام عصر علیه السلام است و «خلیفة الله»، برجسته‌ترین لقب ایشان است.^{۶۹} امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة،... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ثم يقول: أنا بقية الله و حجته و خليفته عليكم، فلا يسلم إليه مسلم إلا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه؛^{۷۰}

هرگاه [قائم] قیام کند به کعبه تکیه دهد... نخستین سخنی که می‌گوید، این آیه است: «اگر مؤمن باشید، باقی‌مانده [حلال] خدا برای شما بهتر است». آن‌گاه می‌فرماید: «من باقی‌مانده خدا و جانشین او برای شما هستم». هیچ مسلمانی به او درود نگوید، مگر چنین: درود بر تو، ای باقی‌مانده خدا در روی زمین!

بنابراین، فلسفه ظهور امام عصر علیه السلام، فراهم آوردن مقدمات تقرب به سوی خداوند و برداشتن موانع از مسیر خلافت الهی انسان‌ها است. آن‌چنان‌که با توسل و تقرب به آن جود گران‌قدر و با تحقق حکومت عدل جهانی، اسباب رسیدن به کمال و عبودیت و قرب الی الله فراهم می‌شود و راه برای رسیدن به هدف خلقت که همان راه‌یابی به مقام خلافت الهی است، هموار می‌گردد.

۳. آینده روشن

انسان همواره در آرزوی رسیدن به عدالت، انسان‌دوستی، صلح و امنیت، آرامش و رفاه و رهایی از ستم، فساد و انحطاط بوده است. توجه و نگرش به آینده و سرانجام تطورات تاریخ نیز از مهم‌ترین مبانی نظری مکتب‌هاست. شناخت نقطه نهایی تاریخ، چگونگی حرکت به منزل واپسین، پیش‌بینی آینده، کشف الگو و قوانین حاکم بر تاریخ و عوامل حرکت‌آفرین برای چگونگی سیر و

حرکت، بر اصول و اهداف تربیتی تأثیر بسیاری دارد. در فرهنگ اسلامی، آموزه مهدویت نمایان‌گر فلسفه نظری تاریخ و آینده بشر است. مهدویت، فرجام متعالی و شکوهمند آینده جهان و سرمنزل متعالی و متکامل تاریخ بشری است. مهدویت، پیش‌بینی وحیانی هدف و مقصود تاریخ و پایان حرکت پر فراز و نشیب آن و تحقق معناداری و غایت‌مندی تاریخ و باور به سرنوشت روشن و محتوم انسان است.^{۷۱} پیروزی نهایی حق و غلبه قطعی صالحان و متقیان و کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران، نویدبخش آینده‌ای روشن و سعادت‌مندانه برای بشر است که سیر حرکت خود و تاریخ را مشخص می‌سازند. این مینا، گرمابخش دل‌های منتظران زمینه‌ساز است که روزی تلاش‌های آنها ثمر خواهد داد.

۴. عدالت

زیربنای روابط اجتماعی و پایه‌های معاشرت انسان‌ها، یکی دیگر از مبانی فلسفی یک نظام تربیتی است. اگر جامعه‌ای بر مبنای قدرت یا سودگرایی شکل گرفت، مسیر آن، با جامعه‌ای که بر پایه عدالت شکل گرفته باشد، متفاوت خواهد بود. عدالت، برقراری مساوات، تقسیم عادلانه ثروت و امکانات جامعه و قرار گرفتن هر چیز و هر کس در جایگاه خود، آثار فراوانی در شکل‌گیری نظام تربیتی جامعه دارد. مهدویت، آرمان عدالت‌گرایی و اصالت عدل در روابط انسانی و پایه‌های اجتماعی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ بِعَدْلٍ وَ قِسْطٍ وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛^{۷۲}

او زمین را از عدل و داد آکنده می‌سازد؛ چنان‌که از ستم پر شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در این مورد می‌فرماید:

... فَبَرِيكُم كَيْفَ عَدَلَ السَّيْرَةَ وَ يَحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ؛^{۷۳}

او هنگام قیام، عدالت اسلامی و دادگری و روش پیامبر در عدالت را در چشم‌انداز جهانیان قرار خواهد داد و کتاب و سنت را که پیش از او مرده‌اند، زنده خواهد ساخت.

از امام باقر علیه السلام هم نقل شده است:

إذا قام قائم أهل البيت قسّم بالسوية و عدل في الرعية...^{۷۴}

در حکومت قیام‌کننده اهل بیت پیامبر، قسط و عدل (به معنای نبود تبعیض در تقسیم بیت‌المال و رعایت حقوق مردم) را به‌طور کامل اجرا خواهد شد.

۵. آزادی

آزادی و اختیار آدمی در تعیین سرنوشت خود یکی از اصول محکم حکمت اسلامی و معارف قرآنی است. آزادی در مکتب اسلام با جوهره انسان عجین شده است که آثار فراوان تربیتی را به همراه خواهد داشت. در قرآن چنین می‌خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^{۷۵}

در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

انسان و جامعه زمانی که در معرض ابتلاها و پیچ و خم‌های مشکل‌روزگار توانست خود را نجات دهد، به مقامات عالیه دست می‌یابد، چنان‌که ابراهیم علیه السلام در رویارویی با سختی‌ها، به مقام امامت دست یابد.^{۷۶} بر اساس روایات، یکی از فلسفه‌های غیبت و ابتلای انسان به مشکلات آخرالزمان، امتحان و انتخاب آزادانه انسان است تا در برخورد با مشکلات و سختی‌ها، ظرفیت درک عصر ظهور را بیابد. انسان‌ها باید با اختیار و آزادی تمام، مسیر حق را از باطل بشناسند و با حرکت در مسیر حق، منتظر دولت مهدوی باشند. منصور صیقل نقل می‌کند: من و حارث بن مغیره و تعدادی از شیعیان نشسته بودیم و با هم سخن می‌گفتیم و امام کلام ما را می‌شنید که به ما فرمود:

شما کجا هستید؟ هیهات! هیهات! نه به خدا قسم، آنچه چشم به راه آن هستید، واقع نمی‌شود، مگر آن‌که غربال شوید. نه به خدا قسم، آنچه چشم به راه آن هستید، واقع نمی‌شود، مگر آن‌که بررسی شوید. نه به خدا قسم، آنچه چشم به راه آن هستید، واقع نمی‌شود، مگر آن‌که جدا شوید. نه به خدا قسم، آنچه چشم به راه آن هستید، واقع نمی‌شود، مگر پس از ناامیدی. نه به خدا قسم، آنچه را چشم به راه آن هستید، واقع

نمی‌شود، مگر آن‌گاه که هرکس بدبخت است، بدبخت شود و هرکس خوشبخت است، خوشبخت شود.^{۷۷}

با توجه به مبنای آزادی، یعنی اختیار بر تربیت جامعه و آماده‌سازی آن، باید برای تأسیس دولت مهدوی گام برداشت و مقدمات تشکیل دولتی صالح و عادل را بیش از پیش آماده کرد. دولت مهدوی در شرایطی تأسیس می‌شود که انسان از عنصر اختیار و آزادی برای تحقق این آموزه سود جوید. تأسیس دولت مهدوی نیز مبتنی بر تلاش و بردباری و بهره‌گیری از آزادی و اختیار آدمی است. اگر قرار بود جامعه انسانی بی‌هیچ تلاش و زحمتی، از دولتی صالح و عادل برخوردار شود، چرا این مسئله از ابتدای خلقت رخ نداد تا انسان‌ها این‌قدر درد و رنج را تحمل نکنند.

۶. جنگ حق و باطل

آزادی و اختیار انسان در انتخاب مسیر زندگی، دو جبهه حق و باطل را به وجود می‌آورد و بر همین اساس، در روایات به مسئله حق و باطل توجه شده است. جریان جنگ دو جبهه حق و باطل و ادامه یافتن آن تا زمان ظهور، در شکل‌دهی به نظام تعلیم و تربیت نقش فراوانی دارد؛ زیرا قدرت و توسعه جبهه باطل نباید به عقب‌نشینی و خودباختگی جبهه حق بیانجامد. در روایات، امام زمان علیه السلام را مربی جامعه و ملاک شناخت حق از باطل دانسته‌اند.

ان الله لم يدع الأرض بغير عالم، و لولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل؛^{۷۸}

همانا خداوند زمین را بدون عالم نگذاشته است؛ و اگر این نبود، حق از باطل شناخته نمی‌شد.

۷. هدایت

غیبت، سلب نعمت ظهور و دیدار امام است، اما مانع بهره‌وری بشر از وجود آن جناب نیست، بلکه فیض الهی به واسطه ایشان به بشر می‌رسد. افضل فیوضات الهی، فیض هدایت و تربیت انسان و جامعه است که انسان، به برکت وجود امام عصر علیه السلام از آن بهره‌مند می‌شود. شیوه هدایت بشر در دوران غیبت، به نقش تربیت

غیرمستقیم اشاره دارد که در امر تعلیم و تربیت دارای کاربرد فراوانی است. زمانی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه مردم از حجت غایب و پنهان بهره می‌برند؟ فرمود:

كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ؛^{۷۹}

همان‌گونه که از خورشید، چون در پس ابرها قرار می‌گیرد، بهره‌مند می‌شوند.

زمانی که از امام صادق علیه السلام درباره وجه تسمیه حضرت قائم علیه السلام به مهدی پرسیدند، فرمود:

لأنَّه يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ؛^{۸۰}

چون او به هر امر نهانی رهنمون می‌شود.

امام مهدی علیه السلام می‌فرماید:

أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِبِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابِ، وَ إِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ؛^{۸۱}

چگونگی بهره‌مند شدن از من در روزگار غیبت، همچون بهره‌مند شدن از خورشید است، آن‌گاه که در پس ابر از دیدگان پنهان شود. من مایه امنیت زمینیانم، هم‌چنان‌که ستارگان مایه امنیت آسمانیان هستند.

۸. توسعه و تحول‌گرایی

تحول و پیشرفت تاریخ و گرایش بشر به سوی تکامل از دیگر نتایج آموزه مهدویت است.^{۸۲} کمال‌گرایی انسان و میل به حقیقت مطلق از فطرت بشر ناشی می‌شود که عامل تحرک و حرکت انسان به سوی وضع بهتر است. ترسیم ایده‌آل و آرمان زندگی بهتر در پرتو فضایل اخلاقی و کمالات انسانی و مطرح کردن جامعه‌ای مطلوب و توسعه‌یافته موجب رشد و حرکت انسان و اقدامات عملی می‌شود. پس طرح ویژگی‌های جامعه توسعه‌یافته اسلامی و مقایسه آن با ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته کنونی بسیار راه‌گشاست و افق‌های روشنی از امید و بهروزی را به روی مستضعفان و مسلمانان جهان می‌گشاید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

يكون في أمّتي المهدي... يتنعم أمّتي في زمانه نعيماً لم يتنعموا مثله قطّ و البرّ و الفاجر، يرسل السّماء عليهم مداراً، و لا تدّخر الأرض شيئاً من نباتها؛^{۸۳}
 در امت من، مهدی قیام کند... و در زمان او مردم به رفاه و نعمت‌هایی دست می‌یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند؛ همه، چه نیکوکار و چه بدکار. آسمان باران رحمتش را بر آنان ببارد و زمین چیزی از رویدنی‌های خود را پنهان ندارد.

۹. تدریجی بودن فیض

امام معصوم، واسطه فیض و عنایت الهی و خلیفه الهی در تربیت بندگان است. در روایت چنین می‌خوانیم:

القائم المنتظر المهديّ المرجي الذي ببقائه بقيت الدّنيا و بيمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السّماء...؛^{۸۴}
 امام قائمی که امیدها و چشم‌ها به انتظار آمدن او دوخته شده است؛ کسی که جهان هستی به برکت وجود او باقی و برقرار مانده است.

بنابر آموزه مهدویت، دریافت فیض الهی به صورت تدریجی است و این اعطای تدریجی به سبب ویژگی‌های قابل است. نبود استعداد لازم و مقدمات و شرایط لازم برای دریافت جمعی فیض، موجب غیبت و تأخیر ظهور می‌شود.^{۸۵} انسان و جامعه باید تا آن‌جا رشد کند که تحمل حاکمیت ولایت و سرپرستی امام معصوم را بیابد. از این رو، این تدریجی بودن، در فرآیند تعلیم و تربیت دانش‌آموزان در مدرسه مهدوی و نظام آموزش و پرورش مهدوی تأثیرگذار خواهد بود.

۱۰. آماده‌سازی

ضرورت آماده‌سازی و زمینه‌سازی نیز از دیگر آثار آموزه مهدویت و انتظار است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

والله لا ینخرج أحد ممّا قبل خروج القائم الاّ كان ممثله كمثل فرخ طار من وکره قبل أن یتوی جناحاه فأخذه الصّبيان فعبتوا به؛^{۸۶}

به خدا سوگند، هیچ‌یک از ما [اهل بیت علیهم‌السلام] قبل از قیام قائم خروج نمی‌کند، مگر این‌که مثل او مانند جوجه‌ای است که قبل از محکم شدن بال‌هایش از آشیانه پرواز کرده باشد. در نتیجه، کودکان او را می‌گیرند و با او بازی می‌کنند.

اهداف تعلیم و تربیت مهدوی

تعیین هدف‌های آموزش و پرورش، از مسائل مهم فلسفه تعلیم و تربیت است و فیلسوفان تربیتی بر اساس شناخت خاص خود از انسان و نیازهای او به طراحی و هدایت مؤسسه‌های آموزشی پرداخته‌اند.^{۸۷} امروزه همه اندیشه‌ورزان حوزه تربیت اتفاق نظر دارند که رسالت تربیتی و علمی مراکز آموزشی، از یادگیری طوطی‌وار، حفظی و سطحی یک‌سری اطلاعات فراتر می‌رود،^{۸۸} به گونه‌ای که در پرورش ابعاد اساسی شخصیت آدمی اعم از ابعاد معنوی، اخلاقی، عقلانی، اجتماعی، عاطفی، سیاسی و بدنی، نقش دارند.^{۸۹} مدرسه، پلی میان خانه و جامعه است که افراد را برای حضور کارآمد، موفق و اثرگذار در اجتماع آماده می‌سازد. دموور و جونخیر از مریبان تراز اول می‌نویسند:

مدرسه باید مردمی استوار، مستعد سعی و عمل، شجاع، مصمم و اخلاقی بار آورد؛ باید از فرزندان ما، موجوداتی آزاد، فهمیده که خیر و عدالت، رهنما و فعالیت، تکیه‌گاهشان در طلب سعادت باشد، بسازد؛ مردمی که عزمشان بر حفظ کمال مطلوب و نیکی در عامه مردم جزم باشد.^{۹۰}

دکتر شریعتمداری در تبیین اهداف تعلیم و تربیت می‌نویسد:

از نظر ما، تعلیم و تربیت، هدایت فرد است... هدایت فرد در محیط تربیتی عبارت از ترغیب فرد به فکر کردن، تبادل میان معلم و شاگرد، کوشش برای مشخص ساختن مسائل و انتخاب بهترین نظریه یا راه حل برای روشن ساختن مباحث علمی، اخلاقی و اجتماعی و کمک به افراد در ابراز و کنترل عواطف و تحکیم ارزش‌های معنوی و اخلاقی است. به نظر ما، مربی و شاگرد می‌خواهند در مراکز آموزشی موجبات رشد معنوی و اخلاقی، اجتماعی، عقلانی و عاطفی خود را فراهم کنند...

بنابراین، هدایت افراد در بعد معنوی و اخلاقی، اجتماعی، عاطفی و عقلانی، پایه و اساس تعلیم و تربیت است.^{۹۱}

دکتر محمود صناعی نیز در مقاله‌ای با عنوان «از تربیت چه می‌خواهیم» در بیان اهداف تربیت می‌نویسد:

از هدف‌های اساسی تربیت باید آن باشد که در افراد، حس احترام به حقوق خود و دیگران، حس احترام به آزادی خود و آزادی دیگران، حس عدالت‌خواهی و تنفر از زور، حس مسئولیت اجتماعی و وظیفه‌شناسی، حس همکاری و زیستن با دیگران را با صلح و صفا تقویت کند.^{۹۲}

استاد مطهری نیز تربیت و پرورش انسان را در شش نوع علمی و فکری، عاطفی و اخلاقی، ذوقی و هنری، فنی و صنعتی، عبادی و پرستشی، اجتماعی و تعاونی لازم می‌داند.^{۹۳} از این رو، هدف‌های تربیت اسلامی را تقویت اراده، عبادت و نیایش، محبت، تقویت حس حقیقت‌جویی، مراقبه و محاسبه، تفکر، محبت اولیا، ازدواج، جهاد و کار بیان می‌کند.^{۹۴}

تعیین هدف‌های تربیت مهدوی، به‌طور مستقیم با مبانی آن ارتباط دارد. مهم‌ترین مسئله در تعلیم و تربیت، کمال فرد است؛ زیرا فرد کمال‌یافته می‌تواند منشأ تحولات باشد. بنابراین، کمال عمومی بشر و ساختن جامعه‌ای متعالی در گرو رشد همه‌جانبه فرد است. بنابراین، در احادیث مهدویت بر رشد عقلی و معنوی فرد تأکید زیادی شده است.

در یک جمع‌بندی، هدف کلی تعلیم و تربیت مهدوی را با توجه به ابعاد سه‌گانه آدمی یعنی بینش، گرایش و رفتار، می‌توان این‌گونه بیان کرد: تربیت منتظران کارآمد، پیشرو و مسئول با سه خصلت عقلانیت نقاد، معنویت پویا و مدنیت پایدار.^{۹۵} انسان تربیت شده مهدوی، انسانی است که از راه تعلیم و تربیت، به آزادی درونی، هوشمندی، بصیرت، شکوفایی عقلی و روحی دست یافته، به گونه‌ای که برای همیشه در وی ماندگار و در حقیقت، ملکه روح او شده است و موجب اعتلای فرهنگی و اجتماعی جامعه می‌شود. تربیت به عنوان فرآیندی که نتیجه آن فقط در مقام عمل روشن می‌شود، دارای وجهه‌ای کاملاً عملی و

کاربردی است. از این جهت، هرگونه تلاش نظری در چارچوب مفهومی باید ناظر به فواید عملی باشد. هدف‌های خرد این نوع از تربیت را با سه محور یادشده عقلانیت، معنویت و مدنیت می‌توان حول محورهای زیر ذکر کرد:

الف) هدف‌های خرد مبتنی بر عقلانیت نقاد

۱. خردورزی

یکی از اهداف مهم تربیت از دیدگاه اسلام، خردورزی و عقل‌گرایی است. تعقل و عقل‌گرایی در رفتارهای انسان زمینه رشد و شکوفایی افراد و جامعه دینی را فراهم می‌سازد. قرآن کریم در موارد متعدد و به مناسبت‌های مختلف، بر ضرورت به‌کارگیری عقل تأکید کرده است تا رشد و شکوفایی عقلی انسان‌ها در زندگی فراهم شود. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه قرآن کریم و روایات، انسان‌ها با برخورداری از عقل و به‌کارگیری آن می‌توانند درست را از نادرست تشخیص دهند. به همین دلیل، قرآن کریم، انسان‌ها را تغییردهنده سرنوشت خود معرفی می‌کند.^{۹۶} آموزه مهدویت به عقل و عقلانیت اصیل و مستحکم و شکوفایی آن توجه ویژه دارد و یکی از اهداف حکومت موعود را عقلانیت دانسته است:

إذا قام قائمنا وضع يده على رءوس العباد فجمع به عقولهم و أكمل به
أخلاقهم؛^{۹۷}

هنگامی که قائم قیام کند، دست شریفش را بر سر بندگان می‌گذارد و خردهای آنها را گرد می‌آورد و اخلاق آنها را کامل می‌گرداند.

بنابراین، مدرسه مهدوی در پی کسب دانشی استوار است که به خودی خود ارزشمند است و مایه اعتلا و شکوفایی عقل انسان و سلامت جامعه می‌شود. در آموزش حقیقی نباید توده اطلاعات ناپیوسته، پراکنده و بی‌معنی را در ذهن دانش‌آموز انباشت. چنین آموزشی خسته‌کننده و بی‌اثر است؛ زیرا او را به تحوّل، حرکت و تلاش رهنما نیست. باید با توجه به دو ملاک مهم استعداد و سعادت هر فرد و سلامت جامعه، از میان دانش‌ها و تجربه‌های بشری، آنچه را به حال فرد و جامعه، سودمند است، انتخاب کند و به دانش‌آموز تعلیم دهد تا خود دانش‌آموز

بتواند با علاقه و آزادی علمی و تلاش فردی، اصول محوری فراگرفته را کاربردی سازد و تکمیل کند. ذهن انسان تماماً ثابت و انفعالی نیست که فقط پذیرنده باشد، بلکه قدرت تجزیه و تحلیل و ترکیب و توسعه آموخته‌های خود را دارد. بر این اساس، مردم وقتی عاقل شدند، زمینه‌سازی برای حکومت جهانی هم آسان خواهد بود. از این رو، مهم‌ترین رسالت آموزش و پرورش برای زمینه‌سازی ظهور این است که دانش‌آموزان را به سوی زندگی عاقلانه سوق دهند.

۲. حق‌گرایی

کسب نگرش فراگیر درباره حقیقت که آن را در شعبه‌های مختلف علوم می‌توان یافت، از اهداف اساسی تربیت اسلامی است. این حقیقت‌گرایی که مبتنی بر بینش وسیع و سعه صدر است، نتیجه تربیت عقلی و روحی است تا انسان با تعقل و پرهیز از نگاه تنگ‌نظرانه، به شناخت حقیقت بپردازد. در دیدگاه اسلام، معیار تمامی رفتارها، حق است و از مردم درخواست می‌کند تا زندگی خود بر مدار حق حرکت کنند.^{۹۸} هرکس باید حقیقت را خودش بشناسد و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را بر دیگری تحمیل کند. از این رو، متعلم باید نیروی قضاوت خود را در شناخت حق و حقیقت به کار اندازد. از دلالت‌های تربیتی حق‌گرایی و حقیقت‌طلبی، پرهیز از سطحی‌نگری تحجرگرایی و جزماندیشی و تأکید بر آزادی علمی است. جان هنری نیومن، از فلاسفه تعلیم و تربیت غربی می‌نویسد: کسب حقیقت و بصیرت به خیر کلی و نیز پرورش نیروی عقل در جهت دادن پیوند میان حقایق گوناگون جهان (وحدت در کثرت) بدون اغراض مادی و شهرت‌طلبی، هدف اصلی آموزش است.^{۹۹}

معارف قرآن کریم، تعصب و تقلید را نقطه مقابل حقیقت‌گرایی می‌داند که نتیجه تحجرگرایی و جمود است و راه اصلاح و تربیت فرد و جامعه را می‌بندد.^{۱۰۰} از این رو، وظیفه معلم، نشان دادن مسیر صحیح زندگی به دانش‌آموز است تا وی با آزادی علمی، حقیقت را بشناسد و روحیه مستقل حقیقت‌طلبی در او شکل بگیرد؛ زیرا حقیقت‌طلبی و تربیت عقلی بدون آزادی علمی امکان‌پذیر نیست. یکی از راه‌های این حق‌گرایی، ایجاد معرفت و اعتقاد قلبی مردم به مقام

الهی امام عصر علیه السلام و توجه دادن دانش آموز به جایگاه بلند دینی، سیاسی و اجتماعی ایشان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة؛^{۱۱}
هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی و بی دینی مرده است.

در فرهنگ شیعه، امام همانند پیامبر، معیار حق است و مسئولیت هدایت و تربیت مردم را بر عهده دارد. از این رو، امام صادق علیه السلام به زراره سفارش می کند که پیوسته بخواند:

اللهم عرّفني حجّتك فإنّك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن دینی؛^{۱۲}
خدایا، حجّت را به من بشناسان؛ چون اگر معرفت حجّت را به من ندهی، گمراه خواهم شد.

یعنی این که بدون امام و راهبر، بی راهه خواهم رفت؛ چون او مایه هدایت و تربیت است.

۳. موقعیت شناسی

رفتار و کرداری از عقلانیت برخوردار است که بر اساس موقعیت شناسی و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان صورت گیرد؛ به ویژه رفتارهایی که برای اهداف بزرگ در حال انجام است. تشخیص ندادن دقیق شرایط و موقعیت و اختیار نکردن مسیر صحیح می تواند در بزنگاه های تاریخی، امکان رشد و پیشرفت را از یک ملت سلب کند و حتی آن جامعه را به سرمنزل نابودی بکشاند. توجه اهل بیت علیهم السلام به موقعیت شناسی نمایان گر این هدف مهم در رفتارهای منتظران است. از این رو، زمانی به حرکت و قیام و زمانی به استراتژی تقیه دستور داده اند. در شرایط خاص، به کارگیری «اصل تقیه و نهان کاری» حتی نسبت به نام بردن از حضرت مهدی علیه السلام بسیار مهم است. روزی یکی از شیعیان از ابوسهل نوبختی پرسید: چرا ناحیه مقدسه با وجود جایگاه رفیع علمی و اجتماعی تو، ابن روح (نایب سوم) را به نیابت برگزیده است؟ او در پاسخ گفت: درجه راز نگه داری

ابن‌روح چنان بالاست که اگر او، حضرت حجت علیه السلام را پنهان کرده باشد، حتی در صورت قطعه‌قطعه کردن بدنش با قیچی، سخنی نمی‌گوید.^{۱۳}

از دلالت‌های تربیتی این هدف، توجه به فضای فرهنگی و اجتماعی محیط پیرامون در امر آموزش اصول تربیتی است که در تربیت دانش‌آموزان نقش مهمی دارد. تأثیر آموزش ضمنی و غیرمستقیمی که فضای فرهنگی و اجتماعی محیط پیرامون بر تربیت فرد می‌گذارد، کمتر از آموخته‌های مستقیم نیست؛ چون فضای فرهنگی که دانش‌آموز در آن به یادگیری مشغول است، در کنه وجود فرد تأثیر می‌گذارد. اگر دانش‌آموزی وارد محیط آموزشی شود که با روح حاکم نظام ارزشی و تربیتی سازگار باشد، فرصت بهتری برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها خواهد داشت.

۴. آینده‌نگری

آینده‌نگری، آینده‌اندیشی و توجه به امکانات و آینده‌هایی که احتمال پدیدار شدن آنها زیاد است، از جنبه‌های مهم و اساسی یک منتظر موعود به شمار می‌رود. توجه به آینده، برخلاف تحجر، ماندن و درجا زدن، سبب ارتقا، رشد و پیشرفت فردی و اجتماعی می‌شود. بنابراین، بدون فرجام‌شناسی، شناخت آینده و چگونگی سیر حال به آینده، نمی‌توان به تربیت سازنده دست یافت. آموزه مهدویت در خود، نگرش امیدوارانه به آینده را پرورانده است و زمینه‌سازی برای ظهور نیز مستلزم توجه به آینده و موقعیت‌های فرارو خواهد بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لا تودبوا اولادکم بأخلاقکم لانهم خلقوا لزمان غیر زمانکم؛^{۱۴}

فرزندانان را به اخلاق خودتان تربیت نکنید، برای این که آنها بر زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.

کانت، از فلاسفه بزرگ غرب، می‌نویسد:

یکی از اصول تعلیم و تربیت که باید همواره مد نظر طراحان برنامه‌های تربیتی باشد، این است که کودکان را نباید تنها بر حسب وضع فعلی نوع بشر، بلکه برای شرایط بهتر احتمالی آینده آن، یعنی منطبق با انگاره آدمیت و مقصد کلی آن تربیت کرد.^{۱۵}

ب) هدف‌های خُرد مبتنی بر معنویت پویا

۱. تعهد و وفاداری

کسب دانش برای رسیدن به رفاه مادی یا سودآوری به ابزاری خطرناک مبدل می‌شود که تیغ تیزی در دست زنگی مست است. از این رو، علم بدون تعهد اخلاقی، مردود است؛ چون علمی که پشتوانه اخلاقی نداشته باشد، در مسیر سعادت نیست. بنابراین، دانش باید موجب نوعی تعهد و وفاداری به حقیقت و ارزش‌های انسانی شود که از درون تفکر و آگاهی برخاسته باشد. فرد تربیت شده، دانش خود را در منظری کلی و در رابطه با دیگر مسائل علمی، فرهنگی و اخلاقی می‌بیند. درک این منظر کلی، با دانش سطحی و محفوظات به دست نمی‌آید، بلکه عالم باید از تأثیر علمش بر دیگر شعبه‌های علم و کل زندگی انسان آگاه باشد و در تغییر رفتار در قبال هم‌نوعان و جهان مؤثر باشد. آنچه بیش از هر امری این پشتوانه را در دانش‌آموز ایجاد می‌کند، ایمان دینی است. ایمان دینی، عاملی برای استقامت، پایداری و به تحرک درآوردن نیروی حیات و ارزش‌های انسانی است.^{۱۰۶}

رسول اکرم ﷺ فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانٍ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنْ
الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ. ۱۰۷

سید الساجدین علیه السلام، منتظران را برترین مردم همه روزگاران برمی‌شمارد که پس از پذیرش خردمندانه امامت حضرت حجت علیه السلام، بر خوبی‌ها پایداری می‌کنند:

...إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُتَنْظِرُونَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ
كُلِّ زَمَانٍ؛ ۱۰۸

آن گروه از مردم عصر غیبت امام دوازدهم که امامت او را پذیرفته‌اند و منتظر ظهور اویند، برترین مردم روزگاران هستند.

از این رو، گسترش ایمان و اخلاق از دیگر اهداف مدرسه مهدوی به شمار می‌رود. توسعه و هدایت محبت و عشق ذاتی انسان‌ها به منجی موعود که در مذهب تشیع به حضرت حجت علیه السلام تعلق گرفته، از راه‌کارها و راه‌بردهای مهم

ایجاد حس تعهد و وفاداری به حقیقت و ارزش‌های انسانی است؛ زیرا این محبت، ما را به اطاعت و وفاداری می‌رساند و موجب گسترش ارزش‌های دینی و انسانی در سطح جامعه می‌شود. در روایت می‌خوانیم:

هل الدین الا الحبّ و البغض؛^{۱۰۹}

آیا دین جز دوست داشتن و دشمن داشتن است؟

و یا:

هل الایمان الا الحبّ و البغض؛^{۱۱۰}

آیا ایمان جز دوست داشتن و دشمن داشتن است؟

۲. رشد و کمال‌جویی

گرایش به رشد و تعالی در نهاد هر انسانی نهفته است. انسان رشیدیافته کسی است که شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره‌برداری از سرمایه‌ها و امکانات مادی یا معنوی را که به او سپرده می‌شود، داشته باشد.^{۱۱۱} کسانی که از این ویژگی برخوردار باشند، می‌توانند در جامعه نقش‌آفرین و تأثیرگذار باشند و مسیر جامعه را به سمت پیشرفت و تعالی هدایت و حرکت دهند. رشد و تعالی، شرط اصلی آزادی و مسئولیت است و بدون این ملکه مهم نمی‌توان زمام کار خود و جامعه را به دست گرفت. رشد انواعی دارد از جمله: رشد مالی، رشد خانوادگی، رشد اخلاقی، رشد اجتماعی، رشد سیاسی، رشد دینی و اسلامی.^{۱۱۲} از این رو، یکی از اهداف اساسی مدرسه مهدوی، رشد، تعالی و کمال‌جویی است؛ زیرا زمینه‌سازی ظهور در حقیقت، بسیج کردن نیرو و امکانات و بهره‌برداری صحیح از آنهاست. منتظر تربیت‌شده رشید، کسی است که امکانات و سرمایه‌های خود، دردهای و کمبودها و موانع کارش را تشخیص دهد و راه چاره آن دردها و رفع آن نیازها را بشناسد و نسبت به آنها دغدغه داشته باشد. مدرسه مهدوی باید نسبت به انواع رشد، برنامه و طرح اجرایی داشته باشد؛ زیرا آموزه مهدویت، نمونه‌ای از تعالیم رشددهنده دین اسلام است. استاد مطهری رحمته‌الله می‌نویسد:

رشد اسلامی متضمن رشد اخلاقی و رشد اجتماعی و رشد سیاسی هم هست؛ زیرا در اسلام، هم اخلاق است و هم مسئولیت اجتماعی و هم مسئولیت سیاسی و هم مسئولیت رهبری حزبی و رهبری معنوی.^{۱۱۳}

عدالت‌گرایی، محور قرار گرفتن اصل عدالت در تمامی رفتارهاست. آموزه‌های دینی بیان‌گر سفارش‌های متعددی نسبت به این اصل هستند و با تأکید بر اهمیت آن، این اصل را برخاسته از رسالت پیامبران معرفی می‌کند. قرآن کریم در آیات متعددی به این اصل سفارش می‌کند. از جمله خداوند خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾؛^{۱۱۴}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

مشارکت در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی وقتی مشارکتی سازنده و اثربخش خواهد بود که روحیه عدالت‌خواهی در جامعه وجود داشته باشد تا افراد جامعه به‌طور زنده و پویا، حضور فعال داشته باشند و به واسطه این روحیه، ارزش‌ها در جامعه، ایجاد و مستحکم می‌شوند. ایجاد عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق خود و ضعیفان، که از مصداق‌های برجسته عدالت است، بخشی از حقوق مردم به شمار می‌رود. توانگران و حکومت‌ها همیشه این حق را تهدید و محدود می‌کنند. قرآن سفارش کرده است که هرگاه ظلمی بر کسی وارد شد، باید به مؤمنان پناه برد؛ زیرا:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾؛^{۱۱۵}

و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می‌جویند [و به انتقام برمی‌خیزند].

و مؤمنان نیز باید به دفاع از حقوق برادران ایمانی خود برخیزند. تأکید قرآن کریم بر عدالت‌خواهی و مطالبه حقوق خود و جامعه از مصداق‌های مهم بایسته‌های منتظران و زمینه‌سازان ظهور است.^{۱۱۶} مقام معظم رهبری در توجه به اصل عدالت‌گرایی فرموده است:

پرچم عدالت‌خواهی را همواره پیامبران الهی و پیروان راستین آنان بر دوش کشیده‌اند. امروز و همیشه مجاهدت در زیر این پرچم، صادقانه‌ترین نشانه پیروی از رسولان الهی است.^{۱۱۷}

۴. خودباوری و اعتماد به نفس

یکی از اصول پایه‌ای و شرایط لازم جهاد برای اقامه حق و زمینه‌سازی تحقق آن، اعتماد به نفس و راه ندادن ترس و ضعف به خود است. در حقیقت، آن‌چیزی که ستمگران و زورمندان را نسبت به ناتوانان و افراد جامعه گستاخ می‌کند، همان ضعف و ناتوانی و نداشتن اعتماد به نفس است. از این رو، مؤمنان و یاوران موسی علیه السلام پس از آن‌که توکل کردند، از خداوند خواستند نتیجه ضعف را که همان فتنه است و سبب ذلت آنها می‌شود، از باطن آنها سلب کند.^{۱۱۸} هم‌چنین خداوند متعال به مادر موسی علیه السلام امر فرمود که: کودک خود را به دریا افکن و دیگر ترس و ناراحتی به خود راه مده؛^{۱۱۹} زیرا امور زمین و آسمان در دست قادر متعال است. اعتماد به نفس، خودباوری و عزت‌مندی، از ارکان زندگی اجتماعی و فعالیت‌های تشکیلاتی است. قرآن کریم، عزت و سربلندی را نزد خداوند و رسول او و مؤمنان می‌داند.^{۱۲۰} از این رو، رهبر انقلاب اسلامی در تبیین آثار مثبت اعتماد به نفس ملی می‌گوید:

اگر این عامل اساسی در ملتی وجود نداشته باشد، آن ملت همیشه عقب می‌ماند و چشم به راه کمک دیگران است، اما برخورداری از اعتماد به نفس عمومی، اندیشه تأمین نیازهای ملت را در اذهان نخبگان مطرح می‌سازد، باعث به‌کارگیری و شکوفایی استعدادها می‌شود و موفقیت‌هایی به دنبال می‌آورد که هر یک زمینه‌ساز موفقیت‌های خوشه‌ای دیگر می‌شود و ملت ایران این واقعیت را در دفاع مقدس و عرصه‌های مختلف تجربه کرده است.^{۱۲۱}

ج) هدف‌های خرد مبتنی بر مدنیت پایدار

۱. مشارکت‌طلبی

از دیدگاه اسلام، مشارکت در زندگی سیاسی اجتماعی یک حق و در عین حال، تکلیف به حساب می‌آید. در این منابع، آموزه‌های متعددی بر اصل

مشارکت‌طلبی در زندگی سیاسی و اجتماعی دلالت می‌کنند. استاد مطهری می‌نویسد:

اهمیت ندادن به پُست‌ها و سنگرهای اجتماعی و رها کردن آنها، عین واگذاری آن پست‌ها به دشمنان [است]. یکی از علایم بی‌رشدی ما این است که ما مسلمانان پست‌های حساس اجتماعی را دو دستی به دشمنان خودمان واگذار می‌کنیم. آنها مثل کسی که بچه را گول بزند، کخ کخ می‌کنند و ما هم آنها را جلوی آنها می‌اندازیم و در واقع، دوست دشمنان خود، و دشمن دوستان خود هستیم.^{۱۲۲}

انسان منتظر باید در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی محیط خود، ناظری فعال و کنش‌گری تأثیرگذار باشد تا شرایط را آن‌گونه که می‌پسندد، تغییر دهد و زمینه ظهور موعود را آماده سازد. امامان معصوم علیهم‌السلام در روایات متعددی بر اهمیت مشارکت در زمینه‌سازی ظهور تأکید کرده‌اند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

هر یک از شما باید برای خروج حضرت قائم غده فراهم کند، هر چند یک تیر باشد.^{۱۲۳}

ائمه اطهار علیهم‌السلام به دعا برای تعجیل فرج سفارش‌های فراوانی کرده‌اند:

و أكثرُوا الدَّعاء بتعجیل الفرج فَإِنَّ ذلكَ فرجکم؛^{۱۲۴}

برای شتاب در فرج، بسیار دعا کنید؛ زیرا در آن برای شما گشایش است.

دعا کردن، یکی از انواع مشارکت‌طلبی است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

الدَّاعی بلا عمل کالزَّامی بلا وتر؛^{۱۲۵}

دعاکننده بدون عمل مثل تیرانداز بی کمان است.

اگر این فرمایش امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را به آن ضمیمه کنیم، روشن می‌شود که دعا کردن همراه با حرکت و مشارکت، مقصود بوده است. بنابراین، آماده شدن مردم برای مشارکت در عرصه‌های مختلف جامعه، در راستای رشد و بالندگی دولت زمینه‌ساز در تمام ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، اقتضا می‌کند که مدرسه مهدوی نسبت به تخصص‌گرایی و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای طرح و برنامه داشته باشد.

آموزه‌های دینی همواره انسان را موجودی مسئول در برابر سرنوشت خود و جامعه معرفی کرده‌اند. بر اساس این آموزه‌ها یک شهروند مسلمان هیچ‌گاه نباید نسبت به این سرنوشت بی‌اعتنا باشد و موظف است در حوادث مختلف واکنش مناسبی انجام دهد. از این رو، از دیدگاه اسلام، بی‌اعتنایی در زندگی سیاسی و اجتماعی، مردود است و انسان، مسئول شناخته می‌شود. این مسئولیت‌پذیری در دو سطح مطرح شده است؛ سطح فردی و سطح اجتماعی. مسئولیت‌پذیری در سطح فردی ناظر به سرنوشت فردی است. انسان مسلمان نسبت به سرنوشت خود همواره مسئول شناخته می‌شود. این مسئولیت‌پذیری از خصلت ذاتی اراده و اختیار وی برمی‌خیزد. این ویژگی، شخصیتی مستقل و آزاد به انسان می‌بخشد و به همین دلیل، وی از نظر تکوینی، در انتخاب راه، آزاد است. در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^{۱۲۶}

ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاس‌گزار خواهد بود یا ناسپاس‌گزار.

مسئولیت‌پذیری در سطح اجتماعی، ناظر به زندگی جمعی انسان است. انسان مسلمان بر اساس آموزه‌های دینی، نسبت به مسائل اجتماعی در جامعه خود کاملاً مسئول شناخته می‌شود. این هدف، همگان را در برابر جامعه مسئول می‌داند، و منتظران واقعی به گونه‌ای تربیت می‌شوند که در مشارکت خود مسئولیت‌پذیری دارند. قرآن کریم در آیات متعددی در قالب آموزه امر به معروف و نهی از منکر، بر اصل مسئولیت اجتماعی مسلمانان در زندگی جمعی خود تأکید کرده است. برای نمونه، خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^{۱۲۷}

و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و امی‌دارند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند.

هم‌چنین قرآن کریم به مسئله مسئولیت اجتماعی^{۱۲۸} و توجه به امور هم‌نوعان توجه ویژه‌ای دارد و از انسان‌ها خواسته است با یکدیگر در ارتباط باشند و در امور مختلف، از یکدیگر پشتیبانی کنند.^{۱۲۹} پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مثل مؤمنان در ترخم و دوست داشتن یکدیگر، مانند پیکر واحدی است که اگر عضوی را ناراحتی برسد، سبب تب و بیداری دیگر اعضای او از خواب می‌شود.^{۱۳۰}

۳. میانه‌روی، انعطاف‌پذیری و تحول‌گرایی

بقای هر هستومندی در گرو میانه‌روی و انطباق با شرایط متحول‌شونده محیط است. ایجاد ارتباط سازنده با رقیبان و حریفان، لازمه رشد و قرار گرفتن در جایگاه مناسب است و داشتن نگاه‌های بسیار متعصبانه که مبتنی بر درک و شناخت آگاهانه نباشد، موجب حذف یا کنار رفتن از جامعه می‌شود. از این رو، قابلیت انعطاف و تطبیق با شرایط برای هر ارگانیزمی که بخواهد از دچار آمدن به سرنوشت دایناسورها پرهیز کند، روحیه و ابزاری، ضروری است. «در هزاره سوم که اکنون در آغاز آن قرار داریم، موفقیت در عرصه‌های مختلف، نصیب افراد، نهادها و اقوامی خواهد شد که با برخورداری از توانایی‌های معرفتی و شجاعت اخلاقی و آینده‌نگری و بصیرت، و با نظر به زمینه‌ها و حوزه‌های در حال ظهور، به مدد عرضه طرح‌های جسورانه و جامعه، پیشاپیش به استقبال امواج دگرگون‌ساز تحولات بروند و در مقام یک عامل و بازیگر فعال، و نه هم‌چون یک ناظر منفعل، مسیر حوادث را در جهت دیدگاه‌های خود رقم بزنند».^{۱۳۱}

تجگرگرایی به معنای درجا زدن و تثبیت همه روش‌ها، سنت‌ها و آداب در جامعه، با تحول‌گرایی در تعارض است. از این رو، قرآن کریم به نكوهش مردمانی می‌پردازد که از هرگونه نوخواهی و تحول می‌هراسند و به تمامی سنت‌های پدران خود وابسته‌اند و هرگز حاضر به جدا شدن از آنها نیستند. تعصب و تقلید، دو نتیجه تججرگرایی و جمود است که راه را بر اصلاح و پیشرفت جامعه می‌بندد.^{۱۳۲} در این میان، انسان منتظر زمینه‌ساز باید با پای‌بندی به مبانی و اصول، تحول‌گرا باشد؛ زیرا تحول‌گرایی و انعطاف‌پذیری در مقابل مقتضیات زمان، راه ماندگاری و پیشبرد اهداف و اصول را فراهم می‌سازد.

بنابراین، انسان منتظر برای نقش‌آفرینی در جامعه و فراهم آوردن زمینه‌های پیشرفت و ارتقای علمی و فرهنگی اجتماع باید همواره به صورت مستمر، رفتار خود را بررسی کند و بر مبنای ارزش‌یابی واقع‌بینانه از شرایط متحول‌شونده بیرونی، در ساختار و تاکتیک‌های خود تغییرات لازم را بدهد و راه‌بردهای تازه و کارآمدتری را برای دستیابی به اهداف مورد نظر تدوین کند. از این رو، میانه‌روی، انعطاف‌پذیری و تحول‌گرایی در مقابل تحجر، جمود و بی‌اعتنایی، از اصول مهم فعالیت‌ها و مشارکت‌های منتظران است.

۴. هم‌گرایی و سعه صدر

پیشرفت و قدرت در هر جامعه و سازمانی، تابع انسجام همه امکانات آن جامعه است و تا زمانی که عناصر مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یک جامعه، انسجام و منطق درونی نداشته باشند، نمی‌توان در راه پیشرفت گام نهاد. از این رو، یکی از اصول مشارکت سیاسی و نقش‌آفرینی در سرنوشت خود و جامعه، اتحاد و هم‌گرایی است. قرآن کریم بر این نکته تأکید دارد که وحدت مایه استواری و نیرومندی است و اختلاف موجب شکست و سستی است. خداوند در قرآن کریم خطاب به شهروندان اسلامی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛^{۱۳۳}

و چون کسانی مباشید که پس از آن‌که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است.

و نیز فرمود:

﴿لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾؛^{۱۳۴}
با هم نزاع نکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید؛
که خدا با شکیبایان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ لَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمَيِّزُوا؛^{۱۳۵}

این امر تحقق نخواهد یافت، مگر بعد از ناامیدی از دیگران. نه، به خدا سوگند، امر ظهور به وقوع نخواهد پیوست تا زمانی که بر اثر ابتلائات شدید، ماهیت افراد، آشکار شود و صف‌بندی‌ها مشخص گردد.

بنابراین، منتظران واقعی در فعالیت‌های فردی و تشکیلاتی باید در برابر سختی‌ها و مشکلات از حوصله و تحمل بالایی برخوردار باشند تا بتوانند بر شتاب‌زدگی خود مسلط شوند و در برخورد با مسائل و مشکلات پیش رو، عاقلانه و مدبرانه عمل کنند. اگر فعال فرهنگی یا سیاسی در مقابل پدیده‌ای اجتماعی، شتاب‌زده عمل کند، دوراندیشی و عاقبت‌نگری لازم را ندارد؛ چون هیجان‌ها و احساسات روحی و دغدغه‌ها و حساسیت‌های درونی غلیان می‌کند و جلوی اندیشه او را می‌گیرد. از این رو، یکی از شرایط داشتن روح بزرگ، صبر، سعه صدر و تحمل مشکلات است. از دیدگاه قرآن کریم، استقامت و صبر در برابر مشکلات و امتحانات، انسان را پخته و لایق مقام حکومت و زمام‌داری جامعه می‌کند.^{۱۳۶} هم‌چنین قرآن، ثبات قدم و استواری در راه را عامل رسیدن به پیروزی در صبر و سعه صدر معرفی می‌کند:

﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَكَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾؛^{۱۳۷}

پروردگارا، بر [دل‌های] ما شکیبایی فرو ریز و گام‌های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛^{۱۳۸}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا داشته باشید. امید است که رستگار شوید.

نتیجه

در این مقاله به اثبات رسید که زمینه‌سازی و آماده کردن جامعه متناسب با شرایط و مقتضیات فرهنگ و ارزش‌های دینی و توحیدی جهت ظهور منجی بشر، نیازمند توجه به نقش انسان و نیروسازی است؛ زیرا اراده و محتوای باطنی انسان، علت‌العلل تمامی تغییر و تحولات اجتماعی به شمار می‌رود. از این رو، دولت

زمینه‌ساز باید به سیاست‌گذاری در امر تعلیم و تربیت و تدوین نظام آموزش و پرورش بر اساس آموزه مهدویت و انتظار اهتمام ورزد؛ چون تربیت نیرو، به تعلیم و تربیت متناسب با مبانی و اهداف آموزه مهدویت نیاز دارد. به همین دلیل، تأسیس مدرسه مهدوی مبتنی بر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، از ضروریاتی است که در زمینه‌سازی برای ظهور نقش محوری و مهمی ایفا می‌کند. در ادامه روشن شد که آموزه مهدویت و انتظار، ظرفیت‌ها و دلالت‌های فراوان تربیتی برای تأسیس فلسفه و نظام آموزش و پرورش مهدوی دارد. برخی نتایج و آثار آموزه مهدویت و انتظار در مبانی و اهداف آموزش و پرورش نیز بیان شد.

- * دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم، کارشناس ارشد فلسفه غرب دانشگاه اصفهان.
۱. درباره نظریه‌های مربوط به تغییرات اجتماعی نک: گی روشه، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه: منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ش؛ مصطفی ملکوتیان، *سیری در نظریه‌های انقلاب*، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۴ش؛ مرتضی مطهری، *فلسفه تاریخ*، ج ۱، ص ۱۵-۱۱۱، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۴ش؛ فرامرز رفیع‌پور، *توسعه و تضاد*، ص ۲۵-۱۰۵، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷ش.
 ۲. نجف لک‌زایی، *اندیشه سیاسی آیه‌الله مطهری*، ص ۲۲۷، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
 ۳. سید محمدباقر صدر، *رهبری بر فراز قرون (گفت‌وگو درباره امام مهدی (عج))*، تحقیق: دکتر عبدالجبار شراره، ترجمه: مصطفی شفیعی، ص ۱۰۶، تهران: انتشارات موعود، ۱۳۸۲ش.
 ۴. «در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند». (سوره رعد، آیه ۱۱)
 ۵. سید محمدباقر صدر، *سنت‌های تاریخ در قرآن (تفسیر موضوعی)*، ترجمه: سید جمال‌الدین موسوی اصفهانی، ص ۱۴۶، تهران: انتشارات تفاهم، ۱۳۸۱ش.
 ۶. همان.
 ۷. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجْبِكُ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْتِصَامِ».
 ۸. *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ص ۱۴۹.
 ۹. همان، ص ۱۵۰.
 ۱۰. *رهبری بر فراز قرون*، ص ۱۰۹.
 ۱۱. مرتضی مطهری، *یادداشت‌ها*، ج ۲، ص ۱۶۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ش.
 ۱۲. یان روکس برو، *نظریه‌های توسعه‌نیافتگی، جامعه‌شناسی توسعه*، ترجمه: مصطفی ازکیا، ص ۵۳، تهران: نشر توسعه، ۱۳۷۰ش.
 ۱۳. ف. مایر، *تاریخ اندیشه‌های تربیتی*، ترجمه: ع. فیاض، ص ۴۵، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴ش.
 ۱۴. مرتضی مطهری، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ص ۱۸۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۴ش.
 ۱۵. به نقل از: فاطمه زیباکلام مفرد، *مکتب فلسفی لیبرالیسم آموزشی و اسلام*، ص ۳۰، تفرش: انتشارات مجتمع آموزشی و پژوهشی، ۱۳۸۴ش.
 ۱۶. به نقل از: فیلیپ جی اسمیت، *فلسفه آموزش و پرورش*، ترجمه: سعید بهشتی، ص ۵۹، مشهد: شرکت به‌نشر (آستان قدس)، ۱۳۷۰ش.
 ۱۷. عبدالعظیم کریمی، *سازده‌های تربیت و دموکراسی*، ص ۲۲، تهران: پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۸۰ش.
 ۱۸. به نقل از: *مکتب فلسفی لیبرالیسم آموزشی و اسلام*، ص ۱۰۱.

۱۹. حسین دهقان، «توسعه انسان‌محور و آموزش و پرورش به‌آفرین»، منتشر شده در: محمدعلی محمدی و حسین دهقان، *آموزش و پرورش و گفت‌وگو* نوبت، ص ۱۲۸، تهران: پژوهشگاه تعلیم و تربیت، ۱۳۸۳ ش.

۲۰. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۹۷، ص ۴۹، ح ۱۸، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۲۱. رهبری بر فراز قرون، ص ۱۰۸.

۲۲. *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۷۸.

۲۳. همان، ص ۸۴.

۲۴. همان، ج ۵۲، ص ۲۳۵، ح ۱۰۴.

۲۵. علی بن موسی حلی (سید بن طاوس)، *الملاحم و الفتن*، ص ۵۲، نجف، بی‌نا، بی‌تا.

۲۶. زین‌الدین علی عاملی (شهید ثانی)، *منیة المرید* (به نقل از: فصل‌نامه *انتظار موعود*، ش ۵، پاییز ۱۳۸۱، ص ۲۰۸)

۲۷. مثلاً در اصل چهارم از اصول حاکم بر نظام آموزش و پرورش آمده است: «در آموزش و پرورش، نه‌تنها تعلیمات دینی خاص، بلکه همه برنامه‌ها و آموزش‌ها باید به عنوان اجزای یک مجموعه هماهنگ اسلامی، برحسب اقتضا و گنجایش، جنبه و جهت دینی داشته باشد. برنامه‌ریزان و معلمان باید در همه برنامه‌ها و فعالیت‌ها، بنا بر مقتضیات خاص هر موضوع، به جنبه‌های الهی و تقویت بیش‌دانش‌آموزان توجه کنند.» (نک: اصول حاکم بر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۸)

۲۸. با تفحص این‌جانب در متون آموزشی مدارس ایران، از مهدکودک تا پیش‌دانشگاهی، فهرست مطالب قابل توجه در مورد ابعاد مختلف آموزه مهدویت و انتظار به این شرح است:

۱. سال دوم دبستان: در کتاب هدیه‌های آسمانی (تعلیم و تربیت اسلامی)، ۱۳۸۷، در دو صفحه، پنج سطر (۳۵ کلمه) به همراه یک نقاشی، به معرفی روز نیمه شعبان به عنوان جشن میلاد امام زمان علیه السلام پرداخته شده است.

۲. سال دوم راهنمایی: در کتاب فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، ۱۳۸۷، در درس سیزدهم، در چهار صفحه، به این مباحث اشاره شده است: تولد، غیبت صغری و کبری، حدیث استفاده از نور خورشید از پشت ابر، ترسیم کوتاه از ظهور، فقیه عادل به عنوان جانشین حضرت در دوران غیبت.

۳. سال سوم دبیرستان: در کتاب دین و زندگی، ۱۳۸۷، دو فصل به موضوع امام زمان علیه السلام و انتظار و دو فصل به موضوع وظایف دوران غیبت و ولایت فقیه در پنجاه صفحه آمده است. فهرست مطالب عبارتند از: درس نهم در ۱۴ صفحه با عنوان «خورشید پنهان»: تاریخ حیات امام زمان علیه السلام، علت غیبت چیست، چگونگی امامت حضرت در عصر غیبت، زمان پایان غیبت، یاران راستین امام علیه السلام؛ درس دهم در ۱۷ صفحه با عنوان «در انتظار طلوع»: ذکر چند آیه از آیات قرآن مربوط به مهدویت، آینده تاریخ، موعود و منجی در ادیان، موعود در اسلام، چگونگی عمر طولانی

حضرت علیه السلام، انتظار فردی و جمعی موعود، بیان رهبر معظم انقلاب درباره ویژگی‌های منتظران، قسمتی از دعای عهد و دو شعر، مسئولیت منتظر، جهانی شدن، جهانی سازی و مهدویت؛ درس یازدهم در نه صفحه با عنوان «تداوم امامت در عصر غیبت»: ولایت معنوی امام در عصر غیبت کبرا، مرجعیت علمی در غیبت کبرا، حکومت اسلامی در غیبت کبرا، آیه نفر، روایت حضرت حجت در مورد رجوع به روات حدیث، شرایط مراجع، راه‌های شناخت فقیه واجد شرایط؛ درس دوازدهم در یازده صفحه با عنوان «ولایت فقیه شکل حکومت اسلامی در عصر غیبت»: گزینش ولی فقیه، تفاوت انتخاب ولی فقیه و مرجع، جمع ولایت و مرجعیت، نظام اسلامی و دموکراسی، رابطه رهبر و مردم، نسبت مردم با حکومت اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، قسمتی از دعای عهد.

۲۹. نگارنده و جمعی از دوستان، چندین سال با حضور در مدارس مقاطع مختلف شهرهای کشور - اعم از بزرگ و کوچک کشور - به عنوان مربی و مبلغ دینی، این ضعف معرفتی و رفتاری را مشاهده و تجربه کرده‌ایم.

۳۰. مجتمع فرهنگی آموزشی علامه طباطبایی، وضع مطلوب و موجود تربیت دینی و اخلاقی (بررسی پژوهش‌های آماری نقصان‌های تربیت دینی و اخلاقی در آموزش و پرورش)، سایت آفتاب www.aftab.ir.

۳۱. همان.

۳۲. مکتب فلسفی لیبرالیسم آموزشی و اسلام، ص ۸۴.

۳۳. اسماعیل شفیعی سروستانی، ماه‌نامه موعود، پیش شماره اول، سرمقاله.

۳۴. سیدحسین نصر، در جست‌وجوی امر قدسی (گفت‌وگویی رامین جهانگللو با سیدحسین نصر)، ترجمه: سیدمصطفی شهرآیینی، ص ۱۱۵، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶ش.

۳۵. یادداشت‌ها، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳۶. نک: جی. اف. نلر، آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه: فریدون بازرگان دیلمقانی، ص ۱۶، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵ش؛ سعید بهشتی، زمینه‌ای برای بازشناسی و نقادی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب، ص ۲۳، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۶ش؛ سعید بهشتی، «فلسفه تعلیم و تربیت در جهان امروز»، مجله قیاسات، ش ۳۹، ص ۱۰۹.

۳۷. سخن‌رانی در جمع پرستاران، معلمان و کارگران سراسر کشور، ۱۳۸۸/۲/۹.

۳۸. محمود صناعی، آزادی و تربیت، ص ۸۰، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴ش.

۳۹. علی شریعتمداری، جامعه و تعلیم و تربیت، ص ۱۱۰، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰ش.

۴۰. اسماعیل شفیعی سروستانی، «امور پرورشی، نسل نو و فرهنگ انتظار»، ماه‌نامه موعود، ش ۷۵.

۴۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۴۲. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب‌الامر، ح ۱۲۵۶، تهران: انتشارات مکتب الصدر، ۱۳۷۲ش.

۴۳. محمد بن حسن الحرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۲، ص ۵۴۴، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

۴۴. محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی *العیبه*، تحقیق: علی اکبر غفاری، ص ۲۰۰، تهران: انتشارات صدوق، بی تا؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

۴۵. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۸۴.

۴۶. محمد بن علی بن حسین صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۲، ص ۶۴۵، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.

۴۷. محمدتقی اصفهانی، *مکیال المکارم*، ج ۲، ص ۱۵۲، تهران: انتشارات بدر، ۱۳۷۲ش؛ مرتضی مطهری، *قیام و انقلاب امام مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ*، ص ۱۴، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۲ش.

۴۸. نگارنده پیش از این، به ابعاد سیاسی و اجتماعی تربیت در پرتو مهدویت و انتظار پرداخته که آن مقاله در چهارمین همایش بین المللی دکترین مهدویت ارائه شد. (نک: «تربیت سیاسی در پرتو انتظار»، فصل نامه علمی - تخصصی *مشرق موعود*، سال دوم، ش ۶، تابستان ۱۳۸۷، ویژه نامه برگزیده مقالات چهارمین همایش بین المللی دکترین مهدویت)

49. speculative philosophy.

50. normative philosophy.

51. analytical philosophy.

۵۲. به نقل از: *فلسفه تعلیم و تربیت در جهان امروز*، ص ۱۰۹.

۵۳. همان.

۵۴. آرنولد گریز، *فلسفه تربیتی شما چیست؟*، ترجمه: بختیار شعبانی ورکی و دیگران، ص ۵۱، مشهد: انتشارات به نشر، ۱۳۸۳ش.

۵۵. برای شناخت فلسفه های تعلیم و تربیت در غرب نک: *فلسفه تربیتی شما چیست؟؛ آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش؛ زمینه ای برای بازشناسی و نقادی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان غرب*: سید احمد رهنمایی، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۷ش.

۵۶. نک: *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، ص ۲۱۷ - ۲۹۷.

۵۷. همان، ص ۶۸.

۵۸. محمدتقی مصباح یزدی، «مبانی و اصول تعلیم و تربیت»، www.mesbahyazdi.org.

۵۹. مرتضی مطهری، *سیری در سیره ائمه اطهار*، ص ۲۹۸، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ش.

۶۰. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۶۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۶۲. رهبری *بر فراز قرون*، مقدمه.

۶۳. مرتضی مطهری، *قیام و انقلاب مهدی* (ع.ج)، ص ۵ - ۷.
۶۴. *الغیبة* (نعمانی)، ص ۱۳۸.
۶۵. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۱۹۷، بیروت: دارصعب و دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ق.
۶۶. *بحار الانوار*، ج ۹۹، ص ۱۰۴.
۶۷. همان، ج ۲۳، ص ۵۰.
۶۸. سوره بقره، آیه ۳۰.
۶۹. عبدالله جوادی آملی، *امام مهدی؛ موجود موعود*، ص ۱۰۶، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۷ش.
۷۰. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، *نورالثقلین*، ج ۲، ص ۳۹۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق؛ محمد محمدی ری شهری، *میزان الحکمة*، ج ۱، ص ۱۷۹، قم: انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۷ش.
۷۱. رحیم کارگر، «فلسفه نظری تاریخ و دکترین مهدویت»، فصل نامه *انتظار*، ش ۱۷، ص ۹۷.
۷۲. علی المتقی بن حسام الدین الهندی، *کنز العمال*، ج ۳۸۶۶۹، ص ۳۸۷۰۰، بیروت: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ق؛ *میزان الحکمة*، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۱۲۴۴.
۷۳. *نهج البلاغه*، خ ۱۳۸.
۷۴. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۱، ح ۱۰۳.
۷۵. سوره رعد، آیه ۱۱.
۷۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۷۷. به نقل از: محمد هادی یوسفی غروی، «فلسفه غیبت از منظر روایات»، فصل نامه *انتظار*، ش ۷.
۷۸. *الکافی*، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۷۸؛ *میزان الحکمة*، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۸۰۶.
۷۹. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *الامالی*، ص ۱۵۷، ح ۱۵، قم: مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۰۷ق؛ *میزان الحکمة*، ص ۱۸۴، ح ۱۲۲۱.
۸۰. محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، ص ۴۷۱، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق؛ *میزان الحکمة*، ص ۱۷۸، ح ۱۱۵۹.
۸۱. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۲، ح ۷؛ *میزان الحکمة*، ص ۱۸۴، ح ۱۲۲۲.
۸۲. *قیام و انقلاب مهدی*، ص ۷.
۸۳. *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۷۸.
۸۴. شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*، دعای عدیله.
۸۵. *امام مهدی؛ موجود موعود*، ص ۱۳۳.
۸۶. *الغیبة* (نعمانی)، ص ۱۵۹، ب ۵، ح ۹.
۸۷. غلام حسین شکوهی، *مبانی و اصول آموزش و پرورش*، ص ۱۱۶، مشهد: انتشارات به نشر، ۱۳۸۵ش.

۸۸. عبدالعظیم کریمی، آموزش به مثابه پرورش، ص ۱۸، تهران: پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۸۲ش.
۸۹. علی شریعتمداری، رسالت تربیتی و علمی مراکز آموزشی، ص ۸۶، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴ش.
۹۰. به نقل از: میانجی و اصول آموزش و پرورش، ص ۱۲۸.
۹۱. رسالت تربیتی و علمی مراکز آموزشی، ص ۱۰۱.
۹۲. آزادی و تربیت، ص ۸۵.
۹۳. یادداشت‌ها، ج ۲، ص ۱۷۴.
۹۴. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۵۶ - ۱۳۵.
۹۵. این سه اصطلاح از این منبع وام گرفته شده است: عبدالعظیم کریمی، سازه‌های تربیت و دموکراسی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۹۶. سوره رعد، آیه ۱۱.
۹۷. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.
۹۸. سوره توبه، آیه ۳۳ و ۳۴.
۹۹. به نقل از: مکتب فلسفی لیبرالیسم آموزشی و اسلام، ص ۹۸.
۱۰۰. سوره بقره، آیه ۱۷۰؛ سوره احزاب، آیه ۶۷.
۱۰۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۰۹، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۰۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۲.
۱۰۳. الغیبه (طوسی)، ص ۲۴۰، بیروت: انتشارات دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۰۴. به نقل از: یادداشت‌ها، ج ۲، ص ۹۲.
۱۰۵. امانوئل کانت، تعلیم و تربیت (اندیشه‌هایی درباره آموزش و پرورش)، ترجمه: غلام‌حسین شکوهی، ص ۶۹، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
۱۰۶. نک: مرتضی مطهری، انسان و ایمان (مجموعه آثار)، ج ۲، ص ۳۵، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ش.
۱۰۷. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.
۱۰۸. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۴.
۱۰۹. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵.
۱۱۰. همان.
۱۱۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۱۴.
۱۱۲. یادداشت‌ها، ج ۴، ص ۴۷۰.
۱۱۳. همان، ص ۴۷۳.
۱۱۴. سوره مائده، آیه ۸.
۱۱۵. سوره شوری، آیه ۳۹.

۱۱۶. سوره حجرات، آیه ۹.
۱۱۷. متن پیام رهبر معظم انقلاب به دانشجویان عدالت‌خواه، ۲۲ مرداد ۱۳۸۷.
۱۱۸. سید محمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۰، ص ۱۸۲، بیروت: منشورات الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق؛ سوره یونس، آیه ۸۵.
۱۱۹. سوره قصص، آیه ۷.
۱۲۰. سوره منافقون، آیه ۸.
۱۲۱. سخنان مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه‌های یزد، ۱۳/۱۰/۱۳۸۶ (به نقل از خبرگزاری فارس).
۱۲۲. *یادداشت‌ها*، ج ۴ ص ۴۷۳.
۱۲۳. *الغیبه* (نعمانی)، ص ۳۲۰، ح ۱.
۱۲۴. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۹۲.
۱۲۵. *نهج البلاغه*، ص ۵۳۴، حکمت ۳۳۷.
۱۲۶. سوره انسان، آیه ۳.
۱۲۷. سوره توبه، آیه ۷۱.
۱۲۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.
۱۲۹. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰؛ علامه طباطبائی ذیل این آیه در *تفسیر المیزان*، بحثی مفصل کرده است که بسیار اهمیت دارد.
۱۳۰. *بحارالانوار*، ج ۵۸، ص ۱۵۰، باب ۴۳، ح ۲۹.
۱۳۱. علی پایا، *دانشگاه، تفکر علمی، نوآوری و محیط عمومی*، ص ۳۴، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، ۱۳۸۵ش.
۱۳۲. سوره بقره، آیه ۱۷۰؛ سوره احزاب، آیه ۶۷.
۱۳۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.
۱۳۴. سوره انفال، آیه ۴۶.
۱۳۵. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۰.
۱۳۶. سوره انبیاء، آیه ۷۳.
۱۳۷. سوره بقره، آیه ۲۵۰.
۱۳۸. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

آخرین انقلاب؛ انقلابی آخر

دکتر فرح رامین*

چکیده

نظریه پردازان انقلاب و سیاست‌گذاران معاصر، می‌کوشند تحولات انقلابی غیرمنتظره را درک کنند. آموزه مهدویت و ماهیت انقلاب مهدوی در فرهنگ شیعه برای بسیاری از آنها، بسیار پیچیده و اسرارآمیز می‌نماید. مقاله حاضر، کوششی است در عرضه مفهومی نظری درباره انقلاب، بررسی صحت کاربرد این واژه درباره خروج امام مهدی علیه السلام، تبیین عوامل و پارادایم‌های وقوع هر انقلاب با تکیه بر ارکان سه‌گانه انقلاب (مردم، رهبری، ایدئولوژی) و تطبیق آنها با انقلاب مهدوی. در این زمینه، تلاش می‌شود که مدل‌های نظریه‌های انقلاب در مورد انقلاب‌های بزرگ معاصر، با انقلاب قائم منتظر علیه السلام آزموده و میزان انطباق یا عدم انطباق آن با این مدل‌ها نشان داده شود. نگارنده اذعان می‌کند که انقلاب مهدوی به عنوان «آخرین انقلاب» و «انقلابی آخر»، ماهیتی خاص دارد و در قالب مدل‌های نظریه‌پردازی معاصر، به آسانی تحلیل نمی‌شود؛ اما با استناد به ضرورت شناسایی و شناساندن انقلاب مهدوی در قالب مفاهیم متداول فلسفه سیاسی امروز، مقصود این دفتر آن است که نشان دهد این انقلاب بزرگ جهانی، همانند دیگر انقلاب‌های اجتماعی، برآیند و مبتنی بر قدرت تبیینی عوامل نارضاییتی

گسترده مردمی و رهبری کاریزمایی امام معصوم علیه السلام است و به پشتوانه ایدئولوژی ساختارشکن شیعی محقق و پیروز خواهد شد.

واژگان کلیدی

انقلاب، فرانظریه، نارضایتی انقلابی، خشونت، رهبری کاریزمایی، ایدئولوژی شیعی.

مقدمه

آدمی با پشت سر گذاشتن تمامی فراز و نشیب‌های سیاسی - اجتماعی و تجربه ناکارآمدی و ناتوانایی انواع گوناگون انقلاب‌ها، حکومت‌ها و دولت‌ها، و با بینش و آگاهی از قدر خویش و نقش اساسی خود در هستی، به ضرورت وجود نظامی توانمند و فراگیر می‌رسد و با ایجاد زمینه‌های مناسب، مقدمات انقلابی سترگ را فراهم می‌آورد؛ انقلابی که پایه‌های آخرین حکومت جهانی را پی می‌ریزد - «دولتنا آخر الدّول»^۱ حکومتی که تا پایان تاریخ ادامه می‌یابد (آخرین انقلاب). به دنبال انقلابی به وقوع می‌پیوندد که با داشتن عناصر گران‌سنگ رهبری و ایدئولوژی منحصر به فرد، عظیم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین انقلاب تاریخ است. انقلاب مهدوی با ایجاد تحولاتی اساسی و همه‌جانبه در وضعیت فکری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جهان، مترقی‌ترین اندیشه در زمینه حکومت و زمام‌داری را به نمایش می‌گذارد (انقلابی آخر). این انقلاب بزرگ جهانی همانند دیگر انقلاب‌های اجتماعی، برآیند و مبتنی بر وجود علل و شرایط مهمی است که نه تنها با شرایط عمومی انقلاب‌ها مطابقت می‌کند، بلکه به عنوان یک فرانظریه (meta-theory) بر مجموعه شرایطی ویژه تکیه می‌زند تا «آخرین حکومت» جهانی را استوار سازد:

لكلّ اناس دولة یرقونہا و دولتنا فی آخر الدّھر تظہر^۲

این مقاله سعی دارد با تطبیق انقلاب مهدوی با دیگر انقلاب‌های بزرگ جهان، نشان دهد که اگر از منظر زمینی نیز بنگریم، انقلاب مهدی علیه السلام با ایجاد زمینه‌ها و عوامل و ارکان وقوع یک انقلاب، محقق و پیروز خواهد شد. در این زمینه، از این مهم غفلت نورزیده‌ایم که این انقلاب به لحاظ مبانی، با هیچ‌یک از حرکت‌های انقلابی جهانی قابل مقایسه نیست؛ اما مطالعات تطبیقی، در پی نشان دادن این

موضوع است که نباید دیوار بلندی بین آسمان و زمین کشیده و چشم‌ها به خداوند و امام علیه السلام دوخته شود که چه زمان، این انتظار سرد را پایان می‌بخشند، بلکه روند تکاملی جامعه روبه سویی دارد که از منظر تفکر عقلی نیز نه تنها انقلاب مهدوی امکان، بلکه ضرورت وقوع نیز دارد. البته نگارنده تابع مسک جبری (determinism) نیست که در سیر حوادث اجتماعی، به نوعی جبر معتقد باشد که بر مبنای یک ضرورت تاریخی، همان مراحلی در انقلاب مهدوی رخ خواهد داد که در انقلاب‌های بزرگ جهانی چون فرانسه و روسیه رخ داد. انقلاب مهدوی به منزله یک فرانظریه، پدیده منحصر به فردی است و رهبر این انقلاب جهانی به همراه امتی که در کنار او قرار می‌گیرد، قواعد کهن را در هم می‌ریزند و قواعدی نو می‌آفرینند.

مفهوم انقلاب

واژه انقلاب، مفهومی کلیدی در تفکر سیاسی مدرن به شمار می‌رود و با این‌که در رشته‌های مختلف علوم به کار رفته است، مفهوم مبهم و شناوری دارد.^۳ انقلاب از نظر لغوی به معنای حالی به حالی شدن، دگرگون شدن، برگشتن، تحول، تقلب و تبدل است.^۴ این واژه در اولین کاربرد، از اصطلاح‌های اخترشناسی بود که به حرکت دورانی و منظم قانون‌مند ستارگان دلالت می‌کرد و تا قرن هفدهم در همین چارچوب به کار می‌رفت.^۵ در اصطلاح علمی، به تغییرات ذاتی مثل تبدیل سکه طلا به مس یا تغییرات آمونیاکی در شیمی آلی انقلاب می‌گویند. در فلسفه نیز وقتی واژه انقلاب را به کار می‌برند، مراد دگرگونی در صورت است؛ البته باید توجه داشت که مراد از صورت، معنای ارسطویی آن یعنی حقیقت و ماهیت و ذات یک شیء است؛ زیرا ماهیت و ذات یک شیء در صورتش تعریف می‌شود.^۶

انقلاب در کاربرد سیاسی - اجتماعی، دارای تعاریف گوناگونی است و هر نویسنده و اندیشه‌ورزی به فراخور برداشت‌های خود، تعاریف متفاوتی از آن دارد.^۷ نظریه‌پردازان انقلاب، با تکیه بر وجوه مشترک انقلاب‌های مشهور جهان، این واژه را تعریف کرده‌اند:

از نگاه ساموئل هانتینگتون، انقلاب به معنای توسعه مشارکت سیاسی و گسترده خارج از ساختار موجود نهادهای سیاسی است که از تقابل بین نظام سیاسی حاکم و نیروهای اجتماعی ناشی می‌شود.^۸ انقلاب تمام‌عیار، انقلابی است که نظام مطرود و نامطلوب را تخریب کند و نظامی مطلوب و مقبول را جای‌گزین نماید؛ نهادهای سیاسی رژیم سابق را واژگون سازد و گروه‌های جدید بسیج شده و نهادهای سیاسی تازه‌ای را خلق کند و این امر، با از هم پاشیدن و خشونت نهادهای سیاسی قدیم و برپایی نظام جدید توأم است.^۹

چالمرز جانسون، انقلاب را به تغییر نظام سیاسی محدود نمی‌داند، بلکه به نظر او، انقلاب قبول خشونت برای تغییر در نظام جامعه و تحول نظام اجتماعی است که در برگیرنده تغییر و تحول در نظام سیاسی نیز خواهد بود.^{۱۰}

به طور کلی، انقلاب سیاسی - اجتماعی، حرکتی است مردمی، توأم با خشونت، در جهت تغییر سریع و بنیادین ارزش‌ها و باورهای مسلط، نهادهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی، رهبری، روش‌ها و فعالیت‌های حکومتی جامعه.^{۱۱} انقلاب، طغیان و عصیان مردم یک ناحیه و یا یک سرزمین علیه نظام حاکم موجود برای ایجاد نظم مطلوب است. انبیای الهی از زمان حضرت نوح علیه السلام، نظم موجود را به هم ریخته و در پی اصلاح نظم اجتماعی بوده‌اند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛^{۱۲}

به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

هدف همه رسالت‌ها و نبوت‌ها، بر هم زدن نظم فاسد موجود و استقرار نظام عادلانه مطلوب است و این امر در دین اسلام، محرزتر و مشخص‌تر می‌نماید.^{۱۳} مفهوم انقلاب در کاربرد سیاسی، با ویژگی‌هایی همراه است که این پدیده اجتماعی را از حرکات‌های اصلاح‌طلبانه، نهضت‌های آزادی‌بخش، کودتا و شورش ممتاز می‌نماید. این شرایط و ویژگی‌ها، در قیام قائم متظر علیه السلام نیز وجود دارد؛ از این‌رو، خروج ایشان را می‌توان «انقلاب» نامید:

۱. انقلاب مهدوی، حرکتی سریع و مردمی

يُخْرِجُ إِلَيْهِ النَّجْبَاءَ مِنْ مِصْرَ، وَ عَصَائِبَ أَهْلِ الْمَشْرِقِ، حَتَّى يَأْتُوا مَكَّةَ
فِي يَابِعُونَهِ؛^{۱۴}

نجبای مصر و دسته‌های اهل مشرق به سوی او خارج می‌شوند تا به مکه می‌آیند و با او بیعت می‌کنند.

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، جَمَعَ اللَّهُ لَهُ أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَ أَهْلَ الْمَغْرِبِ، فَيَجْمَعُونَ لَهُ كَمَا يَجْتَمِعُ
قُرْعَ الْخَرِيفِ؛^{۱۵}

هنگامی که قائم ما قیام نمود، خداوند برایش اهل مشرق و مغرب را گرد آورد، همانند گرد آمدن ابرهای پاییزی.

فَيَجِئُثُونَ نَحْوَهَا وَ لَا يَمْضِي لَهُمْ إِلَّا كَلِمَةَ بَصْرَ، حَتَّى يَكُونَ كَلْهَمَ بَيْنَ
يَدَيْهِ ﷺ بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ؛^{۱۶}

و به سوی او می‌آیند و بر آنها کمتر از یک چشم بر هم زدن نمی‌گذرد، مگر همگی در برابر امام ﷺ بین رکن و مقام هستند.

۲. انقلاب مهدوی، همراه با خشونت

تأکید بر عنصر خشونت، در آثار بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب دیده می‌شود؛ همه انقلاب‌ها با خشونت همراه بوده‌اند.^{۱۷} تصور انقلاب بدون خشونت یا «انقلاب سفید» امکان ندارد. زمانی که نارضایتی عمومی مردم بر اثر ظلم و استبداد، اوج می‌گیرد، به یقین طبقه حاکم و مسلط بر جامعه، ساکت و آرام نمی‌نشینند و به هر وسیله‌ای برای سرکوب و نابودی حرکت انقلابی متوسل می‌شوند، لذا جهاد و درگیری و خشونت بین حق و باطل، جریانی است که در سیر تکامل جامعه اجتناب‌ناپذیر است. اما میزان خشونت در هر انقلاب، به عوامل بسیاری چون ویژگی‌های فرهنگی مردم، نوع رژیم حاکم، نوع نیروهای مسلح و وضعیت خاص داخلی و بین‌المللی بستگی دارد. برای مثال، در انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) حدود یک میلیون نفر از مردم - یعنی از هر هشت نفر یک نفر - کشته شدند و یا در جریان انقلاب ویتنام (۱۹۵۴) ارتش آمریکا در ویتنام شمالی، جنوبی، کامبوج و لائوس، صدها هزار نفر را کشت.

انقلاب مهدی علیه السلام نیز بدون درگیری و خشونت متحقق نخواهد شد؛ و این که برخی راه تفریط را پیموده و معتقدند حتی به مقدار محجمه (مقدار خون در ظرف حجامت) خون ریزی نمی شود،^{۱۸} با ماهیت پدیده انقلاب ناسازگار است و برخی روایات، به نادرستی این مسئله گواهی می دهد. بشیر می گوید خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم:

مردم می گویند وقتی مهدی قیام کند، کارها برای او روبه راه می شود و به اندازه محجمه هم خون ریزی نمی شود. حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست! اگر چنین موضوعی امکان داشت، برای رسول خدا صورت می گرفت. در صورتی که در میان جنگ، دندانش خونین شد و پیشانی مبارکش شکست. به خدا قسم! انقلاب صاحب الامر هم انجام نمی گیرد، مگر این که در میدان جنگ، عرق بریزیم و خونها ریخته شود.» سپس به پیشانی مبارکش دست کشید.^{۱۹}

بعد از آن که امام علیه السلام خود را برای همگان معرفی و حجت را بر آنها تمام می فرماید، معاندان کمر به قتل ایشان می بندند و درگیری آغاز می گردد:

... فيقول: أيها الناس! أنا فلان بن فلان؛ أنا ابن نبي الله، ادعوكم إلى ما دعاكم إليه نبي الله، فيقومون إليه ليقتلوه...^{۲۰}

... و می فرماید: ای مردم! من حجة بن الحسن و فرزند پیامبرم! شما را دعوت می کنم به آنچه پیامبر خدا دعوت نمود. سپس مردم به پا می خیزند که او را به قتل برسانند...

در مقابل، برخی روایات بر خشونت در انقلاب مهدی علیه السلام در حجمی بسیار وسیع دلالت دارد؛ مانند روایاتی که به کشته شدن سه میلیون، یک سوم، دو سوم، پنج هفتم، هفت نهم و نه دهم مردم اشاره می کنند.^{۲۱} با بررسی این روایات، آشکار می گردد که برخی از آنها - بر فرض صحت سند - به اوضاع نابه سامان جهان پیش از عصر ظهور مربوط است و هیچ ارتباطی با دوران انقلاب مهدوی ندارد و روایاتی که به زمان ظهور و انقلاب مربوط است، برخی ضعف سند دارد و عمده آنها از اسرائیلیات است.

در بررسی میزان خشونت هنگامه انقلاب مهدوی، باید راه اعتدال را پیمود. از آنجا که پیش از ظهور و مقارن با آن، ستم‌گران حاکمان زمین هستند و امام علیه السلام برای برپایی حکومت عدل، در برابر همه کج‌روی‌ها می‌ایستد، بی‌تردید معاندان در مقابل انقلاب و حرکت مردمی امام علیه السلام ایستادگی می‌کنند و درگیری حتمی است. اما امام، همان سیاست پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کند. او که شمیم رحمت و رأفت است، به یقین آخرین حربه‌اش در مقابل معاندان، خشونت خواهد بود. در سیمای حکومت جهانی مهدی علیه السلام مهر و قهر در کنار یکدیگر جلوه خواهد کرد و رأفت و عدالت در کنار خشونت معنا می‌یابد.^{۲۲}

۳. انقلاب مهدوی، در جهت تغییر ارزش‌ها و ساختارها

انقلاب مهدی علیه السلام در جهت تغییر ارزش‌ها و اصول حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی مردم جهان است و می‌خواهد صفحه جدیدی در زندگی و تاریخ آدمی بگشاید. چنین انقلابی خودبه‌خود، متضمن دگرگونی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. زمانی که فکر و فرهنگ هر ملت متقلب شد، به یقین طبقات و گروه‌های اجتماعی‌شان ثابت نمی‌ماند؛ نظام سیاسی و اقتصادی‌شان نیز تغییر می‌پذیرد. در قرآن کریم از چنین انقلابی به زنده کردن - «احیا» - تعبیر شده، همان‌گونه که پیامبران مردم را احیا می‌کنند:

«اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ»^{۲۳}

چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

مردم از آن حیات قبلی که داشتند، می‌میرند و به حیات دیگری زنده می‌شوند که همان حیات دینی حقیقی است.

هنگامی که پیامبران پیام خود را ابلاغ می‌کردند، گرچه ظاهر پیام گاهی سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی نبود، احساس عمومی آن بود که همان پیام اخلاقی، فرهنگی، اعتقادی یا عبادی، متضمن تغییر همه مناسبات جامعه است؛ لذا مستکبران عالم در برابرش موضع می‌گرفتند.

ارکان وقوع انقلاب

با نگاهی به انقلاب‌های معاصر،^{۲۴} به نظر می‌رسد پیروزی هر انقلابی به حضور و کاربرد سه رکن انقلاب: مردم، رهبری و ایدئولوژی، بستگی دارد. مرحله مقدماتی هر انقلاب، مشارکت عموم مردم در آن است که به صورت انفجاری در داخل جامعه رخ می‌دهد. چنان‌چه این مشارکت و حضور، رهبری قوی نداشته باشد و رهبری نتواند این حرکت را به نحو مطلوبی هدایت کند یا نتواند تحرک لازم را در تشکیل نهادهای سیاسی لازم به وجود آورد، به پیروزی انقلاب نمی‌توان امیدوار بود. انقلاب مهدی علیه السلام با ایجاد نارضایتی عمیق مردم در ابعاد مختلف و فراهم آوردن زمینه برای شروع انقلاب، شکل می‌گیرد و با رهبری کاریزمایی و الهی قائم منتظر علیه السلام و به پشتوانه ایدئولوژی شیعی، طبق وعده حتمی خداوند، پیروزی محقق خواهد شد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛^{۲۵}

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند.

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام از نظر اجرا همانند دیگر انقلاب‌ها، به زمینه‌های عینی و خارجی بستگی دارد و باید فضای مناسب برای وقوع آن شکل گیرد. شهید محمدباقر صدر در این باره می‌گوید:

تغییرات اجتماعی که سرچشمه الهی دارد، از جنبه اجرایی به شرایط بیرون متکی است و موفقیت و زمان انجام آن، بستگی به آن دارد و درست به همین جهت بوده است که آسمان در انتظار ماند تا پنج قرن از

جاهلیت بگذرد و آن وقت آخرین پیام خود را به واسطه حضرت محمد ﷺ فرستاد و با آن که جهان در دوران فترت، نیاز شدید به پیامبر داشت، ولی به خاطر وابستگی اجرایی به شرایط خارجی، در آن تأخیر شد.^{۲۶}

الف) مردم

انقلاب، حرکتی مردمی است که به وسیله توده شروع می‌شود و به فرجام می‌رسد. مراد از نقش مستقیم مردم در وقوع انقلاب، آن است که گروه چشم‌گیری از توده‌ها، در انقلاب مشارکت نمایند و دیگران نیز عملاً به مخالفت با آن نپردازند. میزان شرکت توده‌ها در انقلاب‌ها با یکدیگر متفاوت است؛ برای مثال، در انقلاب روسیه شمار توده‌های شرکت‌کننده زیاد نبود و تنها بخشی از کارگران و سربازان را شامل می‌شد و دهقانان که بیشتر جمعیت را تشکیل می‌دادند، عموماً با سکوت خود، به تحولات رضایت می‌دادند؛ اما در انقلاب اسلامی ایران تقریباً همه توده‌ها شرکت داشتند.^{۲۷}

این حرکت مردمی، برخاسته از نارضایتی عمیق در ابعاد مختلف است، به حدی که از بهبود اوضاع ناامید می‌گردند. ظهور این نارضایتی، تغییر در کنش و رفتار افراد جامعه را باعث می‌گردد. به شکلی که همین نارضایتی عمومی، اولین عامل و شرط لازم در وقوع هر انقلابی است. نارضایتی و خشم از وضع موجود و طلب یک وضع آرمانی مطلوب، اساس هر انقلابی به شمار می‌آید، به گونه‌ای که شناخت عوامل نارضایتی و شناخت آرمان مردم به معنای شناخت خود انقلاب است.^{۲۸} اگر نارضایتی پدیدآمده، عمیق و در برگیرنده تمام یا بخش عظیمی از جامعه باشد و آرمان ایجادشده، واحد و فراگیر و روحیه انقلابی نیز شدید و فراگیر باشد، وقوع انقلاب و پیروزی اجتناب‌ناپذیر است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در توصیف وقایع دوران ظهور می‌فرماید:

در آخرالزمان، بلای شدیدی که سخت‌تر از آن شنیده نشده باشد - توسط فرمان‌روایان اسلامی - بر امت من وارد خواهد شد؛ به گونه‌ای که فراخنای زمین بر آنان تنگ خواهد گشت و زمین از بیداد و ستم لبریز

می‌گردد؛ آن‌چنان که مؤمن برای رهایی از ستم، پناه‌گاهی نمی‌یابد که بدان پناهنده شود.^{۲۹}

به طور کلی، سیمایی که روایات از عصر ظهور ترسیم می‌کند این است که فتنه و آشوب، هرج و مرج، نابه‌سامانی، ناامنی، ظلم و بیداد، نابرابری و اجحاف، قتل و کشتار و تجاوز، همه‌جا را فرا می‌گیرد و زمین، از ستم و بی‌عدالتی سرشار است. به همین دلیل مجموعه‌های روایی، باب‌ها و فصل‌هایی را با عنوان «فتن» یا «ملاحم و فتن» تدوین نموده‌اند و کتاب‌های مستقلی به نام *الفتن و الملاحم* نگاشته شده است. افزایش ظلم و جور و زیادتر شدن فساد، نمایی از ناکارایی تمام دولت‌های طاغوت را نشان می‌دهد و ناامیدی از این دولت‌ها و حکومت‌ها، به نفی و سلب وضع موجود می‌انجامد. از طرفی در کنار این فتنه‌ها و آشوب‌ها، با روند روبه رشد عقل، فهم و علم آدمی و برجسته شدن و طرح مفاهیم و معیارهایی چون آزادی و برابری، احترام متقابل، استقلال و حقوق بشر - هر چند در عمل به آنها اعتنایی نمی‌شود - جهش‌های تاریخی به وجود می‌آید که زمینه ظهور را فراهم می‌سازد. در واقع این جنبه ایجابی، مکمل و متمم آن جنبه سلبی است و هر دو در کنار یکدیگر، نارضایتی انقلابی را به حدی می‌رساند که مردم گرد مهدی علیه السلام جمع می‌شوند و او را برای حکومت می‌آورند، همانند عروسی که شب زفاف به سوی خانه شوهر می‌برند؛^{۳۰} امت به او پناه می‌آورد، آن‌گونه که زنبور به ملکه خویش پناه می‌برد؛^{۳۱} و از هر سرزمینی به سوی او روانه می‌شوند و با اشتیاق به سوی او می‌شتابند، همان‌طور که شتر ماده به طرف فرزند خود می‌رود.^{۳۲}

عوامل ایجاد نارضایتی عمومی

بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب با تأکید بر یک عامل خاص، سعی می‌کنند تا نارضایتی در وقوع انقلاب را تبیین کنند. در این روش از طریق مطالعات خطی و تک‌عاملی، بین عوامل وقوع انقلاب به لحاظ شدت و اهمیت، تقدم و تأخر قائلند و یک عامل را در وقوع انقلاب بر عوامل دیگر اولویت می‌دهند. این امر ممکن است نشأت گرفته از تفاوت پیش‌ذهن‌های نظریه‌پردازان باشد و از طرفی، ممکن

است پارادایم‌های مختلف در زمان‌های متفاوت در جوامع حاکم باشد. امروزه به اثبات رسیده است که در حوزه علوم اجتماعی یک پارادایم وجود ندارد؛ بلکه چندین عامل با یکدیگر دست‌اندرکارند و پارادایمی که دست‌کم در یک جامعه خاص تا حدی مسلط باشد، اکنون به شدت زیر سؤال رفته است.

در رویکردهای مختلف به انقلاب اسلامی ایران، گاه بر عوامل اقتصادی - اجتماعی و گاه بر عوامل روان‌شناختی، سیاسی و فرهنگی تکیه می‌کنند. برخی نظریه‌های انقلاب نیز ره‌یافت چندعلیتی به انقلاب داشته‌اند. نیکی کدی، معتقد است که مجموعه‌ای از نارضایتی‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در وقوع انقلاب اسلامی ایران دخیل بوده‌اند.^{۳۳} وی در تبیین وقوع انقلاب و ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی نیز همین عوامل را مطرح کرده و بیان می‌دارد که این عوامل، به فهم علل ظهور اسلام و غلبه سریع آن بر قبایل عرب کمک می‌کرد.^{۳۴} پیتر سوروکین از دیگر نظریه‌پردازانی است که با ره‌یافتی ترکیبی به انقلاب می‌نگرد. وی آشکارا حرکت‌های انقلابی را تحقیر می‌کند. نظریه او به این دلیل ارزشمند است که به بررسی عواملی می‌پردازد که موجب بروز روند انقلاب می‌گردد. او انقلاب را پدیده‌ای می‌نگرد که به ناتوانی ارزش‌ها در تطبیق با محیط مربوط است. این فشار فزاینده بر رابطه ارزشی - محیطی، همیشه در اثر «افزایش سرکوب‌گرایی» عمده اکثریت جامعه و ممکن نبودن ارضای آن‌گرایز در حداقل ضروری خود، به وجود می‌آید.^{۳۵} سوروکین شش‌گونه کلی سرکوب را منجر به وقوع انقلاب می‌داند: «سرکوب‌گرایی مربوط به تغذیه (گرسنگی)؛ سرکوب‌گرایی دارایی؛ سرکوب‌گرایی جنسی؛ سرکوب‌گرایی انگیزه آزادی؛ سرکوب‌گرایی اظهار وجود یا تصریح عقاید یا خودبیان‌گری».

از نظر وی، انقلاب ممکن است پاسخی به سرکوبی یک یا تعدادی از گرایز باشد؛ اما عمدتاً پس از سرکوبی همه گرایز رخ می‌دهد.^{۳۶} وی بر آخرین سرکوب در وقوع انقلاب اصرار دارد؛ اما بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب به نقش محدودیت‌های اقتصادی در ایجاد نارضایتی عمیق انقلابی پای می‌فشارند؛ اگرچه در بین آنها در نوع تأثیرگذاری این عامل، اختلاف‌نظر وجود دارد. نظریه‌های آنها در حقیقت پاسخی به این سؤال است که آیا انقلاب‌ها، به هنگام

رونق و رشد اقتصادی - اجتماعی، روی می‌دهند یا زمانی که رکود و تنزل اقتصادی - اجتماعی باشد؟

۱. مارکس

مارکس تنزل و عقب‌گرد وضعیت اقتصادی - اجتماعی طبقه «استثمار شده» در هر «دوران تاریخی» را علت انقلاب می‌داند. ریشه همه انقلاب‌ها، در شیوه تولید و عدم تطبیق زیربنا و روبناست. زیربنا به ساختار اقتصادی یا شیوه تولید برمی‌گردد که ساختار روابط اجتماعی را معین می‌کند. این ساختار در هر دوره، شامل دو طبقه است: طبقه حاکم و طبقه تحت استثمار.

طبقه حاکم از طریق «نظام تقسیم کار اجباری» و «مدرنیزاسیون»، «از خودبیگانگی» طبقه تحت استثمار را باعث می‌گردد و سپس تداوم تولید و استثمار و بحران‌ها، آگاهی طبقاتی در طبقه استثمار شده را باعث می‌شود و آن‌گاه به انقلابی خشونت‌آمیز می‌انجامد.^{۳۷}

۲. الکسی دو توکویل

این نظریه‌پرداز معتقد است که اغلب انقلاب‌ها، از بهبود اوضاع اقتصادی - سیاسی، پس از دورانی طولانی از فشار و سرکوب ناشی می‌گردند:

همیشه چنین نبوده است که انقلاب‌ها در زمان وخیم‌تر شدن اوضاع، پیش‌آمده باشند، بلکه برعکس، انقلاب غالباً در زمانی پیش‌می‌آید که مردمی که دیر زمانی با یک حکومت ستم‌گر بدون هیچ‌گونه اعتراضی کنار آمده‌اند، یک‌باره دریابند که حکومت، فشارش را تخفیف داده است؛ آن‌گاه است که علیه حکومت اسلحه به دست می‌گیرند.^{۳۸}

برخی از نظریه‌پردازان انقلاب، این ایده توکویول را با اختلافاتی پذیرفته‌اند. کرین بریتون معتقد است که انقلاب‌های فرانسه، روسیه، انگلستان و امریکا، نه‌تنها در جوامعی که از نظر اقتصادی واپس‌گرا هستند، اتفاق نیفتاد بلکه برعکس، در کشورهایی صورت گرفت که از نظر اقتصادی توسعه می‌یافتند.^{۳۹}

۳. جیمز دیویس

دیویس انقلاب‌ها را زمانی ممکن‌الوقوع می‌داند که بعد از مدتی طولانی از توسعه اقتصادی - اجتماعی، توسط یک دوره کوتاه‌مدت عقب‌گرد سریع دنبال شوند.^{۴۰}

به نظر دیویس، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، نهایتاً به وضعیت فکری در جامعه وابسته است. وجود نارضایتی، سازنده انقلاب است، نه وضعیت قابل لمس عرضه کافی یا ناکافی غذا، برابری یا آزادی. مردم راضی یا بی‌اعتنا که از نظر کالاها، موقعیت و قدرت فقیر هستند، ممکن است از نظر سیاسی ساکت باقی بمانند و مخالفان آنها امکان دارد به شورش دست بزنند. به همین صورت و با احتمال قوی‌تر، فقیران ناراضی ممکن است اغتشاش کنند و ثروت‌مندان راضی، با انقلاب مخالفت نمایند.

جیمز دیویس از طریق نموداری که به منحنی «J» مشهور است، بیان می‌کند که تا وقتی شکاف بین خواسته‌ها و دریافت‌های مردم اندک باشد، مشکلی پیش نمی‌آید، اما در صورتی که خط دریافت‌ها به شکل «J» درآید و شکاف مزبور تحمل‌ناپذیر گردد، انقلاب صورت می‌گیرد.^{۴۱}

نقد و ارزیابی

اندیشه موعودباوری در ادیان، بر این نکته تأکید می‌کند که کار اصلاح عالم، از دست انسان خارج است و روند رو به تباهی جهان، جز با دخالت خدا و تحقق اراده الهی در زمین بسامان و صلاح باز نمی‌آید. در زمینه اقتصادی، وقتی به دو شاخص عدالت اقتصادی، یعنی کاهش نابرابری و فقر در عصر امروز می‌پردازیم، آشکار می‌گردد که نظام سرمایه‌داری کنونی جهان، نهادها و سازکارهای این نظام، نه تنها عدالت اقتصادی را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه جهان را بیش از پیش، پر از ظلم و تبعیض و فقر و نابرابری خواهد کرد و بشر، نه تنها به رفاه اقتصادی و بی‌نیازی دست نمی‌یابد، بلکه فاصله عمیق میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، بیشتر و بیشتر می‌گردد و هدف نهایی عدالت اقتصادی که آزاد شدن انسان‌ها از رنج طلب و کسب بیش از حد است تا بتوانند به طور خلاقانه در

کارهای بی‌شمار غیراقتصادی مربوط به روح و ذهن درگیر شوند، در عصر جهانی‌سازی و به دست بشر تحقق‌پذیر نیست.

بی‌تردید، فقر و نیاز روزانه به غذا، لباس، مسکن و...، بدترین و ناهنجارترین اسارت برای بشر است؛ زیرا آسایش و فراغت را از آدمی سلب می‌کند و زمینه‌های رشد و تکامل معنوی و مادی او را نابود می‌سازد. احادیث بسیاری درباره رفاه اقتصادی دوران ظهور وجود دارد که به مواردی اشاره می‌شود:

واعلموا أنّکم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بکم منهج الرسول... و کفیتم
مؤنة الطلب و التّعسف، و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق...؛^{۴۲}

بدانید اگر شما از قیام‌گر مشرق پیروی کنید، شما را به آیین پیامبر درآورد... تا از رنج طلب و ظلم آسوده شوید و بار سنگین را از شانه‌هایتان بر زمین نهید....

یکون فی امتی المهدی... و المال یومئذ کدوس، یقوم الرجل فیقول: یا مهدی
أعطني، فیقول: خذ؛^{۴۳}

در زمان مهدی (علیه السلام) مال، خرمی شود. هر کس نزد مهدی آید و گوید: به من مالی بده! مهدی بی‌درنگ بگوید: بگیر.

و یعطی الناس عطايا مرتین فی السنّة و یرزقهم فی الشّهر رزقین... حتّی
لا تری محتاجاً إلى الزّکاة و یجیء أصحاب الزّکاة بزکاتهم إلى المحاوایج من
شیعته فلا یقبلونها، فیصرّونها و یدورون فی دورهم، فیخرجون إلیهم،
فیقولون: لا حاجة لنا فی دراهمکم... فیعطی عطاء لم یعطه أحد قبله؛^{۴۴}

امام مهدی (علیه السلام) در سال دو بار به مردم مال می‌بخشد و در ماه دو بار امور معیشت به آنان می‌دهد... تا نیازمندی به زکات باقی نماند و صاحبان زکات، زکاتشان را نزد محتاجان آورند و ایشان نپذیرند. پس آنان زکات خویش را در کیسه‌هایی نهند و در اطراف خانه‌ها بگردند و مردم بیرون آیند و گویند: ما را به پول شما نیازی نیست... پس دست به بخشایش گشاید، چنان‌که تا آن روز کسی آن‌چنان بخشش اموال نکرده باشد.

با استناد به روایات، در زمان مهدی موعود (علیه السلام)، گستره عدالت اقتصادی اسلام، سطوح تولید، توزیع و مصرف را فرامی‌گیرد و رشد اقتصادی پایدار، حذف فقر،

کاهش نابرابری و آموزه اصلاح الگوی مصرف را به ارمان می‌آورد. اما باید توجه داشت که با وجود اهمیت عدالت اقتصادی، امام مهدی علیه السلام در برنامه کار خود، ساختن انسان‌ها را نقطه زیربنایی قرار می‌دهد؛ زیرا تا انسان‌ها ساخته نشوند، جامعه بنیاد صحیح نخواهد یافت. باید توجه داشت که قیام آن حضرت به سوی مستضعفان جهت‌گیری دارد، اما خاستگاه این انقلاب تنها مستضعفان نیست. برخلاف مکاتب مادی‌گرا که انقلاب را فقط و فقط به محرومان نسبت می‌دهند و به سود آنها می‌دانند که علیه طبقه مرفه قیام کنند، نهضت پیامبران و انقلاب مهدوی به سود محرومان است، اما منحصرأً به دوش محرومان نیست. درک نکردن تفاوت بین جهت‌گیری و خاستگاه انقلاب، منشأ بسیاری از اشتباهات شده است.^{۴۵}

انقلاب مهدوی از آن‌جا که بر فطرت انسان‌ها و انسانیت آنها تکیه دارد، تنها مخاطبانش محرومان نیستند؛ بلکه همه گروه‌ها و طبقات اجتماعی در پیروزی آن دخیلند. به همین دلیل، پیامبران از آغاز دعوت خویش و در شروع مبارزه بر ضد طاغوت‌ها، به سراغ فرعون‌ها می‌روند تا ابتدا فطرت الهی به زنجیره کشیده خود آنها را اصلاح کنند و از درون به انقلاب می‌پردازند. مگر نه این است که در انقلاب موسی علیه السلام فردی از همان گروه مرفه و یا به اصطلاح از طبقه استعمارگر، به وی ایمان آورد و به حمایت او برخاست: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...»^{۴۶}؛ و یا همسر فرعون به حمایت از انقلاب موسوی، بر ضد همسر خود آشفته.^{۴۷}

جنبش‌ها و تحولات تاریخی باید بر تغییر در محتوای درونی انسان‌ها استوار باشند؛ زیرا محتوای درونی انسان، منشأ حرکت‌های تاریخی است. اندیشه و اراده، محتوای درونی آدمی به شمار می‌آید و در قلمرو تاریخ و اجتماع، تلفیق اندیشه و اراده آینده‌ساز آدمی است و اساس جنبش تاریخی او را فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، اگر محتوای درونی آدمی را زیربنا و منشأ تمام تغییرات بدانیم، مجموعه پیوندهای اجتماعی و نظام‌های زندگانی و تشکیلات بشری، تابعی از متغیر همان زیربنا یا محتوای درونی انسان خواهد بود. پیوند و رابطه‌ای که میان زیربنا (محتوای درونی آدمی) و روبنا (وضع و حال جامعه) وجود دارد، نوعی رابطه

علی است. آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۴۸} روشن‌گر همین رابطه میان روبنا و زیربناست. ظواهر و شئون و احوال هر جامعه، وقتی تغییر خواهد کرد که وضع نفسانی انسان‌ها تغییر کند و به یقین، تغییر حال روانی یک تن یا دو تن یا سه تن از افراد جامعه، تمام ملت را به جنبش و انقلاب و انمی دارد، بلکه حالت‌های نفسانی همه افراد جامعه باید زیر و رو شود تا سرنوشت عمومی آنها عوض گردد. هر اندازه آرمان متعالی‌تر باشد، هدف نیک‌تر و پردوام‌تر است و هر قدر آرمان پست و محدود باشد، غایت نیز خردتر و ناچیزتر خواهد بود.^{۴۹}

میشل فوکو، فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه‌پرداز پست‌مدرنیسم (post-modernism) در زمینه ریشه‌یابی علل وقوع انقلاب اسلامی ایران، می‌گوید که این انقلاب، امکان ندارد با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد؛ زیرا جهان، شورش و قیام همه مردم بر ضد قدرتی را شاهد بود که مشکلات اقتصادی آن در حدی بزرگ نبود که در نتیجه آن، میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها بریزند و انقلاب کنند. از این‌رو، ریشه این انقلاب را باید در جایی دیگر جست‌وجو کرد. به نظر وی، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت نهفته است که ایرانی‌ها از خلال انقلاب خود، درصدد ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. در واقع هدف اصلی آنها، ایجاد تحولی بنیادین در وجود فردی و در حیات سیاسی - اجتماعی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش خویش بود. ایرانیان خواهان دینی بودند تا تجربه و نحوه زیستن خود را دگرگون سازند و برای این منظور، بیش از هر چیز، خود را هدف قرار داده بودند. آنان راه اصلاح خود را در اسلام یافتند؛ اسلامی که برای آنان هم دوی درد فردی و هم درمان بیماری‌ها و نواقص اجتماعی بود.^{۵۰}

به طور کلی، در بررسی عوامل ایجاد نارضایتی در وقوع انقلاب می‌توان گفت: انسان با ترکیب خاص خود از حس، غریزه، خیال، فکر و نظارت عقل بر راه‌ها و هدف‌ها، به حرکت روی می‌آورد و از آنچه دارد، به آنچه می‌تواند و باید داشته باشد، می‌پردازد. با این حرکت، برخورد با مانع‌ها، محدوده‌ها و دیوارها آغاز می‌شود و نیاز به عدالت، احساس می‌گردد. در این مرحله، آن‌جا که مزاحمی و

شریکی در حدودش سر برمی دارد و سرپرستی آدمی را ادعا می کند، این آزادی و عدالت و آن شخصیت سربرداشته، نمی تواند حضور این مزاحم را تحمل کند و برای استقلال خود و خلاصی از هر مزاحم و مهاجمی، درگیر می شود تا از شخصیت، آزادی، عدالت و محدوده سرزمین، ناموس و دارایی خویش، دفاع نماید که احساس می کند اینها جزئی از او هستند و هجوم به آنها هجوم به خود اوست.^{۵۱}

جوهره اصلی و اصیل مهدویت که ظهور حق در زمین را نوید می دهد، فراهم آورنده این نیازهای طبیعی بشر است. ظهور حق، شامل آشکار شدن حقایق، رسیدن هر ذی حقی به شایستگی اش، بازبرپایی نظام کیهانی و اجتماعی درست، بسامان شدن همه چیز، و به نوعی ظهور خدا در زمین به واسطه برپایی و تحقق حق است: «وَيَمُحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»؛^{۵۲} «خدا باطل را محو و حق را با کلمات خود محقق می سازد» و نیز «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»؛^{۵۳} «خدا می خواهد حق را با کلمات خود محقق کند». محقق شدن حق آن گاه خواهد بود که حقیقت آشکار گردد (بعد معرفتی)، ذی حق به آنچه سزاوار آن است برسد (بعد فقهی و جزایی و حقوقی)، نظام عالم و آدم چنان شود که باید (بعد کیهانی و اجتماعی)، و وجه خدا چنان که هست و تا آن جا که ممکن است، در زمین ظاهر گردد.^{۵۴}

به اعتقاد ما، انقلاب مهدوی یک فرانظریه به شمار می آید؛ نظریه ای که بسامان بخشی دیگر نظریه ها هم چون زیرمجموعه خود تواناست. این نظریه های زیرمجموعه ای - که قبلاً ذکر شد - در عین این که هر یک دچار ابهامات و در معرض نقدهای عمده ای است، تنها گوشه هایی از پدیده انقلاب را شناسایی می کند. اندیشه مهدویت به منزله یک فوق نظریه، در مقایسه با دیگر نظریه ها و ره یافت ها جامعیت دارد.

(ب) رهبری

در هر انقلابی، وجود رهبری ضروری است که بتواند نارضایتی های موجود در جامعه را فعال سازد و آنها را به سمت براندازی هدایت نماید. بسیاری از

شکاف‌های سیاسی، فکری، اجتماعی و...، در جوامع مختلف وجود دارد که به دلیل فقدان چنین رهبرانی، به انقلاب یا پدیده اجتماعی مشابه تبدیل نمی‌گردد. از این‌رو، رهبری در جریان یک انقلاب واحد، نقش‌های متعددی دارد؛ از قبیل فعال‌سازی نارضایتی از وضع موجود، برانگیختن روحیه انقلابی، بیان و گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید، تنظیم و برنامه‌ریزی راه‌بردهای حرکت انقلابی، بسیج کردن و به صحنه آوردن توده‌ها، ترسیم و برقراری نظام سیاسی جدید و نیز تلاش برای رسیدن به اهداف و شعارهای انقلابی پس از پیروزی.

ویژگی‌های شخصی یا فرهنگی (charisma) رهبران، می‌تواند در وقوع انقلاب نقش مؤثری ایفا کند. رهبران معمولاً دارای قریحه و استعداد خاصی هستند و از نظر روان‌شناختی نمی‌توانند پیرو دیگران باشند. لنین - رهبر انقلاب روسیه - فردی باهوش، دارای پشتکار، بسیار خودرأی و بدون وابستگی به قیود وجدانی، تأثیربرانگیز و دارای قدرت هیپنوتیزمی بود.^{۵۵} او حتی می‌توانست فکر و اراده خود را نیز به دوستان انقلابی‌اش تحمیل کند. وی نامتماییل به تجملات و شوخ‌طبع نیز بود.^{۵۶}

تاریخ نشان داده است که رهبران بدسرشت، حتی اگر به شکل موقت پیروز شوند، به دست خود بذر نابودی خویش را می‌کارند و پس از مدتی، محصول آن را درو می‌کنند. گاه به نظر می‌رسد که سرنوشت ملت‌ها و انقلاب‌ها، از نقش رهبرانی چون روبسپیر، کرامول، ناپلئون، لنین و کاسترو جدا ناشدنی باشد. مونته‌گومری آلامین، ارزش‌های اصلی و مشترک رهبران را در چهار گروه مشخص، گردآوری و مقوله‌بندی می‌کند:

۱. تدبیر: این ارزش با صفاتی چون عقل، انصاف یا بی‌طرفی و کیاست گره می‌خورد.

۲. عدالت: براساس این صفت، شخص حق خویش را به هر کس اعطا می‌کند. صفات مرتبط با عدالت عبارت است از: وظایف مذهبی، اطاعت و اراده نیک نسبت به دیگران.

۳. اعتدال: به معنای کنترل خویش به عنوان بالاترین پیشرفت ماهیت بشری و هم‌چنین به عنوان اهداف فردی و اجتماعی است. این صفت، با اخلاص، تواضع و صبر ارتباط دارد.

۴. شکیبایی: صفت روحی است که زندگی را در مقابل بلاها و آزمایش‌ها تحمل‌پذیر می‌کند. شجاعت اخلاقی و انضباط شخصی، با شکیبایی ارتباط دارد.^{۵۷} تأثیر رهبری بر جامعه و انقلاب، امری پیچیده است و نمی‌توان حکمی کلی درباره آن صادر کرد. رهبر می‌تواند مردم‌محور (people-oriented)، وظیفه‌محور (task-oriented)، یا ترکیبی از هر دو باشد. رهبران مردم‌محور، به مردم احساس هویت و قدرت می‌دهند و تصویری از یک نظم جدید و عادلانه را برای آنها ترسیم می‌نمایند. رهبران وظیفه‌محور، عمدتاً بر استراتژی مناسب و برنامه زمان‌بندی شده تکیه می‌کنند.

امام مهدی علیه السلام در اعتقاد شیعه، تنها رهبر حکومت اسلامی نیست؛ بلکه پیشوایی معصوم به شمار می‌آید که خداوند او را به این مقام منصوب کرده است. امامت تنها یک مقام و حکومت ظاهری نیست، بلکه یک مقام والای معنوی و دینی است. امام هدایت همه‌جانبه مردم را در امر دین و دنیا برعهده دارد. امام مهدی علیه السلام تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، بالندگی فضایل و کمال‌های عالی انسانی و گسترش تقوا را در برنامه دارد و بسیاری از امور مانند برقراری عدالت اجتماعی، امنیت و آزادی، در سایه این اهداف محقق خواهد شد. قرآن کریم در ترسیم سیمای معنوی حکومت صالحان - که وعده تحقق آن به دست مهدی موعود علیه السلام داده شده - می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^{۵۸}

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست.

سیره فردی و ویژگی‌های شخصیتی امام مهدی علیه السلام نیز نشان می‌دهد که این آخرین رهبر جهانی، مردم‌محوری را در کنار وظیفه‌محوری در برنامه دارد و علاوه بر صفاتی از قبیل تدبیر، اعتدال و شکیبایی؛ انسانی معصوم، برگزیده از جانب خدا و دارای علم لدنی است. او کمال موسی، شکوه عیسی و شکیبایی ایوب را

دارد.^{۵۹} علم به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ در دل او ریشه دوانیده، آن چنان که گیاه در دل مساعدترین زمین‌ها ریشه می‌دواند.^{۶۰} مهدی ﷺ نه انسانی عادل، بلکه سراپا عدل و برکت و پاکی است؛^{۶۱} شتابنده به سوی نیکی‌ها و بزرگواری‌ها، مبارز و سخت‌کوش است؛^{۶۲} داناترین، حکیم‌ترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، بخشنده‌ترین و عابدترین مردم به شمار می‌آید.^{۶۳} تقوایبش است و از روی بصیرت و هدایت گام برمی‌دارد:^{۶۴}

إذا بعث الله رجلاً من أطایب عترتی و ابرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیّاً، لا یغادر مثقال ذرة... یكون من الله علی خدو لا یغترّ بقراة، ولا یضع حجراً علی حجر...؛^{۶۵}

آن‌گاه خداوند مردی را از بهترین فرزندان و پاک‌ترین عترت من برمی‌انگیزد که سراپا عدل و برکت و پاکی است؛ از کوچک‌ترین حق‌کشی چشم نمی‌پوشد... او فرمان خدا را پیروی می‌کند، با کسی حساب خویشاوندی ندارد و سنگی روی سنگ نگذارد (از متاع دنیا چیزی برنگیرد).

یکون اولی بالناس من أنفسهم، و أشفق علیهم من آبائهم و امهاتهم، و یکون اشد الناس تواضعاً لله عزّوجلّ، و یکون آخذ الناس بما یأمر به، و أكف الناس عماً ینهی عنه؛^{۶۶}

او بر مردم از خودشان اول‌تر، از پدر و مادرشان مهربان‌تر، و در برابر خدا از همه متواضع‌تر است؛ آن‌چه به مردم فرمان می‌دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می‌کند، و آن‌چه مردم را از آن نهی می‌نماید، خود پیش از همگان از آن پرهیز می‌کند.

... یکون أعلم الناس، و احکم الناس، و اتقی الناس، و احکم الناس، و أسخی الناس، و أعبد الناس...؛^{۶۷}

... او داناترین مردمان، حکیم‌ترین آنان، پرهیزکارترین انسان، بردبارترین مردمان، سخی‌ترین آنان و عابدترین همگان است...

برخی از نظریه‌پردازان انقلاب، درباره نقش برجسته امام خمینی علیه السلام در وقوع انقلاب اسلامی ایران به عنوان آخرین انقلاب قرن، تصریح کرده‌اند؛ از جمله:

۱. **میشل فوکو:** وی معتقد است که زبان، شکل و محتوای مذهبی انقلاب اسلامی ایران، امری عارضی، اتفاقی و تصادفی نیست؛ بلکه در حقیقت، رهبری مذهبی، با تکیه بر موضع مقاوم و انتقادی سابقه‌دار در مکتب تشیع، در برابر قدرت‌های سیاسی حاکم و نیز نفوذ عمیق در دل ایرانیان، توانست آنان را این‌گونه به انقلاب وادارد؛ آن هم علیه رژیمی که بی‌شک یکی از مجهزترین ارتش‌های دنیا را در اختیار داشت و از حمایت مستقیم امریکا و دیگر قدرت‌ها برخوردار بود. او درباره نقش برجسته رهبری انقلاب می‌گوید:

شخصیت آیه‌الله خمینی پهلوی به افسانه می‌زند. هیچ رییس دولتی و هیچ رهبر سیاسی‌ای - حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش - نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.^{۶۸}

۲. **تدا اسکاچیل:** نویسنده و نظریه‌پرداز امریکایی که متخصص مطالعه انقلاب‌هاست، وی در کتابی به نام *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، با ردّ ارادی بودن وقوع انقلاب، تفسیر انقلاب را تنها بر عوامل ساختاری و از پیش تعیین شده مبتنی می‌داند و حتی نقش انقلابیون در گسترش ایدئولوژی خود و موفقیتشان در این زمینه را انکار می‌کند. او اعتقاد دارد که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه به وجود می‌آیند»:

از لحاظ علل، اهمیتی ندارد که چه شکل از انقلاب‌های اجتماعی ممکن است در آینده به وقوع بپیوندد. حقیقت امر این است که از نظر تاریخی، هیچ انقلاب اجتماعی موفق‌تری با بسیج توده‌ها و مسلماً با جنبش‌های انقلابی ساخته نشده است.^{۶۹}

اسکاچیل تحت تأثیر شخصیت کاریزمایی امام خمینی علیه السلام در سال ۱۹۸۲ مقاله‌ای با عنوان «دولت تحصیل‌دار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، نوشت و با توجه به آشکار بودن نقش اراده، آگاهی، رهبری و اندیشه اسلامی در این انقلاب، نظریه پیشین خود را در تحلیل آن نارضا دانست و افزود: «اگر در دنیا یک انقلاب، آگاهانه ساخته شده باشد، انقلاب ایران است»:

انقلاب ایران به یک‌باره اتفاق نیفتاد، بلکه به شکل سنجیده و به‌هم‌پیوسته‌ای ساخته شد؛ به ویژه در مراحل اولیه، یعنی براندازی رژیم سابق.^{۷۰}

حال، با توجه به نظریه اسکاچیل، باید پرسید انقلاب کبیر مهدوی ساخته می‌شود یا به وجود می‌آید؟

طبق آیات شریفه قرآن، تاریخ بشر و سرنوشت انسان‌ها در دایره نظام خاصی رقم می‌خورد و هرگونه دگرگونی و انقلاب، تابع یک سلسله قوانین مشخص و معین است که خداوند، برای تدبیر جهان به اجرا درآورده است. بهره‌مندی از نعمت‌های الهی، به میزان تلاش آدمی یکی از سنت‌ها و قانون‌های حاکم بر جهان هستی به شمار می‌آید و انسان در پرتو اختیار، با عمل، خویش یا جامعه را به پیش می‌برد و تاریخ را تکامل می‌بخشد و یا به سبب سستی و عدم تلاش، قابلیت دریافت نعمت‌های الهی را از دست می‌دهد: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»^{۷۱}

سرنوشت هر جامعه‌ای به روی‌کرد و اراده افراد آن جامعه بستگی دارد و اراده جمعی مردم، پدیدآمدن زمینه‌ها و بسترها را سبب می‌شود. روایت «يُخْرِجُ أَنَا مِنْ الْمَشْرِقِ، فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ عِنَى سُلْطَانَهُ»،^{۷۲} به بسترسازی حکومت مهدوی از طرف مردم اشاره دارد و از طرفی روایت مشهور «افضل الاعمال انتظار الفرج»،^{۷۳} نشان می‌دهد که انتظار، یک حالت روانی نیست، بلکه عمل آدمی است که برای رسیدن به هدفی می‌کوشد و بدون کوشش برای رسیدن به مقصود، وصول ممکن نیست. بنابراین، انتظار از مقوله فعل است نه انفعال. چنین انتظاری، زمینه‌ساز تحول در معرفت، احساس، رفتار و عمل آدمی می‌شود تا شایسته ظهور و فرج حضرت ﷺ قرار گیرد. بنابراین، از این زاویه که بنگریم، انقلاب مهدوی ساخته می‌شود و تنها انفجار تصادفی و خودبه‌خودی توده مردم در وقوع انقلاب نیست.

از طرفی خداوند متعال، با توجه به اوضاع جامعه و مناسب بودن زمینه‌ها و بسترها و براساس نیاز جامعه جهانی، هر زمان اراده کند، اذن انقلاب مهدوی را صادر خواهد کرد و انقلاب موعود به وجود می‌آید. در حقیقت، بخشی از مقدمات را در اختیار انسان‌ها نهاده‌اند و از آنها خواسته شده تا در این جهت گام بردارند؛ اما ممکن است براساس اراده الهی، و با توجه به نیاز شدید، منتظر برخی از زمینه‌ها و شرایط نباشد. از این رو، «اگر از دنیا به جز یک روز باقی نمانده باشد،

خدای متعال آن روز را چنان طولانی می‌کند تا مهدی علیه السلام ظهور نماید.^{۷۴} از این بعد که بنگریم، انقلاب مهدوی به وجود می‌آید.

در حقیقت، از یک طرف باید ظهور حجت علیه السلام به اراده الهی محقق شود و از طرف دیگر، باید قدرت و اراده پولادین انسان‌ها ظهور یابد. تا زمانی که انسان‌ها، به ایجاد زمینه و مقدمات ظهور اقدام نکنند، ظهور در انتظار اقدام آنها خواهد نشست. همان‌گونه که عطار نیشابوری در *منطق الطیر* به آن اشاره می‌کند، حکایت ظهور، گویی حکایت دیدار سی مرغ با سیمرخ است؛ زیرا سیمرخ همواره حضور داشت و اراده و همت سی مرغ غایب بود و می‌بایست حاضر می‌شد.^{۷۵} از این رو، امام علیه السلام حضور دارد، اما یاران و زمینه‌سازان ظهور او غایبند. شیخ طوسی می‌گوید:

هم ما و هم خداوند، قدرت باز کردن دست امام زمان علیه السلام در تصرف امور و تقویت سلطنت وی را داریم. پس اگر فرضاً خداوند به وی بسط ید نداد، می‌دانیم که تقویت و بسط ید او بر ما واجب است... اگر بسط ید از کارهای خداوند می‌بود، ناچار می‌بایست خلق را مقهور و مجبور بر تمکین سازد و بین امام علیه السلام و کید دشمنانش حایل شود که او را آزار نکنند؛ یا او را به وسیله فرشتگان تقویت و مدد فرماید. چه‌بسا که این کارها، به سقوط غرض تکلیف و حصول اضطراب بینجامد. پس بر ما واجب است که در هر حال، دست امام را در امور باز گذاریم.^{۷۶}

باید توجه داشت که ظهور، مشکل فاعلی ندارد بلکه مشکل از ناحیه قابل است. اگر قابل (انسان‌ها) مقدمات ظهور را فراهم کنند، ظهور از جانب خداوند متعال لطفی واجب است.^{۷۷}

ج) ایدئولوژی

گسترش و تلاطم اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های جدید، پیش از وقوع همه انقلاب‌ها دیده می‌شود و همان‌گونه که برخی از نظریه‌پردازان انقلاب گفته‌اند، هیچ انقلابی بدون این گسترش روی نداده است.^{۷۸}

بسیاری از دانش‌مندان علوم اجتماعی، مفهوم گسترده‌ای از ایدئولوژی را به مثابه نظامی از ارزش‌ها، ایده‌ها و باورها مطرح کرده‌اند که متضمن تفسیری جامع

از تاریخ است و نظریه دقیقی از نظم اجتماعی را شکل می‌دهد و با تکرار تلقین‌کننده ایده‌ها از طریق نظام ارزشی، باور و وفاداری توده را جلب می‌کند.^{۷۹}

ایدئولوژی انقلاب، استراتژی‌ها و روش‌های رسیدن به هدف را مشخص می‌سازد. به عبارت دیگر، آیین‌نامه اجرایی مکتب فکری انقلاب است.^{۸۰} هدف ایدئولوژی شکل دادن، بسیج، هدایت، سازمان‌دهی و توجیه اشکال خاص، راه‌کارها و نحوه اعتراض به دیگران تلقی می‌شود.^{۸۱}

ایدئولوژی هر انقلابی در چگونگی پیروزی آن، نوع حکومت جایگزین و حتی مراحل و تحولات پس از پیروزی، نقش مؤثری دارد. انقلاب‌هایی که ایدئولوژی واحدی را گسترش می‌دهند، به‌ویژه اگر این ایدئولوژی با تاریخ و فرهنگ آن کشور پیوند خورده باشد، انقلاب زودتر فراگیر می‌شود و بسیج قوی‌تر توده‌ها را به دنبال می‌آورد؛ در نتیجه، این انقلاب‌ها سریع‌تر به پیروزی می‌رسند و پس از پیروزی، بی‌ثباتی‌های کمتری را از سر می‌گذرانند.^{۸۲} انقلاب اسلامی ایران، نمونه بارز این‌گونه انقلاب‌هاست که به رغم روبه‌رو شدن با رژیم مقتدر، از آن‌جا که پشتوانه آن یک ایدئولوژی واحد منسجم بود که از دل فرهنگ مردم شیعی ایران برخاست، در مدت زمانی اندک به پیروزی رسید. در انقلاب روسیه نیز به دلیل ضعف ناشی از فروپاشی حاکمیت دولت در اثر شکست در جنگ جهانی اول، انقلاب به سرعت پیروز شد؛ اما به دلیل نبود ایدئولوژی واحد و عدم پیوند آن با تاریخ و فرهنگ روسیه، سرانجام با کشتارهای وسیع مواجه گشت و زمینه‌های فروپاشی نهایی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق را فراهم ساخت.^{۸۳}

امتیاز اساسی انقلاب مهدوی بر دیگر انقلاب‌های معاصر غربی، در ایدئولوژی، مبانی و غایاتی است که بر روش‌ها و استراتژی‌های این انقلاب تأثیر شگرف دارد. پدیده انقلاب در اندیشه سیاسی غرب در علوم اجتماعی و انسانی بررسی می‌شود. علوم انسانی و اجتماعی، شاخه‌ای از علم تجربی است که هدف آن، بسط جوهر پوزیتیویستی و حسی علم جدید است. در این تفکر، دین و اخلاق از صبغه الهی، آسمانی و معنوی تهی، و تنها به عنوان محصول و نتیجه تطورات اجتماعی تلقی می‌شود. بشر به عنوان موجودی مادی، غریزی و بیولوژیک، تعریف و تفسیر می‌گردد. از این رو، اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان غربی با وجود

تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی که درباره مدل‌ها و تئوری‌های انقلاب دارند، در چارچوب تفکر و تمدن بشرانگاران به موضوع انقلاب می‌نگرند و بر مبادی، غایات، ایدئولوژی‌ها و نظام‌های حقوقی و سیاسی اومانیستی تکیه می‌کنند. از منظر آنان انقلاب، تحولی خشن و سریع در ساختار طبقاتی جامعه و گروه هیئت حاکم است که تنها صبغه سیاسی و اقتصادی دارد.

انقلاب مهدوی به معنای تغییر و دگرگونی مبنایی، باطنی و ماهوی است که اومانیسم، خودمحوری و خودبنیادی در برابر حق را نفی می‌کند. این انقلاب، استقرار مدینه اسلامی، حاکمیت قانون الهی، هدایت و تربیت، رستگاری آدمی و قرب الهی را غایت خود می‌داند. هم‌چنین از قلمرو بشرانگاران عبور می‌کند و عالم و آدم دیگری بر مبنای قرب به حق و ولایت الهی پدید می‌آورد.

انقلاب مهدوی با روی‌کرد معنوی به بشر، و انقلاب در جان و احوال مردم آغاز می‌شود. به این ترتیب بسط خودآگاهی دینی، زمینه‌های ظهور تمام‌عیار انقلاب را مهیا می‌سازد. انقلاب مهدوی، صورت تحقق عینی و خارجی یافته و به برقراری ولایت الهی در سراسر زمین می‌انجامد.

ایدئولوژی انقلاب مهدوی، برگرفته از اسلام ناب شیعی است. پتانسیل درونی این مکتب و عوامل درونی این مذهب که آن را از دیگر مکاتب سیاسی جدا می‌کند، عبارتند از:

۱. جهان مادی از واقعیت مطلق سرچشمه می‌گیرد و تنها یک مبدأ دارد (توحید)؛ مدبری حکیم، عالم و قادر که بر تمام روابط و عوامل طبیعی حکومت می‌کند و همه عالم و عوامل طبیعی و حرکت‌ها و فعل و انفعال‌های در ماده، فعل خداوند و مظهر و تجلی‌گاه اراده اوست.

۲. جهان هستی تحت سرپرستی و ولایت الهی قرار دارد و با ولایت و تدبیر الهی، از نقص به سوی کمال حرکت می‌کند.

۳. انسان موجودی ابدی و جاودانی است و عوالم دیگری در پیش دارد که در آن عوالم، آثار و نتایج اعمال این جهان خود را خواهد یافت.

۴. انسان موجودی آزاد و مسئول است که با اختیار، حرکت تکاملی خود را به پایان می‌رساند و چون آزاد است، گاهی حرکت به سوی خداوند و گاه به سوی شیطان را انتخاب می‌کند.

۵. حق حاکمیت الهی، با اذن و نصب خداوند به انسان‌های صالحی واگذار می‌گردد که معصوم و مبرای از گناه هستند.

۶. مبانی نظری و اصول اعتقادی ویژه شیعه بعد از اصل «امامت»، عدل است. عدالت که از صفات خداوند به شمار می‌آید، باید در خلیفه و جانشین او نیز تسری داشته باشد.

اعتقاد شیعه به امام عادل و معصوم، در درون خود یک اصل انقلابی را می‌پروراند و آن اعتقاد به نامشروع بودن همه حکومت‌های غیرمعصوم در زمان معصوم علیه السلام و غضبانه بودن همه حکومت‌های غیرمأذون در دوران غیبت است. بنابراین نظریه امامت، موجب می‌گردد تا روحیه انقلابی و آمادگی نسبی شیعیان برای انقلاب در طول تاریخ تداوم یابد.^{۸۴}

از طرفی وجود دو آموزه غیبت و انتظار، زمینه‌های بالقوه‌ای برای ایجاد انقلاب در میان شیعیان فراهم کرده است. شیعیان، تمام آرمان‌ها و آرزوهای خویش را تا رسیدن موعود امم صلوات الله علیهم دست‌نیافتنی می‌دانند و بنابراین، همواره از وضع موجود ناراضی‌اند و امید به ظهور مصلح جهانی، آنها را همواره در حالتی آماده‌باش قرار می‌دهد.

سیره اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی، علمی، مدیریتی، اخلاقی و تربیتی امام مهدی صلوات الله علیهم که از ایدئولوژی اسلامی شیعی گرفته شده، آیین‌نامه اجرایی و قانون اساسی حکومت مهدوی است^{۸۵} که در این مقاله برای حسن ختام، با تمسک به روایتی در هر بخش، به آنها اشاره می‌شود:

سیره تربیتی و اخلاقی

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لو قام قائمنا... لذهب الشحاء من قلوب العباد؛^{۸۶}
اگر قائم ما قیام کند... کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود.

سیره اجتماعی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛^{۸۷}

زمین را سراسر قسط و عدل می‌کند، همان‌گونه که سراسر ستم و دشمنی شده بود.

سیره سیاسی

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إذا قام القائم ذهب دولة الباطل؛^{۸۸}

هنگامی که قائم قیام کند، هر دولت باطلی از بین می‌رود.

سیره مدیریتی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

المهدی سَمح بالمال، شديد على العمال، رحيم بالمساكين؛^{۸۹}

مهدی علیه السلام بخشنده‌ای است که مال را به وفور می‌بخشد، بر کارگزاران و مسئولان دولت خویش بسیار سخت می‌گیرد و بر بینوایان بسیار مهربان است.

سیره اقتصادی

امام باقر علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید:

يسوّى بين الناس حتى لاترى محتاجاً الى الزكاة؛^{۹۰}

مهدی علیه السلام اموال را میان مردم چنان به تساوی قسمت می‌کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهد.

سیره علمی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

... حتى أن المرأة لتقضى فى بيتها بكتاب الله تعالى و سنة

رسول الله صلی الله علیه و آله؛^{۹۱}

... حتی زنان در خانه‌ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می‌کنند.

هم‌چنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس و ضمّ اليها الحرفين، حتى يبثها سبعة و عشرين حرفاً؛^{٩٢}

علم و دانش ٢٧ حرف، شعبه و شاخه است و تمام آن چه پیامبران برای مردم آورده‌اند، دو حرف بیش نبوده، و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند، اما هنگامی که «قائم» ما قیام می‌کند، ٢٥ حرف دیگر را آشکار می‌سازد.

به امید آن روز

- * عضو هیئت علمی دانشگاه قم و از اعضای هیئت تحریریه فصل‌نامه *مشرق موعود*.
۱. امام باقر علیه السلام: «دولتنا آخر الدول و لم یبق اهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا... و هو قول الله عزوجل و العاقبة للمتقين». (ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، *الغیبه*، ص ۴۷۲، تهران: کتاب‌فروشی نینوا، ۱۳۸۵ش)؛ تعبیر «آخرین دولت» علاوه بر این‌که مفهومی زمانی دارد، ممکن است در بردارنده مفهومی کیفی نیز باشد؛ یعنی حکومت مهدوی، بهترین ساختار، ایدئولوژی و استراتژی را دارد. بنابراین، هم از نظر زمانی و هم از نظر ساختار، «آخرین» است. روایت امام صادق علیه السلام هر دو معنای واژه «آخر» را افاده می‌کند: «ما یكون هذا الامر لایبقی صنف من الناس الا و قد وکوا علی الناس... ثم یقول القائم بالحق و العدل: این امر (حکومت ما اهل بیت) فرا نرسد تا این‌که همه گروه‌ها بر مردم حکومت کنند... آن‌گاه قائم علیه السلام قیام می‌کند و حق و عدل را بر پا می‌دارد». (محمد بن ابراهیم نعمانی، *الغیبه*، ص ۲۷۴، تهران: کتاب‌فروشی صدوق)
 ۲. محمد بن علی بن حسین بابویه (شیخ صدوق)، *الامالی*، ص ۵۷۸، بیروت: منشورات الاعلمی.
 3. Noel O'sullivan, *An introductory essay: revolution and modernity*, In: *Revolutionary Theory and Political Reality*, (New York: St. Martin's Press, 1983), P.3.
 ۴. *لغت‌نامه دهخدا*، شماره حرف الف، (بخش اول): ۱۳، ص ۴۳۰ - ۴۳۱؛ *فرهنگ فارسی عمید*، ص ۱۶۷.
 5. Perz Zagorine, *Theories of revolution in contemporary historiography*, In: *Political Quarterly* (March 1973), Vol. 88, P26.
 ۶. ارسطو را بنیان‌گذار واقعی مکتب مطالعه انقلاب و اولین متفکری می‌دانند که موضوع تجزیه و اضمحلال اجتماعی را در نظریه کلی تغییرات سیاسی قرار داد و در قالب جامعه بررسی کرد. (پیترو کال ورت، *انقلاب*، ترجمه: ابوالفضل صادق‌پور، ص ۳۲-۳۴، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش)
 ۷. هانا آرنست، *انقلاب*، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، ص ۳۶، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷ش.
 8. Samuel P. Huntington, *Political order*, In: *Changing Society* (Yale University Press, 1968), P.264.
 9. *Ibid*, P. 276.
 ۱۰. نک: چالمرز جانسون، *تحول انقلابی: بررسی نظری پدیده انقلاب*، ترجمه: حمید الیاسی، ص ۱۷، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
 ۱۱. منوچهر احمدی، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، ص ۳۷، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
 ۱۲. سوره حدید، آیه ۲۵.
 ۱۳. مرتضی مطهری، *پیرامون انقلاب اسلامی*، ص ۲۸ - ۲۹، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۲ش.
 ۱۴. ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح اربلی، *کشف الغمّة فی معرفة الأئمة*، ج ۳، ص ۲۶۹، بیروت: انتشارات دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۱ق.
 ۱۵. *الغیبه* (نعمانی)، ص ۱۵۰.
 ۱۶. *الغیبه* (طوسی)، ص ۲۸۴.

۱۷. از جمله در آثار چالمرز جانسون و ساموئل هانتینگتون، به خشونت در هر انقلابی تصریح می‌شود. پیتیریم سوروکین در بررسی خود از تاریخ اغتشاشات و انقلاب‌های اروپایی، به این نتیجه رسیده که بیش از ۷۰٪ از این اغتشاشات و انقلاب‌ها، با خشونت و خونریزی بسیار همراه بوده است. (نک: چالمرز جانسون، *تحول انقلابی: بررسی نظری پدیده انقلاب*، ص ۱۷-۳۰؛ ساموئل هانتینگتون، *سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی*، ترجمه: محسن ثلاثی، ص ۳۸۵، تهران: نشر علم، ۱۳۷۰ش)

See: Pitirim. Sorokin, *Fluctuations of Internal disturbances*, In: *Struggles in the State* (New York: Wiley, 1970), PP 125-147.

۱۸. اهل سنت معتقدند که به اندازه پر پشه، خونریزی نخواهد شد و تمام مردم روی زمین، بدون مقاومت و سرکشی، به امام و ارتش او تسلیم می‌شوند. (نک: محمد امینی گلستانی، *سیمای جهان در عصر امام زمان*، ج ۱۰، ص ۴۷۰، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ش)

۱۹. علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۸، بیروت: انتشارات مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۲۰. همان، ص ۳۰۶.

۲۱. *سیمای جهان در عصر امام زمان*، ص ۳۶۹ - ۳۷۳.

۲۲. علی اکبر مهدی پور، «بررسی چند حدیث شبه‌ناک درباره عدالت آفتاب عالم‌تاب»، فصل‌نامه علمی - تخصصی *انتظار موعود*، ش ۱۴، ص ۸۹ - ۱۳۰؛ آیه‌الله سیدصادق شیرازی، «شمیم رحمت»، همان، ش ۱۱-۱۲، ص ۴۸۳ - ۴۹۴؛ مهدی حسینیان قمی، «دفاع از روایات مهدویت ۳» (نقد شمیم رحمت)، همان، ص ۴۵۹ - ۵۱۸؛ نجم‌الدین طیبی، «درنگی در روایات قتل‌های آغازین دولت مهدی (عج)»، همان، ش ۶، ص ۳۵۵ - ۳۸۶؛ *سیمای جهان در عصر امام زمان*، ص ۴۷۰ - ۵۰۲.

۲۳. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲۴. برای مثال، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)؛ انقلاب روسیه (۱۹۱۷)؛ انقلاب چین (۱۹۱۱)؛ انقلاب کوبا (۱۹۵۹)؛ انقلاب الجزایر (۱۹۶۲)؛ انقلاب ویتنام (۱۹۵۴)؛ انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹) و انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹).

۲۵. سوره نور، آیه ۵۵.

۲۶. نک: محمدباقر صدر، رهبری بر فراز قرون (گفت‌وگو درباره امام مهدی (عج))، ترجمه: مصطفی شفیع، ص ۷۷، تهران: انتشارات موعود، ۱۳۸۲ش.

۲۷. *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، ص ۱۳۰ - ۱۷۱.

۲۸. *پیرامون انقلاب اسلامی*، ص ۳۱.

۲۹. محمد بن عبدالله (حاکم نیشابوری)، *المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث*، ج ۴، ص ۴۶۵، بیروت: انتشارات دارالفکر؛ یوسف بن یحیی مقدسی سلمی شافعی، *عقد الدرر فی اخبار المتظر*، ص ۴۳، قاهره: انتشارات عالم‌الفکر؛ شهید قاضی نورالله حسینی مرعشی شوشتری، *احقاق الحق و ایزهاق الباطل*، ج ۱۹، ص ۶۶۴، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.

۳۰. رضی‌الدین علی بن موسی بن طاووس، *الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر*، ص ۱۳۹، بیروت: مؤسسة الأعلمی؛ نجم‌الدین طیبی با همکاری جمعی از فضلا، *معجم احادیث الامام المهدي*، ج ۱، ص ۴۷۸، قم: نشر معارف اسلامی.

۳۱. *معجم الملاحم و الفتن*، ج ۴، ص ۳۵۲. (به نقل از: سید بن طاووس، *الملاحم*، ص ۷۰)

۳۲. *عقدالدرر*، ص ۱۱۳.

۳۳. نیکی آر. کدی، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه: دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۱۵، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ش.

۳۴. همان، ص ۲۲ - ۲۳.

35. Pitirim Sorokin, *The Sociology of Revolution* (New York: First Published, 1925), P. 367.

36. Ibid, P. 40-41.

۳۷. آندره پیترو، *مارکس و مارکسیسم*، ترجمه: شجاع‌الدین ضیائیان، ص ۱۰۷ - ۱۱۵، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش؛ مصطفی ملکوتیان، *سیری در نظریه‌های انقلاب*، ص ۴۵ - ۶۵، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲ ش.

See: A. S. Cohan, *Theories of Revolution* (London: Nelson, 1975), PP 54-73.

۳۸. نک: الکسی دو توکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم پیشین آن*، ترجمه: محسن ثلاثی، ص ۳۲۴، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۹ ش.

۳۹. نک: کرین بریتون، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه: محسن ثلاثی، ص ۳۲ - ۴۵، تهران: نشر نو، ۱۳۶۱ ش.

۴۰. *سیری در نظریه‌های انقلاب*، ص ۱۲۷ - ۱۵۷.

41. Jams Davies, *Toward a Theory of Revolution*, In: *Struggle in The State*, op.cit, PP 150-167.

و همچنین: *سیری در نظریه‌های انقلاب*، ص ۱۴۰.

۴۲. *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۱۲۳.

۴۳. همان، ص ۸۸.

۴۴. همان، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۴۵. *پیرامون انقلاب اسلامی*، ص ۳۷ - ۴۰.

۴۶. سوره غافر، آیه ۲۸.

۴۷. سوره تحریم، آیه ۱۱.

۴۸. سوره رعد، آیه ۱۱.

۴۹. سیدمحمدباقر صدر، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ترجمه: دکتر سیدجمال‌الدین موسوی، ص ۱۵۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

۵۰. نک: میشل فوکو، *ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند*، ترجمه: حسین معصومی همدانی، ص ۶۹، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۷ ش.

۵۱. نک: علی صفایی حائری، *درس‌هایی از انقلاب، دفتر سوم: قیام*، ص ۵۶ - ۵۷، قم: انتشارات لیلة‌القدر، ۱۳۸۲ ش.
۵۲. سوره شوری، آیه ۲۴.
۵۳. سوره انفال، آیه ۷.
۵۴. علی موحدیان، *جوهره مهدویت* (تأملی پدیدارشناسانه در کارکردهای انقلاب مهدوی)، ص ۲۵، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
۵۵. میخائیل گورباچف، *تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی*، ترجمه: فتح‌الله دیده‌بان، ص ۷۹ - ۸۲ تهران: بی‌جا، بی‌تا.
۵۶. برتراند راسل، *تنوری و عمل بلشویسم*، ترجمه: احمد صبا، ص ۳۱-۳۴، تهران: بی‌جا، بی‌تا.
57. Montgomery Alamein, *The Path of Leadership* (New York: Putnam's son, 1961), P 7.
۵۸. سوره حج، آیه ۴۱.
۵۹. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، ص ۳۶، قم: نشر توس.
۶۰. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۱۷؛ شیخ لطف‌الله صافی، *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*، ص ۳۰۹، تهران: کتاب‌خانه صدر، ۱۳۷۳ ش.
۶۱. *الملاحم و الفتن*، ص ۱۰۸. (به نقل از: کامل سلیمان، *روزگار رهایی*، ترجمه: علی اکبر مهدی‌پور، ج ۲، ص ۹۵۰، تهران: نشر آفاق، ۱۳۷۶ ش)
۶۲. *جمال الاسبوع*، ص ۳۱۰. (به نقل از: مسعود پورسیدآقایی و دیگران، *تاریخ عصر غیبت*، ص ۴۳۶، قم: انتشارات حضور، ۱۳۷۹ ش)
۶۳. شیخ علی یزدی حائری، *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب*، ص ۹، تهران، ۱۳۵۱. (به نقل از: *روزگار رهایی*، ج ۱، ص ۱۳۲)
۶۴. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۲۶۹.
۶۵. *الملاحم و الفتن*، ص ۱۰۸.
۶۶. سلیمان بن قندوزی حنفی، *ینایع المودة*، ج ۳، ص ۳۷ و ۶۲، قم: منشورات الرضی، ۱۳۹۴ اق.
۶۷. *الزام الناصب*، ص ۹.
۶۸. *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند*، ص ۶۴.
69. Theda Skocpol, *State and Social Revolutions* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), P 17.
70. Theda Skocpol, *Rentier State and Shi'a Islam in The Iranian Revolution*, In: *Theory and Society* (May 1982), Vol. 11, P 267.
۷۱. سوره نجم، آیه ۳۹ - ۴۰.
۷۲. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۷، ص ۱۸۶، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ اق؛ *بحارالانوار*، ج ۵۱، ص ۸۷.
۷۳. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۲۸؛ *منتخب الاثر*، ص ۶۲۹؛ *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۳۶.
۷۴. *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، ج ۲، ص ۴۷۶.

۷۵. علی‌رضا نودهی، *نظریه اختیاری بودن ظهور*، ص ۲۶، تهران: انتشارات موعود عصر ع ۱۳۸۴ ش.
۷۶. الغیبة (طوسی)، ص ۱۱.
۷۷. *نظریه اختیاری بودن ظهور*، ص ۲۷.
۷۸. *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ص ۵۹.
۷۹. حمید اخوان‌مفرد، *ایدئولوژی انقلاب ایران*، ص ۸۳، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۸۰. محمدرضا شفیعی‌فرد، *درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی*، ص ۸۹، قم: نشر معارف، ۱۳۷۸ ش.
81. David Miller(ed), *The Blackwell Encyclopedia of Thought*, (V. K. Blackwell, 1987), P 235.
۸۲. مصطفی ملکوتیان، *انقلاب از آغاز تا فرجام (مروری بر ویژگی‌های هفت‌گانه مشترک انقلاب‌ها)*، مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۹ - ۱۵۰، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵ ش.
۸۳. س.س ولک و دیگران، *تاریخ شوروی*، ترجمه: شهرام قهرمانی و بهزاد امین، ص ۲۱۵ - ۲۳۵، تهران: انتشارات آفا، ۱۳۶۱ ش.
- See: Edward Crankshaw, *Russia and The Russians* (London: Macmillan, 1947), P. 106.
۸۴. روح‌الله حسینیان، *تاریخ سیاسی تشیع تا تشکیل حوزه علمیه (مقدمه‌ای بر تاریخ انقلاب اسلامی)*، ص ۱۴ - ۱۸، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۸۵. *تاریخ عصر غیبت*، ص ۴۲۶ - ۴۴۰.
۸۶. *منتخب‌الانثر*، ص ۴۷۳ - ۴۷۴.
۸۷. الغیبة (طوسی)، ص ۳۲.
۸۸. ثقة‌الاسلام کلینی، *روضه الکافی*، ج ۸، ص ۲۷۸، بیروت: دارالضعب و دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۸۹. *الملاحم و الفتن*، ص ۱۳۷. (به نقل از: *روزگار رهایی*، ج ۲، ص ۵۹۸)
۹۰. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۹۰.
۹۱. همان، ص ۳۵۳.
۹۲. همان، ص ۲۳۶.

سیر مهدویت؛ سیاست متعالی

دکتر علی‌رضا صدرا*

چکیده

نوع بشر از بدو پیدایی تاکنون، سیری پیوسته، پویا و در عین حال پیچاپیچ و پر فراز و فرود را دنبال کرده و طی نموده است؛ سیری که همواره با هدایت همراه بوده و رو سوی مهدویت به عنوان محوریت و نقطه تعالی و وضعیت کمال مطلوب متعالی داشته است. بدین سان سیر بشر، هدایت و مهدویت، به نظر می‌رسد از بدویت پیشامدنی دوران تاریخ نانویسا و حتی پیشاتاریخ آغاز شده و با تأسیس دولت و تدوین قانون و تبعیت از آنها، وارد مرحله یا دوره مدنیت خویش شده است. وضعیتی که با ارسال پیام و پیام‌آوران الهی به منزله هادی اعم از راه‌نمایی و راه‌بری، از نبوت و شریعت آدم علیه السلام و حتی بنا به روایات و شواهد، دولت در حد خانوادگی او حدودمند گشت، اما در مسیر دینی واحد و توحیدی اسلام، با مراحل و مراتب متکامل شریعت یا شریعت‌ها تا دین و شریعت کامل، جامع و خاتم مدنی، اجتماعی و سیاسی - جهانی (لناس و للعالمین) محمدی فرارفت. در این مرحله، دو روی کرد سیاست و سیاسی متعالی و نامتعالی، هم‌چون دو جریان متعارض، همواره در قبال، در مقابل و حتی در مقابله با هم بوده‌اند. با انحراف عملی و تحریف علمی اسلام از سیر متعادل و متعالی خود و بازماندگی از زایا، پویا و پایایی ذاتی خویش که

تشت و تقهر یا واپس‌گرایی جهان اسلام را در پی داشت، توسعه تک‌ساحتی صرفاً مادی و طبعاً تنازعی و داروینستی را به دنبال داشته است. مرحله‌ای که پس از چندین قرن، دچار بحران‌های تا حد بن‌بست ذاتی و درون‌زادی به‌ویژه نیهیلیستی (نسبیت و نیست‌انگاری مطلقه) فرای اهم مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاصله خویش گشته و جهان را در معرض چالش نابودی یا گذار قرار داده است. نگاه و نظریه انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، با پیام و پی‌آمدهای معناگرا، معنوی و اخلاقی متعالی خویش، نشان و نوید گذر از نیستی و نسبیت‌انگاری‌های مطلقه و گذار از یأس و یا باس (ترس)، به آرزوی بلند و حتی امید تعجیل فرج منجی و موعود جهانی است. از غرایب روزگار، خاستگاه، جایگاه و نقش پیش‌تاز ایران و ایرانیان از پگاه تاریخ یا مرحله بازپسین آن است؛ ملت و کشوری که هم‌اینک چشم‌انداز توسعه متعادل و متعالی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را که نازله توسعه متعالی مهدوی بوده، در فرآینده خویش دارد و ارتقای کارآیی و کارآمدی ملی اعم از دولتی، عمومی و خصوصی را فراروی همگی نیروها و نهادهای علمی، راه‌بردی و کاربردی فرهیخته خود دارد. با این انتظار و آمادگی فعال و سازنده که با شبیه‌سازی، الگوگیری و بهره‌گیری بهینه و بسامان از آموزه‌های توسعه و کارآمدی مهدوی، این راه و راه‌برد سرنوشت‌ساز و در عین حال الهام‌بخش و امیدآفرین را به درستی تبیین و ترسیم نموده و طی ساخته و تحقق خواهد بخشید؛ ان شاء الله.

واژگان کلیدی

مهدویت، جمهوری اسلامی، سیاست، چشم‌انداز، توسعه، تعادل، تعالی، متعالی، چالش، کارآمدی، دولت.

مقدمه

انقلاب بدیع و بی‌بدیل اسلامی ایران، به رهبری مهدی‌گونه حضرت امام خمینی علیه السلام، تغییر جهت و تحولی جوهری در جامعه ایران است که به مصداق «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ گسست از وابستگی و پیوست به استقلال و از استبداد به آزادی بود؛ بلکه گذار از مادیت به معنوی، از باطل به حق و از ظلم و ظلمت به عدالت و نور بود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲. جهت و تحولی الهی، مهدوی، معنوی و متعالی که نظام مهدوی، برترین

نقطه تعالی، مرحله و مرتبه کمال و تکامل جهانی و نهایی آن است: «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۳.

نظریه و نظام سیاسی انقلابی نوپدید، نویناد، نمونه و الهام‌بخش جمهوری اسلامی ایران، به مثابه نظام متمدنی یعنی با امید و آموزه‌های مهدویت و منتظر فعال و زمینه‌ساز آن، با پشت سر گذاشتن سه‌دهه پربار و گذار کاملاً موفقیت‌آمیز از مراحل و حتی مراتب سه‌گانه تأسیس و نهادینه‌سازی، تثبیت و دفاع مقدس و بازسازی و سازندگی زیربنایی، آن هم با کارآیی نیروهای انسانی خود و با کارآمدی زیرساختی، ساختاری و راه‌بردی خاص خویش، هم‌اینک با چشم‌انداز فرآینده توسعه متعادل و متعالی بلندگستر خویش مواجه است؛ توسعه‌ای متعالی، به مثابه پیش‌درآمد تجدید و تأسیس تمدن نوآمد اسلامی - ایرانی که خود نمونه آماده و آمادگی و زمینه‌ساز انقلابی و پویای مهدوی است.

نظریه و نظام سیاسی الهام‌بخش جمهوری اسلامی ایران، در تعارضی آشکار با نظامات و نظریه‌های مادی - مدرنیستی اعم از لیبرالیستی - کاپیتالیستی یا سرمایه‌سالاری‌ها و در عین حال سوسیالیستی - توتالیتریستی یا دولت‌سالاری‌ها، با چالش ارتقای کارآمدی خویش و متناسب و کارآمدی‌سازی ملی خود فراروست. با توجه به کارآمدی، اعم از بهره‌وری و اثربخشی زیرساختی که عبارت از نظام ارزشی، بینشی و منشی اسلامی، ولایی و مهدوی در نگاه و نظریه حضرت امام خمینی علیه السلام، مؤسس انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و هم‌چنین قانون اساسی، ارتقای کارآمدی ساختاری و راه‌بردی دولت به منزله نقطه آغاز و عزیمت ارتقای کارآمدی ملی اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، برترین چالش فراروی همگی نیروها و نهادهای علمی (پژوهشی، آموزشی، اطلاع‌رسانی حوزوی و دانشگاهی)، راه‌بردی و کاربردی است. از آن‌جایی که ارتقای کارآمدی، بدون مبنای نظری و الگوی عملی و ساختاری میسر نیست، نظریه و نظام مهدوی و مهدویت، برترین منبع و نمونه برین در الگوگیری و ارتقای کارآمدی ساختاری و راه‌بردی دولت و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۴ آن هم در وضعیتی که جهان مادی و مادیت جهان و جهانی، با بحران تا حد بن‌بست نارسایی و ناسازواری ذاتی و درون‌زادی لاینحل مواجه

بوده، راه‌بردی جز بازگشت به دیانت و معنویت و در حقیقت مهدویت و متعالی ندارد. ارتقای کارآمدی مهدوی، یعنی ارتقای کارآمدی ملی کشور با آموزه‌های مهدوی، در رفع اهم مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور، می‌تواند به توسعه اقتصادی + توسعه / تعادل اجتماعی - سیاسی و ← تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی مهدوی بینجامد تا امیدآفرین و الهام‌بخش جهان و جهانیان باشد: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۵ چالش ارتقای کارآمدی متعادل مهدوی و (در جهت) چشم‌انداز توسعه متعالی مهدوی، ضرورتی سرنوشت‌ساز است که به تبیین علمی، ترسیم عملی و راه‌بردی و در نهایت تحقق عینی نیاز دارد: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۶ «عصر ظهور»، یعنی دوره حضور و دولت جهانی مهدوی، دوره یا مرتبه «توسعه متعالی» انسان و جامعه جهانی انسان است؛ وضعیتی متعالی و مطلوب که بیان‌گر فراهمی زمینه‌ها و شرایط و بروز و باروری یا بهره‌وری جامع تمامی استعدادها و ظرفیت‌های مادی و معنوی طبیعی، انسانی و اجتماعی بوده، بهره‌برداری و بهره‌مندی همگانی به صورت متعادل و عادلانه را تضمین می‌کند. توسعه متعالی و در واقع توسعه متعادل و متعالی، عبارت از توسعه مادی متعادل و در جهت تعالی معنوی است. توسعه متعادل و متعالی، توسعه اقتصادی + توأمان با توسعه و در حقیقت تعادل سیاسی (نقش و حقوق مردمی، عدالت اجتماعی و نقش راه‌بردی؛ هدایت، ولایت و امامت کارآمد دولت) و ← در جهت توسعه و در حقیقت تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی فردی، جمعی و اجتماعی تا سطح جهانی محسوب می‌شود. توسعه متعالی یا توسعه تعادل و تعالی انسانی، اجتماعی و جهانی، توسعه توحیدی و توسعه راه‌بردی و ساختاری توحید است. توسعه توحید و توحیدی، بر اساس زیرساخت دین مدنی، اجتماعی و سیاسی جهانی، جامع و خاتم اسلام بوده^۷ و غایت و برآمد آن توحید اعتقادی، عملی و عینی و به تعبیری علمی، راه‌بردی و کاربردی فردی، جمعی و اجتماعی، در تمامی بخش‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به شمار می‌آید؛ چنان‌که پیش‌گویی‌های الهی به‌ویژه آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز مبین و متضمن دقیق و تفصیلی آن

جهان است؛^۸ هم‌چنان که تحلیل و پیش‌بینی‌های علمی و فلسفی - سیاسی و تاریخی نیز به اشکال گوناگون و به انحای مختلف، مؤید کلی و نشان‌دهنده اجمالی آن جهت است.

جهت، جامعه و جهانی که نویدبخش هدایت و صراط، راه و راه‌برد یا خط‌مشی راه‌بردی و سیاست مستقیم یا همان تعادل و تعالی است: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۹ سیاست، نظام سیاسی و دولت هادی و هدایت، ولایت و امامت و توحیدی متعادل و متعالی مهدویت، جانشین نظریه و نظام سیاسی، دولت و سیاست یا صراط نامستقیم، نامتعادل و نامتعالی تک‌ساحتی و (یا) تنازعی متعارف و غالب امروزه غربی و غرب یعنی مدرنیسم است. راه و راه‌برد مواجهه با ضلالت و مغضوبیت ناشی از جهل بسیط و مرکب و ظلم و جور یعنی تعلل یا نارسایی و تعدی یا تجاوز، فساد و خون‌ریزی و در نتیجه فسق در زمین بوده، برترین گزینه و راه‌برد بر این برون‌رفت، در خوف و حزن حاصل از آن و سرانجام ضیق و ضنک یا تنگنایی (تنگ‌دستی و فقر و عقب‌ماندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و تشتت یا تعارضات و تنازعات و تروریسم به مثابه برآیند و برآمد جهانی آن است. به تعبیر قرآنی، خروج از ظلمات به نور به جای خروج از نور وحدت و واحد به ظلمات متعدد و متعارض است: «اللَّهُ = وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ← يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ ← إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا = أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ ← يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ ← إِلَى الظُّلُمَاتِ = أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ← هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۱۰}.

بن‌مایه، جان‌مایه و محوریت مهدویت و غایت آن، رشد عقلانیت همگانی و علم عمومی، واداری به عدالت جهانی با برپاداری مردم به آن، «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۱۱} برقراری صلح و امنیت و ثبات بین‌المللی یا جهانی «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۲} سلامت (بهداشت و طول عمر)، رفاه و آسایش و نیز آرامش با تأمین و تضمین توسعه، تعادل و تعالی عمومی است. راه‌بردی که از طریق تبیین علمی و حکمی، ترسیم عملی و تحقق عینی سیاست و ساختارها یا نظام سیاسی و دولت کارآمد، اعم از بهره‌ور و اثربخش مهدوی و نیروهای کارآی

مؤمن و با عمل صالح در جهان عملی شده، سرانجام تحقق خواهد یافت: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۱۳}.

مهدویت و عصر سیاست، نظام سیاسی و دولت مهدوی، مبین و متضمن روی کرد متعالی و راهبردی (روی کرد راهبردی متعالی و روی کرد متعالی راهبردی)، نه تنها در قبال، بلکه در مقابله با تعارض اجتناب‌ناپذیر تاریخی و تکاملی با روی کرد نامتعالی بوده، تبیین علمی، ترسیم عملی و تبعیت و تحقق عینی، نهادین و نهایی این روی کرد، ره‌یافت ذاتی و راه‌برد متناسب آن است. روی کرد سیاست متعالی، ره‌یافت راهبردی، هدایت، ولایت و امامت یا راه‌نمایی، سرپرستی و راه‌بری و راه‌برد انقلاب و مردمی یا مردم‌سالاری دینی به شمار می‌آید؛ روی کرد، ره‌یافت و راه‌بردی که در مقابله با هرگونه روی کرد نامتعالی و ره‌یافت‌های به‌ویژه طبیعی یا مادی و ماتریالیستی، سکولاریستی و اومانیستی - مدرنیستی تا پست‌مدرنیستی، در هر دو راه‌برد متعارض سوسیالیستی و کمونیستی و نیز لیبرالیستی و کاپیتالیستی آن، که امروزه هنوز متعارف یعنی رایج و غالبند. هم‌چنین روی کرد متعادل و متعالی مهدوی، رودرروی هرگونه معنا و معنویت و حتی مهدویت‌گرایی‌های غیرراه‌بردی (مثل خلافت ظاهری در نگاه و نظریه اهل سنت) و یا راه‌بردهای غیرمردمی و غیرانقلابی و حتی غیرسیاسی و نیز ایستا و یا شخصی و در قبال و فرای آنهاست؛ تا چه رسد به رویارویی با جریان‌های غیر یا ضد‌مهدوی و یا مهدویت‌های کاذب، تحریفی و انحرافی، خواه افراطی و تندرانه و خواه تفریطی و محافظه‌کارانه یا واپس‌نگرانه که در روایات از آنها به تهمتک و یا تحجر یاد شده است.

عصر ظهور، نقطه تعالی و کمال انسانی انسان و جامعه جهانی را تبیین می‌کند. این عصر متضمن تقسیم تاریخ به: دوران پیش‌ظهور و دوران ظهور یا پس‌ظهور، هم‌چنین سیاست متعالی کامل و فراگیر دوره ظهور و سیاست نامتعالی دوران پیش‌ظهور و غلبه آن است. سرانجام سیر تکاملی تاریخ و بشریت از بدو پیدایی بشر (خلقت انسان، خلافت آدم در زمین و هبوط) تا سرحد نهایی کمال انسانی، اجتماعی و سیاسی آن را تضمین می‌کند؛ خواه سیر تکاملی تاریخ و تاریخی تکامل نوع بشر و جوامع یا جامعه جهانی و یا در اصل، جامعه و جریان پیش‌رو و

حتی افرادی کمابیش پیش تاز «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^{۱۴} ولو كوچك «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ»^{۱۵}

سیر تکاملی هدایت و مسیر هدایت تکاملی یا مهدویت متعادل و متعالی یا حقیقی و یقینی نیروها و نهادهای مؤمن و متقی و دوره غایی کمال و متعالی مهدوی نهایی و جهانی. سیر و مسیر و نیز غایت و نهایتی که به تعبیر قرآنی، در آن این مشخصه‌ها وجود دارد:

یکم. قرآن یا «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^{۱۶}.

دوم. نیروها اعم از افراد، گروه‌ها و اجتماعات مؤمن و صالح مهدوی:

- «الَّذِينَ: ۱. يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ ۲. يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ ۳. مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^{۱۷}

- «وَالَّذِينَ: ۱. يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ ۲. مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ ۳. بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^{۱۸}

- «اول: أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ = / ← دوم: أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۱۹}.

بدین ترتیب، تاریخ و سیر هدایت و مهدویت؛ ایمان و عمل صالح و تقوا، سیری پرماجرا از آغاز تا انجام بشریت است؛ مسیر و جریانی که از بدو مدنیت و دیانت تا رسالت و شریعت خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دوران خاتم از سویی جریان داشته و از دیگر سوی، تاکنون جاری بوده و تا دوران ظهور جریان خواهد یافت و اجرایی خواهد شد. مهدویت، امروزه غایت و نهایتی است که ضمن نیاز و احساس نیاز و آرزوی روزافزون عمومی به نجات و حتی منجی موعود، امید نزدیک به یقین و حقیقت پیروان مؤمن و صالح آن را به صورت فزاینده به واقعیت، حتی وقوع عملی و تحقق عینی آن برانگیخته است.

انقلاب اسلامی؛ معنوی و مهدوی‌گرا

پدیداری و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام «انفجار نور» بود و با پی‌ریزی و تأسیس نظام سیاسی نوبنیاد، نمونه و الهام‌بخش جمهوری اسلامی ایران یعنی مردم‌سالاری دینی، در دهه پایانی قرن بیستم میلادی، که از سویی اوج مادیت و پایان دین و معنویت تلقی می‌گشت و از دیگر سوی، آغاز جهانی‌شدن و جهانی‌سازی به‌ویژه با آغاز هزاره سوم میلادی پنداشته می‌گردید، به یک اعتبار عامل و مسبب و به اعتباری دیگر، دلیل یا نشانه‌گرایش

به دین و نگرش به معنویت، متعالی و تجدید یا بازگشت و حتی تشدید و تقویت و بلکه توسعه و تعالی آن گشت. آن هم نه تنها در ایران و یا حتی صرفاً جهان اسلام و در میان مسلمانان جهان، بلکه در گستره جهانی و در میان تمامی ملل و پیروان ادیان پیشین و تا کشورهای پیش‌رفته ولی تحت تأثیر و حتی تحت شعاع ایران اسلامی و با الهام و نمونه‌گیری از اسلام انقلابی و به عنوان پیام و پی‌آمد انقلاب اسلامی ایران و حتی ایرانی. حرکت دینی و معنوی - سیاسی و سیاسی - دینی، معنوی یعنی متعالی که اوج آن مهدویت و سیاست مهدوی است. این حرکت نو و نمونه، پیش و حتی بیش از توده‌های مردمی، بر فرهیختگان و به‌ویژه آزادگان دنیا تأثیر گذاشته و حتی آنان را تحت شعاع خود قرار داده و جذب نموده و می‌نماید. از همان ابتدا، دانش‌مندانی چند با تعمق در حرکت انقلاب اسلامی، نه تنها تا حدود زیادی پیام و عمق آن را دریافتند، بلکه به پی‌آمدهای جهانی آن پی بردند و پرداختند. قریب و قرین بدان‌سان که پیش‌تر شخصیت‌هایی چه‌بسا بسیار و مؤثر هم‌چون رنه گنون، فریتون شوان و... به کنه پیام متعالی و حتی انقلابی و رهایی‌بخش مکتب متعادل و متعالی اسلام دست یافته و حتی بدان ایمان آورده بودند. جریانی که سنت‌گرایان معاصر را تشکیل داده و راه برون‌رفت از مادیت را در معنویت جست‌وجو می‌نمایند. این نگرش علمی و گرایش عملی، به معنای به چالش فرا خواندن سیاست تک‌ساحتی، مادی و نامتعالی متعارف است و برآمد آن نیز زیر سؤال بردن، برنتابیدن و رد و نفی و حتی منفی‌انگاری معنا و معنویت‌ناگرایی و حتی ارزش‌ستیزی مدرنیسم و حتی پست‌مدرنیسم به شمار می‌آید. میشل فوکوی فرانسوی (۱۹۲۶ - ۱۹۸۴م) از پیش‌تازان و شاخصان پست‌مدرنیسم که تمامیت مدرنیسم و شالوده‌های اساسی آن را به چالش فراخوانده، از این جمله است.

فوکو در مقام یک فیلسوف و روشن‌فکر پست‌مدرن در قالب یک خبرنگار، در جریان وقوع انقلاب اسلامی، به ایران سفر کرد و با دریافت رجوع انقلاب اسلامی ایران به معنویت، طی چندین مقاله به گزارش آن پرداخت. وی انقلاب اسلامی و ایران را «روح یک جهان بی‌روح» نامید.^{۲۰} وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در گفت‌وگویی با خانم کلربری و پی‌یر بلانشه، خبرنگاران روزنامه

لیبراسیون که در سال ۱۳۷۹ کتابی با نام *ایران: انقلاب برای خدا*،^{۲۱} شگفت‌انگیزی انقلاب را تأیید کردند^{۲۲} و تجدید «مذهب با آن تسلط شگفت‌انگیزش بر مردم و جایگاهی که همواره نسبت به قدرت سیاسی داشته است»،^{۲۳} تصریح می‌کند: «این روی داد... کمتر مردمی در تاریخ چنین فرصت و اقبالی داشته‌اند».^{۲۴} وی انقلاب و رهبری آن را تا حد اسطوره فرا می‌برد: «اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی است»؛^{۲۵} و نیز «رهبر اسطوره‌ای شورش ایران... که پهلوی به افسانه می‌زند - ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند».^{۲۶} حتی شاید به پیروی از تعبیر حضرت امام خمینی (علیه السلام)، آن را نوری الهی و درونی می‌خواند: «دقیقاً نوری بود که در همه این مردم روشن بود و در عین حال همه را در خود غرق کرد».^{۲۷} وی در این جا، با بیان این که «لحظه‌ای که انقلاب خوب و حقیقی و جاودانه شود»،^{۲۸} می‌گوید: «در این اوضاع، از خود می‌پرسم که این راه منحصر به فرد، راهی که طی آن مردم علیه سرسختی سرنوشت شان و علیه همه آن چه برای قرن‌ها بوده‌اند، چیزی کاملاً متفاوت را جست‌وجو می‌کنند، آنان را تا کجا خواهد برد».^{۲۹} هم‌چنان که در واپسین گفت و گوی خویش که در سال ۱۹۸۳ میلادی منتشر گردید نیز برای آخرین بار «بازگشت اخلاق» را تأیید می‌کند و بر آن تأکید می‌نماید.^{۳۰} وی پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «تهران: دین بر ضد شاه»^{۳۱} با بیان این که در خیزش اسلامی، «نه گذشته‌گرایی احساس می‌شد نه گریز، نه بی‌سامانی و نه ترس»^{۳۲} و اشاره به گفته یکی از مراجع روحانی در ایران مبنی بر این که «ما منتظر مهدی هستیم، اما هر روز برای استقرار حکومت خوب مبارزه می‌کنیم»،^{۳۳} نتیجه می‌گیرد که «در برابر قدرت‌های مستقر، تشیع پیروان خود را به نوعی بی‌قراری مدام مسلح می‌کند و در ایشان شوری می‌دمد که هم سیاسی و هم دینی است».^{۳۴} با همین قیاس، انقلاب اسلامی را «جنبشی که از راه آن بتوان عنصری معنوی را داخل در زندگی سیاسی کرد» می‌نامد؛^{۳۵} جنبشی که با آن «کاری کرد که این زندگی سیاسی مثل همیشه سد راه معنویت نباشد».^{۳۶} بلکه برعکس سیاست مادی و تک‌ساحتی متعارف، سیاست «به پرورش گاه و جلوه‌گاه و خمیرمایه آن (معنویت) تبدیل شود».^{۳۷} به همین سبب، تأکید می‌نماید: «مرا تحت تأثیر قرار داده، چون کوششی است برای این که برای پاسخ‌گویی به پاره‌ای مسائل امروزی، برخی از ساختارهای جدایی‌ناپذیر اجتماعی

و دینی، سیاسی شود؛ مرا تحت تأثیر قرار داده است چون از این جهت کوششی است برای این که سیاست یک بُعد معنوی پیدا کند».^{۳۸} در این جهت، به طرح پرسش گونه این می پردازد که «این گوشه کوچک جهان (ایران) است که زمین و زیر زمین آن میدان بازی استراتژی های جهانی، برای مردمی که روی این خاک زندگی می کنند، جست و جوی چیزی که ما غربی ها امکان آن را پس از رنسانس و بحران بزرگ مسیحیت از دست داده ایم چه معنا دارد؟ جست و جوی معنویت سیاسی».^{۳۹} به این مناسبت، با تأیید منحصر به فرد بودن این پدیده نوظهور می گوید: «در نظام سیاسی، این جنبش نه نظیری دارد و نه جلوه و تظاهری»؛^{۴۰} تأکید می کند: «قیام انسان های دست خالی ای است که می خواهند باری را که بر پشت همه ما (جهانیان و حتی غربیان)، به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزان مرزهای میان امپراتوری ها (ی شرق و غرب)، سنگینی می کند، از میان بردارند: باز نظم جهانی (نوین) را».^{۴۱} بدین علت، «شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام های جهانی (مادی) باشد، مدرن ترین و دیوانه وار؛ یعنی سرگیجه آورترین صورت شورش (قیام و انقلاب)».^{۴۲} در خاتمه، علاوه بر عجیب و شگفت انگیز بودن و وحدت و هم گرایی خارق العاده خیزش اسلامی، به کارآمدی شگرف آن، بارها و به انحاء گوناگون، توجه و تأکید می کند.^{۴۳} به ویژه با عنایت به این که «نود درصد ایرانی ها شیعه اند و منتظر بازگشت امام دوازدهم اند تا نظام راستین اسلام را در روی زمین مستقر کنند».^{۴۴}

بدین ترتیب، پدیده انقلاب اسلام و پدیداری و پیروزی آن و توفیق تأسیس نظام نوین، نمونه و الهام بخش و در عین حال زمینه ساز جمهوری اسلامی از آغاز تا گذار موفقیت آمیز مراحل دفاع و توسعه زیربنایی، نه تنها اعتبار بلکه موجودیت، نه تنها نظام های سیاسی بلکه نظریه های سیاسی، نه تنها امپریالیستی - استکباری و سلطه جهانی آنها بلکه حتی تمامیت مدرنیسم و توسعه و سیاست تک ساحتی اعم از سوسیالیسم یا کمونیسم و لیبرالیسم یا کاپیتالیسم و شالوده های ماتریالیستی یا مادی و مادیت به جای سکولاریستی یا دوگانه انگاری و انکار معنویت در زندگی و سیاست و اومانیزم یا بشرگرایی طبیعی، به جایی برنناییده، نفی و نهی کرد و به چالش کشانید. در عوض در پی ترسیم عملی، تبیین علمی و فلسفی و تحقق

عینی نگرش و گرایش توحیدی، دو ساحتی توسعه مادی و در جهت تعالی معنوی یا متعالی و الهی و ترویج آن بوده است؛ مورد و موضوعی که مقدمه و نازله نهضت، نظریه و نظام سیاسی متعادل و متعالی جهانی و نهاییین مهدوی و زمینه‌ساز مهدویت به شمار می‌آید.

دکترین‌های جهانی ضد انقلابی شبه‌مهدوی

بدین‌سان در مواجهه با این موج نوپدید معنویت‌گرایی دینی و اسلامی در ایران و از ایران که منجی‌گرایی و موعودگرایی مهدوی و مهدویت را در جبین و در جلوی خویش دارد و جلوه‌گر می‌سازد، سردمداران سیاست تک‌ساحتی و سلطه بین‌المللی، صد البته با نفیر دجال عصر یعنی صهیونیسم جهانی، پس از دوره‌ای از سردرگمی اولیه، به سرعت به خود آمده، تعارض متعارف (درون‌زادی و در عین حال ساختگی یا جنگ زرگری) چپ و راست یا شرق و غرب کمونیسم و کاپیتالیسم را کم‌رنگ کردند و به کناری نهاده یا به حاشیه راندند^{۴۵} و در عوض، با فراهمی تمامی نیروها و نهادهای استکباری خویش، فرای جبهه‌بندی جدید، در مقابله با پیام و پی‌آمدهای فراگستر انقلاب و نظام اسلامی ایران به شکل فیزیکی و سخت‌افزاری (که در تحمیل و تداوم جنگ هشت ساله بعث عراق علیه ایران تجلی یافت و به اوج خود رسید)، جبهه تبلیغات روانی و نرم‌افزاری جدیدی را در مقابل آن گشودند و سازمان دادند؛ آن هم با بسیج و به‌کارگیری نظریه‌پردازان علمی - نظری (تئوریسین‌ها) و به‌ویژه عملی - راه‌بردی (دکترین‌های) خود که با تولید و بازتولید تئوری‌ها و دکترین‌های جدید و متناسب برای تحریف و انحراف اذهان عمومی جهانی از حرکت، پیام و پی‌آمدهای اصیل و متعالی انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نقش ابزار، پیش‌آهنگان و پیاده‌نظام و پرچم‌داران امپریالیسم را بازی می‌کنند. نظریه یا دکترین پایان تاریخ لیبرالیسم فوکویاما، موج سوم یا تمدن جدید موج سومی الوین تافلر و سرانجام تقابل و ستیز یا برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون اهمّ اینها را تشکیل می‌دهند. جهانی‌شدن و یا جهانی‌سازی غربی به جای جهانی‌گرایی انسانی و متعالی اسلامی و مهدوی و نیز دهکده جهانی، به جای جامعه جهانی (مدنی) و نیز حکومت و دولت واحد

جهانی نیز از این زمره‌اند. جملگی این دکترین‌ها، فرای خواست متقاضیان اصلی یعنی دولت‌ها و مجامع استکباری، مبدعان یا مؤسسان و مروجان آنها به‌ویژه رسانه‌های صهیونیستی، و بلکه علی‌رغم نظر آنان، همه متضمن و حتی مبین یک نکته بود و آن تأیید و بلکه تأکید بر پایان عصری و آغاز عصری جدید است؛ عصری که با هر تعبیر و تفسیری، بی‌شک وقوع انقلاب اسلامی، نقطه عطفی در واگشت از دوره پیشین و گذار و بازگشت به آن عصر جدید است. دکترین پایان تاریخ، بازسازی خام و شتابانی از جامعه باز کارل پوپر محسوب می‌شد که پیش‌تر به مثابه فیلسوفی خوش‌بین و در حقیقت خوش‌باور، با بازتولید عبارتی شوخ‌گون از چرچیل که دموکراسی را بدترین حکومت پس از سایر حکومت‌ها خوانده بود و به اصطلاح شریلی شریکتر دانسته، بدان دل‌بسته بوده، بلکه شیفته آن شده بود؛ در حالی که در واپسین تجارب و یافته‌های عمر طولیل خود، از آن برگشته و با نگاهی به انقلاب و نظام مردم‌سالاری دینی - اسلامی در ایران، خواهان تعدیل لیبرالیسم گشته بود.^{۴۶}

موج سوم و تمدن جدید موج سومی نیز که برداشتی سطحی‌نگرانه و کوتاه‌برد از امثال قانون مراحل سه‌گانه خیالی یا ربانی اساطیری، عقلی یا فلسفی یونانی و علمی یا تجربی مدرنیسم آگوست کنت فرانسوی در پوزیتیویسم او بوده، در آثاری هم‌چون شوک آینده، موج سوم، جابه‌جایی در قدرت، جنگ و ضدجنگ در موج سوم و سرانجام به سوی تمدن جدید یا سیاست در موج سوم، تدوین و در حقیقت ترویج شد، ولو با نگاهی ژورنالیستی، یعنی روزنامه‌نگاری و اغواگریانه و نه علمی و دانشگاهی؛ ولی با پذیرش موج سوم دانایی که عبارت از معرفت اعم از معنا و معنویت بوده، آن را تحریف کرد و با سفسطه عجیب، دانایی و بینایی را به آگاهی و اطلاعات، یعنی اقلام و داده‌های اطلاعاتی تقلیل داد و در واقع منحرف ساخت. بدین ترتیب، تغییرات و افزایش شگرف ارتباطات و تولید تبادل اطلاعات را که در پرتو توسعه و تجهیزات سخت و نرم‌افزاری زیربنایی و روبنایی شکل گرفته و به انباشت، انتقال و برداشت سریع، سهل و وسیع آگاهی‌های طبیعی و فنی می‌انجامید، انقلاب می‌نامد و با عملیات فریب به جای انقلاب از مادیت به معنویت و از نامتعالی به متعالی جا می‌زند و به دنیا معرفی می‌کند. این

دکترین، با این مغالطه و سفسطه یا شگرد، به دنبال این بوده که مطرح کند، اشکال مشکل آفرین جهان و به‌ویژه نظام سرمایه‌سالاری جهانی و کلیت مدرنیسم و غرب، ماهیت تک‌ساحتی و تنازعی آن نبوده، بلکه اطلاعات و آگاهی بوده که آن را دانایی می‌خواند. بدین ترتیب، در پی آن است که از فقدان و فقر معنا و معنویت و متعالی مکتب و مدنیت مادی و نامتعالی مدرنیستی طفره رود؛ آن هم با تعبیر تغییر و جهش ارتباطات و تبادل اطلاعاتی در جامعه ارتباطی و اطلاعاتی تحت عنوان شبه‌انگیز انقلاب اطلاعاتی و ارتباطاتی، به جای انقلاب حقیقی و یقینی، به معنای تحول و تجدیدنظر بنیادین، جامع، نظام‌مند و هدف‌مند، بدان‌گونه که انقلاب و نظام اسلامی ایران، نویدبخش و زمینه‌ساز آن بوده است. از جمله، در قالب نظریه و دکترین یا الگوی دهکده جهانی به جای جامعه، نظام و دولت جهانی واحد که به‌ویژه اوج آن در مهدویت تجلی یافته و تحقق‌پذیر است. مهدوبیتی که انقلاب و نظام سیاسی - اسلامی ایران، نه‌تنها مدعی زمینه‌سازی آن بوده، بلکه با رد سیاست تک‌ساحتی سود و سوداگرانه فرودیمی - کاپیتالیستی و تنازعی سلطه داروینیستی - امپریالیستی و متقابلاً با طرح و جای‌گزینی سیاست دو ساحتی متعادل و متعالی، انقلاب حقیقی و دانایی، معنا و معنویت‌گرایی یقینی، عملاً دغدغه زمینه‌سازی آن را دارد.

امواج سه‌گانه مدنی، مادی و معنوی تا مهدوی

بنا به گواه مدارک تاریخی و منابع و اسناد موجود، بشر از پگاه تاریخ و بلکه از پیشاتاریخ‌نویسا تاکنون، مراحل مختلف و متفاوتی را پشت سر گذاشته است، مراحلی که در کلیت خویش، دست‌کم در بخش مشخصی از جهان و مشخصاً شرق، آسیا، خاورمیانه و ایران، اولاً؛ برخلاف نظریه گسست تاریخ (متعلق به فوکو) که سیر و مسیر واحد و مشخصی برای تاریخ قائل نیست، دارای سیری پیوسته، ولی صدا البته پیوستار و مسیری پر فراز و فرو دارد؛ ثانیاً؛ برخلاف آنانی که جهتی معین برای تاریخ قائل نبوده یا تاریخ را قهقرایی می‌پندارند، سیری کمابیش تکاملی داشته، اما چنان‌که اشاره شد، تأکید می‌شود که در کلیت و برآیند خود، سیری متکامل داشته، بدان‌سان که شرایع الهی نیز به تناسب سیر متکامل بشر،

مرحله به مرحله متکامل شده تا نوبت به دین و در واقع شریعت کامل، جامع و نهایی اسلام محمدی ﷺ رسیده است. این سیر تکاملی و سنت متکامل، به تناسب و متناظر با سیر تکاملی، متکامل و کمالی جهان و جوامع بشر و به‌ویژه مخاطبان بوده است. صدا البته این سیر تکاملی، خالی از تحریف و انحراف نبوده و نیست، بلکه همواره سیر متعادل و متعالی آن در معرض افراط یا تفریط‌های چپ‌روانه ضد‌دینی و غیردینی و یا متقابلاً راست‌روانه خرافی و چه‌بسا دین‌نمایانه بوده است. تحجر و تهتک، ظلم و جور و تعلل و تعدی و نیز نارسایی و ناسازواری، اهم آفات دوگانه و آسیب‌های اصلی این سیر واحد و تکاملی بشری و دینی به شمار می‌آید.

در این جا بار دیگر تأکید می‌گردد که سیر واحد به معنای خطی و به‌ویژه مستقیم نبوده، بلکه با فراز و نشیب‌های زیادی به تحقق پیوسته است؛ سیر تکاملی نیز بدون پیچ‌تاب و حتی پیچ و خم و اغوجاج و به‌ویژه به صورت عمودی نبوده، بلکه قوسی در معرض تحریف و با پشت سر گذاشتن و گذار از چپ‌روی‌ها و راست‌گردی‌های تندروانه یا ارتجاعی کمابیش فراوان صورت پذیرفته است. هم‌چنین تأکید می‌گردد که تمامی جهان و جوامع، لزوماً مشمول این دو اصل سیر واحد و تکاملی، ممکن است نبوده باشند؛ اما بخش مشخصی از جهان به‌ویژه در مشرق، آسیا، خاورمیانه و ایران بزرگ که از پیشاتاریخ و از پگاه تاریخ، خاستگاه مدنیت و پای‌گاه ادیان بزرگ اعم از به‌ویژه توحیدی و ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و غیراسلامی (زرتشتی، هندوئیسم و بودیسم و شینتوی ژاپنی تا کنفوسیوسیسم و لائوتسیسم چینی) بوده است. ایران در این میان و در تمامی مراحل، از گذشته تا حال و تا آینده فرا رو، جایگاه، نقش و سرنوشت و به تبع آن رسالت عجیبی داشته و دارد. موضوعی که نمی‌توان همین‌طور از کنار آن گذشت، چنان‌که خود فوکو نیز متوجه این حقیقت شده و برخلاف نظریه گسست خویش، بر پیوست و سیر تکاملی آن با تأکید بر عجیب بودن و کارآمدی بسیار صحنه گذاشته است؛ آن‌جا که به انحای مختلف و در مواضع متفاوت اعلام می‌دارد: «سرنوشت عجیبی دارد ایران. در سپیده‌دم تاریخ، این کشور دولت و سازمان اداری را پدید آورد. بعدها نسخه آن را به اسلام سپرد و مقامات ایرانی در

سمت‌های دیوانی به خدمت امپراتوری عربی درآمدند؛ اما ایران از همین اسلام، مذهبی بیرون آورده است که در طول قرن‌ها، به هر چیزی که می‌تواند از اعماق وجود یک ملت با قدرت دولت دربیفتد، نیرویی مقاومت‌ناپذیر بخشیده است».^{۴۷} نیز با اشاره به پرسشی که به تأکید وی «به ایران و سرنوشت یگانه آن مربوط می‌شود»، تصریح و تأیید می‌نماید: «در سپیده‌دم تاریخ، ایران دولت را اختراع کرد و نسخه آن را به اسلام سپرد...». آن‌گاه با اشاره به پدیده پیام و نیز پی‌آمد انقلاب می‌گوید: «این درخواست سیاسی را باید نشانه آشتی دانست یا چیزی متناقض‌نما یا آستانه امری نو؟»^{۴۸}

بشر در سیر طولانی تاریخ خویش از مرحله خلقت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»،^{۴۹} «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»^{۵۰} تا خلافت آدم در زمین «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۵۱} و سکونت در بهشت یا باغ «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»^{۵۲} تا هبوط «اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا»^{۵۳} تا آمدن هدایت «يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»^{۵۴} مراحل متعددی را پشت سر گذاشته است؛ چنان‌که در آیه‌ای با تصریح بر این‌که «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^{۵۵} چنان است که گویی به این سیر و سرنوشت نهایی و بازپسین آن اشاره دارد.

در سیر تداوم و تکاملی بشری، سه مرحله یا دوره و موج و در حقیقت مرتبه و حالت را می‌توان به صورت مشخص متمایز ساخت:

نخست: دوره مدنی و مدنیت یا مدنیت و تمدن سیاسی؛

دوم: دوره توسعه مادی و ابزاری و مادیت و یا تمدن و مدنیت مادی؛

سوم: دوره معنوی یا متعالی و در حقیقت متعادل و متعالی و یا مدنیت و تمدن معنوی و متعادل و متعالی.

به نظر می‌رسد بشر در دوران بدوی پیشامدنی، با عادت‌های طبیعی، اعم از غریزی و فطری و بسیط اولیه، زندگی کرده و جمعیت‌های انسانی، پیش از آن‌که ساختاری سازمانی با تقسیم کار اجتماعی داشته باشند، عمدتاً به صورت توده‌ای یعنی در هم و بلکه ممکن است به شکل گله‌ای و گله‌وار در دسته‌های کوچک یا بزرگ و حتی کمابیش گسترده ولی اساساً فامیلی و هم‌خانواده یا خویشاوند، گذران کرده‌اند؛ چنان‌که پیش از این‌که طبیعت، اعم از زمین و عوامل طبیعی و نیز

جانوران و حتی گیاهان را مسخّر خویش و اهلی سازند و وارد مرحله اهلی کردن حیوانات و گیاهان و نیز دام‌پروری و کشاورزی شوند، مسحور و مسخّر طبیعت بوده، به‌جای سعی در تطبیق طبیعت با خود، به تطبیق خود با طبیعت پرداخته‌اند. چه بسا امت واحده، پیش از ارسال رسل که قرآن بدان اشاره دارد «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»^{۵۶} زندگی جمعی توده‌وار داشته است. شاید فلسفه کوچ‌گری، جنگل‌نشینی و غارنشینی پیشاشهرگرایی، شهرسازی و شهرنشینی و در یک کلام شهریت که مدنیت نامیده شده نیز همین بوده باشد. این مرحله ممکن است ده‌ها هزار و بلکه صدها هزار سال به درازا کشیده باشد.

بشر به‌ویژه جوامع پیش‌رو و پیش‌آهنگی هم‌چون ایران، با گذار از مرحله بدوی و با تأسیس دولت و تشکیل نظام سیاسی و تدوین و تبعیت از قانون، وارد مرحله مدنی خویش شد. بدین ترتیب، نه‌تنها پیش‌تاز مدنیت گشت، بلکه الهام‌بخش و راهنما و حتی راهبر دیگر جوامع و جهان در گذر از مرحله بدوی و گذار به مرحله مدنی شد.^{۵۷} بی‌شک این انقلاب و گذار، بدون هدایت و اشراق و الهام الهی، نمی‌توانسته حتی تصور شود تا چه رسد به این‌که بدون دین و راهنمایی و حتی راهبری انبیا تحقق پذیرد.^{۵۸} اما بی‌شک سیر تداوم و تکامل آن، با هدایت و نبوت الهی و از آدم علیه السلام و شریعت و دولت ولو در حد جماعت مدنی خانوادگی آن حضرت آغاز شده و در سیر متکامل دین واحد الهی تا شریعت کامل، جامع و خاتم جهانی و نهایی مدنی، اجتماعی و سیاسی اسلام محمدی فرارسیده و به منظور تحقق عینی، به صورت عملی و به شکل علمی تبیین گردیده است. در عین حال، برخی آیات و روایات، مبین و مؤکد فاصله زمانی میان ورود و یا آمادگی ورود بشر و در واقع افراد، جماعت‌ها و اجتماعات یا جوامع پیش‌رو به مرحله مدنی، با ارسال هدایت تشریعی الهی از طریق پیام‌آوران خویش است. آدم ابوالبشر، به مثابه اولین انسان مدنی و فطرتاً طالب هدایت و مهدویت و آدم علیه السلام به منزله نخستین نبی و پیام‌آور هدایت الهی و آغازگر مهدویت و حتی نویدبخش غایی و انتظار او در فرآینده، در مواردی به هم نزدیک شده و در مواردی نیز از هم متمایزند و در هر صورت به واکاوی بیشتر نیاز دارد که از حوصله این بحث خارج است.

با بعثت انبیا، صفوف جماعت اهل هدایت و پیروان دیانت، از جمعیت پیشین جدا گشت و غیر آنها از هم سوا شد و در ادامه، به صورت دو جریان مخالف، همواره جریان می‌یابند: یکی، جریان اهل حق که با بهره‌گیری از دانایی عقلانی فطری، با گوش دادن، اطاعت و کمک بینایی یقینی و علمی الهی انبیا و به‌کارگیری آگاهی‌ها و یافته‌های تجربی، مسیر هدایت را گرفتند. دیگری، با طغیان، برعکس جریان حقیقت، هدایت و مهدویت شنا کردند و عَلم پیروی از گذشتگان باطل خود را بلند نموده، به دوش می‌کشند و یا ادعای علم و آگاهی ولو پنداری و نارسا و یا توهمی و کاذب یعنی دروغین را دارند که در حقیقت جهل مرکب است:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ
بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ
وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^{۵۹}

و هم چنین:

﴿وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ
اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^{۶۰}

اینها نیز نشان‌دهنده این دو جریان هدایت و مهدویت و متقابلاً ضلالت، گم‌راهی و بدراهی جاری و جهانی است و اختلاف ذاتی و درون‌زادی آنها را تبیین می‌کند؛ چنان‌که امت اسلامی نیز از قبل پیش‌گویی شده، درست دچار همین اختلاف شدند و به تعبیری این اختلاف در آنها بروز کرد. در نتیجه، با انحراف از مدار اصلی در جریان سقیفه و تحریف و تقلیل راه‌برد ولایت و امامت، یعنی راه‌بری راه‌بردی آن به خلافت و به معنای مدیریت کاربردی در حد اجرایی، جزئی و ظاهری، از اثربخشی لازم و کافی بازماند. اختلافی که محل و مانع ترویج و تحقق جهانی دین در دوران صدر اسلام شد و عامل خانه‌نشینی راهبران الهی و محرومیت نظام سیاسی، دولت و امت اسلامی و جهان‌انسانی از رهبری صالح و حقیقی گشت و به غیبت و انتظار مهدوی و مهدویت انجامید. راه‌برد و راه‌بری

دینی - مدنی و مدنی - دینی که لازم و ملزوم هم‌دیگر بوده، توسعه و تمدن اسلامی و تجدید، تأسیس و تحقق راه‌بردی یعنی بنیادین، همه و نیز نظام‌مند و هدف‌مند آن، در گرو این هم‌راهی و توأمانی مکتب و امام به منزله امام صامت و قرآن ناطق و عاملند. در نتیجه، اصل دین و اسلام که به تعبیری مکتب و مدنیته جهانی و نهایی که در عصر ظهور و در جهان و دولت مهدوی بوده، به صورت بنیادین، جامع، رسا و سازوار یا نظام‌مند، و به شکل فراگیر و در حد نهایی، با ظهور و حاکمیت منجی موعود و در نظام سیاسی و دولت او و با سیاست متعالی مهدوی، عملاً تحقق عینی خواهد پذیرفت. شاید فلسفه پاسخ امام صادق علیه السلام به مفضل در مورد دین واحد جهانی و وحدت دینی جهانی در دوران خاتم و این که دین واحد الهی همگی انبیای پیشین در عین تفاوت به معنای تنوع و حتی تفاضل شرایع «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»،^{۶۱} دین واحد و توحید یا توحیدی اسلام بوده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۶۲} که در عصر ظهور در جهان حاکمیت تمام خواهد یافت: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»،^{۶۳} همین باشد.^{۶۴} دوره مدنی قریب ده هزار سال و حداکثر بیست هزار سال نباید فراتر رود؛ چنان‌که سلسله انبیا تا آدم نبی علیه السلام به نظر نمی‌رسد حتی به ده هزار سال برسد. اسناد، شواهد و دلایل تاریخی و نیز برخی از روایات یا تفاسیر آیات قرآنی هم گویای این واقعیتند.^{۶۵}

دوره توسعه مادی که تک‌ساحتی بوده و تنازع طبیعی را در بطن خویش داراست، از چندین قرن و کمتر از یک هزاره فراتر نمی‌رود. روی‌کرد سیاست تک‌ساحتی و تنازعی به‌ویژه متعارف مدرنیستی از نخست، یا نیهیلیسم پست‌مدرنیستی آن، از بنیاد تا غایت و از ابتدا تا انجام، در حال جریان و گذار خود، عیناً و عملاً و علماً، تحریف و انحرافی از قاعده و اعتدال داشته و سیاست و سیری نامتعادل، ضدتعالی و تنازلی را داراست. این مرحله که با تحریف تمدن توحیدی و متعادل و متعالی اسلامی از مسیر متعادل و متعالی خویش و با انحراف خلافت و مدیریت سیاسی از مسیر امامت و ولایت یعنی راه‌بری و سرپرستی

راه‌بردی حقیقی و یقینی صورت پذیرفت، آن‌گاه در دوره جدید و معاصر (مدرن) در غرب تشدید و تئوریزه شد و تسجیل و ترویج گردید؛ آن‌هم در قالب و با شالوده‌ای مادی (ماتریالیسم)، طبیعی (نچرالیزم / ناتورالیسم)، دوگانه‌انگاری دین و سیاست (دوآلیسم) و بشری (اومانیزم) و دنیوی (سکولاریسم) و حتی راسیونالیسم (هدایت هوش و شعور به جای عقل و خرد هادی) و بلکه دانش‌پرستی (ساینس به معنای آگاهی به جای معرفت و حکمت اعم از بینش و ارزش یا بینایی و دانایی). موضوعی که به سبب نارسایی و ناسازواری ذاتی و درون‌زادی، موجب و موجد نارسایی‌ها و ناسازواری‌های بحران‌خیز تا سرحد بن‌بستی به دست بشر و برای بشر شده که خود به سادگی و به تنهایی یعنی بدون هدایت راه‌بردی و به‌ویژه راه‌بری مهدوی نیز قادر به برون‌رفت از پی‌آمدهای پایه‌ای و نسبتاً پایدار تک‌ساحتی و تنازعی آن نبوده و نخواهد بود. بحران و بن‌بست نارسایی و ناسازواری توسعه و سیاست تک‌ساحتی فرودیسیمی سود و سودا و لذت‌گرایانه و تنازعی داروینستی - مدرنیستی، خواه کاپیتالیستی و خواه سوسیالیستی متعارف، در جهان جدید رایج و غالبند. به همین سبب، این دوره به دوره ظلم و جور و پر شدن دنیا از آن تعبیر شده است یا به تعبیری دیگر، پر شدن دنیا و جهانی شدن^{۶۶} و به‌ویژه جهانی‌سازی ظلم و جور^{۶۷} چه‌بسا اساساً به این دوره اطلاق می‌گردد. حال این‌که در دوران‌های قبل، هیچ وقت جهان‌عاری از ظلم و جور نبوده است. ظلم همان ضلالت یا تعلق، نارسایی، کاستی و تعلق تک‌ساحتی فرودیسیمی است که عبارت از فساد ناشی از ضلالت بوده و جور عبارت از تعدی و تجاوز و تناقض یا ناسازواری (نادرستی) و ناراستی داروینستی و تنازع بقایی استعماری و امپریالیستی استکباری بوده که در تعبیر قرآنی و روایی، عبارت از فسق ناشی از نادانی است.^{۶۸}

این ادوار سه‌گانه مدنی، مادی و معنوی یا متعالی و مهدوی، پس از طرح و اثبات علمی اصل موضوعیت آنها، هریک نیازمند واکاوی مبسوط و مشروح در زمینه طرح و اثبات چرایی یا هستی؛ تفصیل و تبیین چستی و چگونگی، سیر و ساختار مربوطه هستند.

اما در این جا به منظور رعایت اختصار، به همین اجمال بسنده می‌گردد. این نظریه با عنوان نظریه یا قانون و سیر مراحل و حالات سه‌گانه مدنی، مادی و معنوی یا متعالی به تناظر جهات سه‌گانه عقلی یا عقلانی، جسمانی و حسی یا بدنی و سرانجام قلبی یا روحانی انسان و حتی ناشی و متأثر از آنها و بلکه به منزله معلول علمی، عملی و عینی آنها هستند که این نیز خود موضوع و مبحث و حتی نظریه‌ای مستقل و مبسوط است.

بدین ترتیب، مراحل تکامل سیر تکامل مدنی و سیاسی بشری به ترتیب ذیل است:

«بدوی» ← «توسعه / تعادل مدنی» ← «توسعه مادی، اقتصادی و ابزاری / فن‌آوری» ← «توسعه / تعالی معنوی / تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی» = «متعادل و متعالی» ← «مهدوی».

بشر این پیش‌فرض، در سیر مهدویت و مسیر طولانی چندین هزاره‌ای واحد ولی پر فراز و فرود و پر پیچ و خم تکاملی خویش، با گذار از مراحل و مراتب بدوی، مدنی و حتی توسعه و تمدن مادی، آنها را از سر گذرانده و هم‌اینک نیز دوره بازپسین این مرحله اخیر را می‌گذرانند. پیش‌بینی‌های علمی و پیش‌گویی‌های زیادی نیز بر دوره گذار یا آغاز مرحله بازپسین، یعنی مرحله فرهنگی یا تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی و ورود به آن دلالت دارند. نشانه‌ها و گذار و دوره‌ای که نویدبخش مرحله بازپسین سیر تکامل مهدوی مدنی بشری یعنی عصر ظهور، نظام سیاسی و دولت واحد و نهایی جهانی مهدوی و سیاست و توسعه متعادل و متعالی آن خواهد بود؛ ان‌شاء الله.

نتیجه

مهدویت، سیر به معنویت و سیاست متعالی است. نظریه و نظام مهدوی، علت غایی و غایت نهایی سیر و ساختار مهدویت، خلقت هستی و انسان، خلافت و هبوط آدم و شریعت از بدو تا ختم به شمار می‌آید. بشر با گذر از حالت بدوی و گذار از مراحل مدنی و توسعه مادی و ابزاری، بایسته و شایسته است وارد مرحله و بلکه مرتبه و حالت متعادل و متعالی خویش گردد؛ موردی که می‌توان آن را

عصر ظهور مهدوی دانست. انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌ساز و بنا به روایات و دلایلی چند، پیش‌درآمد ظهور است. انتظار فعال، پویا و سازنده انقلابی و نیز متعادل و متعالی مهدوی در دوران غیبت هم‌اینک با توفیق جهانی انقلاب و نظام جمهوری برآمده از آن، رابطه گسست‌ناپذیر و نسبت مستقیمی داشته و یافته است. ارتقای کارآمدی دولت و نظام جمهوری اسلامی ایران، در جهت دستیابی به اهداف والا ولی کاملاً دست‌یافتنی توسعه متعادل و متعالی، می‌تواند زمینه‌های امید و گرایش به مهدویت و به تبع آن جلب توفیق الهی در تعجیل ظهور فرج مهدی علیه السلام را در پی داشته باشد، چنان‌که هرگونه تعلل در این جهت، آثار جبران‌ناپذیری در گرایش به مهدویت و آمادگی متعالی دارد و مسبب مهدی‌گرایی‌های کاذب و یا مهدی‌گریزی، نه‌تنها در سطح ملی بلکه در جهان اسلام و در میان مسلمانان جهان و در سطح بین‌المللی و جهانی خواهد شد. ارتقای کارآیی نیروها، کارآمدی نهادها و نهادین دولت ملی و نظام جمهوری اسلامی، تنها با آموزه‌های مهدوی میسر و امکان‌پذیر است. هرگونه آموزه‌های غیرمهدوی، یا نارسا و ناسازوار بوده و یا نامتعادل و نامتعالی است. در نتیجه، موجب و موجد نارسایی و ناسازواری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خواهد شد. توسعه اقتصادی توأمان با تعادل اجتماعی و سیاسی و در جهت تعالی معنوی جمهوری اسلامی ایران، با کارآیی و کارآمدی مهدوی و با شبیه‌سازی الگو و مدل مهدوی، هم می‌تواند ترسیم عملی شود و هم از سویی تبیین علمی گردد و تحقق عینی یابد. با این آرزوی ولو بلند^{۶۹} و حتی امید والا ولی دست‌یافتنی است که با تلاش و تدابیر نیروها و نهادهای علمی، راه‌بردی و کاربردی کشور اسلامی و فرهیخته، این حرکت نویدبخش و الهام‌آمیز را شاهد و ناظر خواهیم بود؛ ان‌شاءالله! به‌ویژه این‌که چه‌بسا در قیاس با غیبت صغرا و غیبت کبرا، ظهور صغرا به عنوان مقدمه ظهور کبرا را شاهد باشیم؛ چنان‌که روایات و حتی آیاتی چند، بدین حقیقت و وقوع آن اشاره دارند. شاید انقلاب و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران به منزله زمینه‌ساز مهدویت، نویدگر گذار و آغاز این مسیر و نزدیکی هر چه بیشتر به این سیر سرشتین و سرنوشت‌ساز باشد. به گواه تجربه تاریخی، منابع روایی و پیش‌گویی‌های الهی و با تحلیل‌ها، اعم از مطالعات

پیمایشی و آمایشی و تحقیقات بنیادین و نظری، ایران و ایرانیان، شایستگی این رسالت را دارند و بایسته است نظام و دولت و جامعه انقلابی اسلامی ایران، با روزآمدی و ارتقای کارآیی نیروها و کارآیی نهادهای دولتی، عمومی و خصوصی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر چه فراتر خویش، این رسالت تاریخی خویش را به منصف ظهور رسانند و با آمادگی و انتظار انقلابی زایا، پویا و پایای مهدوی و سازنده خود، زمینه‌های تعجیل فرج ظهور را هر چه بیشتر فراهم سازند. پرچم‌داری جهانی این حرکت تاریخی و بلکه تکوینی و تاریخ‌ساز و اصل هستی و ضرورت و نیز چیستی و حدود آن و خاستگاه و نقش شرق، مسلمانان و ایرانیان را در تبیین علمی، ترسیم عملی و تحقق عینی آن، پیش‌گویی کرده‌اند و حتی تحلیل‌های عملی نیز وقوع این حقیقت را تایید نموده‌اند و جایگاه ایرانیان و چگونگی آن را باز می‌نمایانند. در میان این پیش‌بینی‌ها،^{۷۰} روایات تصریح می‌کنند: یکم. پیشاظهر نهایی و نیز ظهور و حتی تأسیس حکومت (نظام سیاسی و دولت) آن از شرق دانسته شده است.^{۷۱}

دوم. از قیام و حکومت مردی از سلاله رسول ﷺ، امامان علیّه و سادات، از قم^{۷۲} و دولت پیشاظهر خبر داده‌اند.^{۷۳}

سوم. تحت عناوین یاران طالقانی^{۷۴} و پرچم سیاه و سید خراسانی و خراسان بزرگ،^{۷۵} جملگی به خاستگاه، نقش و جایگاه برجسته و پیش‌آهنگی ایرانیان در این سیر سازنده و مسیر متعالی اشاره دارند، باشد که ایران اسلامی، با پیش‌بینی و پیش‌تازی تاریخ‌ساز خود، این نقش جهانی خویش را از هم اینک تدارک بیند. از سویی با اتکال به پیشینه سترگ مدنی متعادل ایرانی پیشااسلامی و ایرانی اسلامی و با پشتوانه دینی متعالی اسلام و به‌ویژه با تبیین علمی و شبیه‌سازی و مدل‌سازی آموزه‌های نبوی، علوی و مهدوی متعالی «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»،^{۷۶} و از دیگر سوی، با تبیین علمی، ترسیم عملی و تحقق عینی کارآمدی ملی خویش، در جهت تحقق اهداف والای چشم‌انداز بلندگستر خویش که فراروی همگی نیروها و نهادهای علمی، راه‌بردی و کاربردی فرهیخته است، به‌ویژه با:

— ایجاد باور و امید در ملت سرافراز ایران با این شعار شعورخیز و حرکت آفرین حضرت امام خمینی علیه السلام که «می توانیم و باید»؛
 — الهام بخشی در جهان اسلام و میان امت اسلامی و دولت های جهان اسلام و مسلمانان جهان؛

— اثربخشی و ارائه مدل و الگوی توسعه متعادل و متعالی راهبردی ولو غیرنهایی و مرحله ای برای اثرگذاری و ایفای نقش مؤثر در اذهان عمومی جهانی و به ویژه ملل تحت ستم و از جمله فرهیختگان و آزادگان کشورهای پیشرفته که چه بسا با ایجاد، ارائه و اطلاع رسانی و مشاهده عینی و عملی چهره و نمونه موفق از نظام سیاسی و دولت کارآمد، توسعه یابند و متعادل و متعالی شوند؛ زیرا «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا».^{۷۷} سرانجام این که «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ + وَاصْبِرُوا = إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ ← يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ← وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».^{۷۸}

پی نوشت ها

* دکتری علوم سیاسی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱. سوره رعد، آیه ۱۱.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۳. سوره بقره، آیه ۲۱۳.
۴. سوره احزاب، آیه ۲۱.
۵. سوره بقره، آیه ۱۴۳.
۶. سوره انفال، آیه ۵۳.
۷. نک: علی دوانی، مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار)، ص ۱۱۴۸ - ۱۱۵۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و یکم، ۱۳۶۳ش.
۸. همان، ص ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳؛ علی کورانی، عصر ظهور، ترجمه: جلالی، ص ۳۵۱ - ۳۷۴، تهران: انتشارات بین الملل، چاپ نهم، ۱۳۸۳ش.
۹. سوره فاتحه الكتاب، آیه ۶ - ۷.
۱۰. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۱۱. سوره حدید، آیه ۲۵.
۱۲. سوره بقره، آیه ۳۸.
۱۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
۱۴. سوره سبأ، آیه ۱۹.
۱۵. سوره سبأ، آیه ۱۳.
۱۶. سوره بقره، آیه ۲.
۱۷. سوره بقره، آیه ۳.
۱۸. سوره بقره، آیه ۴.
۱۹. سوره بقره، آیه ۵.
۲۰. در کتابی متشکل از مجموعه مقالاتی به همین نام، نک: میشل فوکو، *ایران: روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه: سرخوش و جهان‌دیده، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹ش.
۲۱. همان، ص ۵۲.
۲۲. همان، ص ۵۵.
۲۳. همان، ص ۵۶.
۲۴. همان، ص ۵۷.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ص ۶۱ و ۶۴.
۲۷. همان.
۲۸. همان، ص ۶۸.
۲۹. همان.
۳۰. همان، ص ۲۱۲ - ۲۲۹.
۳۱. میشل فوکو، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه: معصومی، ص ۲۵، تهران: انتشارات هرمس، چاپ سوم، ۱۳۷۷ش.
۳۲. همان، ص ۲۹.
۳۳. همان، ص ۳۰.
۳۴. همان.
۳۵. همان، ص ۴۰.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۴۱.

۳۹. همان، ص ۴۲.
۴۰. همان، ص ۶۳.
۴۱. همان، ص ۶۵.
۴۲. همان.
۴۳. همان: «سرنوشت عجیب»، ص ۳۲، «نظم عجیب جنبش»، ص ۵۷، «وحدت شگفت‌انگیز»، ص ۶۳، «بسیار کارآمد»، ص ۶۳.
۴۴. همان، ص ۲۹.
۴۵. نک: آندره فونتن، *یک بستر و دو رؤیا (تاریخ تنش‌زدایی)*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲ش؛ ژان ژاک سروان شرایبر، *تکاپوی جهانی*، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نو، دوم، ۱۳۶۲ش؛ الوین تافلر، *جابه‌جایی در قدرت؛ دانایی، ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه شهین‌دخت خوارزمی، تهران: نشر نو، دوم، ۱۳۷۰ش.
۴۶. برای نمونه نک: اصلاح‌گری و انقلاب و به‌ویژه تجربه این قرن که هر دو مصاحبه‌هایی با پوپرند که در اولی دچار تردید شده و در دومی به تجدیدنظر گراییده است. همین تردید و تجدیدنظر در زمینه علمی و فلسفه علم را نیز در کتاب *حدس‌ها و ابطال‌های وی می‌توان جست‌وجو نمود*.
۴۷. *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند*، ص ۳۲.
۴۸. همان، ص ۴۲؛ برای مطالعه کامل‌تر در سیر گرایش مدنی ایرانی - اسلامی نک: علی‌رضا صدرا، *گرایش فلسفی سیاسی*، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۸۶ش.
۴۹. سوره بقره، آیه ۲۱.
۵۰. سوره سجده، آیه ۷.
۵۱. سوره بقره، آیه ۳۰.
۵۲. سوره بقره، آیه ۳۵.
۵۳. سوره بقره، آیه ۳۸.
۵۴. سوره بقره، آیه ۳۸.
۵۵. سوره بقره، آیه ۲۸.
۵۶. سوره بقره، آیه ۲۱۳.
۵۷. برای نمونه نک: *تاریخ هروودوت، حکمت جاویدان ابن‌مسکویه رازی، ایران قبل از اسلام* گریشمن، مقدمه تاریخ ابن‌خلدون، *درس‌های این قرن* پوپر، *آغاز و انجام تاریخ* یاسپرس و *درس‌های تاریخ* دورانت.
۵۸. برای نمونه نک: شهرزوری، *تاریخ الحکما*، ترجمه: تبریزی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ش.

۵۹. سوره بقره، آیه ۲۱۳.
۶۰. سوره بقره، آیه ۲۵۳.
۶۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.
۶۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۶۳. سوره توبه، آیه ۳۳.
۶۴. مهدی موعود، ص ۱۱۴۸ - ۱۱۵۰.
۶۵. همان، ص ۸۶۵.
۶۶. Globality: پروسه فنی و فرآیند طبیعی جهانی شدن اقتصاد.
۶۷. Globalization: عبارت از پروژه یعنی طرح سیاسی، سیاست و توطئه بازاری، غربی و امریکایی سازی جهان با عنوان اقتصادی سازی جهان بوده، برعکس جهانی گرایی مدنی «Globalism»، انسانی و مدنی و اخلاقی متعالی سازی جهان.
۶۸. نک: علی رضا صدرا، «آسیب شناسی جهانی شدن»، مجله تبسات، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴، ش ۳۳.
۶۹. به تعبیر قرآنی «امانی»، سوره نساء، آیه ۱۲۳.
۷۰. چکامه های از جمله ایرانی، ملاحم، فتن؛ نک: ساموئیل کینگ، آیین شهریاری در شرق، ترجمه: فریدون بدره ای، ص ۹، ۱۸-۳۰، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ش.
۷۱. نک: عصر ظهور، ص ۲۳۳.
۷۲. به احتمال قریب به یقین امام خمینی علیه السلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران؛ همان: قسم و قیام قائم، ص ۲۳۶.
۷۳. همان، ص ۲۴۵.
۷۴. همان، ص ۲۵۸.
۷۵. همان، ص ۲۴۵، ۲۵۵ و ۲۶۶.
۷۶. سوره احزاب، آیه ۲۱.
۷۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.
۷۸. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

تحول مأموم، زمینه‌ساز ظهور

علی حاج‌محمدی *

چکیده

اگر مشخص شود، چه چیز سبب غیبت امام آخر علیه السلام شد، چیستی و چرایی زمینه‌های ظهور نیز به خودی خود معین خواهد گردید، با این وصف که از میان رفتن عوامل غیبت امام عصر علیه السلام، برابر است با فراهم شدن مقدمات ظهور آن حضرت. این مقاله تلاش دارد تا با کاوشی نو در منابع قرآنی و روایی، به برخی عوامل غیبت امام عصر علیه السلام دست یابد و به تشریح زمینه‌های ظهور آن حضرت پردازد. فرض آن است که آماده نبودن مأموم (مردم در امت اسلامی) برای پذیرش و تحقق فلسفه امامت، عامل اصلی غیبت به شمار می‌آید و بر این اساس، زمانی که در مأموم تغییر لازم حاصل شود، زمینه ظهور فراهم خواهد شد. بر همین اساس، ابتدا فلسفه وجودی امام و علت جعل امامت از جانب پروردگار متعال، تشریح می‌گردد و بیان می‌شود که راهنمایی و جهت‌دهی به جنبش‌ها و تکاپوهای مردم برای برپایی امر خدا و از جمله قسط و عدالت، فلسفه امامت است و نتیجه گرفته می‌شود که جامعه فاقد اراده اصلاح، زمینه پذیرش امام را ندارد. آن‌گاه، دیگر شرایط آمادگی مأموم برای ظهور امام، مانند دوری از سازش‌کاری، دودلی و پیروی از شهوات

بیان خواهد شد. در نهایت، پرورش مردم برای حرکت حول محور امام، یعنی شرط دیگر ظهور، بررسی خواهد گردید.

واژگان کلیدی

زمینه‌سازی ظهور، فلسفه امامت، اراده اصلاح، سازش کاری، ولایت فقیه.

مقدمه

زمانی مهدی علیه السلام در میان مردم بود و آن‌گاه غایب شد. چرا مهدی علیه السلام به غیبت رفت و منجی کل روی از مردم نماند؟ چرا امت اسلامی از مصاحبت امام خود محروم شد و زمینه‌ساز این غیبت چه بود؟ اگر مشخص شود چه چیز سبب غیبت شد، چیستی و چرایی زمینه‌های ظهور نیز به خودی خود معین خواهد گردید؛ با این وصف که از میان رفتن عوامل غیبت امام عصر علیه السلام، برابر است با فراهم شدن مقدمات ظهور آن حضرت.

آماده نبودن مأموم برای پذیرش و تحقق فلسفه امامت، یکی از عوامل اصلی غیبت است و وقتی در مأموم تغییر لازم حاصل شود، زمینه ظهور فراهم خواهد گردید. بر همین اساس، فلسفه وجود امام، راهنمایی و جهت‌دهی به جنبش‌ها و تکاپوهای مردم برای برپایی امر خدا، از جمله قسط و عدالت است. در نتیجه، جامعه فاقد اراده اصلاح، زمینه پذیرش امام را ندارد.

اراده اصلاح، زمانی پدید می‌آید که مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در میان افراد جامعه ایجاد شود که آمادگی مردم برای بذل جان در راه برپایی امر خدا، در رأس این ویژگی‌ها قرار دارد. چنین اراده‌ای جز در مقاطعی در دوران پیش از غیبت و بعد از آن دیده نشده است. اندیشه اصلاح وجود داشته، اما جز اندکی قلیل، کسی حاضر به گذشت از مال و جان در این راه مقدس نبوده است. آن دسته قلیلی هم که اراده اصلاح داشتند، در امام‌شناسی و پذیرش امامت و حرکت حول محور امام، دچار ضعف بوده‌اند و انجام به انحراف رفته‌اند. بر این اساس، تربیت مردم برای حرکت حول محور امام، شرط دیگر ظهور است.

در ادامه، به بررسی این مسائل، به تفکیک خواهیم پرداخت. ابتدا گفتاری درباره فلسفه وجودی امام، آن‌گاه چیستی اراده اصلاح و در پایان، حرکت حول محور امامت را تبیین و تشریح خواهیم کرد.

الامام كالکعبه

پیامبران وظیفه داشتند که مردم را به شریعت آسمانی دعوت کنند و برای ترویج این اندیشه و دعوت، به میان آنان روند، هرچند برخی نپذیرند. در کشاکش نبردهای انبیا با لشکر شیاطین در طول تاریخ، اندیشه مردم نشو و نمو یافت و خردهایشان ورزیده شد و کودک عقلشان، راه رفتن آموخت. در نتیجه، طومار پیامبری مهر ختام خورد و باب امامت باز شد.

امام معصوم از آن جهت که امام بود، دیگر وظیفه نداشت که سراغ مردم رود و آنها را دعوت و تبلیغ کند.^۱ این وظیفه‌ای بود بر گرده خردهای ورزیده شده و نمو یافته مردم در جامعه.^۲ خدای کریم جایگاه امامت را جعل نمود تا شاخصی باشد برای پیدایی راه و مرجعی برای حل اختلافات؛ اختلافاتی که جنبش‌های اصلاح‌مدارانه مردم ورزیده‌خرد در جهت برپایی شریعت اسلام منشأ آن بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّكَ كَالْكَعْبَةِ تَوْتِي وَلَا تَأْتِي.^۳

کعبه سوی مردم نمی‌رود، بلکه مردم راه می‌جویند و به طواف کعبه می‌آیند؛ یعنی امام وظیفه ندارد سراغ دیگران رود، بلکه مردم باید به سراغ او روند و این کلید راه‌یابی و تفسیر سیره امامان معصوم در گذر تاریخ پرهیاهو و پر کشاکش پس از رحلت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

حضرت علی علیه السلام وظیفه پیامبری نداشت، لذا مادامی که مردم در دریای موج و پرتلاطم جامعه اسلامی، به طواف فانوس هدایتش نیامدند، ریسمان خلافت را برنگرفت و آن‌گاه که چون رمه‌های سرگردان بر در خانه‌اش ریختند، نیت آنها را محکی زد و فرمود:

دعوني و التمسوا غیری؛^۴

بروید و به دیگری التماس کنید.

امام احتیاجی به خلافت ندارد؛ بلکه کشتی شکستگان، برای درمان سرگشتگی خود، به طواف این فانوس هدایت محتاجند.

کوفیان نیز در نامه‌هایشان به امام حسین علیه السلام نوشته بودند: «اکنون ما جز شما، کسی را به امامت امت نمی‌شناسیم. رو جانب ما کن، بلکه خدا به وسیله شما، ما را به راستی رهنمون کند.»^۵ امام حسین علیه السلام ابتدا به این نامه‌ها توجهی نکرد تا آن‌جا که روزانه شش‌صد نامه با امضای بزرگان کوفه، به دست امام رسید؛ آن‌گاه امام اراده کوفه نمود.^۶

امام علی علیه السلام در ماجرای اجتماع مردم بر در خانه امامت، گویی فتنه‌های امت رسول صلی الله علیه و آله را در ناصیه این قوم سرگشته می‌دید و تاریخ پرکشاکش و پر خون و فساد آینده را مشاهده می‌کرد که بر سر جمعیت گردآمده نهیب زد:

دعونی و التمسوا غیری فإنا مستقبلون أمرأ له وجوه و ألوان... و إن الآفاق
قد اغامت و المحجة قد تنكرت؟^۷

بروید و از دیگری خواهش کنید و بدانید که راه آینده روشن نیست و امر جامعه مشبه و نامشخص است... و افق‌های امت را مه گرفته و چشم، چشم را نمی‌بیند و شاه‌راه در سایه‌روشن فتنه‌ها، به کوره‌راه تبدیل شده است.

اما آن‌گاه که این گم‌گشتگان، به هیچ روی سر از خانه برنگرفتند و میثاق فرمان‌برداری در دست فشردند، امام پذیرفت، ولی سوگند خورد که اگر مردم جانبش نیامده بودند، هیچ‌گاه مهار کار را بر نمی‌گرفت:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر... لألقیت جملها علی
غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها؛^۸

اگر بر در این خانه جمع نشده بودید و امر نشده بود که حجت خدا بر روی زمین با گرد آمدن مردم بر گرد خانه هدایتش قیام کند، ریسمان این ناچه را رها می‌کردم.

گویی ۲۵ سال غیبت امام از این مسند در نخستین دوره امامت، نتیجه بی‌اعتنایی مردم به کعبه روشنی و فانوس هدایت بود و ظهور امام بر این مسند، حاصل اراده مردم برای اصلاح امور؛ این است معجزا و مرسای غیبت منجی کل و ظهور آن حضرت صلی الله علیه و آله لذا جامعه منتظر که جایگاه امام را شناخت، در فقدان امام فریاد شکوه سر می‌دهد:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَنَا ﷺ وَ غِيْبَةً وَلَيْتَنَا؟^۹

خداوندا، ما به سبب فقدان پیامبر و غیبت ولیّمان شکایت به پیش تو آورده‌ایم.

اشتباه افرادی که به «قاعدین زمان» معروفند، در همین است که تصور می‌کنند فلسفه وجودی امام زمان ﷺ این است که بیاید و یک‌تنه، دست به کار برپایی قسط و رفع ظلم شود. بر این اساس، به این نتیجه مغالطه‌آمیز می‌رسند که برای مهیا کردن کار ظهور، باید ظلم و فساد، عالم را فرا گیرد و هر حرکت اصلاح‌جویانه‌ای را تأخیر در روز قیام ایشان می‌دانند. اما شرط ظهور، پیدایی شعور حرکت در جان مردم و بلوغ اندیشه‌ها برای برپایی قسط است تا جایی که هر فرد، یک نهاد برای امر خدا شود؛ **﴿لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾**^{۱۰}

امامان معصوم علیهم‌السلام در دوران جاهلیت اموی و ستم عباسی، هیچ‌گاه در پی شوراندن مردم علیه دستگاه استبدادی یا تبلیغات برای کشاندن مردم به میدان نبودند. آنها هیچ‌گاه به روش‌های سیاست‌بازانه و دغل‌کارانه برای گردآوری مردم یا برگرفتن زمام قدرت متوسل نشدند. در سیره ایشان نه تهدیدی وجود داشت، نه تحمیلی و نه تزویری؛ این بستری برای پرورش اندیشه خودجوش انسانی برای برپایی قسط در گیتی بود.

به امام علی علیه‌السلام اعتراض می‌شد که چرا مانند معاویه، از روش‌های گوناگون برای جلب مردم در گرداگرد خود بهره نمی‌جوید. آن حضرت برای جمع کردن مردم در گرداگرد پرچم اسلام، پول کافی در اختیار داشت. اعتراض می‌شد که چرا امام از این روش معاویه استفاده نمی‌کند که با پول یار جمع می‌کرد. امام علی علیه‌السلام در پاسخ به صاحبان این اندیشه، نهیبی زد و فرمود:

والله ما معاوية بأدهى مني و لكنّه يغدر و يفجر و لولا كراهية الغدر لكنت
من ادهى الناس؛^{۱۱}

به خدا سوگند معاویه از من زیرک‌تر نیست، بلکه او نیرنگ‌باز است و نیرنگ و دغل، سزاوار راه هدایت نیست، و گرنه می‌دیدید که من از دیگران زیرک‌ترم!

آری، امام بنا ندارد که برای اجرای عدالت و برپایی قسط، به مدد حيله‌ها و ترفندها، لشکری انبوه فراهم شود. مردم خود باید اراده اصلاح در وجودشان پدید آید.

از همان زمان امیرمؤمنان علیه السلام کلاس درس امام‌شناسی آغاز شد و مردم، وارد فرآیندی شدند که طی آن اراده‌شان در برپایی آرمان‌های نبوی، محکی چندباره خورد و تدریجاً جایگاه امام شناخته شد و این دگرذیسی تاریخی، نقاط عطفی داشت؛ مانند ماجرای سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله، ماجرای حکمیت و تشخیص جبهه حق از باطل در نبرد صفین، ماجرای عاشورا و محک خوردن ایمان مردم و آمادگی جان‌فشانی در راه برپایی عدل، ماجرای انتقال خلافت از اموی به عباسی و محک خوردن دوباره فرصت‌شناسی و آمادگی مردم، و از همه مهم‌تر، ماجرای غیبت امام آخر علیه السلام و محک خوردن خرده‌های مردم در اقامه امر خدا. در این بازه زمانی که دو قرن و نیم طول می‌کشد، جهت‌گیری امام وقت، تشویق اراده‌های انسانی به تشخیص راه راست و تقویت قوای اندیشه آنان در کوره تحولات سیاسی است.

۲۵۰ سال به جامعه اسلامی فرصت داده شد تا اندیشه عدالت‌جویی‌اش بالغ شود و با اراده اصلاح، بر حول محور امامت گرد آید و چون این مهلت سر آمد، امام علیه السلام به غیبت رفت تا مردم در کشاکش حوادث واقعه، درس اصلاح‌گری آموزند و خرده‌های خویش را پرورش دهند. عصر غیبت، عصر کودکی خردامت در مسئله امامت و عصر ظهور، عصر بلوغ فکری آن و آمادگی برای خیزشی بزرگ و جهانی است که امام آخر راه‌بری خواهند کرد. بر این اساس، مسئله غیبت امام آخر علیه السلام بزرگ‌ترین راه‌کار برای پرورش مردم است تا خود در کشاکش حوادث واقعه و فتنه‌های روزگار، مهیای برپایی قسط حول محور امام گردند.

امت اسلامی در دوران غیبت، با رجوع به عقل خویش، در پی حل مشکلات برآمده‌اند و در این کشاکش اندیشه‌ها، گرایش‌های مختلفی پدید آمده و می‌آید و در گذر این اختلافات و انحرافات، خرد دینی و سیاسی آنان پرورده می‌شود. این تشنگی و اشتباه امر در عصر غیبت، تا جایی خواهد رسید که بر اساس روایات در دوره نزدیک به ظهور، دوازده پرچم هم‌رنگ که در واقع نماد دوازده گرایش

مختلف هستند، ولی شعاری واحد می دهند و هرکدامشان ادعای حقانیت دارد، اعلام وجود می کنند، ولی فقط یکی از آنها حق است. البته وقتی از امام صادق علیه السلام می پرسند که چگونه باید پرچم حقیقت را در میان این پرچم های مشتبه تشخیص داد، می فرمایند که «نور ما از این آفتاب، روشن تر است.» بی شک پختگی امت موعود، بدان حد خواهد رسید که از این میان، راه راست را بیابند و این ره یابی، حاصل جدال خردها و تضارب آرا و پرورش اندیشه ها و تشخیص ها در گذر سود و زیان سیاسی و دینی تاریخ است.

بر همین اساس، پرورش خردها یکی از وظایف دولت اسلامی است تا بتوانند با تکیه بر اصول تبیین شده اسلام، راه درست را تشخیص دهند. سیره امام خمینی علیه السلام نیز شخصیت دهی به افراد برای پرورش دادن آنان بود. بلوغ فکری ملت ایران، از این سیره رفتاری حاصل شد. امام خمینی علیه السلام نظام اسلامی را تشکیل داد و درون چارچوب این نظام اسلامی، تشخیص امر را بر عهده اندیشه مردم نهاد و فرمود: «میزان رأی ملت است.» به این ترتیب، قوای فکری مردم را در آزمون سترگ سیاسی انتخابات و دیگر مسائل مستحدثه پرورش داد. وی اصول سیاست اسلام را تبیین نمود و تفریح امر را بر عهده مردم نهاد و همین روی کرد الهام بخش، بلوغ فکری ملت ایران در فاصله اندک چند دهه را سبب شد و اکنون مردم ایران به چنان پختگی رسیده اند که می توانند حوادث صدر اسلام را بر مسائل مستحدثه سیاسی تاریخ معاصر، مطابقت کنند و رفتار درست سیاسی را تشخیص دهند. امام علی علیه السلام معاشرت با چنین امتی را آرزو داشت.

کمیل بن زیاد، صحابی برجسته و شاگرد خاصه امام علی علیه السلام نقل می کند که روزی در معیت امام، به بیرون از کوفه رفتند و امام از فقدان مردمی که ظرفیت پذیرش اندیشه اهل بیت علیهم السلام را داشته باشند با وی سخن گفتند و چون از شهر خارج شدند، امام علیه السلام در اثنای گفت و گویشان آهی کشیدند و سخنانی گفتند. سپس به سینه شان اشاره کردند و فرمودند:

یا کمیل! ... إِنَّهَا هُنَا لَعَلْمًا جَمًّا... لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً؛^{۱۲}

در این سینه، دانشی و اندیشه ای فراوان است که ای کاش کسی بود که ظرفیت شنیدن و گرفتنش را داشت.

آن‌گاه فرمود:

آری تیزهوشانی می‌یابم که اعتمادی به آنان نیست و دین را وسیله دنیا قرار می‌دهند و با نعمت‌های خدا، بر بندگان و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند. گروهی هم تسلیم حاملان حق هستند، اما ژرف‌اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند و با کوچک‌ترین شبهه‌ای، تردید در دلشان ریشه می‌زند. نه آنها و نه اینها سزاوار فراگیری این دانش فراوان نیستند.^{۱۳}

تشخیص ملت ایران در مقاطع گوناگون و انتخاب سیاسی و دینی‌شان، آزموده شده و همین تشخیص و درایت ورزیده، زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تفسیرکننده روایت **يُخْرِجُ نَاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِّلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ**^{۱۴} است. ملت ایران که تا چند دهه پیش، دچار عقب‌ماندگی فکری و سیاسی بود، به مدد این پرورش سیاسی، به حد اعلای پختگی و درایت سیاسی و دینی رسیده است و امام خمینی علیه السلام در هر مناسبتی به این امر مهم اشاره داشته‌اند:

- نام بزرگ ملت ایران در عالم، به رشد سیاسی ثبت شد.^{۱۵}
- در مدت کمتر از دو سال، یک تحول پیدا شد که تمام قشرهای ملت افکار سیاسی پیدا کردند.^{۱۶}

- حالا شما در هر جای مملکت بروید، می‌بینید مردم روشن هستند، مردم تکلیفشان را می‌فهمند... این خیلی امیدواری برای ما دارد که دیگر قیام، به شخص و این آدم و آن بستگی ندارد.^{۱۷}

- من با کمال مباهات، از رشد سیاسی و تعهد اسلامی ملت شریف ایران تشکر می‌کنم... من در ایام آخر عمر، با امیدواری کامل و سرافرازی از نبوغ شما به سوی رحمت حق کوچ می‌کنم.^{۱۸}

امام علی علیه السلام در پایان سخن با کمیل، از مردمی سخن به میان می‌آورد که ظرفیت پذیرش این اندیشه را دارند و تعدادشان اندک است، ولی نزد خدا بزرگ‌مقدارند. بعد می‌فرماید: **أَهْ أَهْ شَوْقًا أَلَى رُؤَيْتِهِمْ**؛ آه که چقدر مشتاق دیدارشان هستم. چنین مردمی در ایران‌زمین، پدید آمده‌اند و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در وصفشان می‌گوید:

من با جرئت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله ﷺ و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی - صلوات الله و سلامه علیهما - می‌باشند.^{۱۹}

ما اگر در زمانی دیگر بودیم، شاید بهتر می‌توانستیم به تحلیل پدیده شگرف رشد سیاسی ایرانیان پردازیم و متوجه این حقیقت شویم که ایرانیان، بسترساز اندیشه عدالت‌خواهی موعود گشته و الهام‌بخش جنبش‌های اصلاح‌طلبانه در سراسر گیتی شده‌اند. تحولات بی‌نظیر منطقه خاورمیانه، حاصل پرورش خرده‌های انسانی در سایه تحولات سیاسی و دینی ایران است. انقلاب اسلامی ایران، فرزندان در خاورمیانه تربیت کرده که هریک مبنایی برای خیزش‌های رهایی‌بخش قسط جهانی هستند.

آماده بذل جان

سهل خراسانی از شیعیان برجسته خراسان و از منادیان بزرگ برپایی قسط در لوای ولایت و امامت بود. وی مانند بسیاری دیگر در خطه ایران معاصر امام صادق علیه السلام شور انقلابی در سر داشت و از ستم‌امویان به ستوه آمده بود. او در اثنای سفری به مدینه، برای ادای زکات و خمس خویش به حضور امام ششم رسید و سخن به اعتراض گشود که حق خلافت و رهبری از آن امامت و اهل بیت علیهم السلام است و با این که فقط در خراسان صد هزار شیعه طرف‌دار و شمشیرزن آماده یاری امام هستند، چرا ایشان نشسته‌اند و قیام نمی‌کنند. امام صادق علیه السلام پیش از آمدن سهل، قصد پختن نان داشتند و تنور خانه به همین منظور روشن بود. ایشان ابتدا پاسخی به سهل ندادند و صرفاً درباره اوضاع اقتصادی خراسان و مسائلی از این دست، سخن گفتند. تنور که داغ و سوزان شد، به ناگاه وی را محکی زدند و به وی فرمودند تا داخل تنور رود. سهل خراسانی وحشت‌زده از این فرمان امام و پریشان از وضع پیش‌آمده، سرپیچی کرد و خواهش نمود امام از وی درگذرد و به اصطلاح این یک تقاضا را نفرماید. امام چیزی نگفتند و سخن از اوضاع اقتصادی و خمس و زکات خطه خراسان را از سر گرفتند.

در همین حال، هارون مکی که مؤمنی وارسته و از یاران حقیقی امام بود، وارد شد. امام بی‌هیچ مقدمه به وی فرمود: «کفش‌هایت را بکن و وارد تنور آتش شو!» او بی‌درنگ چنین کرد و در تنور نشست و امام گفت‌وگوی خمس و زکات را با آن خراسانی که وحشت‌زده نگران او بود، ادامه داد. اندکی بعد، امام به سهل رخصت داد تا داخل تنور را نگاه کند. سهل برخاست و دید که هارون مکی با آرامش تمام در میان آتش نشسته است. آن‌گاه امام پرسشی کرد که چونان پتک بر سر این شیعه برجسته خراسان فرود آمد: «در خراسان چند نفر مثل این مرد دارید؟» و حاصل این مذاکره اعترافی تاریخی بود: «به خدا سوگند حتی یک نفر هم این‌گونه نیست!» امام نیز جمله‌ای راه‌بردی فرمود و شرط خیزش امام عصر را برای همیشه بیان نمود:

انا لا نخرج فی زمان لا نجد فیہ خمسة معاضدین لنا؛^{۲۰}
تا وقتی پنج نفر هم‌راه حقیقی نباشد، قیام نخواهیم کرد.

بی‌شک سهل خراسانی از اصحاب خاص و به اصطلاح محرم این درگاه بوده که امام علیه السلام چنان ماجرای را برایش پیش آورده است. اما اراده اصلاح به حرف نیست؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ... وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ».^{۲۱} برخی عبادتشان فقط به حرف است و همین که مصیبت ببینند، از راه بی‌راه می‌شوند. اما برپایی امر خدا در گرو پرورش مردانی است پا به رکاب که هم‌راه آماده‌اند تا آثار خویش را نثار آرمان حق کنند و هرکسی را یارای این راه نیست. نمازخوان، روزه‌گیر، زکات‌ده، حج رو و آرزومند شهادت بسیار است، اما کجایند مردانی که چنگال مرگ ببینند و میدان خالی نکنند. امام صادق علیه السلام به گواه تاریخ، چهار هزار شاگرد در زمینه‌های گوناگون علم و حکمت تربیت نمود، اما در همان انبوه مردم نیز پنج یار پا به رکاب حقیقی پیدا نمی‌شود. اینها شاید اندیشه اصلاح داشتند اما فاقد اراده اصلاح بودند.

و این فقدان اراده اصلاح حکایت همیشه تاریخ است. جمعی از مردمی که اندیشه اصلاح داشتند به پیامبر بعد از موسی علیه السلام عرض کردند: «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۲۲} فرمان‌روایی منصوب کن تا در راه خدا بجنگیم. اما وقتی طالوت

به عنوان فرمان‌روا تعیین شد، «تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ»؛ همه‌شان فرار کردند مگر عده‌ای اندک. اینها اندیشه اصلاح داشتند اما فاقد اراده اصلاح بودند. امام حسین علیه السلام در دومین روز ورودشان به کربلا، پس از آن‌که از خلف وعده کوفیان تحت تأثیر زر و زور اموی آگاه شدند و خبر شهادت مسلم را شنیدند، فرمودند:

النَّاسُ عبيد الدنيا و الدِّين لعقُّ على ألسنتهم... فإذا محصوا بالبلاء قلَّ
الدِّيانون؛^{۲۳}

مردم بنده دنیا هستند و شعار برپایی امر خدا، لقلقه زبانشان است لذا آن‌گاه که برق سکه‌ها چشمان را خیره کند یا برق شمشیرها و چکاک تیغ و تیرها، قرار از کف برآید، جمعیت دین‌دارها آب می‌رود.

زیرا نیازهای متعالی وجود انسان برای مردم اصل نشده و در این حال، شعار برپایی امر خدا مادامی بر زبان است که منافع مردم به خطر نیفتد. اما اراده اصلاح، آن‌گاه پدید می‌آید که نیازهای متعالی وجود بر صدر بنشیند و قدر ببیند و حامیان این امر، جان خود را بر دست گیرند و سپر امر خدا شوند.

اندیشه فداکاری در مردم بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله، در پای شجره طیبه نضج نگرفته بود. در رخداد عاشورا هم بسیاری معتقد بودند که باید ظلم یزیدی برچیده شود؛ یعنی اندیشه اصلاح داشتند اما فاقد اراده اصلاح بودند. معروف است افرادی که در مسیر کربلا با امام دیدار می‌کردند، در توصیف وضعیت حاکم بر جامعه اسلامی آن روز می‌گفتند:

قلوبهم معك و سیوفهم عليك؛^{۲۴}

اینها دل‌هایشان با توست، اما شمشیرهایشان را روی تو گرفته‌اند.

یعنی اندیشه اصلاح دارند اما اراده اصلاح ندارند. بسیاری از حاجیان آن زمان، با ندای «هل من ناصر» امام حسین، بعد از خروج از مکه در معیت امام به راه افتادند، اما همین که فهمیدند مسلم شهید شده و کوفه خلف وعده کرده، متفرق شدند. بسیاری از کسانی که در خیزش حسینی به کاروان کربلا نپیوستند، از دشمنان سرسخت ستم و فساد یزید بودند، اما پای در گل تعلقات دنیوی داشتند و از حرکت بازماندند.

آن روز که ارزش‌های متعالی بر صدر بنشینند و مردم، آماده بذل جان برای برپایی قسط و عدل شوند، زمینه ظهور فراهم می‌گردد. باید اندیشه مردم تا جایی بلند شود که در راه برپایی این رسم، آماده افشاندن جان و مال و آبروی خود باشند و این جان‌فشانی شرط شرکت در این حرکت جهانی است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

اگر مردم می‌دانستند که حضرت قائم علیه السلام چه برنامه‌ای دارد و چه مسیری را طی خواهد کرد، بیشترشان آرزو می‌کردند که هرگز آن حضرت را نبینند.^{۲۵}

امام عصر علیه السلام مظهر لطف خداست و واسطه فیض رحمت او. در کشاکش بلاهای روزگار، هرکه وسیله نجات از گرفتاری‌ها بخواهد، امام یاری‌اش می‌کند، اما برپایی امر خدا در گرو حضور مردانی است که به پیشواز گرفتاری‌ها روند. شیخ کفعمی در کتاب *البلد الامین* آورده است^{۲۶} که امام زمان علیه السلام به مردی که گرفتار بند و زنجیر زندان بود و درخواست کمک از حضرت داشت، دعای «الهی عظم البلاء» را تعلیم داد و نتیجه‌بخش هم شد، اما اگر بناست یآوری پیدا شود که پرچم قسط را بر دوش کشد، باید از زندان و بند و زنجیر و تلخی نهراسد. امر خدا، مردانی پاک‌باخته می‌خواهد که گاه پای‌مردی در راه خدا و ارزش‌های عالی انسانی، محبت شهوات از زن و فرزند گیرند تا زر و زیور و مال و منال در چشمشان خرد آید.

امام عصر علیه السلام خود را به خورشید پشت ابر تشبیه کرده‌اند؛^{۲۷} یعنی حرارت و فایده‌اش برای مردم برقرار است ولو خود از مردم در غیبتند؛ مثل پدری که از دور، مراقب طفل دبستانی خود است تا سالم به مدرسه برسد و هم‌راهش است، اما خود را نشان نمی‌دهد تا بچه در طی این مسیر، به خود اتکا کند و پرورده شود. اگر هم خطری پیش آید، فوری مداخله می‌کند؛ یعنی حضور دارد اما ظهور ندارد. این مضمون دعای عهد که *اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره*، یعنی همین حالا مشکلات امت با حضور ایشان رفع می‌شود. اما زمینه ظهور هنوز محقق نشده است. لذا این مفهوم را تفکیک می‌کند و در ادامه دعا می‌فرماید: و *عجل لنا ظهوره*.

خورشید امت از ابر برون ناید مگر آن هنگام که اراده‌ها تا به خورشید اوج گیرد. آری آن زمان که مردم آماده شوند تا برای اعتلای کلمه خداوند، خویش را فدا کنند، زمینه ظهور فراهم می‌گردد؛ گویی حجاب میان مأموم و امام، همین خود مأموم است که باید از میان برخیزد تا امام را ببیند؛ «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.» آری، آن هنگام که مردم آماده بذل جان خویش در این راه متعالی شوند، زمینه ظهور حضرت تا حدودی پدید خواهد آمد. امام صادق علیه السلام در توصیف یاران حضرت می‌فرماید که آنها عاشق شهادتند.^{۲۸} هم‌چنین مجموعه‌ای از روایات علایم ظهور، حامل توصیه‌ای برای شیعیان عصر ظهور است که «چون ندای آسمانی را - که از جمله نشانه‌های قطعی ظهور حضرت مهدی علیه السلام است - شنیدید، هرچه دارید رها کنید و به جانب حضرت بشتابید.»^{۲۹}

امام خمینی علیه السلام در تأسیس اندیشه انقلاب اسلامی که از جمله با هدف راه‌بردی برپایی قسط شکل گرفت، بر ایجاد چنین اراده‌ای در نهاد مردم تلاش کرد، لذا جوان پاک‌باخته و از جان گذشته‌ای هم‌چون حسین فهمیده را الگوی حامیان انقلاب اسلامی معرفی نمود. آن امام سفرکرده، به راستی با خیزش تاریخی خود، زمینه‌ساز بزرگ ظهور حضرت علیه السلام گردید. پیروزی انقلاب ایران مرهون تدبیر بی‌بدیل خمینی کبیر و البته هم‌راهی مردمی بود که خرد سیاسی‌شان در گذر ایام ورزیده شده بود و جان خویش را سپر آرمان خویش کرده بودند. بر همین اساس، ظهور ملت ایران در دوران معاصر، از علامات نزدیکی ظهور منجی کل است؛ زیرا ظهور انسان‌هایی را نوید می‌دهد که آماده بذل جان خویش بر سر آرمان دین هستند. در علامات ظهور است که در نزدیکی ظهور حضرت، خون‌های فراوان به راه می‌افتد. امام علی علیه السلام در بیان آخرالزمان و ظهور پرچم عدالت می‌فرماید:

حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُم عَلٰى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِدَهَا، مَمْلُوءَةً اخْلَافَهَا؛^{۳۰}

اندکی پیش از اقامه پرچم عدالت در زمین، جنگ و خون‌ریزی سخت و پیچیده‌ای روی می‌دهد، طوری که جنگ دندان‌هایش را آشکار می‌کند.

آری، برپایی قسط و عدل خون می‌خواهد. لذا آن زمان که انسان‌های از جان گذشته فراوان شوند، زمینه ظهور نیز فراهم خواهد گردید. اما اراده اصلاح فقط به

آمادگی برای بذل جان نیست. آن هنگام که پرچم قسط افراشته می‌شود، مأموم باید برای مسائلی سخت‌تر از بذل جان آمادگی داشته باشد.

لا یقیم امرالله الا من...

خیزش‌هایی که برای برپایی قسط و عدل صورت می‌گیرد، موانعی دارد. یکی از این موانع، کسانی هستند که خود موضوع محاصمه‌اند؛ یعنی کسانی که دارایی یا موقعیت‌شان در معرض خطر قرار است و طبعاً در برابر چنین خیزش‌هایی جبهه می‌گیرند. اما گاه این موانع درونی است؛ یعنی در درون جبهه قسط و عدل جای دارد و نیروی پیش‌برنده آن را دچار سستی می‌کند.

جبهه حق در سه وضعیت ممکن است دچار سستی شود: یکی زمانی که افراد این جبهه، در برپایی عدالت، در مقابل جبهه باطل دچار رودربایستی می‌شوند، مثلاً برای پیش‌برد قسط و عدالت، مجبور می‌گردند با کسانی مقابله کنند که تا دیروز مصاحب یا دوست و آشنایشان بوده است. دوم، زمانی که در تشخیص راه درست، دچار دودلی و تردید می‌شوند. گاه در برابر قسط و عدل کسانی شمشیر می‌کشند که خود جامه‌ای از دین بر تن دارند و شعار دین هم سر می‌دهند. حضور اینها ممکن است مایه تردید در دل برخی شود و اراده‌شان را ضعیف کند. سوم نیز گاهی برخی افراد، خود اسیر وعده‌های جبهه باطل می‌شوند و مطامع‌شان مانع از همراهی یاوران قسط و عدل می‌گردد.

بر این اساس، اراده اصلاح برای برپایی قسط و عدل که سرلوحه خیزش جهانی حضرت مهدی علیه السلام است، آن هنگام در ذهن و دل یاوران این خیزش جهانی نضح خواهد گرفت که موانع فوق را از دل‌هایشان بزایند. برپایی قسط، اقامه امر خداست و اقامه امر خدا را کسی پایاب و شکیب دارد که آراسته به سه خصلت راه‌بردی باشد. امام علی علیه السلام که رهبر خیزش برپایی عدالت و قسط است، این سه مانع را در میان پیروان خود مشاهده کرده بود لذا در کلامی به آفت‌شناسی نیروی قسط و عدل پرداخت و فرمود:

لا یقیم أمر الله سبحانه إلا من لا یصانع ولا یضارع ولا یتبع المطامع؛^{۳۱}

کسی را پایاب برپایی امر خدا و همراهی این پرچم نیست مگر این‌که اهل مصنعه و سازش‌کاری نباشد، در تصمیم‌گیری‌ها دچار تردید نشود و از خواسته‌های نفس خود نیز پیروی نکند.^{۳۲}

روحیه سازش‌کاری و معامله‌گری بر سر اصول و حقایق و ملاحظه‌کاری به نام مصلحت و رودربایستی، شفاعت‌پذیری و تبعیض در اجرای قسط بزرگ‌ترین آفت جنبش‌های اصلاحی تاریخ به شمار می‌آید. سازش‌کاری گاه نتیجه ترس و گاه نتیجه طمع است و اراده اصلاح، آن‌گاه پدید می‌آید که انسان شجاع باشد و در برابر رشوه‌ها خود را نبازد و فریب نخورد؛ خواه پول باشد یا ستایش دیگران و یا شهوات دیگر.

رودربایستی و رفیق‌بازی هم به سازش‌کاری می‌انجامد. غالباً افرادی که با هم، طبقات اجتماع را می‌چاپند، چنین مصانع و سازشی میان آنها حکم می‌راند. اما منطق قرآن کریم، اجتناب از محبت دوستان و آشنایان در راه برپایی امر خداست که می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^{۳۳}

قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند.

امام علی علیه السلام در توصیف جنگ‌های صدر اسلام می‌فرماید که «ما در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با پدران و پسران و برادران و عموها و دایی‌های خود ستیز کردیم و این امر دشوار، حتی بر ایمان و تسلیم در برابر خدا افزود و گام‌های ما را در راه خدا استوارتر ساخت.» بعد به لشکریانش که اراده اصلاح در آنان به ضعف رفته بود، نهیب زد:

وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ؛^{۳۴}

اگر بنا بود ما مثل شما رفتار کنیم، پایه دین خدا هیچ‌گاه استوار نمی‌گشت.

گاه مصانع در برابر کشش‌ها و خواسته‌های جامعه نیز رخ می‌دهد و به صورت بهره‌برداری از نقطه ضعف اجتماع و نه مبارزه با آن ظهور می‌کند. بر این اساس، تابع احساسات عمومی بودن نیز نوعی مصانع است.

فقدان اعتماد به نفس و تردید در تصمیم‌گیری یا هراس از عواقب احتمالی یک اقدام درست نیز مانع از پدیداری اراده اصلاح است. اگر اراده اصلاح پدید آید، انسان در برابر پیش‌آمدهای ناگهانی دست و پای خود را گم نمی‌کند. بنابراین، برپایی قسط نیازمند اراده‌هایی آهنین است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در توصیف یاران حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید: «دل‌های آنان چونان پاره‌های آهن است».^{۳۵} هم‌چنین در حدیث آمده که «حضرت مهدی علیه السلام و سپاهیان، در راه اجرای امر خدا به سرزنش کسی نمی‌اندیشند».^{۳۶}

شهوات و مطامع نیز اراده اصلاح را سست می‌کند. صلح با معاویه در عهد امام حسن علیه السلام نتیجه رفتار شهوت‌مآبانه برخی مدعیان برپایی قسط و بی‌ارادگی آنها در برابر لشکر معاویه بود. هم‌چنین در دوره عباسی، بسیاری از علویان و حامیان خانه امامت که زمانی ماهیتی انقلابی داشتند و حتی پدران و برادران و خویشان‌شان به دست حکومت جور به قتل رسیده بودند، در اندک زمانی، شکار مادیات شدند و اراده خود را به پیشنهادهای چرب و نرم فروختند و حتی گفته‌اند که یکی از محرمان دستگاه سیاسی امام موسی بن جعفر علیه السلام همه اسرار امام را با پیشنهادی چرب و نرم معاوضه کرد و موجب شهادت امام شد.^{۳۷}

و من لزمها لحق

اراده اصلاح شرط لازم برای برپایی امر خداست، اما شرط کافی نیست و تاریخچه خیزش‌های اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواه این مدعاست. این خیزش‌ها با اراده اصلاح در امت اسلامی صورت گرفت، اما چون از مدار پذیرش امامت به دور بود، نتیجه‌ای نداشت؛ یعنی حرکت‌هایی یک‌جانبه با هدف برپایی قسط بود، ولی حول محور امام معصوم زمان شکل نمی‌گرفت، لذا دیر یا زود به انحراف می‌رفت.

در امر برپایی قسط، آن‌گاه که پرچم هدایت بر دوش امام قرار می‌گیرد، دیگر نه باید از آن پیشی گرفت و نه جا ماند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

و خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ، مِنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مِنْ لَزَمَهَا
لِحَقِّ؛^{۳۸}

آن بزرگوار (پیامبر ﷺ) پرچم راستی و درستی در میان ما نهاد و رفت. هرکه از آن پیشی گرفت، از دین بیرون رفت و هرکه باز ماند، هلاک شد و آن که همراهی اش کرد، به مقصد رسید.

اما تاریخ بشر، آکنده از سرپیچی و اختلاف مردم در امر اطاعت از ولی خداست. برای بشر همیشه دشوار بوده که از بشری چون خود اطاعت کند. قرآن کریم صاحبان چنین روحیه‌ای را با عنوان «ملاً» یاد می‌کند که به سبب تعلقات و دل‌بستگی‌های خود، همیشه مزاحم حرکت‌های انبیا بوده‌اند. از جمله بهانه‌هایی که برای سرپیچی از راه راست می‌آورده‌اند، همین نفس فرمان‌بری از بشری همسان با خودشان بوده است. قرآن کریم درباره قوم نوح علیهم‌السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً﴾.^{۳۹}

نوح و اصحابش از کشتی پیاده شدند و نسلی گذشت، اما باز تعلقات دنیوی، پدیدار شدن چنین احساسی در نسل‌های بعدی را موجب شد؛ چنان‌که در چند آیه بعد، همین مضمون از زبان این قوم جدید تکرار می‌شود. منطق انحرافی این افراد، آن است که اطاعت از بشری هم‌چون خود را نمی‌پذیرند.

یکی از افراد سرشناس زیدی مذهب در دوران امام جواد علیه‌السلام دچار شبهه شده بود که چگونه امامیه، به اطاعت از چنین کودکی، معتقد هستند و خلاصه آن‌که با نگاه ناقص خود، امام را در وضعیتی نمی‌دید که بشود از وی پیروی کرد. امام جواد علیه‌السلام در پاسخ وی، به این آیه استناد کردند: ﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِمَّنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾؛^{۴۰} یعنی چنین نگاهی به امام، از همان اکراه تاریخی بشر در اطاعت از بشری چون خود ناشی می‌شود.^{۴۱}

در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سخن ایشان چون آیه محکمه‌ای بود که کسی را یارای سرپیچی نبود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾؛^{۴۲}

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

یعنی دیگر تشخیص پیامبر که در میان می‌آید، چون و چرا باید کنار رود. اما دوران بعد از نبوت، دوران محک جامعه است. پیامبر ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود: **لَوْلَاكَ لَمْ يُعْرِفْ حِزْبَ اللَّهِ بَعْدِي**؛^{۴۳} یعنی زمانی که دیگر آوردن نشانه و معجزه از جانب پیامبر برای تسهیل ایمان مردم رخت بریندد و میزان در امر جامعه، خواست مردم شود و افراد از سر اراده خویش، به اصلاح خود و جامعه برخیزند و گرداگرد حبل‌المتین امام و صراط راهنمای وی طواف کنند، آن‌گاه حزب خدا شناخته خواهند شد. لذا در دوران امامت، همیشه به تشخیص امام اعتراض می‌شده است. برخی خیزش‌ها بعد از نهضت عاشورا در جامعه اسلامی رخ داد، اما سویه پذیرش امام در آنها ضعیف بود. نوعی عمل یک‌سویه به دین منهای امام بود. اینها پیامبر را بعضاً دیده بودند، اما نمی‌توانستند امام را درک کنند. لذا بسیاری منحرف شدند، چون حاضر به سر نهادن به قوه تشخیص امام نشدند.

در آن صحابی خراسانی هم چنین احساسی پدید آمده بود. وی نماینده اندیشه‌ای اصیل به شمار می‌آمد مبنی بر این‌که باید قیام کرد و بساط ظلم را برچید. در پوشش پرداخت خمس منطقه خراسان به امام ششم، حامل پیامی بود برای امام که چرا نشست‌ای و قیام نمی‌کنی. اما با آن ماجرا که رخ داد، بر همگان روشن شد که اندیشه پذیرش امامت هنوز پرورش لازم را نیافته است.

حال تصور کنید که این مرد به ناحیه خراسان برگشته و همین دیدار را با طول و تفصیل برای اهالی آن ناحیه تعریف کرده است. آن موقع سفر کردن به بلاد دوری هم چون مدینه، کار آسانی نبود. از آن گذشته، اخبار نیز به سادگی منتشر نمی‌شد. لذا مردم به شنیدن وصفی و سخنی از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تشنه بودند و همین که افرادی از مراکز اسلامی و به‌خصوص از دیدار ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برمی‌گشتند، جمعیت کثیری دورشان را می‌گرفتند و جوایز اطلاعاتی درباره اوضاع می‌شدند. حال تصور کنید که مردم متوجه شوند که سهل خراسانی دیداری مفصل و سرنوشت‌ساز با امام ششم عَلَيْهِ السَّلَامُ داشته است. با این وضعیت، شاید رخداد دیدار

با امام ششم دهان به دهان در همه نواحی خراسان پیچیده و به گوش همگان رسیده است.

اما چند دهه بعد امام رضا علیه السلام در ماجرای فراخوان مأمون به مرو، از همان نقاط عبور می‌کند و ماجرای حدیث «سلسله الذهب» رخ می‌دهد. عاشقان امامت و صاحبان اندیشه اصلاح و منادیان برپایی قسط، از امام علیه السلام تقاضای سخنی می‌کنند و جواب می‌شنوند که «کلمه لا اله الا الله، باروی خداست و البته شرط ورود به آن پذیرش امامت است: و أنا من شروطها.» این یعنی هنوز در میان مردم آن خطه، پذیرش امام به آن حد لازم نرسیده است.

امام علی علیه السلام در شکوه‌ای از این خصلت مردم فریاد می‌زند:

ای دو صد شگفت از اشتباه‌کاری این گروه‌ها و دسته‌ها که در امر دینشان دچار اختلافند: از سنت پیامبر پیروی نمی‌کنند و به کردار هیچ وصی اقتدا نمی‌نمایند... برای این گروه‌ها، معروف همان است که خود معروف بدانند و منکر همان است که منکر بدانندش. نتیجه این‌که اینها در مشکلات به رأی خود پناه می‌آورند و در امر دین پیشوای خود هستند!^{۴۴}

چه بسا اگر ما در زمان علی علیه السلام بودیم و می‌دیدیم که بشری چون خود ما، در جنگ صفین به خود اشاره می‌کند و می‌گوید: «قرآن ناطق من هستم»، بسیاری از ما در صف خوارج می‌رفتیم. نفس این تصاویری که از ائمه علیهم السلام ترسیم می‌شود، دال بر همین امر است که در نگاه بسیاری از افراد، امام باید حتماً در وجنات و ظواهرش، فرشته‌گون باشد. بر همین اساس، روان ناخودآگاه ما، عالی‌ترین تصورات را به محبوب پنهانمان حضرت ولی‌الله اعظم نسبت می‌دهد. حال اگر این خصلت تاریخی نافرمانی از بشری چون خود در نهاد کسی بیدار باشد، آن‌گاه که امام عصر علیه السلام بیاید نیز از وی سرپیچی خواهد کرد.

اما یاران حقیقی حضرت حجت علیه السلام که خصلت پذیرش امام در آنان پرورده شده است، در فرمان‌برداری از آن حضرت از هم سبقت می‌گیرند^{۴۵}. هم‌چنین درباره یاران حضرت مهدی علیه السلام است که آنان در برابر حضرت از یک غلام به

مالک خود، فرمان بردارتر هستند.^{۴۶} در دعای عهد با آن حضرت، دستور آمده تا از خدا بنخواهیم:

اللّهُمَّ اجعلني من أنصاره و أعوانه و الذّابّين عنه و المسارعين إليه في قضاء حوائجه و الممثلين لأوامره و المحامين عنه و السّابقين إلى إرادته و المستشهدين بين يديه.^{۴۷}

گویی مسابقه‌ای است برای ولایت‌پذیری و سر نهادن به امر مولا (والمسارعين إليه في قضاء حوائجه) و در این میدان معیار ارزش، ربودن گوی سبقت در ابراز ارادت و ادای دین به آن حضرت است (و السّابقين إلى إرادته) و در این راه، جان و سر هم باید باخت (و المستشهدين بين يديه) این چنین اشتیاق به ولایت، در ماجرای کربلا انقلابی ایجاد کرد آن هنگام که در خیمه امام در شب عاشورا، هرکسی بر دیگری در ادای ارادت خویش مسابقه می‌داد و آن هنگام که اصحاب در پیش تاختن به میدان دفاع از حرم رسول خدا در صبح عاشورا مسابقه می‌دادند.

بر همین اساس، تویع امام زمان علیه السلام (وَأَمَّا الْوَأَادَاتُ الْوَأَاعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا) از جمله کلیدهای زمینه‌سازی ظهور است. ثمره این حدیث، ایجاد قابلیت پذیرش یک انسان (راوی حدیث) به عنوان مرجع هدایت و سر نهادن بر فرمان انسانی است که به مدد تتبع و تهجد، به مبدأ هدایت الهی متصل شده و قابلیت راهنمایی خلق را یافته است. ثمره این حدیث، گذر از کشش‌های نفسانی است که غالباً تشخیص‌های غلط انسان را به منزله حقیقت بی‌بدیل جلوه می‌دهد. ولایت فقیه در عصر انقلاب اسلامی مصداق اتم این باور است.

امام خمینی علیه السلام مؤسس اندیشه جمهوری اسلامی در عصر ما، همواره به این رکن اشاره داشتند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید.» از این منظر، پشتیبانی ولایت فقیه یعنی سر نهادن به دریافت، تشخیص و تصمیم انسانی از جنس خودمان که به مدد صیانت از نفس خویش و مخالفت با خواسته‌های نفسانی، افتخار نمایندگی امام در دوران غیبت را یافته است. بر همین اساس، مانع پذیرش ولایت فقیه، عدم آمادگی برای واگذاری امر و درخواست راهنمایی از انسانی دیگر است که به سبب وارستگی‌های روحانی خود، قابلیت راهبری یافته است.

نتیجه

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که اندیشه اصلاح و برپایی قسط، صورتی جهانی به خود گرفته است. ما نظام واحد جهانی ظلم و همه‌گیرشدن ستم اقتصادی در سراسر گیتی را شاهد هستیم که توسط سازمان‌های واحد جهانی استمرار یافته و تقویت می‌شود. چنین بی‌عدالتی فراگیر، در هیچ یک از دوران بشر نظیر نداشته و اکنون درد مشترک همه زمینیان شده است. در عین حال، وجود این اندیشه اصلاح و اندیشه برپایی قسط، شرط لازم برای ظهور منجی کل ﷺ است، اما شرط کافی نیست.

زمینه اصلی ظهور، زمانی فراهم می‌شود که اراده اصلاح در مردم پدید آید؛ یعنی آن‌که اندیشه کار دارد، آماده بذل جان خویش در این راه باشد و هم‌چنین در این مسیر، دچار هیچ‌گونه سازش‌کاری، دودلی یا پیروی از خواسته‌های نفسانی نشود.

در عین حال، از جمله ارکان پیدایی اراده اصلاح، پرورش خرده‌هاست تا مردم در عین شناخت جایگاه امام، خود به داوری امور پردازند و این رشد فکری، از جمله وظیفه‌های دولت اسلامی است. بر این اساس، یک اصل راه‌بردی این است که باید همه رفتارها، حرکت‌ها، جهت‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های دولت اسلامی، در جهت شخصیت دادن به مردم و شریک کردن آنها در امر انتخاب و برنامه‌چینی و اجرا باشد.

باید روش تبلیغ در جامعه اسلامی ما دگرذیسی بیابد. باید بخشی از اقلام فرهنگی تولیدی در جامعه، اعم از کتاب یا محصولات رایانه‌ای، به سمت ایجاد و پرورش اراده اصلاح در امت اسلامی برود. هم‌چنین مداحان اهل بیت علیهم‌السلام به منزله یکی از رسانه‌های گسترده و نو اندیشه امامت، نقش سترگی در این باره می‌توانند ایفا کنند. محتوای اشعار و ذکر مصیبت‌ها باید حول پرورش شخصیت و شعور و اراده اصلاح پیش رود.

هم‌چنین باید شور از جان گذشتگی در راه برپایی قسط و عدل، در میان جامعه پرورش یابد. دفاع مقدس هشت ساله ما و نبردهای اخیر خاورمیانه به خصوص

نبرد ۳۳ روزه لبنان و نبرد ۲۲ روزه غزه، دلیل محکمی بر پیدایی انسان‌های پاک‌باخته و از جان گذشته در دوران اخیر است.

در عین حال، باید به مردم آموخت که هم‌راهی امام در هر حرکتی، از جمله اصول کار است. نه باید پیش‌تر رفت و نه بازماند. بر این اساس، پیدایی ولایت فقیه در خطه ایران و بازتاب روزافزون آن در میان گروه‌های مبارز منطقه‌ای، زمینه‌های ظهور امام زمان علیه السلام را فراهم کرده است.

پی نوشت‌ها

- * پژوهش‌گر مسائل جامعه‌شناختی.
۱. مرتضی مطهری، *خاتمیت*، ص ۵۰-۵۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
 ۲. البته امام نیز از جهت آن‌که فردی از افراد جامعه است، چنین وظیفه‌ای را دارد اما نه از آن جهت که امام است، بلکه از آن جهت که مؤمنی از مؤمنان به شمار می‌آید. (نک: *خاتمیت*)
 ۳. علی بن یونس عاملی، *صراط‌المستقیم*، ج ۲، ص ۹۱، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ق.
 ۴. *نهج‌البلاغه*، خ ۹۲.
 ۵. سید بن طاووس، *اللفهوف علی قتل الطفوف*، ترجمه: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ص ۵۳، انتشارات نوید اسلام، ۱۳۸۱ش.
 ۶. همان.
 ۷. *نهج‌البلاغه*، خ ۹۲.
 ۸. *نهج‌البلاغه*، خ ۳.
 ۹. حاج شیخ عباس قمی، *مفاتیح‌الجنان*، دعای افتتاح.
 ۱۰. سوره حدید، آیه ۲۵.
 ۱۱. *نهج‌البلاغه*، خ ۲۰۰.
 ۱۲. همان، کلمات قصار ۱۴۷.
 ۱۳. همان.
 ۱۴. محمد بن یزید قزوینی، *سنن ابن ماجه*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ح ۴۰۸۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق.
 ۱۵. *صحیفه امام*، ج ۷، ص ۱۳۲، تهران: دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۱۶. همان، ج ۹، ص ۱۹۶.
 ۱۷. همان، ج ۱۰، ص ۱۵۴.
 ۱۸. همان، ج ۱۲، ص ۱۴۹.
 ۱۹. همان، ج ۲۱، ص ۴۱۰.
 ۲۰. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۲۳، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
 ۲۱. سوره حج، آیه ۱۱.
 ۲۲. سوره بقره، آیه ۲۴۶.
 ۲۳. *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۸۲.
 ۲۴. محمد بن جریر طبری، *دلائل‌الامامة*، تحقیق: مؤسسة البعثة، ص ۷۴، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ق.
 ۲۵. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲۶. مفاتیح الجنان، مقدمه دعای عظم البلاء.
۲۷. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۸۰.
۲۸. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۴، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۲۹. بحار الانوار، ج ۵۲، احادیث ندای آسمانی.
۳۰. نهج البلاغه، خ ۱۳۸.
۳۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۱۰.
۳۲. مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۲۱۵-۲۱۷، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶ش.
۳۳. سوره مجادله، آیه ۲۲.
۳۴. نهج البلاغه، خ ۵۶.
۳۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.
۳۶. سید بن طاووس، الملاحم و الفتن، ص ۶۵.
۳۷. محمدتقی مدرسی، امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ترجمه: حمیدرضا آژیر، ص ۲۰۹، تهران: انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۳۸. نهج البلاغه، خ ۱۰۰.
۳۹. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.
۴۰. سوره قمر، آیه ۲۴.
۴۱. امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ص ۲۹۴.
۴۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.
۴۳. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۰۳.
۴۴. نهج البلاغه، خ ۸۸.
۴۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۰.
۴۶. همان، ص ۳۰۸.
۴۷. مفاتیح الجنان، دعای عهد.

سرانجام نظام سیاسی جهان

مرتضی شیرودی*

چکیده

بیشتر اندیشه‌ها، مذهب‌ها و نحله‌های فکری در پی ایجاد نظم نوین و نظامی مطلوب برای آینده جهان‌اند. در سه دهه اخیر، سه نظریه جهان‌گرایانه «پایان تاریخ» (فوکویاما)، «جنگ تمدن‌ها» (هانتینگتون)، «اسلام سیاسی» (امام خمینی علیه السلام) در دو قالب پیش‌نظام مردم‌سالاری دینی (جمهوری اسلامی) و نظام کامل، قطعی و نهایی حکومت مستضعفان (امام زمان علیه السلام)، بیش از دیگر نظریه‌ها توجه جهانیان و اندیشه‌ورزان را به خود جلب کرده و ندای ساختن جهانی جدید را سر داده‌اند. در واقع، سه نظریه برای جهانی‌شدن یا جهانی‌سازی پیش و روی جامعه جهانی است که می‌توان آن را در دو نظام لیبرال — دموکراسی شامل دو نظریه جهان‌شمولانه و هم‌خانواده فوکویاما و هانتینگتون و مردم‌سالاری دینی شامل دو نظریه مرتبط به هم و از یک سنخ امام خمینی علیه السلام و امام عصر علیه السلام خلاصه کرد. پرسش این است که کدامیک از این نظریه‌ها، ظرفیت و توان لازم را برای تأسیس نظام جهانی دارند؟ با مرور و مطالعه مختصات و صفات این نظریه‌ها و نظام‌ها، پاسخ به این پرسش را پی می‌گیریم.

واژگان کلیدی

فوکویاما، نظریه پایان تاریخ، هانتینگتون، نظریه جنگ تمدن‌ها، نظام لیبرال - دموکراسی، امام خمینی علیه السلام، انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلام، امام زمان علیه السلام، حکومت مستضعفان.

مقدمه

برای پاسخ‌گویی به پرسش این نوشتار:

۱. نظریه پایان تاریخ فوکویاما و نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون مطرح و نقد می‌شود.

۲. برخی از نواقص نظام لیبرال - دموکراسی به عنوان نظامی که اساس و بنیان دو نظریه یاد شده را تشکیل می‌دهد، به میان می‌آید.

۳. از نظریه اسلام سیاسی امام خمینی علیه السلام و نظام جمهوری اسلامی به عنوان نظامی با قابلیت‌های فراهم‌آوری نظام کامل و نهایی امام زمان علیه السلام سخن می‌رود.

۴. سرانجام مروری کوتاه بر نظریه حکومت مستضعفان و ویژگی‌های آن صورت می‌گیرد. مطالعه و مقایسه این نظام‌ها، مطلوب بودن نظام جمهوری اسلامی را در گام اول و نظام حکومت مستضعفان را در گام پایانی نشان می‌دهد.

فوکویاما

نظریه «پایان تاریخ» را فرانسیس فوکویاما، معاون وقت بخش برنامه‌ریزی سیاسی در وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۹م (۱۳۶۸ش) در نشریه *منافع ملی* مطرح کرد. وی نظریه خود را نخست به صورت مقاله و سپس با انتشار کتابی با عنوان *پایان تاریخ و واپسین انسان*^۱ مطرح ساخت. به اعتقاد وی، لیبرال - دموکراسی شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشر نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش بزرگی از جامعه بشری را به سوی لیبرال - دموکراسی سوق می‌دهد. فوکویاما در تشریح نظریه‌های خود ابراز می‌دارد:

پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد که در آن، عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشری برآورده شود و چنین اتفاقی در غرب و در نظام لیبرال دموکراسی افتاده است. به بیان دیگر،

بشر، امروزه به جایی رسیده که نمی‌تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند؛ چرا که هیچ نشانه‌ای از امکان بهبود بنیادی نظم جاری وجود ندارد.

فوکویاما، هم‌چنین معتقد است:

در طول چند سده گذشته، هم‌گام با پیروزی لیبرال دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود نظیر سلطنت موروثی و فاشیسم و جدیدتر از همه، کمونیسم، در سراسر جهان، اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده [است]. لذا لیبرال دموکراسی ممکن است نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و آخرین شکل حکومت بشری باشد. در این صورت، پایان تاریخ اتفاق می‌افتد. در واقع، شکست کمونیسم، دلیل پیروزی ارزش‌های لیبرال - غربی و پایان درگیری‌های ایدئولوژیک است.

او اضافه می‌کند:

من قائل به پایان یافتن تاریخ هستم؛ زیرا تاریخ به مثابه یک فرآیند منسجم و متحول است که وقوع آن با امعان نظر به تجربه همه مردم در همه زمان‌ها، ممکن است؛ این اتفاق افتاده. چنین درکی از تاریخ بشر، بیش از همه با نام هگل، فیلسوف آلمانی شناخته می‌شود. کارل مارکس نیز با به امانت گرفتن این مفهوم از تاریخ، آن را به صورت بخشی از فضای فکری روزمره ما درآورد.^۲

پس نظریه پایان تاریخ، موضوع جدیدی نیست؛ بلکه مارکس، پیش‌تر آن را به‌طور همه‌جانبه‌ای مطرح کرده بود. مارکس بر این باور بود که روند دیالکتیکی تاریخ بر اساس دترمینیسم اقتصادی به مرحله نهایی و پایانی (یعنی کمونیسم) خواهد انجامید. در این مرحله، تمامی تضادها و تناقض‌های پیشین پایان می‌یابد و جامعه‌ای جهانی و تهی از طبقه و دولت ظاهر خواهد شد. این مقطع، در واقع، مرحله دستیابی بشر به مفهوم کامل و جامع آزادی و انسانی است؛ اما مفهوم تاریخ به عنوان روندی دیالکتیکی و در عین حال، تکاملی و واجد آغاز و انجام زندگی بشر که مارکس مطرح کرد، در واقع، از فلسفه تاریخ گئورگ ویلهلم فردریک هگل (فیلسوف مشهور آلمانی)، وام گرفته شده بود.

هگل، نخستین اندیشه‌ورزی بود که پیشرفت تکامل تاریخ را از مرحله ابتدای خودآگاهی به مرحله پایانی خودآگاهی بشری مطرح کرد. به نظر وی، رشد و توسعه خودآگاهی با ساختارها و سازمان‌های اجتماعی هریک از مراحل گذار تاریخ (هم‌چون مراحل قبیله‌ای، برده‌ای، تئوکراسی و مرحله پایانی مساوات دموکراتیک) ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد. در باور هگل، انسان، ساخته و پرداخته شرایط تاریخی و اجتماعی خویش است. بنابراین، تاریخ در حرکت جبری خود که تجلی آشکاری از عقلانیت و واقعیت است، به لحظه‌ای مطلق منتهی می‌شود که در آن، آخرین شکل عقلایی جامعه و دولت تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر، هگل، سیر تاریخ بشری را در جهت تکاملی هرچه بیشتر و وسیع‌تر آزادی می‌دید. به نظر او، آزادی در دوران باستان از آن تعداد معدودی از افراد بود. در مرحله بعدی، آزادی متعلق به گروه یا طبقه ویژه‌ای از جامعه شد، ولی در مرحله پایانی، آزادی از آن همه بشر خواهد شد. آزادی و انسانیت در این مقطع، مفهوم کامل و جامع خود را پیدا خواهد کرد.^۳

فوکویاما با توجه به تفاسیری که از نظریه‌های هگل و مارکس در این زمینه ارائه می‌دهد، بیشتر به پیروزی لیبرالیسم از نوع هگلی باور دارد تا از نوع مارکسی آن؛ یعنی به پیروزی جامعه و دولت معتقد است، نه پیروزی طبقه کارگر. فوکویاما بیشتر اصطلاح پایان تاریخ را از تفسیری که الکساندر کژو^۴ بر اندیشه هگل نگاشته، اقتباس کرده است. فوکویاما معتقد است که جهان شاهد پیروزی حکومت همگن جهانی است و بنا به فرض او، عصر ما از این جهت، نمایان‌گر ایده‌آلیسم هگلی خواهد بود. او بر این باور است که میل به دست‌یابی به جامعه مصرفی درازمدت، به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی می‌انجامد و نظام غربی به‌طور پایان‌ناپذیری قابل گسترش است. فوکویاما در نظریه پایان تاریخ، کمترین توجهی به جهان سوم ندارد، بلکه با تحقیر در این باره می‌نویسد: «جهان سوم هنوز در تاریخ فرو رفته است... تا حدی که در تحول ایدئولوژیک جهان نقشی ندارد». او معتقد است که دیالکتیک شمال و جنوب، پس از همگن‌سازی کره غربی، جایگزین دیالکتیک شرق و غرب خواهد شد.

فرض اصلی نظریه فوکویاما این است که یک مسیر تکاملی زیربنایی برای تاریخ وجود دارد و این مسیر به نقطه‌ای پایانی می‌رسد. در آن‌جا، تلاش ذاتی انسان برای به رسمیت شناختن خود، سرانجام تحقق خواهد یافت و شاید به گفته هابرماس، پایان تاریخ، زمانی بسیار غم‌انگیز باشد؛ زیرا در تلاش انسان‌ها برای به رسمیت شناخته شدن، ممکن است پیکار ایدئولوژیکی در جهان، جای خود را به محاسبه‌های اقتصادی، نگرانی زیست‌محیطی و تأمین نیازهای مصرفی بدهد. در این دوره، به جای هنر و فلسفه، فقط نگه‌داری دایمی روح بشر در موزه مطرح خواهد بود. فوکویاما در کتاب خود، نظریه‌ای کلی در باب تاریخ را عرضه می‌کند که در آن بر نقش علم بسیار تأکید می‌شود، در صورتی که خود علم را سرمایه‌داری برمی‌انگیزد تا نیازهای بشر را برآورده سازد. پیام کلی فوکویاما آن است که اگر ما هنوز در نقطه‌ای قرار داریم که قادر نیستیم دنیایی کاملاً متفاوت با دنیای کنونی را تصور کنیم، باید به این احتمال توجه داشته باشیم که خود تاریخ نیز ممکن است روزی به پایان برسد.^۵

به بیان دیگر، فوکویاما، نظریه‌پرداز امریکایی، این نظریه را پس از شکست کمونیسم مطرح کرده است و در آن می‌گوید که تاریخ جهان به هدف و پایان خود رسیده و دموکراسی لیبرال به عنوان تنها سیستم سیاسی ابقا شده است. به دیگر سخن، وی سقوط کمونیسم را نه تنها عامل بقای جهان سرمایه‌داری می‌داند، بلکه سقوط مارکسیسم را موجب رسیدن به هدف نهایی و پایانی خود یا همان لیبرال دموکراسی ارزیابی می‌کند. در واقع، انفعال و واکنش شدید اندیشه‌ورزان غربی در قبال کمونیسم و پیش‌بینی‌های سقوط غرب که با پیش‌گویی‌های نوسترآدموس در هم آمیخته و در دیدگاه عامه، با عنوان پایان دنیا گرد آمده بود، سبب تدوین فلسفه‌ای گشت که بعدها در آرای نظریه‌پردازان غرب امثال هانتینگتون و فوکویاما و در آرای فلسفی به ظهور رسید.^۶

واقعیت آن است که تاریخ جز پویایی متوالی رویدادها و روند تکاملی پی‌آمدها، چیز دیگری نیست. وظیفه فلسفه تاریخ نیز جمع‌بندی و در نظر گرفتن وجوه مشترک آنها در قالب اندیشه‌ای جامع است. پس پایان تاریخ، عنوانی مبهم و بی‌معناست. ژان بودریار در کتاب *توهم پایان* و در گفت‌وگویی که انجام داد،

نظریه پایان تاریخ فوکویاما را ساده‌لوحانه و فاقد عمق نامید و به توصیف و تحلیل تجربه شخصی خود از جهان مدرن پرداخت، از جمله این که گفت: تاریخ دیگر به دنبال غایتی نیست؛ دیگر دارای تعالی نیست؛ دیگر از خود فرامی‌گذرد؛ تاریخ دیگر حرکتی خطی ندارد که آن را به سوی فرجام یا پایانی به معنای خوب و مثبت کلمه، فراتر از خود ببرد. بودریار معتقد است با وجود شکست کمونیسم، مارکس هنوز نمرده است؛ چون در اندیشه او نکته‌های استراتژیکی وجود داشت که هنوز معتبر است. در حقیقت، به عقیده او، آنچه مارکس تدوین و تحلیل کرده، هرگز پایان نیافته است.^۷

از مطالب پیش گفته می‌توان دریافت در این نظریه، دعوا بر سر این نیست که کالاها و ارزش‌های غربی بهتر است یا نه، بلکه فوکویاما در پی آن است که چگونه می‌توان نهادها و ارزش‌های غربی را به‌گونه مطلوب به جهان غیرغرب تعمیم داد و تثبیت کرد. پس نظریه فوکویاما، نظریه مشروعیت‌بخشی به الگوها، اندیشه‌ها، برداشتها، کردارها و ساختارهای غربی در سراسر جهان است. بر پایه این نظریه، تولید کالای مطلوب، تنها از ارزش‌ها و نهادهای غربی ساخته است. نظریه پایان تاریخ، تبیین‌کننده پیروزی جهانی اندیشه و بینش غربی است. این پیروزی با توجه به پیروی بیشتر کشورهای جهان از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی پایدار، قطعی فرض شده است. به هر روی، نمی‌توان نادیده گرفت که این فرهنگ غربی است که ارزش‌های حاکم بر کشورهای دیگر را شکل، جهت و عینیت می‌بخشد و این ارزش‌ها، به ابزار تصویرگری جهان در میان توده‌ها و نخبه‌های جهان سوم تبدیل شده است. پایان تاریخ، بیش از آن که برتری‌های کمی و کیفی کالاهای مادی و غیرمادی غرب را مطرح کند، برتری ذهنی آن را مطرح کرده است. در این بین، تنها کشورهای اندکی در جهان، چون ایران، با پشتوانه‌ای پربر از اندیشه اسلامی، در مقابل اندیشه‌هایی سلطه‌گرایانه چون پایان تاریخ و مصداق عینی آن، یعنی جهانی‌شدن امریکایی ایستاده است. بنابراین، نظریه فوکویاما را باید در ردیف نوشته‌هایی دانست که به پایان عصر ایدئولوژی یا به عبارتی، به بنیاد ایدئولوژی امریکایی مربوط می‌شود؛ همان‌گونه که ژرار آرو^۸ و الویه مونزن^۹ در مقاله‌ای که در ۱۹۸۹م

در نشریه اسپریت امریکا به چاپ رسید، بیان کردند، اعلام پایان تاریخ، اصلی پایدار در اندیشه امریکایی است و اصولاً امریکا از نظر ایدئولوژی بر اساس نفی تاریخ بنا شده است.^{۱۰} پس نمی‌تواند به مدیریت جهانی بپردازد که همه آن، به استثنای خود را نفی کرده است.

هانتینگتون

هانتینگتون بی آن‌که هم‌چون برخی تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشه‌های ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید برخورد تمدن‌ها می‌انگارد. به همین دلیل، بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به گونه‌ای تعبیر و تحلیل می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیه‌های نظریه جدیدش قرار گیرد. نظریه برخورد تمدن‌ها از بدو انتشار با واکنش‌هایی گسترده در محافل فکری، مذهبی، فرهنگی و سیاسی جهان روبه‌رو شده است. در ایران، برخی آثار منتشر شده درباره نظریه برخورد تمدن‌ها عبارتند از:

۱. محمدعلی اسلامی ندوشن، «کدام رویارویی؟»، دوماه‌نامه *اطلاعات سیاسی* -

اقتصادی، ش ۷۵ - ۷۶؛

۲. امید فرهنگ، «ما چگونه بر غرب تأثیر می‌گذاریم؟»، فصل‌نامه *گفتگو*، دی

۱۳۷۲؛

۳. داریوش شایگان، «چندگانگی فرهنگی»، فصل‌نامه *گفتگو*، دی ۱۳۷۲؛

۴. ساموئل هانتینگتون، «رویارویی تمدن‌ها»، ترجمه مجتبی امیری، دوماه‌نامه

اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶۹ - ۷۰.

۵. مجتبی امیری، «نظریه رویارویی تمدن‌ها از دیدگاه منتقدان»، دوماه‌نامه

اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۳ - ۷۴؛

۶. «نبرد آینده؛ گفت‌وگو با ساموئل هانتینگتون»، ترجمه: حمید عضدانلو،

ماه‌نامه *کلک*، ش ۴۲، شهریور ۱۳۷۲.

منتقدان هانتینگتون طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند. برخی دولت‌مردان غربی طرح این‌گونه مسائل را در این مقطع، از نظر پی‌آمدهای سیاسی آن، جایز نمی‌بینند. برخی اندیشه‌ورزان و روشن‌فکران محافل سیاسی غرب، آن را طرحی

خام می‌پندارند و هانتینگتون را به پاشیدگی درونی، پوچی اخلاقی و خلأ معنوی جهان غرب و در عوض، تلاش برای یک‌پارچه انگاشتن آن متهم می‌سازند و از او می‌خواهند تا برای ترمیم خانه از پای‌بست ویران غرب، چاره‌اندیشی کند. جیمز کورث^{۱۱} از جمله منتقدانی است که به‌طور مشخص از هانتینگتون به دلیل نادیده گرفتن مشکلات داخلی تمدن غرب، انتقاد کرده است. وی در مقاله مفصلی با عنوان «برخورد واقعی»،^{۱۲} ابتدا برخورد مفاهیم در عصر جدید را بررسی می‌کند و سپس به انتقاد از نظریه هانتینگتون می‌پردازد. به اعتقاد وی، غرب آبستن مهم‌ترین تحولات است و برخورد واقعی نیز در درون تمدن غرب به‌ویژه آمریکا صورت خواهد گرفت. چندانگانی فرهنگی و حرکت‌های فمینیستی از جمله زمینه‌های لازم برای ایجاد درگیری درون‌تمدنی غرب‌اند. هم‌چنین می‌افزاید که برخورد واقعی بین غرب و دیگران نخواهد بود، بلکه در درون تمدن غرب، شاهد برخورد «غرب و فراغرب»^{۱۳} خواهیم بود. نشانه‌هایی از این برخورد در حال حاضر در غرب به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان به درگیری‌های فکری طبقات مختلف آمریکا و توسعه آن به بدنه سیاسی آمریکا اشاره کرد.^{۱۴}

با وجود انتقادهای گسترده محافل آکادمیک از نظریه برخورد تمدن‌ها، برخی شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و هم‌چنین بعضی مراکز مطالعاتی بانفوذ در آمریکا و اروپا، نظریه‌های هانتینگتون را شایسته تأمل یافته‌اند و در تحلیل مسائل جاری بین‌المللی به آن توجه می‌کنند. در این میان، می‌توان به هشدارهای گراهام فولر، متخصص ارشد سابق امور خاورمیانه سازمان و کارشناس برجسته مرکز مطالعاتی راند اشاره کرد. وی در مقاله‌ای با عنوان «فراسوی جنگ سرد» می‌نویسد:

جهان در ورطه یک بحران فرهنگی بی‌سابقه گرفتار شده است. فرضیات برتری فرهنگی غرب به‌ویژه در دامن پیکره فرهنگی اسلام و تمدن کنفوسیوسی به شدت مورد حمله قرار گرفته است. چنان‌چه سایر نقاط جهان که نوعاً از سوی غرب، بی‌ارتباط با منافع غرب تلقی می‌شوند، در جست‌وجوی ایفای نقش بارزتری در صحنه مسائل بین‌المللی باشند، این دو جریان می‌توانند به خصومت‌های اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی تبدیل شوند.

گراهام فولر نظریه برخورد تمدن‌ها و دشمنی اسلام و غرب را در آخرین کتابش به تفصیل بررسی کرده است.

هنری کیسینجر نیز معتقد است در دنیای بعد از جنگ سرد، شش قدرت جهانی، قدرت‌های برتر خواهند بود که در درون پنج تمدن بزرگ هستند. کیسینجر تمام مسائل جهان را در خطوط گسل مورد نظر هانتینگتون متمرکز نمی‌داند، اما با تحلیل وی درباره وضعیت جهان بعد از جنگ سرد موافق است. کیسینجر در سخنرانی خود در کنفرانس ویژه کتاب‌خانه نیکسون در کالیفرنیا، درباره برخورد تمدن‌ها اظهار نظر کرد. این کنفرانس در سال ۱۹۹۵م با عنوان «نقش آمریکا در دنیای نامطمئن»، با شرکت صاحب‌نظرانی چون هانتینگتون، برژینسکی و شلزینگر برگزار شده بود.

در میان محققان اروپایی نیز برخی از آنان در ترسیم وضعیت آینده روابط بین‌الملل با مواضع هانتینگتون همراه هستند، به گونه‌ای که میچل استرمر، رئیس انستیتوی مطالعات روابط بین‌الملل آلمان هنگام تشریح نتیجه آخرین تحقیقات این مؤسسه اعلام کرد که برخورد فرهنگ‌ها عامل خطرناک و بی‌ثبات کننده‌ای است که کشورهای ناتو در آینده با آن روبه‌رو خواهند شد.

در مقابل، آن دسته از دولت‌مردان و روشن‌فکران غیرغربی که تاریخ جنگ سرد را فراموش نکرده‌اند، طرح مقوله برخورد تمدن‌ها را توطئه حساب شده و خطرناکی می‌بینند که از تفکر تفرقه‌افکنانه غرب، برخاسته و با هدف پای‌مال کردن منافع کشورهای در حال توسعه ارائه شده است. در این میان، ساده‌اندیشانی نیز یافت می‌شوند که برای گریز از دغدغه تکاپوی علمی و فلسفی، به دنیای سیاه و سفیدی که هانتینگتون ترسیم می‌کند، بسنده کرده‌اند. آنان بدون توجه به پی‌آمدهای خطرناک و پیچیده آن می‌کوشند آن را بر ایده‌هایی نظیر تقابل دارالاسلام و دارالحرب منطبق سازند. محافل غربی و غیرغربی تقریباً تمام جنبه‌های نظریه برخورد تمدن‌ها را نقد کرده‌اند. با این همه، کمتر کسی است که به وقت‌شناسی و زیرکی هانتینگتون در استفاده سنجیده از خلأ آشکاری که در زمینه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بعد از پایان جنگ سرد به وجود آمده بود، معترف نباشد. هم‌چنین باید اذعان کرد که هانتینگتون با طرح به موقع این نظریه

موجب شد در سیاست بین‌الملل، اهداف، تحلیل‌ها و ارزش‌های در حال شکل‌گیری آن، بازاندیشی صورت بگیرد. پژوهش‌گران علم روابط بین‌الملل نیز در تحلیل اوضاع جدید جهانی، درصدد معرفی پارادایم‌های نو برآمدند. با این حال، تاکنون نتوانسته‌اند جایگزینی برای نظریه هانتینگتون معرفی کنند.

با وجود نقدهای متعددی که درباره نظریه برخورد تمدن‌ها تا کنون منتشر شده است، هانتینگتون هم‌چنان بر دیدگاه بدبینانه خویش درباره آینده روابط بین‌الملل، تأکید ورزیده و از شکست دولت - ملت به عنوان واحد اصلی روابط بین‌الملل، تشدید تنش‌های ناسیونالیستی، گرایش فزاینده بشر به درگیری، افزایش سلاح‌های کشتار جمعی و رشد بی‌نظمی در جهان سخن می‌گوید.^{۱۵}

از نظر هانتینگتون، برخلاف گذشته، تنش‌ها و منازعه‌های جدی در سطح بین‌المللی، از بحران هویت در میان ملت‌ها ریشه خواهد گرفت. هویتی که پیش از این، با استناد به ایدئولوژی، نظام اقتصادی یا نظام سیاسی کشورها تعریف می‌شد، اکنون برای حفظ موجودیت خود به دنبال یافتن شاخص‌های جدیدی در مقوله فرهنگ است. چشم‌انداز آینده چنین می‌نماید که درگیری‌های آینده، نه تنها برای پیشبرد اهداف سیاسی، بلکه برای تعیین هویت خود افراد و واحدها در چارچوب تمدن‌های موجود رخ خواهد داد. سیاست داخلی، سیاست قومی و سیاست جهانی وجود خواهند داشت، اما همگی تابعی از سیاست تمدنی خواهند بود.

هانتینگتون هم‌چنین تصریح می‌کند:

در دنیای بعد از جنگ سرد، کشورهای اصلی و مرکزی هر تمدن جای ابرقدرت‌های دوران جنگ سرد را خواهند گرفت. قدرت جهانی دیگر معنا ندارد و جامعه جهانی توهمی بیش نیست. هیچ کشوری، حتی امریکا، منافع استراتژیک مشخصی ندارد. شکل‌گیری دنیای آینده بر اساس تمدن‌ها حتمی است و هیچ گریزی از آن وجود ندارد.

با بررسی نظریه برخورد تمدن‌ها و نقدهایی که تاکنون درباره آن منتشر شده، بیان چند نکته ضروری است:

۱. نظریه برخورد تمدن‌ها، دیدگاه جدیدی است که در تحلیل مسائل جهانی، اهمیت بسیار دارد و تأمل و تعمق در ابعاد نظری و فرهنگی آن ضروری است.

۲. برخورد تمدن‌ها نظریه‌ای استراتژیک است و باید در سطح سیاسی (اجرایی) به آن توجه کرد.

۳. این نظریه برخی نکته‌های مهم و ارزنده دارد، ولی زیرساخت و پایه علمی و تئوریک مستحکمی ندارد و با بسیاری از واقعیت‌های موجود نیز سازگار نیست.^{۱۶}

۴. هانتینگتون از رهبران غربی می‌خواهد که بکوشند کیفیت تمدن غربی را بازسازی و از آن پاسداری کنند. این مسئولیت را نیز بیش از آن‌که متوجه اروپا بدانند، متوجه امریکا می‌داند. از نگاه او برای حفظ تمدن غربی، باید اهداف زیر را پی‌گیری کرد و به سرانجام رساند:

الف) دستیابی به هم‌گرایی سیاسی، اقتصادی و نظامی بیشتر و هماهنگ کردن سیاست‌ها با این هدف که کشورهای متعلق به تمدن‌های دیگر، اختلافات خود را با کشورهای غربی حل کنند؛

ب) پذیرش جایگاه روسیه به عنوان کشور کانونی آیین ارتودوکسی و قدرت محلی مهم با منافع مشروع در حفظ امنیت مرزهای جنوبی خود؛

ج) ادغام کشورهای غربی اروپای مرکزی در اتحادیه اروپایی و ناتو یعنی کشورهای گروه ویسگراد، جمهوری‌های حوزه بالتیک، اسلوانی و کرواسی؛

د) کمک به غربی شدن امریکای لاتین تا حد امکان و ایجاد پیوندهای نزدیک‌تر بین کشورهای امریکای لاتین با غرب؛

ه) محدود کردن گسترش قدرت نظامی متعارف و نامتعارف کشورهای مسلمان و چین؛

و) کند کردن شتاب دور شدن ژاپن از غرب و نزدیک شدن این کشور به چین؛

ز) حفظ برتری تکنولوژیک و نظامی غرب بر تمدن‌های دیگر.^{۱۷} با تحقق این اهداف که تحقق‌بخشی به آن آغاز شده است، دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها یا باید نابود شوند یا به اطاعت محض غرب تن در دهند. فراهم آوردن چنین نظمی، تنها سفیدپوست‌های غربی را شایسته تکریم می‌داند و بس.

هم فوکویاما و هم هانتینگتون در پی تثبیت نظام لیبرال - دموکراسی در جهان هستند، در حالی که علاوه بر نقدهایی که بر دو نظریه پایان تاریخ و جنگ تمدن‌ها آوردیم، نقدهای فراوانی نیز بر این نظام وارد است از جمله:

۱. فردمبنایی

یکی از ممیزه‌های اجتماعی نظام‌های لیبرال دموکراسی از دیگر نظام‌ها، فردگرایی افراطی است. منظور از فردگرایی افراطی، آن است که مردان و زنانی که در جامعه زندگی می‌کنند، در شرایط عادی، مستقل از یکدیگر و مجزای از جامعه‌اند. در نتیجه، هرگونه تماس این اتم‌ها هرگز از ماهیت اجزا یا از سرشت این افراد برنمی‌خیزد، بلکه انواع مناسبات اجتماعی و روابط انسانی تابع مقاصد و منافع فردی است. از این جهت، مناسبات و روابط، معنا و مفهوم ابزاری پیدا می‌کنند و نهادهای سیاسی، سازمان‌های اقتصادی و مؤسسه‌های فرهنگی به میزانی موجه و مشروع هستند که منافع افراد را برآورده سازند. تأمین منافع فردی هم تنها در پرتو آزادی صورت می‌گیرد. بنابراین، اعمالی که آزادی را تحدید یا تهدید می‌کنند، به آن دلیل که مانع آزادی عمل افراد برای دستیابی به خواسته‌های‌شان می‌شوند، مردود و مطرودند.

در نقد فردگرایی می‌توان گفت در شرایط عادی نیز زیست جمعی انسان‌ها، نه تنها از منافع مادی، بلکه گاه از منافع معنوی و روحی و در نتیجه، از ماهیت انسانی انسان‌ها برمی‌خیزد. بنابراین، موجه بودن مؤسسه‌های اجتماعی فقط در گرو تأمین منافع دنیوی نیست که به این دلیل نیازمند منشأ مشروعیت دنیایی باشد. هم‌چنین در دستیابی به منافع، همیشه مؤسسه‌های اجتماعی و نیز آزادی، تسریع‌کننده نیستند، بلکه گاه کند کننده‌اند؛^{۱۸} چون دست‌کم درباره مؤسسه‌های اجتماعی می‌توان گفت آنها با دامن زدن به بوروکراسی، روند دستیابی به هدف‌ها را کند می‌کنند.

۲. بی‌معنایی منافع عمومی

در لیبرال دموکراسی، منافع عمومی عبارت است از هر آنچه قواعد دموکراتیک (انتخاب جمعی) تولید می‌کند یا برمی‌گزیند. گاه لیبرال - دموکرات‌ها، منافع عمومی را با سخن و تعریف روسو از منافع اجتماعی برابر می‌نهند، در حالی که روسو، بین منافع عمومی و منافع همگانی و اجتماعی تفاوت قائل بود. بنابراین، در نقد آن می‌گویند نظام لیبرال دموکراسی، تلقی خاصی از منافع یا تعلقات عمومی دارد که بر پایه آن، خواسته‌ها و آرزوهای غیرمعقول را نیز دربر می‌گیرد.

هدف نظام لیبرال دموکراسی هم تأمین بیشترین منافع است و قواعد دموکراتیک انتخاب جمعی، ابزاری برای دستیابی به این منافع هستند. در مقابل، لوین، مفهوم منافع عمومی به کار رفته در لیبرال دموکراسی را ابهام‌آمیز می‌داند و بر این باور است:

در گفتمان لیبرال دموکراسی، منظور از کلمه عمومی، جمع بین فرد فرد [است]، در حالی که مفهوم جمعی در منافع جمعی، برآیند تک‌تک افراد جامعه است، درست به همان نحو که واژه عموم (عمومی) با جامعه (جمعی) تفاوت دارد. افزون بر آن، مفهوم منافع یا تعلقات، برداشتی از عقل عملی است که آن هم، صرفاً ابزاری [است] یا در آن، عقل، برده عواطف است.^{۱۹}

۳. رهایی، نه آزادی

لوین از ارائه تعریف آزادی مورد نظر نظریه‌های لیبرال دموکراسی ابا دارد. از این رو، مستقیم به سراغ تحلیل مفهوم آزادی لیبرال دموکراسی نمی‌رود؛ چون معتقد است آزادی را حتی لیبرال - دموکرات‌ها به صورت‌های مختلف تعریف کرده‌اند. با این وصف، می‌کوشد مخرج مشترک تعاریف آزادی لیبرال - دموکرات‌ها را عرضه کند و آن این است که در نظریه لیبرال دموکراسی، آزادی یعنی نبود محدودیت اجباری در دسترسی به هدف‌ها. پس در این نظریه، بهترین تعریف از آزادی، به حال خود وا گذاشتن افراد به صورت تحدید نشده و رها شده، در دستیابی به هدف‌هاست؛ اما واقعیت آن است که دستیابی به بیشترین منافع فردی، همواره در گرو برخورداری بیشتر از آزادی نیست،^{۲۰} همان‌گونه که در جامعه بدون دولت یا در وضع طبیعی،^{۲۱} به علت هرج و مرج زیاد یا فراوانی آزادی، رسیدن به اهداف، ناممکن است، یا دست‌کم، به کندی حرکت لاک‌پشتی صورت می‌گیرد. بنابراین، به نفع افراد است که در تعقیب اهداف‌شان، خود و دیگران محدودیت‌هایی را بپذیرند.

۴. ناهم‌سانی تنوریک

هم‌سازی و امتزاج لیبرالیسم در دموکراسی در هیئت یک نظریه واحد سیاسی، مسئله‌ای دست‌نیافتنی است. بنابراین، نظریه لیبرال دموکراسی با این پرسش

روبه‌رو است که آیا مواضع لیبرالیستی با مواضع دموکراتیک می‌تواند در نظریه منسجم سیاسی هم‌زیستی کنند و گرد هم آیند؟

پاسخ لیبرال دموکراسی به این پرسش، چشم‌پوشی از مؤلفه‌های دموکراتیک، (چون خیر جمعی) به نفع مؤلفه‌های لیبرالیستی (مانند خیر فردی) است، ولی لیبرال - دموکرات‌ها به روشنی بیان نمی‌کنند که مؤلفه‌های لیبرالیستی کدامند؟ آنها کج‌دارمریزانه، گاه به خیر جمعی و گاه به خیر فردی، یعنی گاه دموکراتیکی و گاه لیبرالیستی عمل می‌کنند. اگر بنا باشد در نظریه لیبرال دموکراسی، عناصر دموکراتیک و لیبرالیستی در کنار هم قرار گیرند یا از مؤلفه‌های لیبرالیستی در مقابل عناصر دموکراتیک حفاظت کنند یا لیبرالیسم و دموکراسی، بافته‌های همدیگر را رشته و همدیگر را نقض نکنند، باید به روشنی، شاخص‌های لیبرالیستی را مشخص و معین کنند و حتی به تحدید گستره هر یک از آن دو پردازند. محدود نکردن گستره لیبرالیسم و دموکراسی، دفاع از لیبرال دموکراسی و مشروعیت‌بخشی به آن را با دشواری روبه‌رو می‌کند.^{۲۲}

۵. وضع قوانین

حق قانون‌گذاری در لیبرال دموکراسی با مردم است، نه با خدا، ولی وضع قوانین از سوی بشر، کاستی‌هایی دارد. از جمله این‌که:

(الف) بشر نمی‌تواند برای انسان‌ها، قانون یا قوانینی جامع و کامل وضع کند؛ زیرا ابزارهای سه‌گانه شناخت انسانی، چون حس، تجربه و عقل، قادر به کشف نیازهای انسان نیستند.

(ب) بیشتر قوانین وضع شده بشری، با منافع قانون‌گذاران پیوند می‌خورد؛ یعنی تصویب قوانین به وسیله بشر، احتمالاً زمینه را برای پیوند بین منافع قانون‌گذاران و قانون‌فراهم می‌آورد. این در حالی است که انسان یا انسان‌های قانون‌گذار، تمایلی به محدود کردن منافع خود ندارند.^{۲۳}

(ج) اقلیت‌ها ناچارند قوانین تحمیلی اکثریت مخالف خود را تحمل کنند و آن را برخلاف میل باطنی‌شان به اجرا بگذارند.

(د) بیشتر قوانین بشری، در فطرت انسان‌ها ریشه ندارند. به همین دلیل، هم از مقبولیت عامه بی‌بهره‌اند و هم مرتب به تصویب قوانین جدید یا توسل به سرنیزه نیاز پیدا می‌کنند تا قابلیت و ضمانت اجرایی بیابند.^{۲۴}

۶. انتخاب ناصالحان

در لیبرال دموکراسی، مجریان حکومتی تنها با رأی مردم و بدون توجه به اوامر دینی برگزیده می‌شوند. به بیان دیگر، در این راه، کافی است که به هر صورتی، نظر مردم را به سوی خود جلب کنند تا از سوی اکثریت آنان برای تصدی پست‌های دولتی انتخاب شوند. بر این شیوه انتخاب، دست‌کم دو اشکال وارد است:

(الف) اگر با آرای مردم، فردی هوس‌ران، بی‌تقوا، بی‌سواد و بی‌عرضه به مسئولیت دست یابد، ناگفته پیداست جامعه دچار تباهی و انحطاط خواهد شد. بی‌شک، عقل، این استدلال را نخواهد پذیرفت که بگذارد جامعه تباہ شود، چون مردم رأی داده‌اند.^{۲۵}

(ب) در پروسه‌های انتخاباتی، کمتر افراد لایق، شرکت می‌کنند و نامزد یا انتخاب می‌شوند؛ زیرا تنها کسانی که ثروت‌مندتر و با نفوذترند، با صرف پول بیش‌تر و انجام تبلیغات افزون‌تر، به پست و مقام دست می‌یابند و صالحان به علت دست‌رسی نداشتن به مراکز ثروت و قدرت، منزوی می‌شوند.^{۲۶}

۷. تبلیغات عوام‌فریبانه

رأی‌سازی یا جلب آرای مردم به وسیله تبلیغات عوام‌فریبانه، از معایب مهم لیبرال دموکراسی است. در شرایطی که اکثریت مردم به وسیله تبلیغات دروغین، گمراه می‌شوند، آیا می‌توان آرای به‌دست آمده را نظر واقعی مردم دانست؟ این مسئله، مؤید جمله‌ای معروف از ژان ژاک روسو است که گفت: «هرگز نمی‌توان ملتی را فاسد کرد، ولی می‌توان بیشتر آنها را گمراه کرد. آن وقت چنین به نظر می‌رسد که ملتی، زیان خود را می‌خواهد».

در واقع، سه اشکال در تبلیغات غربی به چشم می‌خورد:

(الف) به دست آوردن آرای اکثریت مردم به هر شیوه و وسیله ممکن، تداعی‌کننده این جمله است: «هدف، وسیله را توجیه می‌کند».

(ب) هدف تبلیغات، گرفتن قدرت تفکر از مخاطبان است. در این صورت، هر فرد آن رأیی را می‌دهد که پیش‌تر در ذهن او پدید آورده‌اند.

ج) در میدان رقابت انتخابات، تنها کسانی پیروز خواهند شد که امکانات تبلیغی بیشتری دارند.^{۲۷}

۸. بی‌اعتنایی سیاسی

در نظام‌های لیبرال دموکراسی که اساساً بر نمایندگی^{۲۸} استوارند، در فواصل بین انتخابات، گردش کار بر عهده نمایندگان است و انتخاب‌کنندگان، منفعل و از چرخه قدرت دورند. به این معنا که، با وجود حضور نهادهای مدنی مانند احزاب سیاسی، ویژگی و ماهیت نظام لیبرال دموکراسی، مابین مشارکت سیاسی است. شاید این مسئله، موجب بی‌اعتنایی سیاسی رأی‌دهندگان یا کاهش مشارکت سیاسی حتی در پاره‌ای از موارد، به سطوحی پایین‌تر از استانداردهای پذیرفته شده باشد. البته این بحران در دهه‌های اخیر، حادتر شده است؛ زیرا:

الف) توسعه ارتباطات به توسعه هوشیاری و آگاهی مردم از ناتوانی دولت‌مردان منجر شده است. آنها نیز در واکنش به این ناتوانی، سهم مشارکت سیاسی خود را کاهش داده‌اند. علاوه بر آن، گسترش علوم، نخبگان و مدیران منتخب مردم را با ناتوانی بیشتری در اداره جامعه روبه‌رو کرده است؛ چون تسلط نسبی در همه حوزه‌های علمی برای مدیریت بهینه، ناممکن است.

ب) جهانی‌سازان با استفاده از ثروت و قدرت، بر نهادهای تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارند و مراجع قدرت و مراکز تصمیم‌گیری را از تمرکز و تعقل دور می‌سازند.

ج) خطرات جغرافیایی، سیاسی و امنیتی افزایش یافته و به مانعی برای عرضه بحث‌های مجامع تصمیم‌گیری به مردم تبدیل شده است.^{۲۹}

۹. انسان‌محوری^{۳۰}

اصل بنیادین نظام‌های لیبرال دموکراسی، انسان‌محوری است و بدین معناست که انسان، خردمند است و با بهره‌گیری از خرد خویش می‌تواند زندگی فردی و اجتماعی را بدون کمک مابعدالطبیعه به بهترین صورت اداره کند. پس او، در این راه، از راهنمایی خدا در عرصه زندگی اجتماعی بی‌نیاز است. به همین دلیل، بدون الهام و استمداد از قدرت دیگری، از حق مطلق در تشریح و قانون‌گذاری

برخوردار است. بنابراین، در مبانی اندیشه لیبرال دموکراسی، جایگاهی برای نقش آفرینی و تأثیرگذاری خداوند و مقولات دینی نظیر وحی و معاد وجود ندارد. این در حالی است که اکنون در بخشی از غرب، این تجربه پدید آمده است که انسان بدون راهنمایی خدا، یعنی تاریکی. از این رو، جنبش الهیات رهایی‌بخش در امریکای لاتین می‌کوشد خدا را به غرب بازگرداند تا غرب را از بحران‌های ناشی از بی‌خدایی نجات دهد. البته گرایش راست مسیحیان امریکا به بازگشت دین به عرصه دولت، بیش از آن‌که تلاشی برای رفع خلأهای معنوی باشد، تلاشی برای گسترش سلطه جهانی امریکاست.^{۳۱}

۱۰. نابرابری

جان رالز^{۳۲} (فیلسوف سیاسی و نظریه‌پرداز عدالت اجتماعی) معتقد است در نظام لیبرال دموکراسی، نابرابری اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. حذف این نابرابری برای نظام‌های لیبرال دموکراسی، نه ممکن است و نه مطلوب؛ زیرا پیروان این نظام ایمان دارند که نابرابری به ایجاد رقابت و آن هم به افزایش قدرت و ازدیاد ثروت می‌انجامد، ولی در عوض، این افزایش‌ها، به کاهش فقر و توزیع عادلانه خدمات و ثروت نمی‌انجامد. البته رالز آرزو می‌کند نابرابری‌ها به گونه‌ای کنترل و هدایت شود که بیشترین منفعت و سود را نصیب فقیرترین و محتاج‌ترین افراد جامعه سازد. بنابراین، رالز خواهان رفع نابرابری نیست، بلکه درصدد توزیع عادلانه نابرابری و بهینه‌سازی آن است. با این حال، می‌افزاید که برابری فرصت نیز برای همه اعضای جامعه به منظور دستیابی به مناصب سیاسی و اجتماعی در نظام‌های لیبرال دموکراسی دیده نمی‌شود.^{۳۳} در این میان، گمان ما بر این است که بعید به نظر می‌رسد رالز، خواهان حذف نابرابری فرصت باشد.

۱۱. ستیز با آزادی

تفاوت دموکراسی حقیقی با دموکراسی لیبرال، در ستیز لیبرال دموکراسی با آزادی به معنای بی‌قیدی است. از این رو، دموکراسی را می‌توان به دموکراسی آزاد و متعهد تقسیم کرد و دموکراسی آزاد یا غیرمتعهد را همان حکومت‌های آزادی دانست که با رأی مردم روی کار می‌آیند و جز آن‌چه مردم می‌خواهند، تعهدی

ندارند. در این دموکراسی که همان دموکراسی‌های لیبرال امروز غرب است، آزادی به معنای رهایی از قید و بندهای انسانی و دینی تعریف می‌شود. این معنا از آزادی، ستیز با آزادی حقیقی و تکامل‌دهنده است که یکی از علت‌های آن، جایگزینی دموکراسی رأی‌ها (مردم) به جای دموکراسی رأس‌ها (نخبگان) یا شایسته‌ها و شایستگان است.^{۳۴} پس، رهبران انقلابی نباید در دام لیبرالیسم بغلتند و سرنوشت انقلاب و تحولات مردم‌محور را به دموکراسی رأی‌های بی‌ارزش و خریدار شده واگذارند و انقلاب را بازپچه جعل، خرافه و غرض‌سازند. در این باره، نیچه، از اندیشه‌ورزان غربی،^{۳۵} به شدت مخالف لیبرال دموکراسی بود و عقیده داشت عملکرد آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، کاملاً ریایی، دروغین و مکارانه است و با ابزار دروغین نشر آزادی، هم خود و هم دیگران را می‌فریبد. فوکویاما و هانتینگتون نیز پس از بیان مشکلاتی که لیبرال دموکراسی، به‌ویژه در جامعه امریکا به آن دچار شده است، معتقدند آزادی در مفهوم غربی و در نظام لیبرال دموکراسی، بیش از آن‌که به معنا و به عنوان ابزار تکامل و ترقی انسانی به کار آید، به وسیله‌ای برای آزادی عمل در عرصه انجام جرم و جنایت بدل شده است.^{۳۶}

۱۲. بحران مفهومی

برخی از بحران‌هایی که نظام لیبرال دموکراسی با آنها روبه‌رو شده است، بحران‌های مفهومی است. در چند دهه قبل، لیبرال دموکراسی به عنوان جامعه‌ای آرمانی مطرح بود و تصور می‌شد که جوامع بشری به تدریج، به سوی حاکمیت بخشیدن به رأی و خواست واقعی اکثریت مردم در پیش است. امروزه، خلاف آن تصور رخ داده و عملاً نیز لیبرال دموکراسی در معدودی از کشورهای جهان حاکم است و در این تعداد معدود هم، به جای دموکراسی، آریستوکراسی^{۳۷} و الیگارشی^{۳۸} سلطه دارد. بنابراین، مفهوم لیبرال دموکراسی تغییر یافته است. آلن تورن،^{۳۹} جامعه‌شناس مشهور و معاصر فرانسوی، در کتاب *دموکراسی چیست* در این باره می‌نویسد:

دموکراسی ادعا می‌کند تنوع خواسته‌ها را می‌پذیرد؛ به این تنوع، احترام می‌گذارد؛ آنها را به رسمیت می‌شناسد و به هر کسی حق می‌دهد که

شیوه زندگی شخصی خود را انتخاب کند، در حالی که دموکراسی فرانسوی (دموکراسی در فرانسه)، دختران مسلمان را از مدرسه اخراج می‌کند؛ به آنها اجازه استفاده از حجاب را نمی‌دهد و علی‌رغم مخالفت آنها، توجهی به خواسته‌ها و نیازهایشان نمی‌کند و به حق آنها در انتخاب شیوه خاصی از زندگی اعتنایی ندارد. البته لیبرال دموکراسی با بحران‌های دیگر، چون بحران معرفتی، اخلاقی، سیاسی هم مواجه است که به پیش‌بینی برخی از اندیش‌مندان، سرانجام، سقوط و فروپاشی آن را در پی خواهد داشت.^{۴۰}

۱۳. تعارض آزادی و برابری

تعارض بین آزادی و برابری، یکی از مهم‌ترین تعارض‌هایی است که در فلسفه سیاسی غرب و در اندیشه و نظام لیبرال دموکراسی وجود دارد. به این معنا که اگر همه مردم با هم برابر باشند، آزادی آنها به خطر می‌افتد؛ زیرا ایجاد برابری محتاج مداخله دولت در زندگی شخصی افراد و سلب آزادی از آنان است. هم‌چنین اگر همه مردم آزاد گذاشته شوند، به برابری آنها آسیب وارد می‌شود؛ زیرا هر فرد در بهره‌گیری از آزادی برای کسب ثروت، متفاوت از دیگران عمل می‌کند. پس ثروت افراد متفاوت می‌شود و این تفاوت به دلیل تفاوت شرایطی است که افراد در آن قرار دارند و این همان نابرابری است. اندیشه‌ورزانی نظیر فریدریش هایک، رابرت نوزیک و میلتون فریدمن هم بر تضاد بین آزادی و برابری، مهر تأیید زده‌اند. برخی نظریه‌پردازان معاصر چون ژوزف شوپمیتز^{۴۱} به آن علت که دموکراسی نتوانسته است وضعیت بغرنج میان آزادی و برابری را حل کند، آن دو را از اجزای دموکراسی به شمار نمی‌آورند. البته در عرصه واقعیت‌های دموکراسی، برابری یک امر صوری است. در واقع، دموکراسی نه به معنای برابری انسان‌ها، نه به معنای برابری ثروت و نه به معنای همسانی فرصت برای همگان است. سرمایه‌داری هم که همزاد و همراه دموکراسی است؛ یعنی نابرابری. به علاوه، سرمایه‌داری، محدودیت‌هایی را در حق برابر و بدون فشار مشارکت سیاسی فراهم می‌آورد.^{۴۲}

۱۴. دوپهلو بودن مفهوم برابری

در لیبرال دموکراسی، برابری، مفهومی دوپهلو است؛ زیرا در دموکراسی اقتصادی، سرمایه‌دار آزاد است بدون هیچ‌گونه قیدوبندی، با بهره‌گیری از هر وسیله‌ای، به کسب سود پردازد که حاصل آن، شکل‌گیری دو طبقه فقیر و غنی یا در واقع، نابرابری اجتماعی است. البته برابری در ابزار و وسایل کار اقتصادی هم در بین افراد جامعه وجود ندارد. در این‌جا، برابری از مفهوم واقعی خود دور می‌شود،^{۴۳} ولی در دموکراسی سیاسی، همه آزادند رأی برابر و یکسان در انتخاب مجریان دولتی داشته باشند. در این‌جا ممکن است آرای مردم به شیوه نابرابر تبلیغاتی، رבוده یا خریده شود، ولی نابرابری اقتصادی عمیق‌تر از نابرابری سیاسی است. شاید بتوان گفت که در دموکراسی سیاسی، اصل برابری، فدای اصل آزادی و در دموکراسی اقتصادی، اصل آزادی، فدای اصل برابری می‌شود.^{۴۴}

۱۵. استبداد اکثریت^{۴۵}

بر قانون اکثریت در نظام لیبرال دموکراسی، انتقادهایی وارد است. از جمله این‌که: در این نظام همه حق دارند با رأی برابر، در امور سیاسی و دولتی شرکت کنند. در این صورت، رأی‌گیری به منزله تصمیم‌گیری به وسیله اکثریت مردم خواهد بود. با این حال، آیا همه صلاحیت رأی دادن و قوه تشخیص و انتخاب کردن را دارند؟

نویسنده کتاب *مبادی فرانسه معاصر*، در پاسخ به این سؤال می‌نویسد:

ده میلیون نادان را که روی هم بگذارید، یک دانا نمی‌شود. این سخن به آن معناست که [اگر] خطاها یا آرای نادانان را با هم جمع کنید، واقعیت حقیقی از آن ساخته نمی‌شود. آیا پرجمعیت‌ترین جوامع و یا پرجمعیت‌ترین بخش یک جامعه بهترین و عاقل‌ترینند؟ آیا به راستی، اکثریت همیشه حقیقت را می‌گوید و بدترین آدم‌ها همواره در اقلیتند؟

آندره تایو هم در پاسخ به این سؤالات می‌گوید: نتیجه قانون اکثریت، به قدرت رسیدن آدم‌های فاقد صلاحیت است. بر پایه قانون اکثریت، از رأی‌دهندگان خواسته می‌شود که در باب مسائلی که از آن سر رشته ندارند، اظهار نظر کنند و این قانون به همه مردم حق می‌دهد در کشورداری، هر کاری که می‌خواهند، انجام

دهند و با [به] کرسی نشانیدن نظر اکثریت، نظرات اقلیت‌ها و حقوق آنها در مشارکت و تصمیم‌گیری سیاسی را تقلیل دهد و تحدید نماید. این مطلب را به گونه‌ای دیگر می‌توان مطرح کرد و آن این‌که در لیبرال دموکراسی، کسی [که] از امکانات تبلیغی مؤثری بهره دارد، در جلب آرای مردم، موفق‌تر است. این دسته، همواره انسان‌های صالح نیستند. لذا به این وسیله، ممکن است افراد ناصالح در مصدر امور قرار گیرند.^{۴۶}

۱۶. حاکمیت سرمایه

در نظام لیبرال - دموکراسی، آنچه حاکمیت واقعی دارد، سرمایه‌داران و منافع آنهاست، نه حاکمیت عدالت اجتماعی و تلاش برای تأمین زندگی محرومان. علت حاکمیت یافتن سرمایه‌داران و سرمایه‌داری آن است که آنها از ابزارها و امکانات بیشتری برای تأثیرگذاری بر مردم در فرآیند انتخابات برخوردارند. بنابراین، از وجود نابرابری، بی‌عدالتی و ناامنی در زندگی اجتماعی غرب نباید تعجب کرد. یکی از حساس‌ترین نقاطی که سرمایه‌داری بر آن تأثیری شگرف می‌نهد، افکار عمومی است. سرمایه‌داری غرب با استفاده از مکانیسم استعماری - تبلیغی به گونه‌ای عمل می‌کند که آرای مردمی را به خدمت خود درمی‌آورد. در حقیقت، در نظام‌های لیبرال - دموکراسی، سرمایه‌سالاری سایه افکننده است و انتخابات، تنها پروسه‌ای برای مشروعیت دادن به هواپرستی جمعی و سودجویی سرمایه‌داران به شمار می‌رود. سلطه سرمایه‌داری با هدف اصلی تشکیل حکومت‌ها که رشد و تعالی بخشیدن به مردم است، در تعارض قرار دارد. لیبرال دموکراسی، هدف از حکومت را تأمین معاش مردم عنوان می‌کند، در حالی که تأمین معاش و رفاه سرمایه‌داران جایگزین آن شده است. به بیان دیگر، در نظام اقتصاد سرمایه‌داری، ابزار و وسایل تولید، بیشتر در مالکیت سرمایه‌داران است. زندگی اقتصادی با سازوکارهای سرمایه و بازار یعنی نیروی عرضه و تقاضا عمل می‌کند. کسب سود حداکثر و منافع مادی بیشتر، انگیزه کافی برای تلاش و فعالیت اقتصادی پول‌داران را موجب می‌شود و آنها کالاها و خدمات را تنها برای کسب سود افزون‌تر تولید می‌کنند.^{۴۷}

۱۷. فردیت اخلاقی

احساس تعهد و مسئولیت در مقابل سرنوشت جمع و گروه، یکی از شاخص‌های اساسی انسانی و از ممیزهای بنیادی انسان و حیوان است. به دیگر بیان، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که زندگی جمعی انسان و حیوان را از هم جدا می‌سازد، جمع‌گرایی، میل به جمع زیستن و تلاش وی برای دفاع از حقوق اجتماعی است. لیبرال - دموکراسی به استثنای عرصه سیاسی، در دیگر عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، احساس ضرورت پیوند و ارتباط با جمع را تضعیف کرده است و بیش از ترویج جمع‌گرایی، فردیت اخلاقی را رواج داده و انسان را به سوی یک «من» تنهای مستقل از گروه سوق داده است. چنین انسانی، کمتر مرام و سرانجام خود را با دیگران که هم‌درد و هم‌سرنوشت اویند، مرتبط می‌سازد. اعلامیه حقوق بشر غربی نیز که نقطه اوج آمال لیبرال دموکرات‌هاست، بر اساس حقوق فردی تنظیم شده است و روح جمعی در آن انعکاسی ندارد. جالب آن است که با وجود علاقه فراوان لیبرال - دموکراسی به تحزب، روح تلاش همگانی برای دستیابی به منافع جمعی در آن کم‌رنگ است، در حالی که تحزب یعنی تعصب. تعصب از عصبه است و به معنای جمع و گروه و در اصطلاح، رشته‌ای است که فرد را به گروه انسانی خودی پیوند می‌زند، تا به حمایت و جانب‌داری از آن گروه برخیزد. البته هر دفاعی از گروه، انسانی نیست، ولی دفاع نکردن از گروه و بی‌میلی و بی‌توجهی به جمع و اجتماع هم انسانی نیست.^{۴۸}

۱۸. حفظ سنت‌های غلط اجتماعی

نظام‌های لیبرال - دموکراسی، حافظ برخی سنت‌ها و نهادهای اجتماعی غلط و نادرست هستند. در واقع، لیبرال - دموکراسی، بینش محافظه‌کارانه دارد. از این رو، می‌کوشد وضع موجود را حفظ کند یا به صورت تدریجی، از آن فاصله بگیرد. حاصل این تلاش، باقی ماندن بعضی از نهادها و سنت‌های اجتماعی گذشته است که تعدادی از آنها ناکارآمدند. البته این سخن، به معنای آن نیست که نظام لیبرال دموکراسی، مانع از تغییرات اجتماعی می‌شود، بلکه به این معناست که تحقق

تغییرات را هم ترویج نمی‌کند، در حالی که این تغییرات ممکن است در فرآیند اصلاح اجتماعی و فردی مؤثر باشد. هم‌چنین لیبرال دموکراسی، تغییراتی را که با ذات و ماهیت آن در تناقض است، نمی‌پذیرد. بر این مسئله دو اشکال وارد است: الف) اگر نظام لیبرال دموکراسی مبتنی بر مردم است، باید هرگونه تغییری را که مردم صالح آن باشند، بپذیرد؛ چه به استحکام آن بینجامد یا نه.

ب) نظامی که ادعای برتری می‌کند، نباید اشکالی داشته باشد که مردم را به سوی اصلاح و تغییر آن سوق دهد و نیز نباید مانع از تحقق خواست اجتماعی شود.

ج) آن‌چه لیبرال - دموکراسی را با محافظه‌کاری اجتماعی پیوند می‌زند، در آرای انتخاباتی (مردم) نهفته است.

نظام لیبرال - دموکراسی بر پایه آرای مردم شکل می‌گیرد و مسئولان آن بر همین مبنا انتخاب می‌شوند، اما مردم چه کسی را انتخاب می‌کنند؟ مردم کسی را برمی‌گزینند و به کسی رأی می‌دهند که مورد پسند و علاقه‌شان باشد؛ یعنی به کسی که با آرا و نظرهای عموم موافق است. کسی که با آرای عمومی موافق باشد، به تغییر نهادها و سنت‌هایی که مردم به آنها عادت کرده‌اند و خواهان حفظ و باقی ماندن آن هستند، دست نخواهد زد. در این فرآیند انتخابی، تعارضی دیگر به چشم می‌خورد و آن این است که مردم در آن، افراد جدید را برمی‌گزینند و افراد قدیمی را کنار می‌گذارند، ولی سنت‌های گذشته را که گاه غلط، زیان‌بار و ناکارآمدند، دور نمی‌ریزند.^{۴۹}

۱۹. رکود معنویت

در لیبرال دموکراسی غربی، ملاک و معیار اصلی، رأی و نظر مردم است و تأکید بر آن است که این رأی باید حفظ شود. هم‌چنین نباید کاری کرد که نظر مردم برگردد. پس باید همان حرفی را زد که مردم می‌پسندند و همان رفتاری را در پیش گرفت که مردم می‌خواهند و همان کاری را انجام داد که با ذائقه بیشتر مردم هماهنگ است. در غیر این صورت، مردم از نظام سیاسی حمایت نمی‌کنند؛ چون مردم نسبت به دست‌کاری در سنت‌های موجود که به آن عادت کرده و خو

گرفته‌اند، روی خوش نشان نخواهند داد. برآیند این روند آن است که لیبرال دموکراسی، تغییرات اساسی و تحولات انقلابی را نمی‌پذیرد و همواره در حالت ایستایی باقی خواهد ماند. این بی‌میلی، بیش از آن‌که متوجه امور مادی باشد، متوجه امور معنوی است؛ چون مردم تغییرات مادی لیبرال دموکراسی را مطابق هوا و هوس خود می‌بینند و آن را می‌پذیرند، ولی تغییرات معنوی چندان با ذائقه انسان مادی غرب سازگار نیست.^{۵۰}

۲۰. شرط تحقق دموکراسی واقعی

اگر دموکراسی، صادق و بی‌عیب هم باشد، باز نمی‌تواند برای همه جوامع و برای همه مراحل تکامل یک جامعه، مفید و کارآمد باشد؛ زیرا پیش از کاربست دموکراسی، باید زمینه‌های لازم و ضروری قوام و تداوم دموکراسی حقیقی، نه صوری را فراهم کرد. پس از این مرحله، دموکراسی راستین می‌تواند پدید آید و به حیاتش ادامه دهد. البته عوامل و زمینه‌هایی که مانع تحقق یک دموکراسی راستین است، بایستی با رهبری متعهدانه و ایدئولوژیک و نه رهبری حاصل از دموکراسی، از سر راه برداشته شود. یکی از مهم‌ترین این موانع، ناآگاهی توده مردم است. جهل و ناآگاهی توده در یک جامعه رو به دموکراسی، اساسی‌ترین عامل تحقق نیافتن دموکراسی واقعی است. بی‌توجهی به حل این مشکل، ممکن است این جوامع را بازپچه دست قدرت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی مدعی دموکراسی سازد. در نتیجه، دموکراسی واقعی، نه دموکراسی ناقص در غرب امروز برای جوامعی مناسب است که در آن، ظرفیت و فرهنگ صحیح دموکراسی پدید آمده باشد. اگر دموکراسی در جامعه عقب‌مانده یا عقب‌نگاه داشته شده بدون ظرفیت سیاسی و فرهنگی به اجرا درآید، مایه نجات و سعادت نخواهد شد.^{۵۱}

در این بخش، تنها به بخشی از کاستی‌های نظام‌های لیبرال دموکراسی، آن هم، در عرصه نظری پرداختیم. ذکر این نواقص، به معنای یادآوری همه عیوب نظری لیبرال دموکراسی نیست، ولی اشاره به همین مقدار، گویای آن است که نظام لیبرال، دچار بحران‌های نظری گوناگونی است. آنچه بیش از هر چیز بحران‌های

نظری لیبرال دموکراسی را تأیید می‌کند، ناکارآمدی این نظریه، در عرصه عمل است. در تبیین ناکارآمدی نظریه لیبرال دموکراسی در عرصه عمل، سخن بسیار و شواهد (آمار) فراوان است که خوانندگان را به کتاب مهم و سه جلدی *عصر اطلاعات و ظهور جامعه شبکه‌ای* اثر مانوئل کاستلز ارجاع می‌دهیم.

مهم‌ترین مسئله‌ای که به بحران در عمل غرب دامن زده، روی‌کرد انسان‌مدارانه لیبرال دموکراسی در حل معضلات اجتماعی است، در حالی که بن‌بست‌های لیبرال دموکراسی، تنها در پرتو بازگشت به خدا و اصالت دادن به اصل خدامحوری در زندگی بشر، حل می‌شود؛ زیرا خداوند، خالق انسان، جهان و منشأ و مصدر همه امور عالم است. از این رو، بر توانایی، نیاز و استعداد انسان واقف است. به این دلیل، تنها در حیطه اوست که برنامه زندگی انسان را تنظیم و تدوین کند. بنابراین، انسان نباید به تشریح قانون پردازد، مگر آن‌که به اذن خداوند سبحان باشد. در غیر این صورت، قوانین موضوعه انسانی، به جای سعادت، شقاوت و عقوبت به ارمغان می‌آورد و او را از دستیابی به سعادت اخروی هم باز می‌دارد. به بیان دیگر، تنها برنامه‌ای که بتواند سعادت واقعی انسان و رسیدن او به کمال مطلق را تضمین کند، برنامه‌ای است که با فطرت انسان و نظام خلقت، هماهنگ است. کسی جز خدا از فطرت انسانی آگاه نیست. پس تنها او مجاز است راه زیستن در نظام سیاسی اجتماعی را به انسان بیاموزد. علاوه بر تعالیم دینی، تجربه بشر غربی نیز مؤید آن است که انسان به تنهایی قادر به تعیین هدف آفرینش و تنظیم چنان برنامه زندگی نیست که سعادت واقعی او را در جهان دنیوی و اخروی تضمین کند. «ابزار شناخت انسان، یعنی حس و تجربه و عقل، ابزاری محدود و نسبی بوده که نه تنها خطاپذیرند، بلکه حتی از شناخت تمام ابعاد وجود خود انسان نیز عاجزند تا چه رسد به این که رموز جهان آفرینش و اسرار نهفته در عالم غیب و آخرت را دریابند. بنابراین، واضح است که در یک نظام مردم‌سالار دینی تنها خداوند است که عالم به تمام حقایق فرض می‌شود و تنها در ید قدرت اوست که با ارائه قوانین منطبق با فطرت و هماهنگ با خلقت و با ارسال پیامبر و انتصاب امام به عنوان اسوه‌ها و الگوهای عملی، انسان‌ها را در راه نیل به کمال و حرکت در همان مسیری که هدف خلقت بوده هدایت و راهنمایی کند.»^{۵۲}

انقلاب اسلامی در پی ایجاد نظمی تازه بر پایه دین در جهان است. برای تحقق این هدف، انقلاب اسلامی دو استراتژی (راه‌برد) را در پیش گرفته است. نخست از یک برنامه کوتاه‌مدت پیروی می‌کند که چگونگی برخورد انقلاب اسلامی را با جهانی‌سازی غربی در وضعیت کنونی جهان مشخص می‌سازد. در این جهت می‌کوشد تلاش‌هایی را که پیروان هر یک از نظام‌های تک‌قطبی سلسله‌مراتبی، چند قطبی و حکومت جهانی واحد زیر نظر سازمان ملل متحد، انجام می‌دهند، برای تحقق نظام جهانی آینده از تضعیف و آرمان ایجاد نظام مطلوب خویش را تقویت کند. دوم آن‌که انقلاب اسلامی در برخورد با جهانی‌شدن غربی، برنامه‌ای درازمدت را که الگوی رفتاری خود قرار داده است تصویری مناسب از نظام مطلوب و آرمانی اسلامی را نشان می‌دهد.^{۵۳}

اجرای این دو استراتژی (راه‌برد) هم‌اینک در حکومت جمهوری اسلامی تجلی یافته است. در حقیقت، نظام جمهوری اسلامی، پیش‌نظام برای استقرار نظام مطلوب اسلامی به شمار می‌رود که همان حکومت مستضعفان است. از این رو، الگو و ویژگی‌هایی دارد که از یک‌سو، با ویژگی‌های نظام مطلوب اسلامی متفاوت است و از سوی دیگر، با آن مشابهت دارد. این تفاوت‌ها به دلیل فضای حاکم بر نظام جهانی و قرار گرفتن در چارچوب حکومتی بدون حضور معصوم است. به هر روی، با مطالعه برخی ویژگی‌های این نظام، به میزان نقش آنها در کمک به آمدن و استقرار حکومت جهانی مستضعفان به زعامت امام معصوم می‌توان پی برد:

۱. پیوند دین و سیاست

هم‌اینک جریان‌های اسلامی در میان مهم‌ترین گروه‌های سیاسی جهان قرار دارند. این جریان‌های مذهبی بر این اعتقادند که سیاست و مذهب با هم ارتباط تنگاتنگ دارند. این باور متأثر از انقلاب اسلامی و نظریه جهان‌گرایی (تلفیق دین و سیاست در عرصه جهان) آن است. به بیان دیگر، از همان روزهای نخستین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی علیه السلام، نظریه جهان‌گرایی انقلاب اسلامی را به

عنوان عالی‌ترین و وسیع‌ترین مظهر پیوند دین و دولت مطرح ساخت. ایشان بر اساس آموزه‌های دینی بر این باور بود که اراده مستضعفان سرانجام، رهبری جهان را از آن خود خواهد کرد و حتی نوید می‌داد وعده خداوند به زودی تحقق خواهد یافت و محرومان جایگزین ثروت‌مندان خواهند شد. البته پی بردن به همراهی اسلام‌گرایی (دین) و جهان‌گرایی (سیاست) در اندیشه انقلاب اسلامی دشوار نیست؛ زیرا تأسیس امت پان‌اسلامی که می‌تواند مسلمانان را صرف‌نظر از ملیت‌های مختلف و موانع قومی و سیاسی موجود به هم پیوند دهد، از ارزش‌ها و شعارهای انقلاب اسلامی است. به علاوه، تأکید شدید انقلاب اسلامی بر لزوم پیروی از کتاب مقدس (قرآن) و احکام اسلامی، شکی باقی نمی‌گذارد که این انقلاب در پی تحکیم جهانی اصول بنیادین اسلام در جهان است. این پدیده همان چیزی است که برخی از اندیشه‌ورزان مغرب‌زمین و از جمله هنیز در سال ۱۹۹۳م آن را تجدید حیات جهانی مذهب (اسلام) خواند.^{۵۴}

به دلیل پیوند یافتن مذهب و سیاست اسلامی ناشی از انقلاب اسلامی با همدیگر، دولت آمریکا بر آن شد که اسلام‌گرایی را از عوامل نابودی جهان بخواند و فعالان مسلمان را رزمندگان شرکت‌کننده در جنگ اسلام و غرب بداند. رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ترس خود را از اسلام انقلابی الهام‌یافته از انقلاب اسلامی و خطرهای آن برای شوروی کتمان نمی‌کردند. بعدها یک تحلیل‌گر آمریکایی از این پدیده به عنوان «انتفاضه جهانی» یاد کرد. نتیجه این‌که هم شرق و هم غرب، اسلام سیاسی (اسلام معتقد به پیوند دین و سیاست) ناشی از انقلاب اسلامی را خطر مهمی برای منافع خود تلقی می‌کردند و هر کدام تلاش بسیاری انجام دادند تا از دشمنان جنبش‌های اسلامی سیاسی حمایت کنند.^{۵۵}

یکی دیگر از اندیشه‌ورزان غرب، در سال ۱۹۹۳م و در راستای تعمیق دشمنی غرب با اسلام سیاسی ملهم از انقلاب اسلامی بیان داشت:

بلوک اسلامی که خود را رقیب کهن غرب می‌داند، خطر اصلی فراروی نظم جهانی آمریکایی است که دین و سیاست را جدا از هم می‌خواهد. در واقع، بعد از مرگ کمونیسم، توجه شدید غرب به مسئله اسلام‌گرایی، ظاهراً پاسخی است به آنچه یکی از اندیشه‌ورزان غربی به نام لارونس،

در ۱۹۹۰م آن را ضربه انقلاب ۱۹۷۹م ایران، شگفتی پدیده امام خمینی علیه السلام و دشواری کنار آمدن با اسلام‌گرایی ایرانی خواند. از این رو، پس از انقلاب اسلامی، مطالعات وسیعی برای شناخت رابطه بین دین و دولت الهام گرفته از انقلاب اسلامی در امریکا به مرکزیت دانشگاه شیکاگو آغاز گشت، ولی با هم دیدن و با هم خواستن دین و سیاست در دنیا (مانند جنبش الهیات رهایی‌بخش امریکای لاتین) و به‌ویژه دنیای اسلام (مانند حماس و حزب‌الله) به ارزشی نهادینه‌شده تبدیل شده است.^{۵۶}

۲. ترویج دین‌گرایی

انقلاب اسلامی علاوه بر این‌که به سوی تلفیق دین و سیاست حرکت کرده، در جهت ترویج دین به عنوان نیاز اساسی در زندگی اجتماعی گام برداشته است. به بیان دقیق‌تر، در قرن بیستم، کمونیسم و فاشیسم به عنوان ایدئولوژی‌های سکولار برآمده از جهان مسیحیت غربی سربرآوردند. با شکست فاشیسم (۱۹۴۵م/۱۳۲۴ش) و کمونیسم (۱۹۹۱م/۱۳۷۰ش)، نظام دموکراسی لیبرال، خود را بی‌رقیب می‌دید، اما انقلاب اسلامی، نظام لیبرال دموکراسی را به چالش طلبید. رویداد انقلاب اسلامی، نظریه‌تئوری‌پردازان لیبرال را که معتقد بودند همه جوامع با مدرن شدن، بی‌دین می‌شوند و دین به تدریج اهمیت سیاسی و اجتماعی خود را از دست می‌دهد، باطل ساخت. به بیان دیگر، مدت‌ها در زمینه توسعه اجتماعی اعتقاد بر این بود که ملت‌ها به‌طور اجتناب‌ناپذیر، هم‌زمان با مدرن شدن، سکولار می‌شوند، ولی انقلاب اسلامی، پیام و ارزش دیگری را به جهان عرضه کرد و آن پیام این بود که اجتماعاتی که به دین روی می‌آورند، لزوماً هم‌گام با مدرن شدن، سکولار نمی‌شوند. به همین دلیل، هم در کشورهای پیشرفته و هم در جهان در حال توسعه، بسیاری از مردم به این باور رسیدند که با عضویت در گروه‌ها یا جنبش‌های دینی می‌توانند هدف‌های مادی و معنوی خود را به صورت مؤثرتری دنبال کنند.^{۵۷}

بعد از جنگ سرد، ارزش‌های دین‌گرایانه و دین‌مدارانه انقلاب اسلامی به دلیل گسترش روش‌های گسترده و ساده ارتباطی چون تلگراف، تلفن، اینترنت، فاکس و ایمیل موجب شد ارتباط بین جوامع دینی و غیردینی و همکاری عمیق‌تر فعالان

مذهبی و سیاسی بیش از گذشته، در زمینه‌های مختلف افزایش یابد. هم‌چنین پس از جنگ سرد، مسائل جدیدی در روابط بین‌المللی پدید آمد که شامل محیط زیست، داروهای غیرمجاز، ایدز، تروریسم، مهاجرت، پناهندگان و حقوق بشر می‌شد و برای حل و فصل آنها حضور فعالان دینی با هدف‌های سیاسی تشدید شد. این در حالی بود که دموکراسی امریکایی توانایی خود را در حل آنها نشان نداده است.^{۵۸}

به هر روی، اکنون دین در ابعاد ملی و فراملی (منطقه‌ای و جهان) تأثیر قدرت‌مندی بر سیاست دارد. مهم‌ترین جلوه این تأثیر را باید در بنیادگرایی دینی دید. بنیادگرایی دینی، بر نوعی استراتژی ویژه دلالت دارد که می‌کوشد هویت دین‌داران را به عنوان یک جمعیت و گروه در مقابل کسانی حفظ کند که می‌خواهند آنان را به سوی محیط غیردینی بکشانند. گاهی اوقات چنین حالت تدافعی ممکن است تغییر یابد و به تهاجم سیاسی منجر شود که در پی تغییر بدل‌های سیاسی با اجتماعی و اقتصادی موجود است. البته مجدداً باید تأکید کرد که پدیدار شدن دوباره دین یا بنیادگرایی دینی به عنوان یک اصل در سیاست جهانی، بیش از آن‌که به فروپاشی کمونیسم مربوط باشد، به پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. از این رو، جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ و حمله مجدد به عراق در سال ۲۰۰۳ را می‌توان اقدامی برای سرکوب یا متوقف کردن بنیادگرایی اسلامی برآمده از انقلاب اسلامی تلقی کرد.^{۵۹}

۳. توجه به مردم

مردمی بودن که یکی از ویژگی‌ها و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران است، در جنبش‌ها و گروه‌های سیاسی متعددی راه یافته است و اهمیت حضور مردم را در استقرار حکومت جهانی مستضعفان دنیا نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، این جنبش‌ها و گروه‌ها و مردم دریافته‌اند که اسلام، توانایی بسیج توده‌های مردم را دارد. بر این اساس، آنها از اتکا به قشر روشن‌فکر به سوی اتکا به مردم‌گرایش یافته و در نتیجه، پایگاه مردمی خود را گسترش داده‌اند. به عقیده دکتر حسن الترابی، رهبر جبهه اسلامی سودان، انقلاب اسلامی ایران، اندیشه کار مردمی و

استفاده از توده‌های مردم را به عنوان هدیه‌ای گران‌بها به تجربه‌های دعوت اسلامی در جهان اسلام عطا کرد. گرایش به اندیشه کار مردمی، جنبش‌های اسلامی را به سوی وحدت‌طلبی مذهبی و قومی هدایت کرده است. این امر، جنبش‌های اسلامی سیاسی را از اختلاف و تفرقه دورتر ساخته و آنها را از تشکیلات قوی‌تر، امکانات وسیع‌تر، حمایت گسترده‌تر و پایداری بیشتر برخوردار ساخته است.^{۶۰}

نمونه‌های فراوانی از روی‌کرد به مردم در حرکت‌های سیاسی دیده می‌شود. برای نمونه، مردم مسلمان ترکیه قبل از کودتای ۱۳۵۹ به خیابان‌ها ریختند و شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» را سر دادند. مردم کشمیر نیز در راه‌پیمایی دویست هزار نفری سال ۱۳۶۹، شعار «الله‌اکبر» و «خمینی رهبر» را مطرح کردند. هم‌چنین جنبش جهاد اسلامی فلسطین بر آن است که فلسطینی‌ها همان شعارهایی را سر دهند که انقلاب اسلامی منادی آن بود. آنها با فریاد بلند، فریاد می‌زنند: «لااله الاالله»، «الله‌اکبر» و «پیروزی از آن اسلام است». در واقع، آنها شعارهای قوم‌گرایی و الحادی را به یک‌سو انداخته و شعارهای انقلاب اسلامی را برگزیده‌اند. در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۹ در خیابان‌های کبک تاون آفریقای جنوبی شعار و ندای «الله‌اکبر» بسیار شنیده شد. همه اینها یادآور و مؤید این کلام رهبری انقلاب است که فریاد «الله‌اکبر» مردم الجزایر بر پشت بام‌ها درس گرفته از ملت انقلابی ایران است.^{۶۱}

انقلاب اسلامی به جهانیان آموخت که مشروعیت نظام سیاسی باید بر آرای واقعی مردم استوار باشد و به همین دلیل بود که اصل «جمهوری اسلامی» را به همه‌پرسی گذاشت. همه‌پرسی درباره یک نظام نه فقط عملی شگفت، شجاعانه و سخنی نو، بلکه اندیشه‌ای فراتر از دموکراسی غربی است. از این رو، به عنوان بدیلی برای جهان خسته از لیبرال دموکراسی مطرح شد. در این انقلاب، حتی مردم خبرگانی را انتخاب می‌کنند تا تدوین قانون اساسی بر اساس رأی مردم باشد. پس از تدوین نیز، مراجعه به آرای عمومی صورت می‌گیرد. در اوج جنگ امام اجازه نداد، مجلس از حق قانونی خود برای استیضاح اولین رییس جمهور بگذرد. اجازه نداد پیشنهاد دولت نظامی به بهانه بهتر اداره شدن جنگ، طرح

گردد؛ حتی اجازه نداد، مخارج انتخابات در دوران جنگ و تحریم، صرف جبهه‌ها شود، بلکه برعکس توصیه می‌کرد که انتخابات مجلس شورا، مجلس خبرگان، و ریاست جمهوری، حتی یک روز عقب نیفتد.^{۶۲}

۴. حجاب اسلامی

روی‌کرد به حجاب اسلامی، دست‌آورد انقلاب اسلامی برای جهان تھی از معنویت است. می‌دانیم که حکومت جهانی مستضعفان، الگوی کامل حجاب اسلامی خواهد بود. تصویری که انقلاب اسلامی از زن ترسیم کرده، دو تأثیر مهم بر جای گذاشته است:

(الف) جهان دریافته که زن مسلمان ایرانی، خانه‌نشین و منفعل نیست. خانم دانیل کشار، مدیر جشنواره مونترال کانادا، در این باره گفته است: متأسفانه تصویری غلط از حضور زنان در ایران، در ذهن خارجی‌ها وجود دارد. آنها فکر می‌کنند که زنان ایرانی فعالیت‌های چندانی ندارند و تنها در خانه می‌نشینند و خانه‌داری می‌کنند.^{۶۳}

(ب) نگرش‌های منفی درباره زنان مسلمان کاهش یافته است. روزنامه نیویورک تایمز، جنبش احیای حقوق اسلامی زنان در کنفرانس جهانی پکن را جالب‌ترین پدیده کنفرانس معرفی می‌کند که همه جهانیان را تحت تأثیر قرار داد؛ زیرا سخن‌رانانی که از دنیای اسلام آمده بودند، درباره زنان حرف‌های مهمی برای گفتن داشتند.^{۶۴} در این کنفرانس، سخن‌رانی یک زن محجبه ایرانی، تأثیر خوبی بر جای گذاشت. قضاوت‌ها هم نشان می‌دهد که حضور جهانی زنان مسلمان ایران، با موفقیت همراه بوده است. به این جهت، هانیه ترکیان از امریکا نیز تلاش زن ایرانی در معرفی الگوی زن مسلمان به جهانیان را موفق می‌داند. به‌طور کلی همان‌گونه که احمد هوبر می‌گوید: «آن‌چه در ایران با آزاد کردن زن رخ داده، در همه جای جهان تأثیر گذارده است».^{۶۵}

دنیای اسلام تأثیر بیشتری از الگوی حجاب اسلامی زنان پس از انقلاب ایران پذیرفته است. از جمله لیز مارکوس اعتراف می‌کند که به دلیل اثر مستقیم پخش تصاویر زنان ایرانی در رسانه‌های گروهی کشورش، روی‌کرد به حجاب اسلامی

در اندونزی بیشتر شده است. به تدریج، تقلید از حجاب بانوان ایرانی در اندونزی به مد تبدیل گردیده و اینک در میان دانشجویان دانشگاه‌ها، هواداران بسیاری یافته است. زنان انقلاب اسلامی، الگویی برای زنان ترک شده و آنان را به شعارگویی در خیابان‌ها و رعایت پوشش اسلامی واداشته‌اند. پوشش زنان انقلابی و مسلمان ایران، بر لباس، به‌ویژه روسری زنان در بعضی کشورهای خلیج فارس، تأثیر گذاشته است. در سال‌های اخیر، تعداد دانشجویان باحجاب در دانشگاه‌های اردن افزایش یافته و در لیبی، گرایش به حجاب اسلامی بالا رفته است. بنابراین، تردیدی نیست که حجاب اسلامی ایرانی به همه جای جهان، به‌ویژه کشورهای اسلامی سرایت کرده است.^{۶۶}

حجاب زنان جمهوری اسلامی به شیوه‌های مختلفی به ورای مرزهای ایران رفته است. برای مثال، بخشی از اشاعه حجاب ایران اسلامی به کمک پخش فیلم‌های ایرانی صورت گرفته است. روی‌کرد به حجاب اسلامی ایرانی به استثنای تبدیل آن به نماد مخالفت با دولت‌ها دلایل دیگری هم دارد؛ از جمله:

- الف) پوشش اسلامی به عنوان اظهار وجود فردی یا مذهبی به کار می‌رود؛
- ب) توجه به حجاب، پاسخی به جنبش افسارگسیخته فمینیسم است؛
- ج) مهم‌تر از همه، دلیل گرایش و تشرّف به دین مبین اسلام است.^{۶۷}

۵. گرایش به حکومت الله

نظام اسلامی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت، به صورت بهترین الگو و مهم‌ترین خواسته سیاسی مبارزان مسلمان در جهان در آمد. بی‌شک، گرایش به استقرار حکومت‌های اسلامی مشابه نظام جمهوری اسلامی می‌تواند ظرفیت پذیرش جهانیان منتظر حکومت جهانی مستضعفان را افزایش دهد. یکی از رهبران مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در این باره گفته است:

ما در آن موقع می‌گفتیم اسلام در ایران پیروز شده است و به زودی، به دنبال آن در عراق نیز پیروز خواهد شد. بنابراین، باید از آن درس بگیریم و آن را سرمشق خود قرار دهیم.^{۶۸}

به بیان دیگر، انقلاب اسلامی، حدود ۱/۵ میلیارد مسلمان را برانگیخت و آنان را برای تشکیل حکومت الله در کره زمین به حرکت درآورد. این رویکرد، در اساس نامه، گفتار و عمل سیاسی جنبش‌های اسلامی معاصر به شکل‌های مختلفی مشاهده می‌شود.

علاقه جنبش‌گران مسلمانان به ایجاد حکومت اسلامی به صورت‌های مختلف ابراز شده است. از جمله، بعضی از گروه‌های اسلامی با ترجمه کتاب حکومت اسلامی امام خمینی علیه السلام (مانند الیسار الاسلامی مصر) یا با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران به عنوان تنها راه حل (مانند جبهه نجات اسلامی الجزایر) علاقه‌مندی خود را برای برپا کردن حکومت اسلامی بیان کرده‌اند. آیه‌الله سید محمدباقر صدر هم قبل از شروع جنگ تحمیلی عراق بر ایران، در تلاش بود رژیم عراق را سرنگون و حکومتی اسلامی به شیوه حکومت ایران، یعنی جمهوری اسلامی بر پایه ولایت فقیه به وجود آورد.^{۶۹}

برخی دیگر از جنبش‌های اسلامی با پذیرش اصل ولایت فقیه، از رهبری انقلاب اسلامی ایران پیروی می‌کنند. این دسته از گروه‌ها دوگونه‌اند. دسته‌ای که تنها از نظر عقیدتی و مذهبی، خود را مقلد رهبری انقلاب اسلامی ایران می‌دانند (مانند جنبش امل در لبنان) و دسته‌ای دیگر که هم از نظر سیاسی و هم از نظر مذهبی از رهبری انقلاب اسلامی ایران پیروی می‌کنند (مانند جنبش حزب‌الله لبنان).^{۷۰}

این گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی، برای دستیابی به نظامی مبتنی بر اسلام، شیوه و روش‌های مختلفی را در پیش گرفته‌اند. برخی تنها با اقدام قهرآمیز و مسلحانه (مانند حزب‌الله حجاز) و کودتا (مانند جنبش آزادی‌بخش بحرین) درصدد نابودکردن رژیم حاکم بوده‌اند. در نقطه مقابل، گروه‌هایی قرار دارند که شرایط فعلی را برای دست زدن به اقدامات مسلحانه مساعد نمی‌دانند و با توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز از قبیل شرکت در انتخابات پارلمانی در پی تغییر نظام موجود هستند (مانند حزب اسلام‌گرای رفاه). گروه‌های دیگری هم وجود دارند که به هر دو روش پای‌بندند. جنبش حزب‌الله نمونه‌ای از این گروه‌هاست که در مصاف با اسرائیل و حکومت مارونی لبنان و به منظور استقرار حکومت اسلامی

به دو روش متمایز و در عین حال مکمل هم، یعنی جنگ با اسرائیل و شرکت در انتخابات مجلس روی آورده است.^{۷۱}

۶. ساختارشکنی

انقلاب اسلامی به صورت‌های مختلف ساختارهای پذیرفته شده جهانی را درهم شکست و ساختارهای ارزشی جدیدی را جایگزین ساختارهای پیشین ساخت. اکنون این موردها را برمی‌شماریم:

(الف) در اندیشه مدرنیته، برای انتقال جامعه سنتی به مدرن، بشر به الگوی جهانی توسعه نیاز دارد؛ آن هم الگویی که از غرب پیشرفته برگرفته شده باشد؛ زیرا عقیده بر این است که دنیای غیرغربی توسعه نیافته، باید همان مسیر توسعه در اروپا و امریکا را بپیماید. در این دیدگاه، نوسازی با دنیاگرایی مفرط همراه است؛ ولی انقلاب اسلامی ایران مبانی توسعه غرب را زیر سؤال برد و بیان داشت که دین، در زمینه اداره دنیا جهت‌گیری‌های اساسی دارد و دنیاگرایی را هم نفی می‌کند. به این صورت، انقلاب اسلامی، ارزش تازه‌ای برای توسعه آفرید و اعلام کرد که در توسعه اجتماعی، بشر نیازی ندارد به الگوهای غربی توسل بجوید.^{۷۲}

(ب) انقلاب اسلامی در ایران در دوره‌ای به وقوع پیوست که جریان پست‌مدرنیسم در ربع آخر قرن بیستم وارد مرحله جدیدتر و جدی‌تر شده بود. از این رو، به عقیده بسیاری از اندیشه‌ورزان غرب، انقلاب اسلامی ایران، انقلابی پست‌مدرنیستی است و در روایت و تفسیر مدرنیته جای نمی‌گیرد. به همین دلیل، افرادی چون میشل فوکو، دریدا و ادوارد سعید به انقلاب اسلامی ایران توجه کردند. فوکو از جمله اشخاصی بود که یافته‌های نظری خود را در انقلاب اسلامی پیدا کرد و با چاپ مقالاتی، حمایت خود را از مردم ایران نشان داد، گفتنی است وی با حمله‌های شدید و تند هم‌کیشان خود روبه‌رو شد. به نظر او، انقلاب اسلامی در ایران، در قالب معنویت‌گرایی سیاسی جای می‌گیرد، در حالی که عنصر معنویت قرن‌ها در غرب به فراموشی سپرده شده بود. بنابراین، انقلاب اسلامی، نظریه و دیدگاه انقلاب، توسعه و زندگی بدون معنویت را طرد کرد و افق ارزشی تازه‌ای را به روی جهانیان گشود که در آن هم به نیازهای مادی و هم به نیازهای معنوی پاسخ داده می‌شود.^{۷۳}

ج) تا پیش از پیدایش انقلاب اسلامی، بیشتر نظریه‌پردازان انقلاب در عرصه جامعه‌شناسی، گرایش‌های ساختارگرایانه داشتند؛ یعنی سعی می‌کردند با بررسی نمونه انقلاب‌ها، به یک نظریه دست یابند تا بتوانند هر انقلاب جدیدی را که در جهان رخ می‌دهد، با کمک آن نظریه تبیین و حتی وقوع آن را پیش‌بینی کنند. خانم اسکاچپول، از جمله این نظریه‌پردازان بود که انقلاب‌ها را عملی‌اتفاقی و خارج از اراده می‌دانست و بر این باور بود که «انقلاب‌ها می‌آیند، نه این‌که ساخته شوند». با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که با نوعی ساخته شدن و معماری همراه بود، وی نظریه خود را به این صورت تغییر داد: «انقلاب‌ها می‌آیند، نه این‌که ساخته شوند به جز انقلاب اسلامی». بنابراین، انقلاب اسلامی نشان داد که می‌توان یک پدیده عظیم اجتماعی را ساخت و این، ارزش و مفهوم جدیدی است که انقلاب اسلامی به عرصه نظریه‌پردازی جهانی عرضه کرده است.^{۷۴}

ساختار شکنی و ساختاربخشی جدید انقلاب اسلامی، فضای ذهنی و توانایی عملی جهان تشنه معنویت را برای پذیرش نظم نو و مطابق با فطرت الهی که همان آخرین حکومت الهی است، آماده می‌کند.

۷. ستیز با استکبار

نظام حاکم بر دیروز و امروز جهان، مستکبرانه است. شکستن این نظام استکباری، هدف انقلاب اسلامی برای تدارک دیدن استقرار نظام عادلانه امام زمان علیه السلام است. در واقع، انقلاب اسلامی، استقلال را از مهم‌ترین اصول توسعه و وابستگی را از اساسی‌ترین علت عقب‌ماندگی معرفی کرد و بارها در این باره به ملت‌ها و دولت‌های دربند جهان سوم و جهان اسلام هشدار داد. امام خمینی علیه السلام بر این باور بود که اسلام، مخالف و منکر وابستگی صنعتی، کشاورزی، اداری، اقتصادی و فرهنگی است. ایشان وابستگی فکری را از دیگر وابستگی‌ها مهم‌تر می‌دانست و آن را مبدأ دیگر وابستگی‌ها می‌شمرد و هشدار می‌داد که استقلال با وابستگی قابل جمع نیست و تا زمانی که استقلال در همه ابعاد اجتماعی اتفاق نیفتد، نمی‌توان کشوری را مستقل نامید.^{۷۵}

مواضع و تلاش امام خمینی علیه السلام که با استقلال ایران از سلطه امریکا همراه شد، به پیدایش اعتماد به نفس ملت‌ها در برابر زورگویی ابرقدرت‌ها و شکستن

بت‌های ظالمانه و بالندگی نهال قدرت واقعی انسان‌ها و سربرآوردن ارزش‌های معنوی و الهی انجامید.^{۷۶} به اعتقاد مقام معظم رهبری، استقلال‌خواهی انقلاب اسلامی چنان بر دنیا تأثیر گذاشته که برخی زمام‌داران جهان سومی را وادار به اعتراف کرده است. برای مثال، یکی از رهبران کشورهای شرق آسیا در جریان اجلاس سران کشورهای اسلامی خطاب به معظم‌له علت فقر کشورش را وابستگی سرمایه‌های موجود در کشورش به سرمایه‌دارهای صهیونیستی و امریکایی دانست. مقام معظم رهبری نتیجه می‌گیرد که استکبار وقتی منافعش ایجاب کند، به هیچ ملتی و هیچ اقتصاد و فرهنگی رحم نمی‌کند.^{۷۷}

امروز دیگری شکی باقی نمانده است که ایستادگی‌های دولت و ملت ونزوئلا در مقابل امریکا، متأثر از انقلاب اسلامی است. کاسترو نیز به پشت‌گرمی حمایت‌های جمهوری اسلامی (نظام برآمده از انقلاب اسلامی) به رویارویی انقلاب و کشورش با امریکا ادامه می‌دهد. حزب‌الله لبنان با درس‌گیری از استقلال‌طلبی انقلاب مردم ایران می‌کوشد استقلال لبنان را در مقابل رژیم صهیونیستی حفظ کند. حاکمان سوریه نیز بارها اعلام کرده‌اند درس ایستادگی در برابر اسرائیل غاصب را از انقلاب ایران آموخته‌اند. دست‌یابی ایران به استقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به الگویی برای رزمندگانی تبدیل شده است که اکنون در عراق، سودان و فلسطین با سلطه‌گران بر آب و خاک خود می‌جنگند. جالب است که آنها در جنگ با متجاوزان به کشورشان، با همان شعارها (مرگ بر امریکا)، شیوه‌ها (بسیج مردمی)، سلاح‌ها (تسلیمات سبک و متعارف) و نمادهای انقلاب اسلامی (توسل و توکل به خدا) می‌رزمند و همین‌هاست که استکبار را از وقوع یک یا چند پیروزی دیگر، مشابه پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹م نگران می‌کند.^{۷۸}

به‌طور کلی، می‌توان نتیجه گرفت انقلاب اسلامی ایران با زنده کردن ارزش‌هایی چون بیداری، حجاب و پیوند دین و سیاست، اسلام را به عنوان تنها راهنمای مبارزه، و تشکیل حکومت اسلامی را به عنوان هدف ایده‌آل در جهان معرفی کرد، بدون آن‌که انقلاب اسلامی ناچار شود یا نیازی ببیند در این راه به اقدام فیزیکی متوسل شود. این مسئله نشان می‌دهد که ارزش‌های اسلامی به دلیل

انطباق با فطرت انسانی، در توسعه و تعمیق، تنها به احیاکننده نیاز دارد. البته ارزش‌های برخاسته از انقلاب اسلامی، در سرزمین‌های اسلامی، بیش از دیگر کشورها اثر گذاشت و گسترش یافت. بی‌شک، یکی از مهم‌ترین علل آن نیز وجود عنصر اسلام و وجوه مشترک فراوان بین اسلام کشورهای اسلامی و اسلام در ایران انقلابی است.

انقلاب اسلامی به دلیل اتکا بر ارزش‌های دینی به پیروزی رسید و پس از آن، هدف خویش را توسعه این ارزش‌ها در گستره جهان قرار داد؛ زیرا گسترش ارزش‌های دینی سازنده انقلاب اسلامی به ماندگاری آن کمک می‌کند و راه را برای برپایی آخرین حکومت الهی فراهم می‌آورد. در حقیقت، آن‌چه جمهوری اسلامی به عنوان نظام برآمده از انقلاب اسلامی به ارمغان آورد، تنها گوشه‌ای از آن چیزی است که در حکومت آینده اسلامی به رهبری امام معصوم شکل می‌گیرد.

امام زمان علیه السلام

حکومت مستضعفان اسلامی، ره‌آورد وحی الهی، بعثت انبیا و امامت اولیاست که عقل و فطرت اصیل انسانی بر آن مهر تأیید می‌زند. این حکومت نویددهنده جهانی شدن تمدن اسلامی است. برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت مستضعفان عبارتند از:

۱. فطرت‌جویی توحیدی

توحید، نخستین شرط تشرّف انسان به اسلام و لازمه ورود به جامعه جهانی اسلام است. از این رو، قرآن با تعبیری چون «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^{۷۹}، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^{۸۰} و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^{۸۱} توجه ویژه خود را به این اصل نشان داده است. یکتاپرستی، نقطه اشتراک همه انسان‌هایی است که در حکومت مستضعفان مشارکت می‌ورزند و آن، فراگیرترین عامل هم‌گرایی اجتماعی انسان‌ها در این حکومت و در طول تاریخ به شمار می‌رود. به همین دلیل، خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۸۲}

پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲. سرانجام‌گرایی

عاقبت‌جویی یعنی فرجام‌خواهی و آخرت‌گرایی است که در اندیشه دینی و اسلامی به عنوان اعتقاد به معاد یاد می‌شود. تأکید اسلام بر معاد، به منظور تأسیس نظامی جهانی است که تا در کنار اعتقاد به مبدأ، سرنوشت‌ساز بودن نقش این باور (اعتقاد به معاد) در جهت‌گیری زندگی فردی، جمعی و جهانی هویدا گردد؛ زیرا چنین اعتقادی، رفتار اجتماعی را متأثر می‌سازد و آن را به کنترل خود درمی‌آورد. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^{۸۳}

آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و این‌که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟

۳. عزت انسانی

خداوند، انسان را گرامی داشته است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛^{۸۴}

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

از نظر دین، انسان، موجودی هم مادی و هم رحمانی است. از این رو، برنامه حکومت جهانی مستضعفان با برنامه جهانی‌شدن غربی که در پی سلطه بر انسان است، از بنیان، تفاوت دارد؛ زیرا اسلام در پی ارج نهادن به انسان‌هاست و تنها، به استقلال آگاهانه و آزادانه او از پیام دین می‌اندیشد و هرگز درصدد تحمیل عقیده بر او نیست.

با توجه به این سه اصل، برنامه‌های حکومت مستضعفان اسلامی عبارتند از:

(الف) طبقه‌بندی انسان‌ها بر مدار عقیده و ایمان، نه نژاد و خون و...؛

(ب) نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری بر اساس قاعده «نفی سبیل»؛

ج) طرح و اجرای اصول و حقوق مشترک برای همه انسان‌ها، اعم از کافر و مسلمان، در حالی که در هیچ یک از نظریه‌های مطرح شده غرب برای ایجاد نظم نوین جهانی، این اصول به چشم نمی‌خورد.

۴. حاکمیت الله

حاکمیت بر جهان هستی، تنها از آن خداست. در واقع، اراده الهی بر سراسر گیتی، حاکم و ادامه هستی به مدد و فیض او وابسته است. به بیان دیگر، جهان و تمامی ارکان و عناصرش در ید قدرت لایزال الهی قرار دارد و هم اوست که انسان را بر سرنوشت خویش حاکم کرده و اداره جامعه بشری را به وی سپرده است. خداوند سبحان، حاکمیت خویش در تدبیر جامعه را به انسان واگذاشته که آن نیز تجلی اراده خداست. در حقیقت، حاکمیت خدا بر روی زمین به دست رهبر برگزیده الهی صورت می‌گیرد که خود او نیز از سوی امت به جایگاه و منصب رهبری دست یافته است. در چنین نظامی، عقلانیت، معنویت و عدالت، جامعه را به جهانی در مسیر کمال تبدیل می‌کند.

۵. خلیفه الله

مهم‌ترین ویژگی امامت و رهبری در ساختار نظام جهانی اسلام، برگزیدگی انسان است. مولای متقیان، علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این باره فرمود:

وَ خَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَقَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّهَاتِهِمْ، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا، بَعَيْرِ طَرِيقٍ
وَاضِحٍ، وَ لَا عِلْمٍ قَائِمٍ؛^{۸۵}

او نیز چون پیامبران امت‌های دیرین برای شما میراثی گذاشت؛ زیرا ایشان، امت خود را وانگذازدند، مگر به رهنمون راهی روشن و نشانه‌ای معین.^{۸۶}

به علاوه، امامت و رهبری، ویژگی‌های دیگری نیز دارد، از جمله این‌که: مرکز وحدت و یک‌پارچگی اجتماعی است؛ زعامت معنوی و سیاسی مردم را بر عهده دارد؛ اساس و پایه فعالیت بشر به شمار می‌رود؛ هسته مرکزی نظم اجتماعی است؛ از مشروعیت بیعت مردمی برخوردار است و به اسوه فردی و جمعی تبدیل

شده است. هم‌چنین رهبری و امامت در نظام جهانی اسلام، محور و قطب ایدئولوژیک به شمار می‌رود؛ همان‌گونه که علی علیه السلام فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ حَكْلَى مِنْهَا حَكْلُ الْقُطْبِ
مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛^{۸۷}

آگاه باشید! به خدا سوگند که فلان (ابابکر) خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و به یقین می‌دانست که جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی آنان، چونان محور است در آسیاب.

۶. ملت واحد

انسان‌ها در نظام جهانی اسلام یا همان حکومت جهانی مستضعفان اسلامی، به دوران بلوغ و شکوفایی عقلی و معنوی و به مرحله والای تعالی می‌رسند و به صورت بالفعل، از ارزش‌های واقعی انسانی برخوردار می‌شوند. جامعه جهانی اسلامی، جامعه‌ای همگون و متکامل است و استعدادها و ارزش‌های انسانی در آن، شکوفا می‌شود. نیازهای اساسی که فطری هم هستند، برآورده می‌شود و آدمیان از همه ابزارها برای تحقق صلح و عدالت بهره می‌گیرند. به این دلایل، خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونُ﴾^{۸۸}

و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم؛ پس، از من پروا دارید.

۷. قانون واحد

حدیث ثقلین، گویای آن است که راز دست‌یابی به سعادت دنیوی و اخروی، پیروی از قانون خوب (کتاب الله) و مجری خوب (اهل‌البیت) است. جامعه بشری از نقصان قانون رنج برده، ولی رنج بی‌بهره بودن از مجریان صالح، همواره، عمیق‌تر بوده است. در تهیه قانونی که در جامعه جهانی اسلام حاکمیت می‌یابد، عقل دخالتی ندارد؛ چون قادر به ترسیم حدود و تعیین همه‌جانبه مسائل انسان نیست. این قانون، قانون شرع است که خداوندی که به همه نیازهای انسانی آگاهی دارد، آن را نازل کرده است. از این رو، همه‌جانبه است و کاملاً با فطرت

انسان‌ها سازگار است. در دوره تحقق حکومت جهانی اسلام، قانون تمام و کمال (کامل) اسلام یا در حقیقت، سیستم حقوقی اسلام اجرا می‌شود که همه در برابر آن یکسان هستند و برای هر شخصی، به اندازه توان و استعدادش، حقوق و وظایفی تعیین شده است.

۸. عدل و عدالت

عدالت در نظام جهانی اسلام، فراگیر، گسترده و عمیق است. به همین دلیل، جهانی‌شدن اسلامی، به تاریخ سراسر ظلم و جور جهان پایان می‌دهد و با ریشه‌کنی ستم‌ها و تبعیض‌ها از جامعه بشری، نظامی اجتماعی بر پایه مساوات و برابری مستقر می‌کند. احادیث زیادی به این موضوع (عدالت در جامعه جهانی اسلام) پرداخته‌اند. برای نمونه، ابوسعید خدری، از محدثان اهل سنت، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند:

أَبَشْرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ
سُكَّانُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ يَقْسِمُ الْمَالَ صَاحِحًا. فَقَالَ رَجُلٌ مَا مَعْنَى صَاحِحًا؟
قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ وَ يَمْلَأُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ غِنًى وَ يَسَعُهُمْ عَدْلُهُ...^{۸۹}

شما را به ظهور مهدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشارت می‌دهم که زمین را پُر از عدالت می‌کند، همان‌گونه که از جور و ستم پر شده است. ساکنان آسمان‌ها و زمین از او راضی می‌شوند و اموال و ثروت‌ها را به‌طور صحیح تقسیم می‌کند. کسی پرسید: معنای تقسیم صحیح ثروت چیست؟ فرمود: به‌طور مساوی در میان مردم. [سپس فرمود:] و دل‌های پیروان محمد را از بی‌نیازی پر می‌کند و عدالتش همه را فرامی‌گیرد.

علی عقبه از پدرش چنین نقل می‌کند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ الْجَوْرُ فِي أَيَّامِهِ، وَآمَنَتْ بِهِ السَّبِيلُ، وَ
أَخْرَجَتْ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا، وَرُدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ... وَ لَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ
يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِمُصَدِّقَتِهِ وَ لَا لِبِرِّهِ لِشُمُولِ الْغِنَى بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ؛^{۹۰}

هنگامی که قائم قیام کند، بر اساس عدالت حکم می‌کند و ظلم و جور در دوران او برچیده می‌شود و راه‌ها در پرتو وجودش امن و امان

می‌گردد و زمین برکاتش را خارج می‌سازد و هر حقی به صاحبش می‌رسد... و کسی موردی را برای انفاق و صدقه و کمک مالی نمی‌یابد؛ زیرا همه مؤمنان بی‌نیاز خواهند شد.

در روایتی دیگر آمده است:

يَمْلَأُ اللَّهُ بِهٖ الْأَرْضَ عَدْلًا وَّ قِسْطًا بَعْدَ مَا مِئِلَتْ ظُلْمًا وَّ جَوْرًا؛^{۹۱}

خداوند به وسیله او (حضرت مهدی علیه السلام) زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آن‌که از جور و ستم پر شده باشد.

۹. رشد و پیشرفت

اطلاعات و صنعت در دوره حکومت جهانی امام عصر علیه السلام به آخرین درجه تکامل خود می‌رسد. به بیان دیگر، در این دوران، هم توسعه علمی و هم توسعه اقتصادی به صورت همه‌جانبه اتفاق می‌افتد. از این رو، تمام علوم برای دست‌یابی به بالاترین درجه پیشرفت و تولید بسیج می‌شود. احادیثی نیز بر این موضوع اشاره دارند. از جمله آن‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

أَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَّ عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمَعُ مَا جَاءَتْ بِهٖ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَّ الْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّهَا فِي النَّاسِ صَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّهَا سَبْعَةٌ وَّ عَشْرُونَ حَرْفًا؛^{۹۲}

دانش بیست و هفت حرف (شعبه و شاخه) است. تمام آن‌چه پیامبران الهی برای مردم آورده‌اند، دو حرف بیش نبود و مردم تا کنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را آشکار می‌سازد و در میان مردم منتشر می‌سازد و این دو حرف موجود را هم به آن ضمیمه می‌کند تا بیست و هفت حرف کامل و منتشر شود.

در حدیثی دیگر آمده است:

إِنَّهٗ يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَّ الْمَغْرِبَ وَّ تَطَهَّرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَّ لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ حَرَابٌ إِلَّا يَعْمُرُهٗ؛^{۹۳}

حکومت او، مشرق و غرب جهان را فراخواهد گرفت و گنجینه‌های زمین برای او ظاهر می‌شود و در سراسر جهان جای ویرانی باقی نخواهد ماند، مگر آن‌که آن را آباد خواهد ساخت.

امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُئُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عَقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا
أَخْلَاقَهُمْ؛^{۹۴}

هنگامی که قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و خردهای آنان را گرد می‌آورد و رشدشان را تکمیل می‌گرداند.

۱۰. عشق و معنویت

معنویت در حکومت جهانی آخرالزمان در حد اعلی است. در روایتی آمده است:

رَجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ يَبْتَغُونَ قِيَاماً عَلَى
أُطْرَافِهِمْ؛^{۹۵}

مردانی که شب‌ها نمی‌خوابند؛ در نمازشان چنان اهتمامی و تضرعی دارند که انگار زنبوران عسل در کندو وزوز می‌کنند و شب را با نگرهبانی دادن پیرامون خود به صبح می‌رسانند.

۱۱. صلح و امنیت

در حکومت ایده‌آل، امنیت، شرط توسعه و لازمه پرداختن به معنویت است. در حدیثی می‌خوانیم:

حَتَّى تَمْتَشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى
رَأْسِهَا زَيْتُهَا لَا يُمِيجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ؛^{۹۶}

[راه‌ها امن می‌شود چندان که زن] از عراق تا شام برود و پای خود را جز بر روی گیاه نگذارد. جواهراتش را بر سرش بگذارد و هیچ درنده‌ای او را به هیجان و ترس نیفتکند و او نیز از هیچ درنده‌ای نترسد.

۱۲. رضا و رضایت

حکومت جهانی اسلام، «یرضی بخلافته السماوات و الارض» است؛ یعنی آسمان و زمین، با هم، اظهار رضایت و خشنودی می‌کنند. این حکومت، حکومتی است که «یحبه اهل السماوات و الارض»؛^{۹۷} سماواتیان از آن خوش‌شان می‌آید و

آن را دوست دارند؛ حکومتی که نتیجه و برکات آن، برای همه، حتی مردگان، فرج و گشایش است.

۱۳. نعمت و اطاعت

خدا به واسطه صالحانی که حکومت جهانی را در دست دارند، برکت را بر آنان ارزانی می‌کند. در حدیث می‌خوانیم:

يَتَمَسَّحُونَ بِسَرِّحِ الْإِمَامِ تَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَاتِ يُحْفُونَ بِهِ؛^{۹۸}
به زین اسب امام دست می‌سایند تا برکت یابند.

اطاعت از امام زمان علیه السلام در این حکومت جهانی، خالص و کامل است. در حدیث آمده است:

وَيَقُونَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَيَكُونُهُ مَا يُرِيدُ مِنْهُمْ؛^{۹۹}
با جان‌شان، امام را در جنگ‌ها یاری می‌کنند و هر دستوری ایشان بدهد، انجام می‌دهند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت نظام جهانی مطلوب از دیدگاه انقلاب اسلامی، نظامی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد:

الف) این نظام که از آن می‌توان به نظام امامت و امت یاد کرد، به زعامت تشکیل می‌شود. امام با بهره‌گیری از علم لدنی، معصومیت و امدادهای الهی، نظام عادلانه‌ای را پایه‌ریزی می‌کند و تمام ملت‌ها، دولت‌ها و سرزمین‌ها را با عنوان امت واحد به سوی کمال انسانی و اسلامی سوق می‌دهد. نتیجه این‌که رهبری و امامت در نظام جهانی اسلام، از سه ویژگی برخوردار است:

یکم. رهبری، مرکز و قطب ایدئولوژیک، عقیدتی، معنوی و سیاسی به شمار می‌رود.

دوم. امام، منتخب مستقیم و غیرمستقیم خداست.

سوم. تحقق امامت و به دست گرفتن حکومت، به پذیرش مردم بستگی دارد.^{۱۰۰}

ب) جامعه جهانی اسلامی، جامعه‌ای همگون و متکامل، شکوفاکنده استعدادها و ارزش‌های انسانی و واجد استقلال کامل است و نیازهای بنیادین و اساسی

فطری و روحی انسانی در آن برآورده می‌شود. در این نظام، از تعلقات ملی و ناسیونالیستی، رهبری‌های چندگانه و مزورانه، قانون‌های خطاپذیر بشری، حاکمیت شیطان و انسان که ریشه منازعه‌ها، مشاجره‌ها و مجادله‌های دنیایی است، خبری نیست.^{۱۰۱}

ج) انسان‌ها در جامعه جهانی مطلوب اسلامی، اعمال حاکمیت و قانون خدا بر روی زمین را به رهبر برگزیده و الهی وامی‌گذارند. در واقع، حاکمیت الهی به صورت اراده امام تجلی می‌یابد و مرزهای اعتباری و قراردادی موجود و حاکم بر دنیای کنونی از بین می‌رود.^{۱۰۲}

ویژگی‌های نظام جهانی مطلوب اسلامی با ویژگی‌های نظام‌های گذشته، حال و حتی نظام‌های احتمالی آینده قابل مقایسه نیست. ممکن است ویژگی‌های این نظام‌ها، شباهت‌های ظاهری، لفظی و شکلی داشته باشد، ولی از نظر محتوایی، هیچ شباهتی با هم ندارند. انقلاب اسلامی، مروج و منادی این نظام در جهان است و به علت ویژگی‌های الهی و انسانی‌اش به بدیل جهانی‌شدن مزورانه و فریب‌کارانه غربی درآمده است. به همین علت، سردمداران جهانی‌شدن غربی، انقلاب اسلامی را تنها رقیب خود معرفی کرده‌اند، زیرا درصدد است ارزش‌های جدیدی را در پهنه اداره جهان جایگزین ارزش‌های قبلی کند.

نتیجه

مهدویت و جهانی‌شدن، هر دو از مباحث مهم روزگار ماست. اعتقاد به ظهور منجی و مهدویت در یک معنای عام، یک باور دینی در بین همه انسان‌هاست و از منجی، با تعبیر مختلفی چون کاکلی در آیین هندو، مسیحا در یهود و مسیحیت و مهدی علیه السلام در فرهنگ اسلامی یاد شده است. منجی یعنی گشودن راه جدید برای رسیدن به سعادت ابدی. از طرف دیگر، با پدیده‌ای به نام «جهانی‌شدن»، یا به نظر مارشال مک لوهان، دهکده جهانی روبه‌رو هستیم. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم تحت تأثیر چنین پدیده‌ای در قرن بیست و یکم خواهیم بود و این پدیده با مهدویت و ظهور منجی موعود ارتباط دارد. در واقع، نسبتی بین نظم نوین جهانی (جهانی‌شدن) و حکومت حضرت علیه السلام وجود دارد و شاید جهانی‌شدن برای ما

درک بهتر و روشن تری را نسبت به حکومت جهانی موعود ایجاد می‌کند. البته بر نظم نوین جهانی (جهانی شدن) انتقادهایی وارد است. به همین دلیل، لزوماً جهانی شدن در تمامی قرائت‌های خود با مهدویت اسلامی سازگاری ندارد. البته در سنت اسلامی ما، تعبیر جهانی شدن به کار نرفته، اما تعبیری چون حکومت جهانی اسلام و حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است.^{۱۳}

در حقیقت، بشر همواره در صدد دستیابی به عرصه جهانی‌سازی خود و اندیشه‌هایش به مفهوم غیردینی هم بوده است. چنین گرایشی را در کشورگشایی‌های پیشین امپراتوری‌ها و پادشاهان می‌توان مشاهده کرد. در واقع، هر کدام از اینها، نگاهی به جهانی شدن داشته‌اند. مالکوم واترز هم معتقد است که جهانی شدن از زمان شروع تاریخ بشر بوده، ولی وی آن را بیشتر همزاد تجدد می‌داند؛ چون با فرآیندهای اجتماعی و صنعتی همراه بوده است. تامیلنسون نیز معتقد است که جهانی شدن، شبکه‌ای است که به سرعت گسترش پیدا کرده و ویژگی امروز آن، زندگی اجتماعی مدرن است. بنابراین، این دو بر یک وضعیت ارتباطی خاص و فشرده در پدیده جهانی شدن تأکید دارند که بیشتر، مشخصه امروزین نظم نوین جهانی یا جهانی‌سازی است.^{۱۴} بنابراین، تطبیق مهدویت اسلامی و جهانی شدن ضرورت بسیاری دارد. ما باید بر بعد فکری و فرهنگی تأکید کنیم تا بتوانیم به آسانی، اندیشه جامعه فاضله را با جهانی شدن امروزین مقایسه کنیم. حاصل این مقایسه، غربی بودن جهانی شدن است. در حالی که جهانی شدن از طریق ماهواره و تکنولوژی ارتباطات، غسل تعمید داده شده، ولی جنبش اسلام‌گرایی با درک واقعیت‌ها، در ستیز با غرب است و عقیده دارد مدینه فاضله اسلامی مهدوی هرگز با آنچه در غرب آمده است، سازگاری ندارد. نگرش اسلام درباره معرفت و اعتقاد به انسان بر پایه اصول منطقی قرار دارد و با نگرش مدرن یا نگرش جهانی شدن غربی بیگانه است.

در جهانی شدن غربی، سکولاریسم و روش‌های سکولاریستی حاکم است و در آن، فهم بشر، در عقلانیت ابزاری خلاصه شده و آن نیز با صدور حکم «مرگ خدا»، امر قدسی را از زندگی بشری جدا کرده است. جهانی شدن به دلیل رشد تکنولوژی ارتباطی در قرن بیست و یکم، به صورت کامل عملی می‌شود و شاید

به حد کمال خود برسد. در دوره‌های قبل، کلام، وسیله ارتباط بود و انسان‌ها می‌توانستند از طریق لفظی و کتبی با دیگران ارتباط برقرار کنند، اما با تحولاتی که امروزه صورت گرفته است، ارتباط به صورت کمی و کیفی انجام می‌شود. در زمان گذشته، افراد آگاهی چندانی از محیط پیرامون خود نداشتند، اما در حال حاضر، این آگاهی به علت رشد جهانی شدن فزونی پیدا کرده است. در دوره‌های گذشته، قبایل و اقوام به خاطر تعلق مکانی و زمانی دارای هویت‌های مختلفی بودند، ولی پدیده جهانی شدن سبب شده است آنها با هویت جدیدی روبه‌رو شوند. این ویژگی‌ها در عصر ظهور هم پدید می‌آید. از این رو، مهدویت می‌تواند با مفهوم جهانی شدن ارتباط پیدا کند.^{۱۵}

در نگرش اسلامی، سرانجام تاریخ بشری، تحقق وعده الهی حاکمیت حق و مدینه فاضله اسلامی است. پیدایش چنین مدینه‌ای، سنت الهی است و عصر مهدوی به قوم و قبیله و نژاد خاصی تعلق ندارد و این تدبیر الهی برای همه انسان‌هاست. انتظار کشیدن ظهور منجی موعود، همان انتظار بشر است که بر جهان حاکم است. مهدویت اسلامی بر فطرت بشری تأکید می‌کند. انسان‌ها فطرتاً هویت الهی دارند و از این رو، طالب جامعه‌ای جهانی عادلانه‌اند. در جامعه مهدوی، امام، لطف الهی است و مردم را هدایت می‌کند و به سوی سعادت دعوت می‌کند و ویژگی عصر مهدوی بر خلاف عصر جدید، تأکید بر فضیلت و سعادت بشر است. علم در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به اوج پیشرفت می‌رسد و فهم و آگاهی انسان دو چندان می‌شود. علت تأخیر حکومت جهانی آن حضرت هم، فراهم نشدن شرایط و لوازم یا جهل و ناآگاهی مردم است.^{۱۶} جهانی شدن به معنای غربی شدن یا امریکایی شدن، با آموزه دینی مهدویت اسلامی سازگاری چندانی ندارد. مهم‌ترین وجه تمایز آنها در ایده‌ها و نظرها است. مهدویت اسلامی بر محور خالق هستی می‌چرخد و بر عقل، عدل و رهایی‌بخشی تمام انسان‌ها تأکید دارد، ولی تمدن غربی بر پایه سیاست استوار است و بر سیطره و استثمار غیر غرب قرار دارد. به علاوه، اگر نظم نوین جهانی (جهانی شدن) با اقتصاد و گسترش نظام سرمایه‌داری غربی همراه و همگام باشد که هست، در این صورت، جهانی شدن با مهدویت سازگاری ندارد، اما اگر جهانی شدن، همان فرآیند

گسترش تکنولوژی ارتباطی باشد، با مهدویت اسلامی سازگاری دارد. پس جهانی شدن می‌تواند در راستای مهدویت قرار گیرد، ولی وضعیت فعلی جهانی شدن، چنین کارویژه‌ای ندارد. بی‌شک، با ظهور و گسترش مهدویت اسلامی محتوای چنین توانایی در جهان فراهم می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی.

1. the end of history and the last man.

۲. غلام‌رضا علی بابایی، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، ص ۵۷، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳ ش.

۳. همان.

4. Alexandre Kojeve.

۵. محمد توحیدفام، *فرهنگ در عرصه جهانی‌شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها*، ص ۲۱۹، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱ ش.

۶. رامین جهانبگلو، *نقد عقل مدرن*، ص ۷۸، تهران: انتشارات فروزان، ۱۳۸۰ ش.

۷. همان، ص ۱۰۱.

8. Gerard Araud.

9. Olivier Mongin.

۱۰. *نقد عقل مدرن*، ص ۱۰۱.

11. James Kurth.

12. The Real Clash.

13. West & Post West.

۱۴. داریوش شایگان، «چندگانگی فرهنگی»، فصل‌نامه *گفتگو*، دی ۱۳۷۲ ش، ص ۶۷.

۱۵. برگزیده سخن‌رانی هانتینگتون در کنفرانس دهمین سالگرد تأسیس مؤسسه صلح امریکا با عنوان «اداره کردن بی‌نظمی و کنترل هرج و مرج» (۱۹۹۴، واشنگتن).

۱۶. مجتبی امیری، *نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش*، ص ۲۲، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵ ش.

۱۷. همان.

۱۸. اندرو لوین، *طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی*، ترجمه: سعید زیباکلام، ص ۶۰ - ۷۸، تهران:

انتشارات سمت، ۱۳۸۰ ش؛ شهریار زرشناس، «زنگ‌های انحطاط و رسوایی برای نظام‌های لیبرال دموکراسی»، *روزنامه قدس*، ۱۹ بهمن ۱۳۸۱، ص ۱۲؛ و ت. جونز، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه: علی رامین، ج ۲، ص ۳۶۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸ ش.

۱۹. *طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی*، ص ۹۵ - ۱۰۵؛ استیون تانسی، *مقدمات سیاست*، ترجمه: هرمز همایون‌پور، ص ۲۷۷، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱ ش.

۲۰. فریدریش فون هایک، *آزادی و عقل و سنت*، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، ص ۳۲۱؛ *طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی*، ص ۶۰ - ۷۰.
۲۱. به اعتقاد برخی از اندیشمندان سیاسی غرب حالت طبیعی یا وضع طبیعی (State of nature)، یعنی وضع انسان پیش از آن‌که قانون، دولت و جامعه‌ای در کنار باشد. (نک: علی آقابخش و مینو افشاری‌راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، ص ۳۲۶، تهران: انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴ش)
۲۲. حامد دهخدا، «دموکراسی و فریب: لزوم تحول ریشه‌ای»، *روزنامه رسالت*، ۱۱ اسفند ۱۳۸۱، ص ۸.
۲۳. عبدالرحمن عالم، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم)*، ص ۴۳۶، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷ش؛ مصطفی کواکبیان، *دموکراسی در نظام ولایت فقیه*، ص ۴۸ - ۵۸، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ش.
۲۴. نوام چامسکی، *دموکراسی بازدارنده*، ترجمه: غلام‌رضا تاجیک، ص ۴۲۷، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۲ش؛ محمدتقی مصباح یزدی، *نظریه سیاسی اسلام*، ج ۱، ص ۱۸۰، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸ش.
۲۵. *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، ص ۴۵۴؛ *نظریه سیاسی اسلام*، ص ۲۹۳.
۲۶. علی غفوری، «اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر»، *مجموعه حقوق بشر از منظر اندیشمندان*، ص ۴۶۳، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰ش؛ علی میرسپاسی، *دموکراسی یا حقیقت*، ص ۱۰۳ - ۱۰۸، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱ش.
۲۷. پل سوئیزی و ادوارد باتالوو، *نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های رایج در سرمایه‌داری غرب*، ترجمه: فرهاد نعمانی و منوچهر سناجیان، ص ۱۹، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶ش؛ حمید مولانا، *ظهور و سقوط مدرن*، ص ۲۳۵ - ۲۴۲، تهران: انتشارات کتاب صبح، ۱۳۸۰ش.
۲۸. دموکراسی غیرمستقیم یا دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (Representative Democracy) حکومتی است که در آن، مردم به وسیله منتخبان خود حکومت می‌کنند یا حکومتی که وضع قوانین آن با نمایندگان مردم باشد. (نک: *فرهنگ علوم سیاسی*، ص ۲۹۰)
۲۹. علی اسدی، *افکار عمومی و ارتباطات*، ص ۳۱، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۱ش.
۳۰. Humanism به انسان‌مداری، انسان‌گرایی، انسان‌دوستی، انسان‌محوری، مکتب اصالت انسان و... ترجمه شده است. (نک: حسن علی‌زاده، *فرهنگ خاص علوم سیاسی*، ص ۱۴۳، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷ش)
۳۱. سی. بی. مکفرسون، *جهان واقعی دموکراسی*، ترجمه: علی معنوی تهرانی، ص ۶۸، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۹ش.
۳۲. John Rawls.
۳۳. *نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های رایج در سرمایه‌داری غربی*، ص ۱۹.

۳۴. دموکراسی رأی‌ها، یعنی آن نوع دموکراسی که مردم عوام، کارگزاران را انتخاب می‌کنند، ولی دموکراسی رأس‌ها یعنی آن‌که مردم، نخبگان و نخبگان، کارگزاران را برمی‌گزینند.
۳۵. فردریک ویلهلم نیچه (Friedrich Wilhelm Nietzsche) در سال ۱۸۴۴م (۱۲۲۳ش) در آلمان به دنیا آمد و در ۱۹۰۰م (۱۲۷۹ش) درگذشت. وی را فیلسوف شاعر می‌نامند. (نک: ج. پ. استرن، نیچه، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، ص ۴۶ - ۶۳، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۳ش.
۳۶. «شریعتی و دموکراسی متعهد»، نشریه بیش سبز، ش ۱۰، ص ۳۸؛ نعمت‌الله باوند، «بحران فکری - تاریخی غرب و طغیان هیولای لیبرال - دموکراسی»، مجله کتاب نقد، سال پنجم، ش ۲۱، ص ۲۳۷؛ فرانسیس فوکویاما، پایان نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه: غلام‌عباس توسلی، ص ۳۱ - ۳۴، تهران: انتشارات جهان امروز، ۱۳۷۹ش؛ ساموئل پ. هانتینگتون، تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه: مینو احمد سرتیپ، ص ۲۴۳، تهران: انتشارات کتاب‌سرا، ۱۳۸۰ش.
۳۷. آریستوکراسی (Aristocracy) از ریشه یونانی aristos یعنی بهترین؛ به علاوه، Kartia یعنی حکومت گرفته شده و در مجموع، به مفهوم حکومت شایسته‌ترین مردمان است، ولی در عمل این نوع حکومت، به شکل حکومت اشراف درمی‌آید. (نک: داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، ص ۱۱، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۵۸ش)
۳۸. الیگارشی یا اولیگارشی (Oligarchy) از ریشه Oligarachia گرفته شده که در زبان یونانی به معنای حکومت گروه اندک ثروت‌مندان است. (نک: فرهنگ سیاسی، ص ۳۹)
39. Alan Toran.
۴۰. مرتضی نبوی، «دموکراسی لیبرال در تلاش برای ایجاد نوعی فاشیسم بین‌المللی است»، روزنامه رسالت، ۲۶ مرداد ۱۳۸۱، ص ۸؛ غلام‌رضا مصباحی و حجت‌الله ایوبی، «مردم‌سالاری دینی، دموکراسی لیبرال را به چالش می‌طلبد»، روزنامه جام‌جم، ۳۰ فروردین ۱۳۸۰، ص ۶.
۴۱. Joseph Alois Schumpeter متوفای ۱۹۵۰م (۱۳۲۹ش)، اقتصاددان مشهور اتریشی‌الصل است که در سال ۱۹۳۳م (۱۳۱۱ش) به آمریکا رفت و به تدریس اقتصاد در دانشگاه هاروارد پرداخت. وی از چهره‌های برجسته و معتبر علم اقتصاد شمرده می‌شود. (نک: جوزف شومپتر، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی، ترجمه: حسن منصور، ص ۹ (مقدمه)، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵ش.
۴۲. بهرام اخوان کاظمی، «دموکراسی لیبرال، تعارض از درون»، روزنامه جام‌جم، ۲۰ شهریور ۱۳۷۹، ص ۸.
۴۳. میلتون فریدمن، سرمایه‌داری و آزادی، ترجمه: غلام‌رضا رشیدی، ص ۱۷ - ۳۴، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰ش.
۴۴. بهرام اخوان کاظمی، «دو برداشت متعارض از طبیعت انسان در نظریه دموکراسی لیبرال»، روزنامه جام‌جم، ۱۰ شهریور ۱۳۷۹، ص ۸.
۴۵. استبداد اکثریت را حتی توکویل یک و نیم قرن پیش از این نیز استفاده کرده است. (نک: توکویل، دموکراسی در آمریکا، ص ۵۱۶)

۴۶. بهرام اخوان‌کازمی، «صوری بودن اصل تفکیک قوا در دموکراسی»، روزنامه جام‌جم، ۲ آبان ۱۳۷۹، ص ۸.
۴۷. احسان شادی، «لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار»، روزنامه فتح، ۱۷ بهمن ۱۳۷۸، ص ۱۲؛ شهریار زرنشاس، «اشاراتی درباره مبانی نظری دموکراسی لیبرال»، روزنامه قدس، ۵ خرداد ۱۳۸۰، ص ۱۵.
۴۸. «چون و چرا بر لیبرال دموکراسی: نگاهی به لیبرال دموکراسی از دیدگاه دکتر علی شریعتی»، روزنامه جام‌جم، ۲۶ آبان ۱۳۸۰، ص ۷.
۴۹. همان؛ حسین بشیریه، *لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، ص ۲۸۲، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸ش.
۵۰. همان؛ رابرت. اچ. بورک، *لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا در سراسیمه‌ی به سوی گومورا*، ترجمه: الهه هاشمی‌حائری و حسین غفاری، ص ۶۸۳، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۸ش.
۵۱. همان؛ ژان ماری گنو، *پایان دموکراسی*، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، ص ۱۳۱، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۱ش.
۵۲. «دموکراسی لیبرال در تلاش برای ایجاد نوعی فاشیسم بین‌المللی است»، روزنامه رسالت، ۲۶ مرداد ۱۳۸۱، ص ۲۳.
۵۳. رحیم کارگر، *آینده جهان*، ص ۱۰۰ - ۱۰۷، قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، ۱۳۸۳ش.
۵۴. یحیی فوزی، *اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام*، مبحث دین و سیاست، قم: نشر معارف، ۱۳۸۱ش.
۵۵. ری کیلی و فیل مارفلت، *جهانی‌شدن و جهان‌سوم*، ترجمه: حسن نورایی بیدخت و محمدعلی شیخ‌علیان، ص ۲۶۵ - ۲۸۲، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰ش.
۵۶. همان.
۵۷. بریان وایت، ریچارد لیتل و میشل اسمیت، «دین در جهان»، ترجمه: منیژه جلالی، روزنامه *مشهری*، ۲۰ فروردین ۱۳۸۱، ص ۶.
۵۸. جمیز کرث، «مذهب و جهان»، ترجمه: حمید بشیریه، ماهنامه *دانشگاه در آینه مطبوعات*، ش ۸۹، ۱۲ اسفند ۱۳۸۰، ص ۱۵.
۵۹. ژیل کیل، *اراده خداوند: یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در راه تسخیر دوباره جهان*، ترجمه: عباس آگاهی، ص ۳۰ - ۷۱، تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ش.
۶۰. حسین کرهودی، «انتفاضه فلسطین؛ مولود اصول‌گرایی اسلامی معاصر»، فصل‌نامه *علوم سیاسی*، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۹۹-۲۱۰.
۶۱. محمدحسین جمشیدی، «ارتباط متقابل انقلاب اسلامی ایران و جنبش شیعیان عراق»، مجموعه مقالات *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ج ۲، ص ۳۹۱ - ۳۹۴، قم: انتشارات نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۴ش.
۶۲. کوثر (خلاصه بیانات امام خمینی علیه السلام از سال ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۱، ج ۲، ص ۳۱۲، تنظیم: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.

۶۳. معصومه عسکری، «انقلاب اسلامی و ارائه الگویی مطلوب از زن مسلمان»، ویژه‌نامه ماه‌نامه پیام زن، دفتر سوم، فروردین ۱۳۸۴، ص ۹۶.
۶۴. معصومه راغبی، «چهره زن ایرانی در مطبوعات بیگانه»، ویژه‌نامه ماه‌نامه پیام زن، دفتر سوم، فروردین ۱۳۸۴، ص ۱۱۱، به نقل از: روزنامه نیویورک تایمز، ۱۲/۵/۱۹۹۶م.
۶۵. عباس دلال، «زن در جامعه معاصر ایرانی»، ویژه‌نامه ماه‌نامه پیام زن، دفتر سوم، فروردین ۱۳۸۴، ص ۱۶۲.
۶۶. محبوبه پلنگی، «زنان ایرانی از نگاه زنان غیر ایرانی؛ گذری کوتاه»، ویژه‌نامه ماه‌نامه پیام زن، دفتر سوم، فروردین ۱۳۸۴، ص ۱۸۶ - ۱۹۱.
۶۷. همان.
۶۸. ارتباط متقابل انقلاب اسلامی ایران و جنبش شیعیان عراق، ص ۳۹۱ - ۳۹۴.
۶۹. حمید احمدی، «انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه عربی»، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، ص ۱۱۷ - ۱۵۶، تهران: انتشارات سفیر، ۱۳۶۹ش.
۷۰. دست‌آوردهای عظیم انقلاب شکوهمند اسلامی در گستره جهان، ص ۳ - ۴۷، تهران: انتشارات سازمان ارتباطات فرهنگی، [بی تا].
۷۱. همان.
۷۲. فرامرز رفیع‌پور، توسعه و تضاد، ص ۱۲ - ۱۳، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶ش.
۷۳. همان.
۷۴. عبدالوهاب فراتی، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۴ - ۲۱۶، قم: انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۷۵. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۹.
۷۶. سخن‌رانی مقام معظم رهبری، ۱۴ تیر ۱۳۸۰.
۷۷. سخن‌رانی مقام معظم رهبری، ۱ فروردین ۱۳۷۷.
۷۸. ایوور بنسون، «ایران: نگاهی به انقلاب اسلامی»، ترجمه: وحیدرضا نعیمی، مجله همشهری دیپلماتیک، نیمه دوم بهمن ۱۳۸۲، ص ۱۲.
۷۹. سوره صافات، آیه ۳۴.
۸۰. سوره بقره، آیه ۱۶۳.
۸۱. سوره نحل، آیه ۲.
۸۲. سوره روم، آیه ۳۰.
۸۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.
۸۴. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۸۵. نهج البلاغه، خ ۱.

۸۶. ترجمه این عبارت نهج البلاغه و عبارت‌های دیگر از ترجمه محمدمهدی فولادوند انتخاب شده است.
۸۷. نهج البلاغه، خ ۳.
۸۸. سوره مؤمنون، آیه ۵۲.
۸۹. الشيخ الشبلنجي، نورالابصار فی مناقب آل بيت النبي المختار، ص ۲۰۰، بیروت: انتشارات الدارالعلمیه، ۱۴۰۵ق.
۹۰. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۱۷۰، قم: مکتبه الصدر، ۱۳۷۲ش.
۹۱. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۹۸، بیروت: دارالمعرفه، [بی‌تا].
۹۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۰۴ق.
۹۳. محمد بن علی الصبان، اسعاف الراغبین، ص ۱۴۰، بیروت: [بی‌تا]، ۱۳۹۸ق.
۹۴. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.
۹۵. همان، ص ۳۰۷.
۹۶. منتخب الاثر، ص ۴۷۴.
۹۷. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ص ۱۸۷، قم: انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۹ش.
۹۸. همان.
۹۹. همان.
۱۰۰. محمد حکیمی، «جهانی‌سازی اسلامی و جهانی‌سازی غربی»، فصل‌نامه کتاب نقد، ش ۲۴ - ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۰۵ - ۱۲۴.
۱۰۱. عبدالقیوم سجادی، «اسلام و جهانی‌شدن»، فصل‌نامه کتاب نقد، ش ۲۴ - ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۲۹۵ - ۳۱۶.
۱۰۲. غلامرضا بهروزلک، «مهدویت و جهانی‌شدن»، فصل‌نامه کتاب نقد، ش ۲۴ - ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۳۷ - ۱۵۸.
۱۰۳. «جهانی‌سازی اسلامی و جهانی‌سازی غربی»، ص ۱۰۵.
۱۰۴. همان.
۱۰۵. «اسلام و جهانی‌شدن»، ص ۳۱۶.
۱۰۶. «مهدویت و جهانی‌شدن»، ص ۱۳۷.